



درمیانه،

در حاشیه

دربارهٔ لایه‌های فقیر طبقهٔ میانی در ایران
به کوشش نازلی کاموری



در میانه، در حاشیه

مقالاتی از:

پرویز صداقت، محمد رضا نیکفر، محمد مالجو، بهمن ابراهیمی، مریم قهرمانی، ایمان گنجی، بیژن فرزانه، نازلی کاموری، میدیا خانلری، امید مهرگان، یکتا سرخوش

به کوشش: نازلی کاموری

طراحی جلد: الهام پاینده

صفحه‌آرایی: دانیال کشانی

ناشر: زمانه مدیا

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰

بازنشر این اثر تنها با ذکر نام ناشر برای پخش بر روی اینترنت آزاد است.

فهرست

مقدمه

۹

پرویز صداقت

۱۷

بسط و قبض طبقه‌ی متوسط در ایران

محمد رضا نیکفر

۳۷

طبقه‌ی متوسط ایران و لایه‌های فقیر آن

طرح زمینه و برخی نکته‌های لازم برای این بحث

محمد مالجو

۷۹

مصرف بیش‌تر، رضایت کم‌تر:

نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته در ایران

بهمن ابراهیمی

۱۱۱

تأثیر رؤیاهای اتمی جمهوری اسلامی بر طبقه‌ی متوسط ایران

مریم قهرمانی

۱۳۹

زمان از دست رفته

ایمان گنجی

۱۶۷

زاغه‌ها و جمعیت‌های «نامرئی» نئولیبرالیسم

بیژن فرزانه

۲۰۵

یک «طبقه‌ی نوین خطرناک»؟

بررسی مختصر برخی مولفه‌های مفهوم طبقه‌ی متوسط فقیر در
ایران

نازلی کاموری

۲۳۵

کنش گفتاری تأثیرگذار بر کمپین‌های آنلاین و آفلاین علیه قتل
ناموسی، تجاوز جنسی و حجاب اجباری

میدیا خانلری

۲۸۱

هویت‌طلبی‌گرایی و تنزل طبقاتی

مطالعه‌ای درباره‌ی طبقه‌ی متوسط در شهر سنندج در بخش
خدمات

امید مهرگان

۳۰۳

تصاویر باز یک فروبستگی:

یادداشت‌هایی درباره‌ی سینمای دهه‌ی اخیر ایران

یکتا سرخوش

۳۲۱

طبقه‌ی متوسط و مسئله‌ی مواد در ایران امروز



درمیانہ | **درحاشیہ**

مقدمه

تمرکز توجه رسانه‌ی «زمانه» بر جامعه است. گزارش از جامعه، طرح پرسش درباره جامعه و تلاش برای یافتن پاسخ برای آنها، بخش اصلی محتوای این رسانه را می‌سازند. بخش ثابتی از گزارش‌گری «زمانه» گزارش در مورد وضعیت طبقه‌ی کارگر، و شکل‌های مقاومت و مبارزه آن است.

در جریان گزارش‌گری روزانه در مورد لایه‌های محروم جامعه و مناطق حاشیه‌ای و مورد تبعیض، مدام این موضوع جلب نظر می‌کند که حکایت فقر در ایران محدود به موقعیت فقیر بودن نیست، بلکه جنبه‌ی مهمی از موضوع را فقیر شدن تشکیل می‌دهد. پدیده‌ی رانده شدن به زیر خط فقر به ویژه در ده ساله‌ی اخیر موضوع ثابت گزارش‌گری و بحث رسانه‌ای است، از جمله در رسانه‌های حکومتی. مسئله‌ی فقیر شدن، مسئله‌ی همه‌ی لایه‌های زیرین جامعه‌ی ایران است. اما اگر تفکیکی تحلیلی کنیم میان فقیر شدن و فقیرتر شدن، موجه می‌شود توجه خاص به نفس فقیر شدن، بدانسان که دامنگیر لایه‌هایی می‌شود که فقیر به حساب نمی‌آمده‌اند و تصور در درون و بیرون این لایه‌ها این بوده است که فقیر نمی‌شوند. این توجه، لایه‌های فقیر طبقه‌ی میانی را در کانون فکر اجتماعی پرسشگر قرار می‌دهد: چرا چنین شدند؟ چه بخشی از جامعه را تشکیل می‌دهند؟ زیست‌جهان‌شان چگونه است؟ چه چشم‌اندازی برای خود تصور می‌کنند؟ چگونه مطالبه‌گری می‌کنند و به مقاومت و اعتراض رو برمی‌آورند؟ جوانان‌شان چه نگاهی به زندگی و سرنوشت خود دارند؟ ... طرح

این گونه پرسش‌ها انگیزه تهیهی این مقاله‌ها و جمع‌آوری آنها در قالب این کتاب شده است.

موضوع لایه‌های فقیر شده طبقه متوسط، یا بنابر اصلاحی رایج «طبقه متوسط فقیر» (middle class poor) به صورت مستقیم و غیر مستقیم همواره موضوع پژوهش اقتصادی و اجتماعی بوده است. این مقوله دست کم از دهه‌ی ۱۹۶۰ به صورت ویژه در جامعه‌شناسی آمریکا در چارچوب بحث تحرک اجتماعی رو به پایین (downward mobility) موضوع تحقیق و بحث قرار گرفته است.^۱ آصف بیات از این مقوله برای توصیف و توضیح جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه استفاده کرد و باعث شد پس از او به آن در توضیح پویای اجتماعی در خاورمیانه توجه ویژه‌ای شود.^۲

مقاله‌هایی که در این کتاب چاپ شده‌اند، از زاویه‌های گوناگون به موضوع لایه‌های فقیر طبقه میانی در جامعه‌ی ایران می‌پردازند. در آنها هم کلیت این لایه‌ها و بود-و-باش آنها بررسی شده و هم جنبه‌های خاصی از وضعیت آنها.

پرویز صداقت در مقاله‌اش با عنوان «بسط و قبض طبقه‌ی متوسط در ایران» به سهم نسبی طبقه‌ی متوسط در پیکره‌بندی طبقاتی جامعه ایران می‌پردازد. به نظر این اقتصاددان، «طبقه‌ی متوسط امروز ایران از دو سو تحت فشار است. نخست روندهای ساختاری‌تر در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و انقلاب فناوری اطلاعات که بسیاری از فعالیت‌هایی را که پیش‌تر فعالیتی تخصصی و در یدّ فن‌سالاران بود مهارت‌زدایی کرده و وجوه تمایز این گروه از مزدبگیران طبقه‌ی کارگر را کم‌رنگ کرده است. دوم، انسداد ساختاری سیاسی - اقتصادی ایران امروز که این طبقه را به همراه سایر طبقات مردم تحت فشار قرار داده است». نوشته‌ی او «با توجه به این تصویر کلی، با بررسی انفعال سیاسی بخش‌هایی از این طبقه، به نقش مداخله‌ی جنبش‌های اجتماعی در رفع این انفعال می‌پردازد».

محمدرضا نیکفر در ابتدای نوشته‌اش با عنوان «طبقه‌ی متوسط ایران و لایه‌های فقیر آن» می‌نویسد: «این مقاله بر آن است به لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط بپردازد، به‌ویژه به جوانان این بخش»، و در ادامه مسیر بررسی‌اش را این گونه روشن می‌کند: «لزوم تشریح یک دید ترکیبی در تحلیل طبقاتی و کوشش برای توضیح زمینه‌ها باعث می‌شود مقاله فوراً و مستقیم به سراغ موضوع نرود. از توضیح دید ترکیبی شروع می‌کند، سپس به توضیح فضای اجتماعی در ایران می‌پردازد. در ادامه، متمرکز می‌شود بر طبقه‌ی متوسط به طور کلی. در بخش پایانی است که نظر به وضعیت لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط شکل انضمامی

به خود می‌گیرد. در این بخش به موضوع از زاویه‌ی حرکت‌های اجتماعی پرداخته می‌شود.»

موضوع محوری مقاله‌ی محمد مالجو با عنوان «مصرف بیش‌تر، رضایت کم‌تر»، نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته در ایران است. پرسش او این است: چرا سطح زندگی و رضایت از سطح زندگی نزد بخش‌های وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط در ایران طی دوره‌ی پس از جنگ هشت‌ساله روندهایی واگرا داشته‌اند؟» به نظر مالجو «کاهش سطح زندگی طبقه‌ی متوسط در نخستین نیمه‌ی دهه‌ی نود خورشیدی نسبت به ابتدای این دهه، که عمدتاً بر اثر بروز پی‌آمدهای تحریم‌های بین‌المللی بر ضد اقتصاد ایران رخ داده است، به میانجی بروز انواع اختلالات کمی در سبک زندگی‌اش و تشدید انواع اختلالات کیفی در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط، مستقیماً مسبب افزایش نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی‌اش شده است.»

پس از اینکه جنگ هشت ساله ایران و عراق پایان یافت، دوره‌ای به نام «سازندگی» آغاز شد که یک محور تلاش پیش‌برندگان آن تقویت یک طبقه‌ی متوسط متصل به حکومت و پشتیبان آن بود. دهه‌ی ۱۳۷۰ از نظر حفظ سطح مادی زندگی و ارتقای آن از دید طبقه متوسط در مجموع مثبت بود، هر چند نارضایتی از بسته بودن فضای سیاسی و اجتماعی به جای خود باقی ماند. در ابتدای ۱۳۸۰ بحران ناشی از فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی آغاز شد، و از آن هنگام این بحران با پیامدهایی چون تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران تأثیری عمیق بر اقتصاد کشور به جای گذاشته است. «تأثیر رؤیاهای اتمی جمهوری اسلامی بر طبقه‌ی متوسط ایران» عنوان مقاله بهمن ابراهیمی (نام مستعار، ساکن ایران) است. بهمن ابراهیمی می‌نویسد: «حکومت ایران به دنبال آن است که به عنوانی یک حکومت تثبیت شده و دائمی در معادلات بین‌المللی به حساب آید، اما چون مشکل مشروعیت داخلی دارد و در کشمکش ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک با همسایگان ایران و قدرتهای غربی است، به دنبال راهی برای حل مشکل امنیت خود است. ظاهراً راه حل حکومت ایران برای این مشکل، دستیابی به سلاح هسته‌ای یا قرارگیری در آستانه‌ی تولید آن است. این وضعیت جمهوری اسلامی را به صورت دوره‌ای در معرض تحریم‌های اقتصادی شدید قرار خواهد داد. چنین حالتی طبقه‌ی متوسط ایران را در معرض فشار اقتصادی و نوسان سطح رفاهی و زیستی قرار می‌دهد و باعث تولید نارضایتی در این طبقه و همچنین اختلال در پروسه‌ی دستکاری ساختار طبقاتی ایران می‌شود. این پژوهش در پی اثبات وجود آن و تحلیل اثرات آن است.»

از ابتدای شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط جدید در ایران، یکی از شرط‌های

ممکن‌کننده‌ی عمده‌ی ورود به این طبقه یا حفظ موقعیت خود در آن تحصیل و کسب تخصص بوده است. نکته‌ی چشمگیر دوره‌ی اخیر این است که دیگر داشتن مدرک دانشگاهی ورود کسی را به این طبقه یا حفظ پایگاه در این طبقه را تضمین نمی‌کند. مریم قهرمانی، پژوهشگر در ایران، در مقاله‌ی «زمان از دست رفته» این موضوع را با نظر به بحران بیکاری دانش‌آموختگان مقاطع عالی تحصیلی بررسی می‌کند. مقاله‌ی او «تبعات اجتماعی و روانی بحران بیکاری دانش‌آموختگان» را به بحث می‌گذارد، «مسئله‌ای که غالباً در پژوهش‌های انجام شده در ارتباط با موضوع بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی مغفول مانده است.»

«در میانه، در حاشیه» این عنوان کتابی است که در دست دارید. حرکتی مشاهده می‌شود از میانه به سمت حاشیه که پیش‌تر در مورد جامعه‌ی ایران با ابعاد کنونی مشهود نبود. اما حاشیه چیست، حاشیه کجاست و چه جایگاهی از نظر تبیین جایگاه‌های اجتماعی دارد؟ ایمان گنجی در مقاله «زاغه‌ها و جمعیت‌های «نامرئی» نئولیبرالیسم» از منظر حاشیه به پرسمان طبقه‌ی متوسط فقیر می‌نگرد. یک پیامد رانده شدن طبقه متوسط به حاشیه سوق یافتن قشرهای فرودست‌تر این طبقه به سکونت‌گاه‌های غیررسمی و بدمسکنی است. این موضوع در مقاله ایمان گنجی از زاویه اختلاط زاغه و طبقات میانی در ائتلاف مبارزاتی بررسی شده است.

آیا لایه‌های میانی به حاشیه رانده شده یک توده‌ی انفجاری را می‌سازند؟ مقاله‌ی «یک «طبقه‌ی نوین خطرناک»؟ نوشته‌ی بیژن فرزانه (نام مستعار) این مسئله را موضوع کار خود قرار داده است. فرزانه می‌نویسد: «اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۳۹۶ گفتمان سیاسی حاکم بر ایران را به شکل بازگشت‌ناپذیری تغییر داد. آصف بیات برای تبیین یکی از عوامل اصلی که پس از این اعتراضات در سپهر سیاسی ایران ظهور کرد از عبارت «طبقه‌ی متوسط فقیر» استفاده می‌کند. این مفهوم با نظریات او درباره‌ی انقلاب‌های عربی و جوانان خشمگین خاورمیانه هم‌خوانی دارد. در این جستار، تلاش می‌شود اجزای تعریف مطرح‌شده از جانب آصف بیات یک‌به‌یک تبیین شوند، و تاریخ تکوین این طبقه از دو دهه قبل‌تر یعنی با آغاز دوران معروف به اصلاحات، بررسی شود. برای فهم ضرورت پیدایش این طبقه، علاوه بر تاریخ بیست‌ساله، باید به برخی از مولفه‌های دیرین‌تر در ساخت طبقاتی جامعه‌ی ایران پرداخت.» بررسی‌ای که بیژن فرزانه صورت می‌دهد به گفته‌ی خودش همه در جهت پاسخ دادن به این پرسش است که طبقه متوسط فقیر چه نقشی در جنبش‌های اجتماعی ایفا می‌کند.

وضعیت طبقه متوسط و فقیر شدن لایه‌هایی از آن برآمده از یک هم‌تافتگی

سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی است، و بود و باش آن را تنها نمی‌توان با عامل‌های صرفاً اقتصادی توضیح داد. این امر به ویژه در مورد زنان صادق است که تبعیض جنسیتی برآمده از ایدئولوژی دینی به سرکوب سیاسی و فرهنگی آنان راه می‌برد و به صورت مستقیم بر موقعیت اقتصادی آنان تأثیر می‌گذارد. نازلی کاموری در مقاله «کنش گفتاری تأثیرگذار بر کمپین‌های آنلاین و آفلاین علیه قتل ناموسی، تجاوز جنسی و حجاب اجباری» این موضوع را بررسی کرده است. او می‌نویسد: «از سال ۱۳۸۵، با اعمال تدریجی تحریم‌های اقتصادی بیشتر علیه برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی، ایران با رکود اقتصادی روبه‌رو شد و زنان طبقه متوسط که در خط مقدم مبارزه برای احقاق حقوق خود قرار داشتند، تحت تأثیر شرایط سیاسی و اقتصادی قرار گرفتند. پس از سال ۱۳۸۸، دستگاه کنترل حکومتی بر فعالان حقوق زنان، به ویژه کمپین یک میلیون امضاء فشار آورد و بسیاری از آنها را سرکوب و زندانی کرد، این سرکوب به همراه کاهش سهم زنان ایرانی از اقتصاد، شکل مشارکت در کمپین‌های مطالبه محور برای حقوق زنان را تغییر داد.»

عنوان عمومی طبقه‌ی متوسط و دیگر مقوله‌هایی از این دست نباید در معنایی یکدست‌کننده استفاده شوند. وضع فردی از لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط در مرکز از بسیاری جهات فرق دارد با وضع فردی در موقعیت مشابه از نظر درآمد در مناطق حاشیه‌ای و یا متعلق به یک گروه مورد تبعیض به لحاظ هویت دینی، قومی یا جنسیتی، یعنی دور از هویت استاندارد مورد توجه مرکز قدرت. تفاوت‌های هویتی به تفاوت در گرایش راه می‌برند. میدیا خانلری (جامعه‌شناس ساکن کردستان، اسم مستعار)، در مقاله‌اش با عنوان «هویت‌طلبی‌گرایی و تنزل طبقاتی» نتیجه‌ی مطالعه‌ای را منعکس کرده درباره یک جامعه‌ی آماری در بخش خدمات در شهر سنندج. او این پرسش را در برابر خود گذاشته که «چه رابطه‌ای میان تزلزل در جایگاه طبقاتی و گرایش به معنایابی هویتی وجود دارد.»

یکی از وجوه مسئله‌ی طبقات اجتماعی نحوه‌ی بازنمایی وضع و شأن طبقات در فرهنگ است. امید مهرگان، در مقاله‌ی «تصاویر باز یک فروبستگی» به بازنمایی زندگی لایه‌های میانی در سینمای دهه‌ی اخیر در ایران پرداخته است. او بازنمایی را شکست‌خورده می‌داند. می‌نویسد: «سینمای دهه‌ی اخیر در ایران بازنمایی طبقات متوسط ایرانی به شیوه‌ای غریب است: نه از نظر مضامینی که بسیاری از فیلم‌های این دوره به آن پرداخته‌اند، بلکه شیوه‌ی سینمایی خاصی که طی آن، فیلم‌ها از پاسخ‌دادن به پرسش‌هایی که خود فیلم‌ها به‌نحوی کم‌سابقه‌ای توانسته‌اند طرح کنند، بازمی‌مانند. این شکست معرف آن است که چگونه خود جامعه فاقد ابزار لازم برای صورت‌بندی راه‌حل‌های حقیقی یا

گره‌گشایی‌های رضایت‌بخش به مسائل خودش است، مسائلی که از ازدواج صدمه‌دیده تا خیانت و فقر را دربرمی‌گیرد.» مقاله امید مهرگان «با بررسی چهار فیلم از سینمای اخیر ایران در ارتباط با برخی از نمودهای های طبقه‌ی متوسط ایران، به این شیوه‌ی سینمایی و دشواره‌ی های آن می‌پردازد.»

مقاله «طبقه‌ی متوسط و مسئله‌ی مواد در ایران امروز» نوشته‌ی یکتا سرخوش به یک نحوه‌ی رویارویی با مشکلات زندگی به ویژه در میان جوانان می‌پردازد: رو آوردن به مواد مخدر. می‌نویسد: «در این مقاله ابتدا تاریخی خلاصه از مواد مخدر، محرک و روانگردان و مصرف آن‌ها در ایران را ارائه می‌دهیم و از سوی دیگر به سیر تحول قوانین منع‌کننده و کیفری مرتبط با مصرف یا دادوستد مواد نیز می‌نگریم. یکی از پرسش‌های اصلی پیش‌روی ما این است که آیا در این چهل سال اخیر، ماده‌ی مصرفی و شیوه‌ی مصرفی ارجح، الگوی مصرف و قشر مصرف‌کننده تغییراتی کرده‌اند؟ و اگر چنین است، این تغییرات را چگونه می‌توان در بستر تغییرات اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی ایران تحلیل کرد؟» بنابر بررسی یکتا سرخوش بخش بزرگی از مصرف‌کنندگان مواد مخدر در ایران از طبقه‌ی میانی و قشر فقیر آن هستند، اما در بازنمایی مسئله‌ی گرایشی قوی به انکار این موضوع وجود دارد. او می‌نویسد: «فلاکت اقتصادی روزافزون در جامعه‌ی ایران در دهه‌های اخیر، باعث فقیرشدن هرچه‌بیشتر طبقه‌ی «متوسط» و تبدیل آن به طبقه‌ی متوسط فقیرشونده یا فقیر شده است. بخشی از این طبقه، برای رفع نیازهای اقتصادی و گذران معاش نیز دست به انواع بزهکاری‌های مرتبط با مواد زده‌اند.»

جامعه‌ی ایران جامعه‌ی پیچیده‌ای است. هر بررسی‌ای در بهترین حالت می‌تواند مدعی تقریر مسئله‌ای یا هم‌تافته‌ای از مسائل در این جامعه باشد. مجموعه‌ی این مقالات پیش از هر چیز دلالت بر کمبود بررسی‌های آماری و میدانی در مورد وضع طبقات اجتماعی در ایران دارند. امیدواریم با انتشار این مجموعه کمک کرده باشیم که به این کمبود توجه شود.

۱- بنگرید به عنوان نمونه به:

Thomas Tissue, «Downward Mobility in Old Age», *Social Problems*, Volume 18, Issue 1, Summer 1970, 67-77, <https://doi.org/10.2307/79988>.

2- Bayat, Asef (2013). *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*. 2nd Ed. Stanford: Stanford University Press.



درمیانہ | **درحاشیہ**

بسط و قبض طبقه‌ی متوسط در ایران

پرویز صداقت

چکیده: موضوع نوشته‌ی حاضر، ارزیابی سهم نسبی طبقه‌ی متوسط در پیکره‌بندی طبقاتی ایران امروز در بستر تکوین و توسعه‌ی این طبقه در ایران مدرن، و ترسیم چشم‌اندازهای موجود است.

بحث می‌شود که در پی شکست جنبش سبز به‌عنوان جنبشی که بدنه‌ی اصلی و هدایت‌کننده‌ی آن را کنشگران طبقه‌ی متوسط تشکیل می‌دادند، از ابتدای دهه‌ی ۱۳۹۰ خورشیدی در بستر انسداد ساختاری سیاسی و اقتصادی ایران، مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باعث شده که به‌موازات و به‌رغم افول جایگاه مالی طبقه‌ی متوسط، میزان مشارکت این طبقه در اعتراضات اجتماعی به‌منظور تأثیرگذاری بر آن به‌شدت تقلیل یابد. طبقه‌ی متوسط امروز ایران از دو سو تحت فشار است. نخست روندهای ساختاری‌تر در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و انقلاب فناوری اطلاعات که بسیاری از فعالیت‌هایی را که پیش‌تر فعالیتی تخصصی و در یدّ فن‌سالاران بود مهارت‌زدایی کرده و وجوه تمایز این گروه از مزدبگیران طبقه‌ی کارگر را کم‌رنگ کرده است. دوم، انسداد ساختاری سیاسی - اقتصادی ایران امروز که این طبقه را به همراه سایر طبقات مردم تحت فشار قرار داده است. نوشتار حاضر، با توجه به این تصویر کلی، با بررسی انفعال سیاسی بخش‌هایی از این طبقه، به نقش مداخله‌ی جنبش‌های اجتماعی در رفع این انفعال می‌پردازد.

وجوه تمایز و تشابه طبقه‌ی متوسط، طبقه‌ی کارگر و خرده‌بورژوازی

طبقه‌ی متوسط، مفهومی مجادله‌انگیز است. نزد برخی اسطوره‌ای است پیشگام دگرگونی‌های دموکراتیک، نزد برخی اساساً «طبقه» نیست و در حقیقت متشکل از لایه‌هایی اجتماعی‌ای است که بخش اعظم‌شان ذیل طبقه‌ی کارگر به شمار می‌روند، زیرا توان کارشان به‌ناگزیر به شکل کالایی درآمده است که

به بازار عرضه می‌شود. دیدگاه‌های متنوع و گاه متباین دیگری درباره‌ی این طبقه ارائه شده و کماکان ارائه می‌شود. بی آن‌که وارد مناقشه‌ی نظری در این زمینه بشویم در یادداشت حاضر تلاش می‌کنیم ضمن ارائه‌ی تعریفی از این طبقه با مرور فراز و فرودهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن در ایران معاصر، تصویری تقریبی از سهم طبقه‌ی متوسط در ترکیب طبقاتی ایران امروز ارائه کنیم.

اگر بر نقش تعیین‌کننده‌ی عامل برخورداری از مالکیت ابزار تولید، در شکل‌دادن به جامعه‌ی طبقاتی تأکید کنیم، ناگزیری از فروش نیروی کار (پذیرش استثمار و ستم) مؤلفه‌ی تعریف‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. در چنین حالتی شاهد شکل‌گرفتن تصویری مقدماتی از پیکره‌بندی طبقاتی در جامعه‌ای با دو طبقه‌ی اصلی تصاحب‌کننده و استثمارشونده، سرمایه‌دار و کارگر، به دست می‌آوریم. اما جهان واقعی سرشار از پیچیدگی‌ها و سایه‌روشن‌هایی است که در آن علاوه بر این دو طبقه‌ی اصلی، شاهد وجود طیفی متنوع از طبقات در قشربندی اجتماعی هستیم: از تهی‌دستان تا خرده‌مالکان، و از کارگران تا دیوان‌سالاران و فن‌سالاران در سلسله‌مراتبی از دیوان‌سالاری‌ها و اقتدار سازمانی و ساختاری هر می از دانش و مهارت حرفه‌ای. در جوامع واقعاً موجود علاوه بر مالکیت ابزار تولید، دانش و مهارت واجد ارزش مبادله در بازار کار و نیز اقتدار سازمانی مؤلفه‌های مهم دیگری‌اند که تنوع پیکره‌بندی طبقاتی را شکل می‌دهند.

در نوشته‌ی حاضر تلاش می‌شود طبقه در مقام یک واقعیت عینی در قشربندی اجتماعی مورد‌ملاحظه قرار گیرد و فرض می‌شود که در تحلیل نهایی، این واقعیت عینی است که جایگاه طبقاتی افراد و در صورت تجهیز به آگاهی طبقاتی، کنش طبقاتی‌شان را رقم می‌زند. چه بسا افراد و خانوارهایی که طبقه‌ی اجتماعی خود را در مقام پایگاه ذهنی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای فردی، متفاوت از چیزی می‌دانند که به صورت عینی به آن تعلق دارند.

همچنین در نوشته‌ی حاضر، طبقه‌ی متوسط از خرده‌بورژوازی تمیز داده می‌شود و طبقه‌ی متوسط در وجه غالب، گروه‌هایی از مزد و حقوق‌بگیران تعریف می‌شود که به سبب برخورداری از دانشی حرفه‌ای و نیز جایگاه سازمانی و اقتدار منبعت از آن، از طبقه‌ی کارگر متمایز می‌شوند. اعضای این طبقه‌ی اجتماعی، مثلاً در مقام کارشناس، مدیر، یا کارمندی ماهر، خواه در تولید و خواه در گردش، از سویی کارکردی همچون طبقه‌ی کارگر دارند، زیرا فاقد وسایل تولید و ناگزیر از فروش توان کار و مزدبگیری‌اند، و از سوی دیگر،

کارکردی همچون طبقه‌ی سرمایه‌دار دارند، زیرا در بسیاری از موارد بخشی از کارکرد نظارتی و کنترلی سرمایه را به عهده دارند. همچنین، بسیاری از افراد این طبقه به سبب مهارت به نسبت کمیابی که از آن برخوردارند می‌توانند یک شاغل مستقل باشند.

بدین ترتیب، مزد و حقوق بگیران و شاغلانی که به طبقه‌ی متوسط تعلق دارند، اگرچه مالک وسایل تولید نیستند، اما برخلاف اعضای طبقه‌ی کارگر، از اقتدار نسبی سازمانی برخوردارند که ناشی از مهارت و دانش حرفه‌ای آنان و یا کارکردی است که صاحبان سرمایه یا دیگر صاحبان قدرت به آنان واگذار کرده‌اند.

در عین حال، اعضای این طبقه چون از مالکیت وسایل تولید برخوردار نیستند، از طبقه‌ی سرمایه‌دار تمایز می‌یابند. بخش بزرگی از آنان سهمی غیرمستقیم در خلق ارزش از طریق بهبود بارآوری و شرایط بازتولید نیروی کار مولد دارند و در عین حال خود بخشی از ارزش خلق‌شده توسط طبقه‌ی کارگر را تصاحب می‌کنند و از این منظر تا اندازه‌ای تصاحب‌کننده‌ی ارزش اضافی هستند، اما همزمان خود نیز به‌درجاتی در سلسله‌مراتب شغلی و سازمانی تحت ستم و سرکوب قرار می‌گیرند و از منطری دیگر جایگاهی مشابه طبقه‌ی کارگر می‌یابند. از این‌رو، شاهد کارکردهای طبقاتی دوگانه در طبقه‌ی متوسط هستیم. از سویی کارکردی مشابه سایر مزد و حقوق بگیران و از سوی دیگر کارکردی همچون طبقه‌ای که به نیابت از او بخشی از نظارت و اقتدار سرمایه‌دارانه را اعمال می‌کند.

طبقه‌ی متوسط به شکل لایه‌های اجتماعی گسترده‌ای در میان جمعیت خود حاصل تکامل سرمایه‌داری در مقطعی از رشد آن بوده است. تراکم و تمرکز سرمایه و جدایی ناگزیر مالکیت و مدیریت و ضرورت وجود سلسله‌مراتبی از مدیران، از سویی سرمایه را ناگزیر ساخت که با توجه به گسترش سازمان‌های تحت‌نظرش بخشی از کارکردهای نظارتی و کنترلی خود را به گروهی از مزد و حقوق بگیران واگذار کند و از سوی دیگر نیز انقلاب‌های فناوری اطلاعات و ضرورت استفاده از فناوری‌های روزآمد و شیوه‌های جدید مدیریتی و سروکار داشتن با بوروکراسی و نظامات دیوان‌سالارانه، حقوقی و مالی هر دم پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر، جایگاه متمایز شاغلان حرفه‌ای را در سرمایه‌داری‌های مدرن توسعه‌یافته و یا در حال توسعه تقویت کردند. بدین ترتیب، مهندسان، تکنیسین‌ها، کارشناسان در عرصه‌های مختلف حقوقی و کسب‌وکار و مالی، پزشکان، مدیران میانی و گروه‌های مشابه، شاخص‌ترین فن‌سالاران و دیوان‌سالارانی هستند که در جریان تکامل سرمایه‌داری، طبقه‌ی متوسط

در مجموع، گستردگی شمار این طبقه، وجوه متمایزش از هر دو طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار و نقشی که در تحولات اجتماعی ایفا کرده است، تمرکز بر این طبقه به‌عنوان بخش متمایزی در قشربندی اجتماعی را ضروری می‌سازد.

به‌منظور دریافتی روشن‌تر از این طبقه در جوامع سرمایه‌داری، لازم است به وجوه تمایز و تشابه طبقه‌ی متوسط و خرده‌بورژوازی توجه کنیم. خرده‌بورژوازی نیز همچون طبقه‌ی متوسط عمدتاً در لایه‌های بینابین طبقات کارگر و سرمایه‌دار قرار دارد و هم از برخی مزایای مادی سرکوب و استثمار بهره‌مند می‌شود و هم خود تحت ستم سرمایه‌های بزرگ قرار می‌گیرد. به‌ویژه در تقسیم‌بندی جمعیت به دهک‌های درآمدی و ثروتی در موارد بسیاری شاهد حضور همزمان خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی متوسط در دهک‌های مشابه می‌شویم. اما برخلاف طبقه‌ی متوسط که تکوین و تکامل آن مرهون تکامل سرمایه‌داری است، خرده‌بورژوازی در تولید کالایی ساده ریشه دارد که هم متمایز از تولید کالایی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری است و هم با تولید معیشتی متفاوت است. ریشه‌ی پیشاسرمایه‌داری خرده‌بورژوازی وجوه متفاوت رفتار اجتماعی و سیاسی این طبقه را در قیاس با طبقه‌ی متوسط پدید آورده است؛ هرچند در بسیاری موارد، در هرم اجتماعی در بسیاری از موارد جایگاهی نزدیک به آن داشته باشند.

خاستگاه تاریخی تولید ساده و خوداشتغالی تجاری به اشکال پیشاسرمایه‌داری فعالیت‌های تولید و گردش در گروه‌های شغلی مانند دهقانان، پیشه‌وران و مغازه‌داران بازمی‌گردد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که آنها به لحاظ تاریخی در سرمایه‌داری مدرن حضوری نابه‌هنگام دارند، زیرا پویش تراکم و تمرکز سرمایه دائماً هستی اجتماعی آنان را تهدید می‌کند. با این حال، اگرچه تکامل سرمایه‌داری، خرده‌بورژوازی را تضعیف می‌کند، اما از آن‌جا که فرایند کالایی‌سازی سرمایه‌داری، و در این مورد پرولتریزه شدن نیروهای کار، در عمل به سبب مقاومت‌های اجتماعی و مقاومت نیروهای متقابل تاریخی، هیچ‌گاه نمی‌تواند کامل شود، کماکان و به درجات متفاوت شاهد حضور و اثرگذاری خرده‌بورژوازی در جوامع معاصر سرمایه‌داری هستیم.

خاستگاه‌های متفاوت تکوین و تکامل طبقات متوسط و خرده‌بورژوازی، از جمله عوامل مهمی است که می‌تواند نقش‌آفرینی سیاسی متفاوت این دو طبقه را در به‌ویژه در بزنگاه‌های بحران‌های سیاسی نشان دهد. چنان که با در نظر داشتن تمامی میانجی‌ها از جایگاه ساختاری طبقاتی تا سطح کنش‌های طبقاتی بارها

در طول تاریخ نقش‌آفرینی‌های متفاوت و گاه متضادی بین این دو را شاهد بوده‌ایم.

تکوین و تحول طبقه‌ی متوسط در ایران مدرن

شکل‌گیری نظام اداری جدید، برخورداری از امنیت و ارتش مدرن، قانون و دادگستری عرفی، نظام آموزشی و سوادآموزی، نظام بهداشتی جدید، دسترسی به علوم جدید، مجلس و مطبوعات آزاد مطالباتی برخاسته از انقلاب مشروطه، نخستین انقلاب ایران مدرن بود. در آن زمان، مطالبات و خواسته‌هایی از این دست برای مدرن‌سازی ایران و غلبه بر عقب‌ماندگی آن، در ذهنیت کنشگران سیاسی ترقی‌خواه در جامعه چیرگی داشت. فرازوفرود جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در پی مشروطه، در نهایت به حکمرانی رضاشاه انجامید و در این دوره وی با رویکردی آمرانه بسیاری از مطالبات موردنظر انقلاب مشروطه را محقق کرد.

طبقه‌ی متوسط جدید در ایران در همین دوره در قشربندی اجتماعی رخ نمود. از سویی به موازات توسعه‌ی ارتش مدرن، رشد نظام اداری (وزارتخانه‌های جدید و دادگستری) رخ داد به نحوی که در پایان سلطنت رضاشاه بیش از ۲۰ هزار نفر کارمند دولت وجود داشتند، از سوی دیگر رشد صنایع جدید و پروژه‌های زیرساختی دولت مستلزم حضور تکنیسین‌ها، مهندسان و مدیران بود.

در همین دوره، گسترش سوادآموزی و نظام آموزشی به نحوی بود که در آغاز روی کار آمدن رضاشاه در مجموع ۹۱ هزار نفر بود که کم‌تر از ۱۲ هزار نفر آن‌ها دانش‌آموز مدارس دولتی بودند و بخش اعظم آنان در مدارس خصوصی، اقلیت‌های دینی و میسیونری درس می‌خواندند.^۱

در پایان سلطنت رضاشاه، در ۱۳۲۰، تعداد مدارس تحت پوشش دولت به ۲۳۳۶ مدرسه‌ی ابتدایی با ۲۱۰ هزار دانش‌آموز و ۲۴۱ دبیرستان با ۲۱ هزار دانش‌آموز رسیده بود.

همچنین، در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران با پنج دانشکده‌ی مجزا و با ۸۸۶ دانشجو تأسیس شد و اعزام دانشجو به خارج از کشور هم توسعه یافت. شمار دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۰ به ۳۳۳۰ نفر رسید و در این مقطع بیش از ۵۰۰ نفر دانش‌آموخته از خارج از کشور به ایران بازگشته بودند.

آنچه از دل این نهادهای آموزشی زاده شد و آنچه ساختارهای بوروکراتیک و ساختارهای تکنوکراتیک جدید و صنایع جدید ایجاد می‌کرد، شکل‌گیری به اصطلاح فن‌سالاران و دیوان‌سالارانی برای اداره‌ی این سازمان‌های مدرن بود و بدین ترتیب، شاهد شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط جدید به‌عنوان یک طبقه‌ی متمایز در ایران بودیم.

از بدو مشروطه، ایدئولوژی سکولار ترقی‌خواه در ایران در عموماً دو گرایش ناسیونالیستی و سوسیالیستی و نیز آمیزه‌هایی از آن دو تبلور می‌یافت. رویکرد آمرانه‌ی رضاشاه در مدرن‌سازی ایران به تدریج به واگرایی سیاسی فزاینده‌ی بسیاری از پیشگامان فکری طبقه‌ی متوسط که هواخواه مطالبات دموکراتیک مشروطه بودند، از وی انجامید. قابل‌تأمل است که در ایران معاصر، ترقی‌خواهی و حتی اشکال مختلف رادیکالیسم سیاسی در بسیاری از مقاطع تاریخ معاصر بر بخش بزرگی از فعالان طبقه‌ی متوسط چیرگی یافت.

بدین ترتیب، در پی شکل‌گیری فضای سیاسی دموکراتیک حاصل از اشغال ایران به دست متفقین و سقوط رضاشاه، شاهد نقش‌آفرینی پررنگ سیاسی طبقه‌ی متوسط در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بودیم. اگرچه در این دوره به لحاظ اقتصادی شاهد رکود نسبی هستیم و نیمه‌ی اول دهه‌ی بیست و به هنگام جنگ جهانی دوم، شرایط قحطی و وضعیت اضطراری اقتصادی وجود داشت، اما گشایش فضای سیاسی خواسته‌های سرکوب‌شده‌ی دوران نسبتاً طولانی دیکتاتوری را دوباره مطرح کرد و به صحنه‌ی خیابان و میدان رساند. احزاب مدرن در شکلی گسترده، در پهنه‌ای وسیع و با ساختارهایی نسبتاً غیرپدرسالارانه و مدرن و مبتنی بر ارتباطات سازمان‌یافته در شهرها، ایجاد شدند. حزب توده‌ی ایران، برخی احزابی که بعداً جبهه‌ی ملی را تشکیل دادند، و نیروی سوم خلیل ملکی، به تدریج پدیدار شدند. اتحادیه‌ها، سازمان‌ها و تشکل‌های مردمی، و انواع انجمن‌های روشنفکری و مطبوعات شکل گرفتند و طبقه‌ی متوسط نیز در میان سایر طبقات و گروه‌های اجتماعی فرصتی برای حضور پررنگ سیاسی در جامعه یافت.

موج نوظهور ناسیونالیسم، مطالبه‌ی اجتماعی کنترل ملی بر منابع نفت را پدید آورد که به تبع آن تقاضا برای دسترسی به منابع حاصل از صادرات نفت به منظور دستیابی به اهداف توسعه‌ای مطرح شد. در این مقطع، در سطح جهانی ایده‌ی توسعه در کشورهای حاشیه‌ی ای نظام جهانی سرمایه‌داری تازه در حال شکل‌گیری بود و ایران نیز با جنبش ملی‌شدن صنعت نفت کم‌وبیش پیشگام ایده‌ی خلع‌ید از خارجی‌ان در تسلط بر منابع زیرزمینی، بود. در این دوره، به سبب مجموعه‌ی عوامل ناشی از شرایط بین‌المللی، اشغال ایران

در نیمه‌ی اول دهه‌ی بیست خورشیدی و پی‌آمدهای آن بر حیات اقتصادی، و مجموعه‌ی بحران‌های سیاسی و دولت‌های مستعجل پیاپی، شاهد افت رشد اقتصادی ایران بودیم، اما در عین حال بسترسازی‌های قانونی و نهادی گسترده‌ای برای حرکت در چارچوب یک الگوی «توسعه‌ی ملی» شکل گرفت. در این میان می‌توان به قانون ملی شدن شیلات و کشتیرانی، ملی شدن صنعت نفت ایران (اکتشاف، استخراج و بازرگانی)، ملی‌شدن مخابرات، قانون تشویق صادرات و صدور پروانه‌ی بازرگانی، لایحه‌ی بانک توسعه‌ی صادرات، لایحه و متمم قانون وصول مطالبات غیرمالیاتی دولت، لایحه‌ی الغای عوارض در دهات، قانون بنگاه عمرانی کشور و لایحه‌ی تشکیل پلیس گمرک و تشکیل سازمان برنامه اشاره کرد. همچنین در این دوره، مجموعه‌ی مقرراتی به منظور توسعه‌ی نهادهای مدنی و تأمین اجتماعی در مفهوم مدرن آن تصویب شد؛ از جمله، قانون استقلال کانون وکلا، لایحه‌ی قانون کار و تشکیل بیمه‌های اجتماعی، قانون بازنشستگی کشوری، قانون استقلال شهرداری‌ها، لایحه‌ی تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اصلاح قانون مطبوعات، و قانون تشکیل اتاق‌های بازرگانی. این بسترسازی‌های قانونی و نهادسازی‌ها در عمل به ارتقای دامنه‌ی طبقه‌ی متوسط و دیگر طبقات مدرن در قشر بندی اجتماعی منتهی شد.

در این دوره شاهد کنشگری سیاسی گسترده‌ی طبقه‌ی متوسط جدید هستیم. در اغلب احزابی که در این دوره تشکیل شد، خاستگاه طبقاتی روشنفکران و نظریه‌پردازان برخاسته از گروهی بودند که به لحاظ خاستگاه طبقاتی می‌توان مربوط به طبقه‌ی متوسط جدید دانست. علاوه بر آن، بخش مهمی از کادر سازمانی این گروه‌ها به لحاظ خاستگاه طبقاتی متعلق به طبقه‌ی متوسط جدید بودند. در کادرهای رهبری و اعضای تمامی احزاب مدرنی که تشکیل شدند، طبقه‌ی متوسط جدید جایگاهی مهم‌تر و برجسته‌تر از سایر طبقات اجتماعی داشت. برای مثال، از ۱۵ رهبر حزب ایران ۱۰ نفر خاستگاه طبقه‌ی متوسط داشتند، از میان ۲۰ نفر بنیان‌گذار جبهه‌ی ملی ۱۴ نفر متعلق به طبقه‌ی متوسط بودند و بخش اعظم رهبری و نزدیک به ۶۰ درصد اعضای حزب توده را افرادی با جایگاه طبقاتی طبقه‌ی متوسط تشکیل می‌دادند.

در سال ۱۳۳۲، در پی کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب گسترده‌ی سیاسی و حذف کنشگران سیاسی از عرصه‌ی خیابان و میدان و کنشگری علنی، به سبب پایان تحریم نفت و انعقاد قرارداد کنسرسیوم، موجی از دلارهای حاصل از عواید فروش نفت درکنار کمک‌های مالی طراحان کودتای ۲۸ مرداد به ایران به منظور تثبیت رژیم برآمده از کودتا، به کشور سرازیر شد. این مقطع زمانی، دوران جنگ سرد بلوک‌های شرق و غرب و نقطه‌ی اوج اجرای اصل

چهار ترومن بود و دولت‌های هم‌پیمان امریکا دسترسی نسبتاً آسانی به پول برای انجام انواع سرمایه‌گذاری‌ها داشتند.

بعد از یک دوره‌ی سرکوب‌های سیاسی، در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۰ رشد اقتصادی بالایی در ایران شکل گرفت و به‌ویژه در دهه‌ی ۱۳۴۰ میانگین نرخ رشد اقتصادی دو رقمی بود و شاهد افزایش چشمگیری در تولید ناخالص داخلی کشور بودیم. در سال ۱۳۴۱ رفرم ارضی «انقلاب سفید» در ایران انجام شد که به تغییرات چشمگیری در پیکره‌بندی طبقاتی در ایران انجامید. اتحاد و ائتلاف نانوشته‌ی موجود میان دربار و طبقات سنتی و ملاکان و بخش عمده‌ی روحانیون به پایان رسید. آن‌ها نیز اکنون به زمره‌ی منتقدان و مخالفان سرسخت شاه پیوسته بودند.

طی همین دوره یک طبقه‌ی جدید سرمایه‌دار تشکیل شد که تا حدودی به سبب اعتبارات ارزان‌قیمتی که از دولت دریافت می‌کرد، تقویت می‌شد.

توسعه و گسترش دیوان‌سالاری در این دوره چشمگیر بود. شمار وزارتخانه‌ها ۱۲ به ۲۰ افزایش یافت. سازمان‌های جدید مانند بانک اعتبارات صنعتی (۱۳۳۵)، بانک توسعه‌ی صنعتی و مدنی ایران (۱۳۳۸)، بانک مرکزی (تأسیس ۱۳۳۹)، مجموعه‌ای از نهادهای مالی و اعتباری نوپا، رادیو و تلویزیون ملی ایران (۱۳۴۶)، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۴) و بسیاری سازمان‌های نوپای روبه‌گسترش دیگر.

طی دوره‌ی ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ شمار اعضای طبقه‌ی حقوق‌بگیر دوبرابر شد و از کم‌تر از ۳۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۳۵ به بیش از ۶۳۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ رساند. بیش از ۳۰۴ هزار نفر کارمند اداری دولت، ۲۰۸ هزار نفر آموزگار و کارکنان آموزشی و ۶۱ هزار نفر مدیر و مهندس و کارشناس طیف گسترده‌ای از مشاغل را تشکیل می‌دادند. براساس آمار رسمی، تعداد دانشجویان یعنی کسانی که در سال‌های بعد بر کمیت طبقه‌ی متوسط می‌افزودند، از ۱۹,۸۰۰ نفر در سال ۱۳۳۹ به ۵۹ هزار نفر در سال ۱۳۴۷ افزایش یافت. به موازات آن آمار اعزام دانشجویان به خارج از کشور افزایش می‌یافت. در سال ۱۳۵۵ و در آستانه‌ی انقلاب ۲۳۳ هزار نفر دانشجو نیز در انتظار پیوستن به طبقه‌ی متوسط بودند. با توجه به ساخت اجتماعی آن زمان، ۷۴۱ هزار نفر دانش‌آموز دبیرستانی نیز جمعیت گسترده‌ای از جامعه را تشکیل می‌داد که بخش بزرگی از آنان امیدوار بودند بعداً به طبقه‌ی متوسط بپیوندند.

در برنامه‌ی عمرانی پنجم (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶) برآوردی از میزان نیاز به نیروی کار

متخصص و نیمه‌متخصص ارائه شده بود. بر اساس این برآورد، طی این دوره فزونی تقاضا به عرضه نیروی کار مهندس ۸۰ درصد، فزونی تقاضا به عرضه نیروی کار پزشکی ۱۰۵ درصد، در مورد پرسنل آموزشی ۲۵ درصد، و در مورد تکنسین‌ها ۵۵ درصد بود. طبقه‌ی متوسط در چنین شرایطی قدرت چانه‌زنی بسیار بالایی در بازار کار داشت و به همین دلیل این گروه از شاغلان می‌توانستند از مزایای مالی قابل‌توجه‌ای برخوردار باشند.

در پی تحولات اصلاحات ارضی، و روی‌گردانی بسیاری از اعضای طبقات سنتی از رژیم شاه، این رژیم به پایگاه اجتماعی جدیدی نیاز داشت که با اتکا به آن بتواند برنامه‌های خودش را به پیش ببرد. در نظامی که برنامه‌ی مدرنیزاسیون اقتصادی را باشتاب به پیش می‌برد، گمان می‌رفت اصلی‌ترین طبقه‌ی اجتماعی که رژیم به آن می‌توانست اتکا کند، طبقه‌ی متوسط است. از همین رو طی این سال‌ها و تا پایان سلطنت پهلوی دائماً سیاست‌هایی به منظور فربه کردن طبقه‌ی متوسط و بهبود جایگاه اقتصادی و اجتماعی این طبقه اجرا شد. در این میان، آنچه نادیده گرفته شد گشایش فضای سیاسی کشور برای کنشگری این طبقه بود. بدین ترتیب طبقه‌ی متوسط جدید گسترش می‌یافت، اما به جای آن که پایگاه اجتماعی رژیم باشد خود به پایگاه مخالفت با رژیم بدل می‌شد.

در تمامی این سال‌ها دانشگاه‌ها یکی از کانون‌های دائمی مخالفت با نظام سیاسی بودند و در خارج از کشور نیز کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های دانشجویی اپوزیسیون در تاریخ معاصر را تشکیل داد. در طی این دوره‌ی رشد و شتاب مدرنیزاسیون، چنان که گفته شد، مصادف با پیوستن اقشار و گروه‌های سنتی و بخش بزرگی از روحانیون به جرگه‌ی مخالفان شاه بود، اما نه‌تنها طبقه‌ی متوسط پایگاه پایداری حمایت اجتماعی از رژیم شاه نشد، بلکه خاستگاه اجتماعی فعالان سازمان‌های جدید چریکی چپ نیز که به مبارزه‌ی قهرآمیز با حکومت دست زدند، عمدتاً طبقه‌ی متوسط بود. شتاب مدرنیزاسیون نیز به نوعی شورش علیه مدرنیزاسیون و «بازگشت به خویشتن» در میان بخشی از طبقه‌ی متوسط منتهی شد.

دهه‌ی ۱۳۵۰ دوران شوک‌های بزرگ قیمتی در نفت است. این شوک‌ها به بزرگ‌ترین خطا در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی زمان شاه انجامید. افزایش شدید بودجه‌ی طرح‌های عمرانی و جاری و افزایش شدید هزینه‌کرد دولت و تزریق گسترده‌ی پول به جامعه به بروز وضعیتی بحرانی در اقتصاد انجامید. اکنون روشن است رژیم شاه در اتکا به طبقه‌ی متوسط به‌عنوان پایگاه اجتماعی خود دچار اشتباه استراتژیک شد. زیرا این طبقه نقش بسیار مهم و

تعیین‌کننده‌ای در انقلاب بهمن ۵۷ داشت و نیروی محرک قدرتمندی در بردن شعارهای انقلاب در میان توده‌های مردم، در راهبری بسیاری از اعتراضات اجتماعی، در طرح مطالبات انقلابی در رسانه‌ها و در پیشبرد خواسته‌های دموکراتیک انقلاب بود.

بدین ترتیب مقطع انقلابی ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ را می‌توان سال‌های نقش‌آفرینی جدید سیاسی آشکار طبقه‌ی متوسط دانست. بازهم همچون دهه‌ی ۱۳۲۰، دوره‌ی فترت رشد اقتصادی، مصادف با شکوفایی سیاسی و به میدان آمدن طبقه‌ی متوسط و طرح خواسته‌های سیاسی و اجتماعی در قالب برگزاری شب‌های شعر، شکل دادن به تشکل‌های مدنی و اجتماعی دموکراتیک و یا فعال‌سازی دوباره‌ی آن‌ها، و حضور گسترده در احزاب سیاسی چپ و دموکرات بود.

اما «بهار آزادی» دیری نپایید و به‌زودی به حادثه‌ی دوره‌ی سرکوب در تاریخ معاصر ایران جای سپرد و در این میان بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط که خود با انقلاب همراه و در موارد بسیاری پیشگام طرح مطالبات انقلابی بود به‌شدت از نظر سیاسی و اجتماعی سرکوب و به لحاظ اقتصادی تضعیف شد. نخستین دهه‌ی انقلاب، دوران بحران حاد اقتصادی و افول روند انباشت سرمایه و نیز تضعیف هرچه بیشتر طبقه‌ی متوسط بود. به لحاظ متغیرهای اقتصادی، میانگین نرخ رشد اقتصادی از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ منفی ۲٫۱ درصد بود و تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی واقعی از ۷۲۰ هزار تومان در سال ۱۳۵۵ به ۳۵۰ هزار تومان در سال ۱۳۶۷ کاهش یافت. سیاست‌های بازتوزیعی پوپولیستی حکومت جدید نیز اساساً معطوف به پایگاه اجتماعی نظام جدید و منقبض‌کننده‌ی طبقه‌ی متوسط بود. تعداد دانشجویان، یعنی آن گروهی هم که قرار بود طبقه‌ی متوسط جدید آتی را تشکیل دهد، از حدود ۱۷۴ هزار نفر در مقطع قبل از انقلاب فرهنگی به حدود ۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۶۲ کاهش پیدا کرد و گفته می‌شد کادر علمی دانشگاه‌ها طی همین دوره از بیش از ۱۶ هزار نفر به حدود ۸ هزار نفر کاهش یافت. ۲ تصفیه‌های گسترده‌ی کارشناسان و متخصصان در نظام اداری و آموزشی و دانشگاهی و دستگاه‌های فرهنگی به‌شدت به جایگاه اجتماعی طبقه‌ی متوسط آسیب زد. ارزش‌های ایدئولوژیک نظام جدید در تضاد و رویارویی کامل با سبک زندگی طبقه‌ی متوسط به‌عنوان طبقه‌ی پیشگام پذیرش ارزش‌های فرهنگی مدرنیته، قرار داشت.

در همین دوره، برای نخستین بار، مهاجرت، به‌مثابه‌ی یک کنش اجتماعی فراگیر در طبقه‌ی متوسط شکل گرفت و آن مقطع امواج مهاجرت گسترده‌ی

افرادی از ایران پدید آمد که به‌رغم نداشتن شواهد آماری کافی به نظر می‌رسد عمدتاً به لحاظ خاستگاه طبقاتی متعلق به این طبقه بودند. آمار قطعی از میزان مهاجران نداریم و آمار ارائه شده بسیار متغیر و در مواردی «بزرگ‌نمایی» و در مواردی «کوچک‌نمایی» به نظر می‌رسد. اما به‌یقین از دوران آغاز عقب‌نشینی طبقه‌ی متوسط از سال ۱۳۶۰ تا امروز موج کم‌وبیش مستمری از مهاجرت از کشور آغاز شده و استمرار یافته است.

در پایان جنگ هشت‌ساله، بعد از یک دوره که میانگین رشد اقتصادی منفی و اقتصاد عملاً دچار فروپاشی شده بود روشن شد که دیگر استمرار مدیریت اقتصادی به شیوه‌ی قبل امکان‌ناپذیر است. بنابراین باید بار دیگر موتور انباشت سرمایه روشن می‌شد. به‌تدریج چرخشی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشور رخ داد. رشد اقتصادی در دستورکار قرار گرفت و به‌موازات طبقه‌ی سرمایه‌دار جدیدی که شکل می‌گرفت، بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط نیز از مواهب مالی این رشد که البته قابل قیاس با رشد در سال‌های پیش از انقلاب نبود، بهره‌مند می‌شد. طی این دوره میانگین نرخ رشد اقتصادی از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۰، ۵٫۲ درصد بود؛ با فرازونشیب‌هایی که عمدتاً هم ناشی از فرازوفرودهای قیمت نفت بود.

به موازات این تحولات شمار دانشگاه‌ها و دانشجویان به‌شدت افزایش یافت. آمار دانشجویان از ۳۴۴ هزار نفر در سال ۱۳۷۰ به بیش از چهار میلیون و هشتصد هزار نفر در اوایل دهه‌ی ۱۳۹۰ رسید و حدوداً ۱۴ برابر شد. به عبارت دیگر، اگر به طور نسبی در این دوره جمعیت کشور دو برابر شده بود آمار دانشجویان ۱۴ برابر افزایش یافت.

در همین دوره، نشریات جدید منتشر شد، برخی نهادهای مدنی شکل گرفت، به موازات آن برائث انقلاب اطلاع‌رسانی، پوشش رسانه‌ای ایران توسط صداها رسانه‌ی صوتی و تصویری امکان‌پذیر شد. در سال‌های توسعه‌ی شبکه‌ی اینترنت انحصار اطلاع‌رسانی به‌تدریج از میان برداشته شد.

به‌تدریج شاهد طرح دوباره‌ی مطالبات مدنی و سیاسی از سوی طبقه‌ی متوسط بودیم. به ویژه، در پی دوم خرداد ۱۳۷۶ شاهد دو تحرک مهم اجتماعی بودیم که در هر دو آن‌ها طبقه‌ی متوسط در کانون اصلی آن قرار داشت. یکی در سال ۱۳۷۸ و دیگری در ابعاد بسیار بزرگ‌تر در سال ۱۳۸۸. مطالباتی که در این دو جنبش مطرح شده بود، مطالباتی بود اساساً با تأکید بیش‌تر بر مطالبات مدنی و هویتی طبقات مدرن جامعه؛ از قبیل مطالباتی مربوط به سبک زندگی، مطالباتی مربوط به آزادی‌های مدنی و دموکراتیک و چیزهایی

بعد از ناکامی جنبش سبز و به طور تقریبی از ۱۳۹۰، شاهد نوعی عقب‌نشینی سیاسی در طبقه‌ی متوسط بودیم. اما در بستر تحولات ساختاری جمعیتی در دهه‌ی ۱۳۶۰ و رشد ناکافی اقتصادی در دهه‌های بعد، سیاست‌هایی مانند موقتی‌سازی قراردادهای کاری بخش عمده‌ی شاغلان، کاهش گستره‌ی پوشش تأمین اجتماعی و مانند آن، و استمرار نظام گزینش ایدئولوژیک در نظام اداری و آموزشی، وضعیت اقتصادی بخش بزرگی از طبقه‌ی متوسط، یعنی طبقه‌ای که طبق تعریف به موقعیت اقتصادی خودش به سبب تخصص و مهارت‌های شغلی دست پیدا کرده، دشوار ساخته و از آن مهم‌تر، افق‌های درآمدت وضعیت اقتصادی این طبقه را نیز بسیار تیره ساخته است.

بهترین گواه این مدعا، مشاهده‌ی روند صعودی نرخ بیکاری جمعیت دارای تحصیلات عالی (لیسانس و بالاتر) طی حدود دو دهه‌ی گذشته است که به‌روشنی گویای عدم امکان بهبود وضعیت مالی برای آن دسته از افرادی است که امیدوار داشتند در زمره‌ی طبقه‌ی متوسط جای بگیرند. در سال ۱۳۸۰ نرخ بیکاری در میان دارندگان تحصیلات عالی دانشگاهی ۱۰,۳ درصد بود که کم‌وبیش از نرخ بیکاری در تمامی گروه‌های تحصیلی کم‌تر بود. در سال ۱۳۸۵ این نرخ به ۲۰,۹ درصد رسید، یعنی طی پنج سال بیش از دو برابر شد. پنج سال بعد در سال ۱۳۹۰ نرخ بیکاری دارندگان تحصیلات عالی به ۳۱,۳ درصد رسید که بالاترین نرخ بیکاری در میان تمامی گروه‌های تحصیلی از بی‌سواد تا دارندگان مدارک مختلف تحصیلی در سطوح متوسطه بود. این نرخ رکوردشکنانه از آن سال ابعاد مهیب‌تری پیدا کرده و طی سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۵ از ۳۶,۶ درصد به ۴۱,۸ درصد رسیده است.^۲

این نرخ‌های بحرانی ازجمله بازتاب‌دهنده‌ی نرخ بسیار بالای رشد جمعیت در دهه‌ی ۱۳۶۰، توسعه‌ی کمی نظام آموزش عالی در دهه‌های بعد و رشد ناکافی اقتصادی در تقریباً تمامی چند دهه‌ی اخیر بوده است. زاده‌شدگان دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ در میان جمعیت فعال اقتصادی کشور و در طرف عرضه در بازار کار هستند و بالاترین نرخ بیکاری را در میان گروه‌های مختلف سنی در میان این گروه دارند.

نتیجه‌ی طبیعی فزونی عرضه بر تقاضای کار، کاهش قدرت چانه‌زنی نیروهای کار و به تبع آن کاهش دستمزدهای واقعی در سال‌های اخیر بوده است؛ آن هم در شرایطی که هر سال یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر نیروی کار جدید وارد بازار کار می‌شود، در کنار آن میلیون‌ها نفر هم بیکار وجود دارد، نرخ بالای

بیکاری در میان متخصصان، در کنار هزینه‌های فزاینده‌ی زندگی و سبک زندگی متحول شده و فروریزی سازوکارهای حمایتی سنتی از افراد و خانواده‌ها و عدم حمایت کارآمد بسنده‌ی نهادهای تأمین اجتماعی و بازنشستگی، به‌شدت باعث فرسایش و قبض طبقه‌ی متوسط شده است.

در چنین شرایطی قابل‌انتظار است که حقوق و دستمزد دارندگان مشاغل کارشناسی، نزدیک به حداقل دستمزد باشد و با توجه به شکاف روزافزون حداقل دستمزد و خط فقر، افراد بسیاری از این گروه شغلی، ناراضی از شغل خویش، در جست‌وجوی کار جدید، و یا مهاجرت به کشورهای دیگر باشند.

علاوه بر عواملی مانند تغییرات در هرم سنی جمعیت، افزایش روزافزون شمار دانش‌آموختگان دارای تحصیلات عالی، شرایط رکود - تورم کم‌وبیش پیوسته در اقتصاد ایران، اجرای سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی، استمرار نظام گزینش ایدئولوژیک اداری و دانشگاهی و آموزشی، و استمرار سهم نسبی فزاینده‌ی هزینه‌های امنیتی و ایدئولوژیک حاکمیت در کل هزینه‌ها، لازم است به تحول مهم در سرمایه‌داری جهانی‌شده‌ی امروز توجه کنیم. افزایش ترکیب اندام‌وار سرمایه که گرایش ذاتی سرمایه است، در آخرین موج انقلاب انفورماتیک، پدیده‌ی تازه‌ای در سرمایه‌داری متأخر ایجاد کرده است. اگر در موج‌های قبلی، افزایش ترکیب اندام‌وار سرمایه و ماشین جایگزین نیروی کار یقه‌آبی می‌شد، اکنون انقلاب انفورماتیک مشاغل تخصصی را نیز با نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای رایانه‌ای جایگزین می‌کند و شاهد فرایندی هستیم که می‌توانیم آن را مهارت‌زدایی از کار فکری و تخصصی بنامیم. در چنین شرایطی بدون اعمال فشار از سوی جنبش‌های اجتماعی و دخالت گسترده‌ی دولت‌ها در اقتصاد، چشم‌انداز بهبود موقعیت مالی بخش اعظم شاغلان طبقه‌ی متوسط بسیار بعید به نظر می‌رسد و این یک روند جهانی است.

تصویری آماری از طبقه‌ی متوسط در ایران امروز

طبقه به‌مثابه یک رابطه‌ی اجتماعی، جایگاهی در نظام آماری و سرشماری‌های ایران ندارد و در این نظام‌ها آن‌جایی که صحبت از موقعیت اقتصادی افراد می‌شود «شغل» افراد مدّ نظر قرار می‌گیرد. اما همین مشاغل با میانجی‌هایی می‌توانند تصویری کلی و تقریبی از طبقات اجتماعی واقعیت انضمامی طبقات اجتماعی ارائه کنند. البته سایه‌روشن‌های میزان برخورداری از مالکیت ناشی از پیشینه‌های فردی و خانوادگی یا انواع اقتدار برخاسته از رانت‌ها و امتیازات

نزدیکی به کانون‌های قدرت، طیف متنوع درآمدی برای صاحبان مشاغل یکسان و دارندگان توانایی‌های مشابه ایجاد می‌کند و در سلسله‌مراتب و دهک‌های ثروتی و درآمدی، جایگاه‌های متفاوتی به دارندگان مشاغل مشابه می‌بخشد. با این همه، شغل می‌تواند تصویری عام و کلی و البته تقریبی از موقعیت طبقاتی ارائه کند. به هر تقدیر، بررسی‌های تجربی - تاحدودی ناگزیر از اتکا به داده‌های آماری است، اما استفاده از این داده‌ها باید حتی‌الامکان با سایر داده‌ها و شواهد آماری و تجربی کنترل شود و بر انسجامی نظری استوار باشد.

در مقاله‌ی حاضر، برمبنای آمار گروه‌های عمده‌ی شغلی، تلاش شده تصویری از جایگاه و سهم طبقه‌ی متوسط در ایران امروز ارائه شود. ۳ براین مبنا، براساس آخرین گزارش مرکز آمار ایران از مجموع بیش از ۲۳ میلیون و ۸۱۳ هزار نفر شاغل در اقتصاد ایران، نزدیک به ۱۱ درصد دارندگان مشاغل تخصصی هستند که هسته‌ی اصلی و پایدارتر طبقه‌ی متوسط در ایران امروز را تشکیل می‌دهند (جدول یک). این گروه شامل بیش از دو میلیون و ۵۰۶ هزار نفر می‌شود.

گروه‌های شغلی تکنسین‌ها و دستیاران و کارمندان امور اداری و دفتر نیز دیگر گروه‌های شغلی هستند که بخش اعظم آنان خود را در زمره‌ی طبقه‌ی متوسط ارزیابی می‌کنند. این دو گروه هم دربرگیرنده‌ی بیش از ۲ میلیون و ۲۲۵ هزار نفر را دربرمی‌گیرد. همچنین می‌توان بخش اعظم گروه شغلی مدیران را نیز از زمره‌ی طبقه‌ی متوسط دانست و این گروه نیز بیش از ۷۵۹ هزار دارنده‌ی مشاغل مدیریتی می‌شود که ۳,۱۹ درصد کل جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، طیف لایه‌های مختلف طبقه‌ی متوسط از حدود ۲,۲۲۵ میلیون نفر دارندگان انواع مشاغل کارمندی آغاز می‌شود که می‌توان فرض کرد لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط را تشکیل می‌دهند. در ادامه، لایه‌های میانی طبقه‌ی متوسط شامل ۲,۶۰۹ میلیون نفر از دارندگان مشاغل کارشناسی هستند. سپس نیز لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط را خواهیم داشت که شامل حدود ۷۵۹ هزار دارنده‌ی شغل مدیریتی می‌شود، با توجه به گروه‌های شغلی که تقریباً و به شکل خام، گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی طبقه‌ی متوسط را تشکیل می‌دهند^۳

و با توجه به میانگین تعداد افراد شاغل در هر خانوار می‌توان جمعیت تقریبی طبقه‌ی متوسط در ایران امروز را برآورد کرد (جدول یک). بر این مبنا، با توجه به این که مجموع جمعیت خانوارهای گروه‌های شغلی تشکیل‌دهنده‌ی طبقه‌ی متوسط معادل ۱۹,۷۵۷,۷۳۷ نفر برآورد می‌شود. آمار جمعیت طبقه‌ی متوسط در ایران امروز با احتساب بازنشستگان و بیکاران معادل ۲۱,۵۳۵,۹۳۳ نفر

برآورد می‌شود که کم‌وبیش یک‌چهارم جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد. همچنین به لحاظ قشربندی درونی طبقه‌ی متوسط با توجه به گروه‌های شغلی حدود ۱۳ درصد از کل این جمعیت یا نزدیک به ۲۸۰۰۰۰۰ نفر لایه‌های بالایی این طبقه، حدود ۴۷ درصد یا ۱۰ میلیون نفر جمعیت لایه‌های میانی و حدود ۸۶۰۰۰۰۰ نفر یا ۴۰ درصد این طبقه، لایه‌های پایینی این طبقه را تشکیل می‌دهند.

جدول یک - آمار گروه‌های عمده‌ی شغلی و سهم آنان از کل جمعیت شاغل و سهم خانوار تحت پوشش

گروه شغلی	تعداد شاغل	جمعیت خانوارهای هر گروه شغلی
جمع	۲۳,۸۱۳,۰۴۵	-
قانونگذاران، مقامات عالی‌رتبه و مدیران	۷۵۹,۵۰۵	۲,۵۰۶,۳۶۷
متخصصان	۲,۶۰۹,۶۷۸	۸,۶۱۱,۹۳۷
تکنسین ها و دستیاران	۱,۳۴۰,۹۱۹	۴,۴۲۵,۰۳۳
کارمندان اموراداری و دفتری	۸۸۴,۸۳۹	۲,۹۱۹,۹۶۹
کارکنان خدماتی و فروشندگان فروشگاه ها و بازارها	۳,۶۶۹,۵۱۲	۱۲,۱۰۹,۳۹۰
کارکنان ماهر کشاورزی، جنگلداری و ماهیگیری	۳,۳۱۶,۹۶۲	۱۰,۹۴۵,۹۷۵
صنعتگران و کارکنان مشاغل مربوط	۴,۴۹۵,۳۴۴	۱۴,۸۳۴,۶۳۵
متصدیان ماشین آلات و دستگاه ها، مونتاژکاران	۳,۰۳۴,۵۵۱	۱۰,۰۱۴,۰۱۸
کارگران ساده	۳,۲۱۴,۱۷۳	۱۰,۶۰۶,۷۷۱
سایر و اظهارنشده	۴۸۷,۵۵۸	۱,۶۰۸,۹۴۱

مأخذ آمار ستون دوم: مرکز آمار ایران، شاغلان ۱۰ ساله و بیش‌تر برحسب گروه‌های عمده فعالیت اقتصادی به تفکیک جنس و گروه‌های عمده شغلی - سال ۱۳۹۷، انتشار: ۱۶/۰۹/۱۳۹۸ (ستون سوم بر مبنای بعد خانوار ۳.۳ در ایران امروز محاسبه شده است.)

باید تأکید کرد که تمامی محاسبات بالا مبتنی بر آخرین آمار منتشر شده و متمرکز بر سال‌های میانی دهه‌ی ۱۳۹۰ خورشیدی است. سال‌های پایانی این دهه به تبع اعمال تحریم‌های امریکا بر اقتصاد ایران و نیز شیوع ویروس کرونا و پیامدهای این دو بر تعمیق رکود اقتصادی و تشدید تورم و کاهش درآمد حقیقی خانوار، از سهم طبقه‌ی متوسط از کل جمعیت کشور کاسته شده و نیز در لایه‌بندی‌های درونی طبقه‌ی متوسط جابه‌جایی‌هایی به سوی لایه‌های پایین‌تر این طبقه و نیز از طبقه‌ی متوسط به طبقات فرودست جامعه مشهود

است. اما هنوز شواهد آماری بسنده برای در نظر گرفتن این تغییرات متأخرتر در محاسبات مقاله‌ی حاضر فراهم نیست.

باید توجه داشت که در بررسی حاضر، طبقه‌ی متوسط از سایر گروه‌های میان‌درآمدی تفکیک شده است، اگرچه خود بخشی از این گروه‌ها را تشکیل می‌دهد. بخش بزرگی از گروه‌های شغلی که تحت عنوان صنعتگران و کارکنان خدماتی فروشگاه‌ها و بازارها، خرده‌بورژوازی امروز ایران را تشکیل می‌دهد که البته دارنده‌ی طیف بسیار متنوعی از درآمد هستند از لایه‌های نزدیک به تهی‌دستان شهری تا لایه‌های نزدیک به بورژوازی. با این همه این گروه بیش از ۳۴ درصد کل جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، به‌رغم یک سده توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری در ایران و تضعیف شدید خرده‌بورژوازی به سبب روند تراکم و تمرکز سرمایه سال‌های اخیر به‌ویژه در بخش خرده‌فروشی، کماکان سهم نسبی این طبقه‌ی اجتماعی از طبقه‌ی متوسط بالاتر است.

نکته‌ی قابل‌تأمل دیگر توجه به سهم کارمندان بخش دولتی در میان طبقه‌ی متوسط است. کارمندان بخش دولتی به‌طور کلی در دو گروه «کارمندان سیاسی» و «خدمات دولتی غیرکالایی» یا «خدمات اجتماعی» (براساس شرح وظایف وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی) جای می‌گیرند. کارمندان دولت به‌طور کلی تا اندازه‌ای در طبقه‌ی کارگر و تا اندازه‌ای در طبقه‌ی متوسط جای می‌گیرند. اگر در این‌جا معیار تحصیلی را ملاک قرار دهیم و دارندگان مدارک تحصیلی دانشگاهی لیسانس به بالا را که در استخدام دولت و عمدتاً مشاغل کارشناسی و بالاتر را عهده‌دار هستند، در طبقه‌ی متوسط جای دهیم، درمی‌یابیم که یک میلیون و ۲۸۹ هزار نفر از شاغلان بخش دولتی در زمره‌ی طبقه‌ی متوسط جای دارند. بدین ترتیب که بخشی از آنان در گروه مقامات و مدیران و بخش بزرگ‌تری در گروه متخصص‌ها جای می‌گیرند. بر این اساس حدود ۳۸ درصد شاغلان طبقه‌ی متوسط در بخش دولتی کار می‌کنند که با توجه به نظام‌گزینش اداری در ایران و نیز محافظه‌کاری‌های رفتاری شاغلان بخش دولتی می‌توان آن‌ها را در طیف بسیار متنوعی از بخش‌های کم‌تر فعال و یا منفعل و در مورد وزارتخانه‌ها و نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک بخشی از سازوبرگ‌های دستگاه سیاسی و سرکوب در نظر گرفت.

بر این اساس، در مجموع، طبقه‌ی متوسط در مقایسه با طبقه‌ی کارگر و خرده‌بورژوازی، سهم کم‌تری در پیکره‌بندی طبقاتی ایران امروز دارد. اما این طبقه به سبب برخورداری از امتیازات تحصیلی، حضور متمرکز در کلان‌شهرها، دسترسی به رسانه‌ها و حضور فعالانه‌تر در شبکه‌های اجتماعی، در مقایسه با سایر طبقات اجتماعی در ایران امروز صدای بسیار رساتری دارد.

۱۴۱۱۸	ریاست جمهوری
۶۷۷۶۶۲	آموزش و پرورش
۶۵۸۸۲	دارایی
۲۳۴۵	خارجه
۲۱۹۵۷۶	بهداشت
۲۴۰۱۵	تعاون
۴۸۷۲۹	جهاد کشاورزی
۵۴۹۰۳	دادگستری
۲۲۰۳۸	راه و شهرسازی
۱۳۶۹۰	صنعت، معدن و تجارت
۵۶۴۱۴	علوم
۶۶۰۵	ارشاد
۱۹۰۸۰	کشور
۴۴۹۸۶	نفت
۱۶۹۶۲	نیرو
۲۹۵۰	ورزش
۱۲۸۹۹۵۵	جمع

منبع: سالنامه‌ی آماری ۱۳۹۵، نتایج سرشماری

این امر که میانگین نرخ رشد اقتصادی دهه‌ی ۱۳۹۰ نزدیک به صفر بوده، نشان‌دهنده‌ی وخامت وضعیت این طبقه (به همراه طبقات فرودست جامعه) و قبض هرچه بیش‌تر آن در افق پیش رو و تشدیدکننده‌ی تمایل گسترده‌ی آن به مهاجرت از ایران بوده است.

در سال‌های اخیر، واکنش مهم بخشی از طبقه‌ی متوسط در برابر چشم‌اندازهای ناپسندکننده‌ی اقتصادی و اجتماعی دنبال کردن راه‌های فردی برای برون‌رفت از وضعیت بحرانی کنونی و

به‌طور مشخص تلاش برای مهاجرت بوده است. براساس نتایج پیمایشی که در سال ۱۳۹۷ انجام شده، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ایرانی هشت عامل را برای مهاجرت نام برده‌اند که از آن میان سه عامل مهم سیاسی یعنی نوسازی از اصلاح امور کشور، نظم و قانون‌مداری جامعه، و شایسته‌سالاری و سه عامل مهم اقتصادی یعنی سطح درآمد و عدم تناسب آن با هزینه‌ها، امکان یافتن شغل و امکان پیشرفت شغلی ذکر شده است. مهم‌تر نیز آن که در مورد تمایل مهاجران به بازگشت این پیمایش نشان داده تنها ۱۶ درصد از افرادی که مهاجرت کرده‌اند به بازگشت تمایل دارند.

سخن پایانی

اگرچه در تاریخ تکوین و تحول طبقه‌ی متوسط جدید در ایران به جز یک مقطع ده‌ساله‌ی قبض اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در دهه‌ی نخست بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در سایر دوره‌ها کم‌وبیش شاهد بسط این طبقه‌ی اجتماعی بودیم، اما از ابتدای دهه‌ی ۱۳۹۰ فرایند جدیدی از قبض طبقه‌ی متوسط آغاز شده که تحولات درازمدت‌تر و ساختاری نیز در آن نقش مهمی داشته است.

تغییرات جمعیتی در ایران بعد از انقلاب، افزایش روزافزون شمار دارندگان مدارک تحصیلی عالی، اجرای سیاست‌های نولیبرالی در بازار کار و کاهش قدرت چانه‌زنی متقاضیان کار، نظام‌گزینش ایدئولوژیک در آموزش عالی و بسیاری از حرفه‌های تخصصی مانند امور قضایی، مشاغل مدیریتی و گاه حتی مشاغل کارشناسی در ادارات دولتی، رکود نسبی کم‌وبیش مستمر اقتصادی و به سبب آن کاهش ظرفیت اشتغال‌زایی در اقتصاد و در نهایت گسترش انقلاب فناوری اطلاعات به بخش کارهای بامهارت و تخصصی و در عمل مهارت‌زدایی از این کارها، زمینه‌ساز قبض طبقه‌ی متوسط در ایران امروز بوده است.

بعد از یک دوره فترت پساانقلابی، بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط از اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ بازهم وارد کنشگری‌های فعالانه‌ی مدنی و سیاسی شدند. اما خواه در جنبش دانشجویی این دو دهه و خواه در اوج آن در جنبش سبز پاسخی که از حاکمیت گرفتند، عمدتاً سرکوب بود و تقریباً شاهد هیچ‌گونه امتیازدهی مدنی و سیاسی به این طبقه نبودیم. شکست جنبش سبز و کم‌وبیش همزمان با آن انسداد ساختاری اقتصادی از اوایل دهه‌ی ۱۳۹۰، موجی از نومی‌دی از بهبود اوضاع را در میان این طبقه ایجاد کرده است که به موازات افول وضعیت مالی و معیشتی بخش بزرگی از این طبقه بوده است. نومی‌دی حاصل در کاهش مشارکت سیاسی این طبقه در اعتراضات منفرد و خیزش‌های اعتراضی مهم در دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان‌ماه ۱۳۹۸ نمایان بود که شاهد آن را می‌توان در تمرکز توزیع فضایی اعتراضات در محله‌های پیرامون کلان‌شهرها یافت.

طبقه‌ی متوسط امروز ایران از دو سو تحت فشار است. نخست روندهای ساختاری‌تر در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و انقلاب فناوری اطلاعات که بسیاری از فعالیت‌هایی را که پیش‌تر فعالیت‌ی تخصصی و در ید فن‌سالاران بود مهارت‌زدایی کرده و وجوه تمایز این گروه از مزدبگیران طبقه‌ی کارگر را کم‌رنگ کرده است. دوم، انسداد ساختاری سیاسی - اقتصادی ایران امروز که این طبقه را به همراه سایر طبقات مردم تحت فشار قرار داده است.

در شرایط کنونی، شاهد انفعال سیاسی بخش‌هایی از این طبقه و نیز تمایل به یافتن راه‌های فردی با بهره بردن از امتیازات خاص این طبقه (مانند تخصص و تحصیلات) هستیم. می‌توان مدعی شد مقطع کنونی مرحله‌ی قبض درازمدت طبقه‌ی متوسط در ایران مدرن است و تنها در صورت مداخله‌ی جنبش‌های اجتماعی شاهد غلبه بر این روند خواهیم بود.

۱ - آمار این بخش برگرفته است از دو کتاب ایران بین دو انقلاب و تاریخ ایران مدرن، هر دو نوشته‌ی پرواند آبراهامیان.

آبراهامیان، پرواند. ۱۳۸۹. تاریخ ایران مدرن. ترجمه‌ی ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.

آبراهامیان، پرواند. ۱۳۸۴. ایران بین دو انقلاب. ترجمه‌ی ابراهیم فتاحی و احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.

۲ - مدخل «انقلاب فرهنگی ایران». ۱۳۷۳.

توضیح: در ویکی‌پدیای فارسی ارقام فوق از وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آمار آموزش عالی ایران، صفحه‌ی ۲۶۹ نقل شده است.

۳ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۵. ص ۲۰۲.

۴ - تقسیم‌بندی شغلی مرکز آمار ایران براساس طبقه‌بندی‌های سازمان بین‌المللی کار از گروه‌های شغلی انجام گرفته است. برای آگاهی از جزئیات این تقسیم‌بندی به پیوند زیر مراجعه فرمایید:

<https://www.ilo.org/public/english/bureau/stat/isco/docs/groupdefn08.pdf>

۵ - براساس گزارش نتایج بررسی بودجه‌ی خانوار در سال ۱۳۹۶ (بانک مرکزی ایران، ۱۳۹۷) ۲۶,۶ درصد خانوارها بدون فرد شاغل، ۵۶,۴ درصد دارای یک فرد شاغل، ۱۴,۲ درصد دارای ۲ فرد شاغل و ۲,۸ درصد خانوارها دارای سه فرد شاغل هستند. بر این اساس، متوسط تعداد افراد شاغل در هر خانوار ۰,۹۱۷ است. اگر میانگین تعداد افراد شاغل در هر خانوار را در میان طبقات مختلف ثابت فرض کنیم، باید برای برآورد کل آمار جمعیت خانوارهای طبقه‌ی متوسط آمار شاغلان را در معکوس تعداد افراد شاغل در هر خانوار ضرب کنیم. عدد ۱,۰۹ ضرب کنیم تا آمار کل جمعیت طبقه‌ی متوسط را با احتساب بازنشستگان و جمعیت بیکار این طبقه به دست آوریم.

۶ - «رصدخانه‌ی مهاجرتی ایران». ۱۳۹۹. سالنامه‌ی مهاجرتی ایران: پژوهشکده‌ی سیاست‌گذاری دانشگاه صنعتی شریف.



درمیانہ | **درحاشیہ**

طبقه‌ی متوسط ایران و لایه‌های فقیر آن

طرح زمینه و برخی نکته‌های لازم برای این بحث

محمدرضا نیکفر

چکیده: این مقاله بر آن است به لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط بپردازد، به‌ویژه به جوانان این بخش. ایران حدود ۸۵ میلیون جمعیت دارد. برآورد می‌شود که طبقه‌ی متوسط حدود ۳۵ درصد این جمعیت را که نزدیک به ۳۰ میلیون می‌شود در بر بگیرد و نیز برآورد می‌شود که حدود نیمی از آنها فقیر شده باشند. این آمار و برآوردها در مورد طبقه‌ی متوسط و سهم فقیران آن دقیق نیستند، اما نشان می‌دهند که وقتی درباره‌ی آن سخن می‌گوییم، حدوداً چه جمعیتی را در نظر داریم.

لزوم تشریح یک دید ترکیبی در تحلیل طبقاتی و کوشش برای توضیح زمینه‌ها باعث می‌شود مقاله فوراً و مستقیم به سراغ موضوع نرود. از توضیح دید ترکیبی شروع می‌کند، سپس به توضیح فضای اجتماعی در ایران می‌پردازد. در ادامه، متمرکز می‌شود بر طبقه‌ی متوسط به طور کلی. در بخش پایانی است که نظر به وضعیت لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط شکل انضمامی به خود می‌گیرد. در این بخش به موضوع از زاویه‌ی حرکت‌های اجتماعی پرداخته می‌شود.

دستاورد اصلی مقاله محتملاً معرفی دید ترکیبی در تحلیل طبقاتی و در نمونه‌ی لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط ایران، پیشبرد همزمان سه شیوه‌ی برخورد لازم به طبقه است: آنچه اریک آلین رایت طرح کرده است، و علاوه بر آن نگاه به موضوع از زاویه‌ی جامعه‌شناسی «گلوبال» و نیز نگاهی پدیدارشناسانه در راستای انجام وظیفه‌ی فهم در جامعه‌شناسی فهم‌ورز (Verstehende / Soziologie / Interpretative sociology).

شکل نگاه به موضوع

قشر متوسط فقیر، بخشی از طبقه‌ی متوسط است که متعلقان به آن نسبت

به دیگر بخش‌های این طبقه (۱) جایگاه‌شان در حیطة تسلط و بهره‌کشی نازل است یا به‌مرور تنزل یافته و بیشتر در موقعیت زیر سلطه بودن و استثمار شدن قرار گرفته‌اند، آن هم تا حد نزدیک شدن به «خط فقر» یا قرار گرفتن در زیر آن، (۲) بهره‌ی آنان از فرصت‌های ارتقا در محور عمودی رده‌بندی اجتماعی به میزانی کیفیت‌آور کم‌تر شده، (۳) و همچنین آنان به لحاظ فردی کم‌تر می‌توانند سبک زندگی مطلوب خود را دنبال کنند و کمتر می‌توانند استعدادها و توانایی‌های خود را بروز و پرورش دهند. این سه مشخصه را می‌توانیم حاصل سه گونه نگرش بدانیم که آنها را به پیروی از آئین رایت (Wright ۲۰۱۵: ۱۴۴) به ترتیب به عنوان رویکرد مارکسی، رویکرد وبری و رویکرد بوردیویی به طبقه معرفی می‌کنیم.

رویکردهای بازنمای واقعیت باید بنیادی در خود پدیده داشته باشند. وقتی رایت می‌گوید طبقه پاسخ به یک مسئله است، خود آن مسئله چیست، ما را دعوت می‌کند به خود مسئله بنگریم، و خود مسئله یعنی خود پدیده، و هر پدیده‌ای در هر حالی یک زمینه‌ی پدیداری دارد.

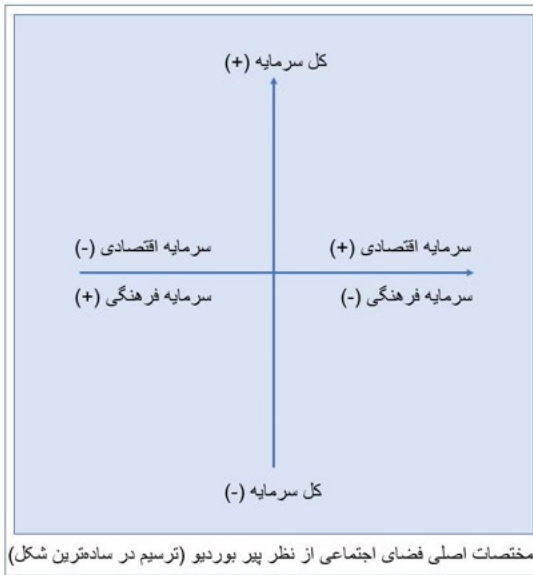
زمینه‌ی وجود و بازتولید طبقه در دنیای کنونی با دوره‌ای که با رشد سرمایه‌داری، امپریالیسم و در ادامه تعمیق جدایش سیستمی مشخص می‌شد، تفاوت عمده‌ای دارد که به جهانی شدن برمی‌گردد. اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تحرک در همه‌ی شکل‌های انتقال از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر، شتاب، حس زمان و مکان و جایگاه و مرز همه متأثر از جهانی شدن هستند. بر این قرار باید به سه زاویه‌ی دید بالا نگرش چهارمی را هم بیفزاییم که شاید بتوانیم آن را با نام اولریش یک با نظر به بررسی‌های راه‌گشایش درباره‌ی جهانی شدن مشخص کنیم (Beck ۱۹۹۷). می‌بایست زاویه‌ی دید گلوبال را هم در بررسی طبقه وارد کنیم، زیرا در همین نمونه‌ی موضوع بحث ما می‌بینیم، چگونه وضع کار و زندگی یک گروه اجتماعی به تمامی تابعی از نرخ دلار می‌شود، و در تعیین ذهنیت و فرهنگ ناچاریم خطاب طبقه‌ی متوسط گلوبال را هم در نظر گیریم که هر روز در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی استانداردهای زیست «نرمال» را تعیین می‌کند و معیاری پیش می‌گذارد برای سنجش وضعیت خود.

همه‌ی این زاویه‌های دید نیاز به یک امکان مکمل دارند: مکمل پرسپکتیو درونی یا بهتر بگوییم نزدیک شدن به آن. خود قشر یا طبقه‌ی موضوع بررسی چه تصویری از خود دارد، جهان را چگونه فهم می‌کند؟ جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه‌ی آلفرد شوتس (Schütz & Luckmann 2003) کمک می‌کند به پاسخ این پرسش نزدیک شویم.

اجتماع، اینک جامعه‌ی مدرن، افق پدیداری مسئله‌ی طبقه است. ما آن را در شکل جدایش‌یافته و ساختاربندی شده‌اش به پیروی از پیر بوردیو فضای اجتماعی می‌نامیم. آنچه الین رایت رویکرد (approach) می‌نامد، سویه‌ای از بودش در این فضا است. بدون توجه به این فضا، که مجموعه‌ی ارتباط‌ها در آن رخ می‌دهند، تصور از یک قشر اجتماعی همچون قشر فقیر طبقه‌ی متوسط به برشی تقلیل می‌یابد که ویژگی آن ویژگی رده‌ای است از نظر میزان درآمد. این رده خود نتیجه‌ی یک جایگاه است، نه توضیح دهنده‌ی آن جایگاه. هر جایگاه توضیح خود را در رابطه با شبکه‌ای از جایگاه‌ها می‌یابد. فضای اجتماعی، این شبکه است.

انگیزه‌ی پیر بوردیو برای طرح مفهوم فضای اجتماعی غلبه بر ادراک جامعه در قالب یک نظم سلسله‌مراتبی (hierarchy) محض است. هر نقطه در این فضا هم با فاکتورهای اقتصادی و هم غیر اقتصادی متعین می‌شود. او در طراحی ایده‌ی این فضا جامعه‌ی فرانسه در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را در برابر خود داشته است (Bourdieu ۱۹۸۴). این بدان معنا نیست که انتقال ایده به یک محیط اجتماعی دیگر ناممکن است یا به اصل ایده آسیب می‌زند. ایده‌ی «فضای اجتماعی» را بی هیچ مشکل عمده‌ای می‌توانیم در جایی مثل ایران هم برای بررسی‌های جامعه‌شناسانه بارور سازیم.^۱

در کانون پژوهش بوردیو در باره‌ی فضای اجتماعی، بُعد نمادین تفاوت‌ها از نظر سبک زندگی و سلیقه قرار دارد. او این تفاوت‌ها را در پیوند با تفاوت‌ها در جایگاه‌های اجتماعی می‌بیند و پیوندگاه آنها را فضای اجتماعی می‌خواند. این فضا تک‌بعدی نیست، یعنی تنها با «بالا» و «پایین» یا «بالا‌تر» «پایین‌تر» توصیف‌پذیر نیست. در بُعد افقی هم تفاوت وجود دارد، تفاوتی که به ساده‌ترین بیان با فرهنگ توضیح داده می‌شود. همجواریها، یعنی کسانی که در نظم مراتبی در یک ردیف قرار دارند، لزوماً یکسان نمی‌اندیشند و یکسان عمل نمی‌کنند. در تحلیل اجتماعی باید این تفاوت‌ها را هم در نظر گرفت تا به واقعیت جامعه نزدیک‌تر شد. بوردیو تفاوت‌ها در بعد افقی را با تفاوت در ساختار سرمایه (سرمایه‌ی اقتصادی، سرمایه‌ی فرهنگی، سرمایه‌ی اجتماعی) و در بعد عمودی با حجم سرمایه توضیح می‌دهد. حجم سرمایه متغیر است. با نظر به آهنگ تغییر آن، بوردیو یک بُعد زمانی هم در فضای اجتماعی در نظر می‌گیرد تا پویای حرکت به سوی بالا یا به سوی پایین را توضیح دهد. این حرکت متأثر از بعد افقی طبعاً خطی نیست.



فضای اجتماعی ایران

پیر بوردیو وقتی بعد افقی فضای اجتماعی را بررسی می‌کند، عمدتاً به تفاوت‌ها از نظر منش و سلیقه و کلاً فرهنگ توجه دارد. ما هم اگر از فرهنگ عزیمت کنیم، فوراً به موضوع‌هایی می‌رسیم مرتبط با تفاوت‌هایی سخت، تفاوت‌هایی که تبعیض ایجاد می‌کنند و تنها جنبه‌ای از آنها را می‌توان فرهنگی در معنایی نرم خواند، فرهنگی به معنای هر آنچه به نحوه‌ی تصور خود فرد بر بنیاد محیط رشد و تربیت و عملش از بودنش در جهان برمی‌گردد.

نخستین تفاوت فرهنگی‌ای که جلب نظر می‌کند تفاوت میان سنتی و مدرن و تا حدی همبسته با آن مذهبی و سکولار است. سنت و تجدد دو مفهوم رده‌ی دوم (second-order concepts) در بررسی تاریخی هستند، یعنی از مشاهده‌ی مشاهدات تحول‌های اجتماعی و فرهنگی در گذار به عصر جدید و تنش‌های پس از آن برآمده‌اند و به این مشاهدات شکل می‌دهند. در ایران سنتی و مدرن در سویی‌های مستقیم و ظاهری‌شان بیشتر تفاوت‌هایی فرهنگی را نشان می‌کنند. پس از انقلاب دین سیاسی به آنها بار سیاسی شاخصی داده است. امروز در ایران یک دولت دینی حاکم است و این دولت دینی در گزینش‌هایش میان شهروندان مذهبی و غیرمذهبی تفاوت می‌گذارد. اگر گزینش کیفیت استراتژیک داشته باشد، این تفاوت‌گذاری جدی‌تر است. حوزه‌هایی وجود دارند که شهروند غیرمذهبی حق ورود به آنها را ندارد. اما کافی

نیست که بگوییم حکومت ایران یک حکومت دینی است. مشخصاً باید گفت که یک حکومت شیعی است، آن هم با تفسیری خاص از الاهیات سیاسی شیعه که با «ولایت فقیه» مشخص می‌شود. این مشخص‌سازی باعث می‌شود که لازم شود دوگانه‌ی مذهبی-غیرمذهبی را مشخص کنیم. مشخص‌ترش که کنیم می‌بینیم تبعیض تنها علیه کسانی نیست که به دینی باور ندارند یا دین را موضوع خصوصی می‌دانند و با دخالت‌گیری سیاسی آن مخالف هستند. برای فهم تبعیض‌گیری ویژه‌ی حکومت اسلامی ایران باید میان گونه‌های مختلف مذهبی بودن هم فرق بگذاریم: مسلمان-معتقد به دینی جز اسلام، شیعی-سنی، شیعی طرفدار ایدئولوژی حکومت-شیعی دگراندیش.

فضایی که دوگانه‌ی شیعی-سنی می‌گشاید تنها در حوزه‌ی مذهب نمی‌ماند. سنی‌مذهب قوم‌هایی‌اند که از شیعیان که عمدتاً فارس‌زبان و ترک‌زبان (به استثنای ترکمن‌ها) هستند، به لحاظ زبان و فرهنگ قومی تفاوت دارند. اما تفاوت‌های اقوام از جنس فرهنگی ناب نیستند. آنها از جمله بُعد مرکز-حاشیه هم به خود می‌گیرند. رابطه‌ی مرکز-حاشیه، علاوه بر توزیع مکانی در فضاها، تبعیض‌آمیز مرکزی و پیرامونی، تاریخ خود را نیز دارد، و این تاریخ، نگاه‌ها به یکدیگر را از هم متفاوت کرده است. تبعیض قومی و تبعیض مرکز-حاشیه پیامد اقتصادی و اجتماعی دارد. شانس ارتقای اقتصادی، یعنی بالا رفتن از محور عمودی نابرابری‌ها، در مرکز و حاشیه یکسان نیست.

دوباره برگردیم به تفاوت سنتی-مدرن. یک جلوه‌ی شاخص این تفاوت در نگاه به زن است. اما تفاوت نگاه تا آن حدی نیست که بگوییم این دوگانه با دوگانه‌ی مردسالاری-برابرحقوقی دو جنس همپوشانی دارد. در بخش مدرن جامعه هم زنان کماکان با تبعیض مواجه می‌شوند.

آرایش فضای اجتماعی به شکل آشکاری متأثر از قدرت سیاسی است. ، ایران، موضع سیاسی - به صورت دیدگاه نسبت به مسائل مختلف جامعه، مناسبات درون کشور و نیز تصور از وضع جهان - عمدتاً به صورت نظر نسبت به قدرت حاکم تقریر می‌شود. افراد نسبت به قدرت حاکم موضع دارند. در موقعیت‌هایی، اینکه در کجای محور عمودی یا افقی فضای اجتماعی قرار گیرند، تابع موضع‌شان نسبت به قدرت حاکم است. موضع صرفاً عقیدتی نیست. ارتباط‌ها، کارکرد و شغل، جایگاه نسبت به محور عمودی، عامل‌های فرهنگی و کلاً هر آنچه در بعد افقی هم میان افراد تمایز ایجاد می‌کند، در تعیین موضع نسبت به حاکمیت مؤثر است. آنچه سرمایه‌ی اجتماعی خوانده می‌شود، در موقعیتی سرمایه‌ی سیاسی است. سرمایه‌ی سیاسی می‌تواند منفی نیز باشد. هر چه با ایدئولوژی و منش حاکم تفاوت ایجاد کند و با

طبقه‌ی حاکم و با شخصیت‌ها و محافل پرنفوذ نظام به تقابل راه برد، منفی می‌شود، و این منفی‌بودگی بر امکان ارتقای فرد در راستای محور عمودی تأثیر می‌گذارد.

رانت سیاسی در ایران با تفاوت‌گذاری مرسوم خودی-غیرخودی به بیان درمی‌آید. از «خودی‌ها» بودن یعنی رابطه‌ی ویژه با حکومت داشتن و از این طریق برای ارتقا در راستای محور عمودی برخوردار از امتیازهایی بودن. سیستم رانتی در تمام سطوح جامعه برقرار است. در مدرسه، پیوستن به «بسج»، وابسته به سپاه پاسداران، امتیازآور است. در محله، رفتن به مسجد، و عضویت در فعالیت‌های جمعی دینی فرد را مرتبط با امتیازوران می‌کند و خود او را از این طریق امتیازور می‌سازد. هر چه در راستای محور عمودی بالاتر رویم، رانت سیاسی اهمیت بیشتری می‌یابد. اگر تصور کنیم که برای پله‌ی اول ارتقا m امتیاز لازم باشد، برای پله‌ی دوم n امتیاز لازم است، و n همواره بزرگتر از m است. تفاضل در هر پله بیشتر می‌شود.

رانت به‌ویژه از محدوده‌ای اهمیت می‌یابد که ما وارد بخش میانی جامعه می‌شویم. زیر این محدوده، کم‌تر محروم بودن لزوماً به رانت‌خواری نیاز ندارد. در میان طبقه‌ی متوسط، موفق بودن یا نیاز به رانت‌خواری دارد، یا تلاش شخصی ویژه و برخورداری از امتیازهای ویژه‌ی غیررانتی. از آنجایی که هر چه در راستای محور عمودی بالاتر رویم حجم امتیازهای لازمی که با رانت مشخص می‌شوند، افزایش می‌یابند، طبعاً هر فردی ممکن است به جایی برسد که دریابد از این پس شانس ارتقا دیگر تابع امتیازهای ناشی از داشته‌های خود او نیست. برای یک پله ارتقا نیاز به امتیازی از جنس رانت در حجم ۲ داریم. ممکن است ۲ را نداشته باشیم، اما به جای آن از امتیاز فردی a برخوردار باشیم، به طوری که a ، مثلاً به صورت تخصص یا داشته‌ی اقتصادی‌ای ناشی از خاستگاه خانوادگی، از ۲ بیشتر باشد. اینجا شاید شانس ارتقا وجود داشته باشد، اما در پله‌ی بعد ۲ جهش می‌یابد و a دیگر ممکن است با آن برابری نتواند کند. جایی را که a دیگر زور لازم را ندارد، آستانه‌ی توقف می‌نامیم. فضای اجتماعی ایران، به ویژه در میانه‌ی آن، فضای تجربه‌ی توقف است. رسیدن به آستانه‌ی توقف یکی از مهم‌ترین تجربه‌ها در زندگی فردی در میان طبقه‌ی متوسط است.

با این تحلیل به نظر می‌رسد که محور زمانی فضای اجتماعی، که به پیروی از پیر بوردیو آن را به عنوان محور پویش مشخص کردیم، تابع مستقیم حجم رانت لازم برای ارتقا باشد. این تابعیت، که در مورد آن در جامعه آگاهی عمومی وجود دارد، موضوع ارتقا یا سقوط طبقاتی را به‌شدت سیاسی می‌کند.

انتظار طبیعی از این وضعیت، سیاسی شدنِ شدید طبقه‌ی متوسط است. حتّاً یک فرد مذهبی که با حکومت قرابت ایدئولوژیک دارد و ممکن است از میزانی سرمایه‌ی اجتماعی و رانت سیاسی برای ارتقا برخوردار باشد، در جایی به مانع برمی‌خورد و افرادی که وابستگی قوی‌تری به نظام حاکم دارند، از او جلو می‌افتند. در این حالت او نیز ممکن است منتقد وضعیت شود.

با این حساب باید انتظار داشته باشیم که بردار زمانی پویش اجتماعی شاخص سیاسی شدن، آن هم در معنای مخالفت با نظام سیاسی باشد. اگر معیار را شبکه‌های اجتماعی بگذاریم، جایی که در آن جوانان طبقه‌ی متوسط حضور پررنگی دارند، گمان سیاسی بودن مشدّد (overpoliticization) فضای اجتماعی به‌ویژه در بخش میانی آن را تأیید شده می‌یابیم. این گمان ممکن است به برداشت غلط از جامعه‌ی ایران منجر شود، اگر به صورت یکجانبه مورد توجه قرار گیرد. ما به درک پیچیده‌تری از زمانیت فضای اجتماعی نیاز داریم و آن را نباید به بعد زمانی ارتقای طبقاتی محدود کنیم. زمان اجتماعی در درجه‌ی نخست در شکل روزمرگی است. زندگی روزمره و زمانش و مکانش آن، لازم است در تحلیل اجتماعی در حد موضوعی مبنایی دخالت داده شود. هرگاه بینیم تحلیل نظری ما با وجود داشتن چفت و بست منطقی با واقعیت زاویه دارد، اشکال را در درجه‌ی نخست باید در زندگی روزمره جست‌وجو کنیم.

روزمرگی به‌ویژه مقوله‌ی مهمی در تحلیل طبقه‌ی متوسط است. زندگی روزانه‌ی طبقه‌ی کارگر و دیگر گروه‌های اجتماعی زیر طبقه‌ی متوسط با نگرانی‌هایی همراه است که به‌طور نسبی با دغدغه‌های طبقه‌ی متوسط تفاوت دارد. فرق است میان دغدغه‌ی شکم را سیر کردن و فرصت و امکان فکر کردن به این که بهتر است چه بخوریم.

سوژه اساساً سوژه‌ی روزمره است. انسان عمدتاً و شاید کاملاً در وجه روزمره می‌زید. موقعیت‌های ویژه‌ای سوژه را از ریتم زندگی روزمره خارج می‌کند و شاید باعث شود به فکر تغییری اساسی بیفتد.

روزمرگی باعث غلبه‌ی همین امروز و همین جا بر ادراک موقعیت خود می‌شود. گذشته و آینده موضوعیت خود را در زیر فشار موضوعیت اینجا و اکنون از دست می‌دهند، و هر طرحی از آنها تابع موضوع روز می‌شود. از این نظر روزمرگی از شدت سیاسی بودن می‌کاهد و سیاسی بودن را از طرح‌ریزی سیاسی برای تغییر محروم می‌سازد. سیاسی بودن شدید تقلیل می‌یابد به پرگویی سیاسی روزمره که روزمرگی آن را عادی و به عنوان امر

عادی بی‌خاصیت می‌کند. و این همه در حالی است که روزمرگی عرصه‌ی اصلی درگیری‌ها و ادراک تضادها در شکل مشخص‌شان هستند. روزمرگی، پرتناقض است.

توجه به روزمرگی به ما کمک می‌کند تا بهتر دریابیم چرا فلاکت اقتصادی لزوماً به خیزش راه نمی‌برد. روزمرگی پر می‌شود از تلاش معاش و این امر افق زمان را محدود می‌سازد. ممکن است ما درگیر امور خودمان باشیم، مدت‌ها در یک محدوده بمانیم و فرصت نیابیم طرحی برای تغییر در افق یک آینده جمعی بریزیم.

کل فضای اجتماعی و روزمرگی آن متأثر از جدایش سیستمی‌ای است که مشخصه‌ی همه‌ی جامعه‌های مدرن است. جامعه‌ی ایران، با وجود این‌که زیر سلطه‌ی یک حکومت دینی است و فرهنگ سنتی در آن هنوز قوی است - به ویژه در مناسبات دو جنس و اقتدار فیگورهای پدرسالار - مدرن محسوب می‌شود و بی‌توجه به مدرن‌گشتگی آن توضیح‌پذیر نیست. سنتی در تفاوت‌گذاری با مدرن معنا دارد، و در تفاوت‌گذاری است که خود را تعریف و بازتولید می‌کند. نهاد دین با متشخص کردن خود و تلاشش برای حفظ و گسترش اقتدار هر چه بیشتر به جدایش سیستمی که آن را از فرهنگ متمایز می‌سازد ژرفا می‌دهد. حکومت دینی بر جفت‌بندی (coupling) دو زیرسیستم سیاست و دین استوار است، و با وجود تلاش پیوسته برای تولید سیاستی که عین دیانت باشد و دیانتی که عین سیاست باشد، مدام دستخوش تضادهای ناشی از این یگانگی می‌شود. حکومت دینی هر چه می‌کوشد نمی‌تواند زیرسیستم اقتصادی را به میل خود مدیریت کند. این زیرسیستم راه خود را می‌رود با وجود نقش مهمی که جفت‌بندی‌های حکومت و نهاد دین با آن دارند. طبقه‌ی متوسط ایران به اتکای استقلال نسبی زیرسیستم اقتصادی است که پابرجا مانده و در مقطعی رشد کرده است. و ازجمله به دلیل پیشرفتگی جدایش زیرسیستمی در ایران است که حکومت دینی نمی‌تواند فرهنگ و سبک زندگی را زیر سلطه‌ی کامل خود درآورد.

ایده‌ی فضای اجتماعی و تئوری سیستم‌های اجتماعی هر دو یک پیش‌فرض دارند: دولت-ملت. آنها با نظر به جامعه به عنوان واحد ملی طرح‌ریزی شده‌اند. فرد، شهروند یک کشور است، و به این اعتبار جایی را در فضای اجتماعی اشغال می‌کند و زیر زیرسیستم‌های مختلفی قرار می‌گیرد. همواره می‌توان گفت که به اعتبار جای معین‌اش در این واحد ملی و متأثر از جایگاه جهانی آن واحد و پیوندهای آن واحد با جهان است که از جریان‌های جهانی تأثیر می‌گیرد. این گزاره درست است، اما هر چه می‌گذرد از توان توضیحی

آن کاسته می‌شود. جهانی‌شدن اکنون در مرحله‌ای است و تأثیراتی دارد که ایجاد می‌کند بُعد جهان‌وندی وجود اجتماعی جدی‌تر گرفته شود. جهان، تنها یک بیرون و محیط برای سیستم نیست؛ در درون سیستم هم هست، آن هم نه به صورت انعکاس بیرون در درون. هر زیرسیستمی هم زیرسیستم یک سیستم کشوری است، هم زیرسیستم یک زیرسیستم جهانی و از طریق این ابرزیرسیستم، زیرسیستم سیستم جهانی. هر امر ملی‌ای وجهی جهانی دارد و کانال یا کانال‌هایی وجود دارد برای اینکه از عامل‌هایی فراتر از سیستم کشور تأثیر بگیرد. فرهنگ ملی، به‌عنوان فرهنگی ویژه‌ی یک کشور و بسته به روی بیرون، وجود ندارد. خود را به روی بیرون بستن نیز علامت تأثیرگیری از بیرون و واکنش به این تأثیرگیری است. اکنون به‌ویژه شیوه‌ی کردار و گفتار و مصرف طبقه‌ی متوسط را نمی‌توان بی‌توجه به جریان‌های جهانی توضیح داد.

یک طبقه‌ی متوسط جهانی وجود دارد که سرمشق رفتار و مصرف طبقه‌ی متوسط در چارچوب ملی است. درست است که خاستگاه و سکونت‌گاه این طبقه کشورهای ثروتمند غربی، در درجه‌ی اول آمریکاست، سفیدپوست است و انگلیسی حرف می‌زند، و رفتار و سلیقه‌ای دارد که در مراکز خاصی در شهرهای «جهانی»‌ای چون لندن و پاریس و نیویورک و لس‌آنجلس پروریده می‌شود، اما خود آن هم کاملاً بومی آمریکا یا آن شهرها نیست. یک محصول جهانی است که ساخته می‌شود و می‌سازد.^۲ طبقه‌ی متوسط ایران هم متأثر از این طبقه‌ی متوسط جهانی است. هر فردی از آن به گونه‌ای خود را عضو آن طبقه می‌داند. ما در معرض ترندهای جهانی هستیم. در مورد طبقه‌ی متوسط در ایران یا هر جایی دیگر در معرض ترندها بودن و از آنها تأثیر گرفتن، با حس پیوستگی به آن طبقه‌ی متوسط جهانی همراه است.

طبقه‌ی متوسط طبقه‌ی اصلی در فرهنگ‌سازی است: فرهنگ مصرف، رفتار، گفتار و الگوهای زندگی روزمره بیشتر از هر گروه اجتماعی دیگر در عصر جدید ایرانی متأثر از طبقه‌ی متوسط مدرن است که گام به گام سنت‌گرایان را پس زده است. جوانان خانواده‌های سنتی نیز متأثر از فرهنگ طبقه‌ی متوسط مدرن هستند.

در گذشته این طبقه‌ی متوسط مدرن تهرانی بود که سرنمون‌های رفتار و گفتار و سلیقه را تعیین می‌کرد. اکنون همه، عمدتاً از طریق رسانه‌های جدید، در رابطه‌ی مستقیم‌تری با طبقه‌ی متوسط جهانی هستند. این رابطه حس حسرت را به‌ویژه در میان جوانان تقویت می‌کند.

تا کنون به شرح بافتاری پرداختیم که توجه به آن در بررسی وضعیت عمومی طبقات اجتماعی در ایران، از جمله وضعیت طبقه متوسط و بخش فقیر آن ضروری است.

از چهار منظر به وضعیت هر طبقه‌ای می‌نگریم:

- از نظر موقعیت در مراتب تسلط و بهره‌کشی،
- از نظر جایگاه بر روی محور عمودی رده‌بندی اجتماعی،
- از نظر سبک زندگی، منش و سلیقه،
- و از نظر بودن در یک جهان جهانی شده.

اینها در پدیده درهم رفته‌اند، کلیتی در هر حرکت و چه بسا لرزان را می‌سازند و جدا کردنشان از هم تنها ارزش تحلیلی دارد. در هر حال با رجوع به زمینه‌ای که به عنوان فضای اجتماعی معرفی شد و نحوه‌ی شتاب زندگی و زمانش در آن هر یک از این سویه‌ها معنا و مربوطیت (relevance) حقیقی خود را نشان می‌دهند.

همچنان که اشاره شد برای اینکه توصیف تا حد مقدوری تکمیل باشد، به تلاشی نیازمندیم به منظور رسیدن از پرسپکتیو بیرونی به درونی. مثلا در مورد لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط لازم است دریابیم که خودشان وضعیت خودش را چگونه می‌بینند و به جهان چگونه می‌نگرند. برای این کار، علاوه بر پژوهش تجربی، ابزار پژوهش کیفی برای درک معنا و تفسیر شنیده‌ها و خوانده‌ها و نشانه‌ها لازم است.

ما وقتی از پایین فضای اجتماعی به سوی میانه‌ی آن می‌رویم، با تنوع گونه‌ها (تیپ‌ها) مواجه می‌شویم. در مورد طبقه‌ی کارگر، رابطه با وسایل تولیدی مشخص است: فاقد آن است و جایگاهش در مناسبات تولیدی و در مراتب تسلط و بهره‌کشی مشخص است. در مورد طبقه‌ی حاکم هم وضع نسبت به طبقه‌ی میانی مشخص‌تر است. گونه‌های مختلف در آن با شکل و حجم دارایی‌شان، نقش‌شان در سروری، منش و تلقی‌شان از جهان و نحوه‌ای که در جهان‌بودگی خود را تعیین می‌کنند، مشخص می‌شوند. در مورد طبقه‌ی میانی ما به طور ویژه به یک تیپولوژی نیاز داریم، وگرنه ممکن است با

پذیرش جمله‌هایی کلی درباره‌ی این طبقه از درک واقعیت آن درمانیم. به این جمله‌های کلی در مورد ایران عمدتاً به صورت غلو در سیاسی بودن این طبقه، گرایش ذاتی آن به دموکراسی، غربگرا بودن و تقابل سرشتی بخش مدرن آن با نظام دینی مستقر بربخوریم. تیپ‌ها ذات‌ها را مشخص نمی‌کنند. به نقش‌ها و رویه‌های کنش برمی‌گردند و از این طریق به انسان‌هایی مشخص. نقش‌ها و رویه‌ها پویا هستند. در تیپ‌شناسی هم باید پرسپکتیو درونی را لحاظ کرد.^۳

تیپولوژی مرسوم در مورد طبقه‌ی متوسط در ایران، تقسیم‌بندی آن به دو بخش سنتی و مدرن است. تقسیم‌بندی سنتی-متجدد از زمان پا گرفتن فضل جدید رواج یافت.^۴ پیشه‌هایی که در دانش و تخصص جدید ریشه نداشتند، سنتی خوانده شدند. تجارت سنتی و کارگاه‌های سنتی معطوف به شیوه‌ی مصرف سنتی بودند. آنها همراه با شیوه‌ی اربابی-دهقانی-عشیرتی در کشاورزی و دامداری، ارکان اقتصاد سنتی را تشکیل می‌دادند. همبسته با شیوه‌ی معیشت سنتی و تولید و توزیع وسایل آن، فرهنگ‌ی دینی بود که در مراکز دینی شکلی تعلیمی و ارث‌دکس می‌یافت. عالمان دین، مروجان آن بودند. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم جمعیت کشور حدود ۱۲ میلیون است. از این تعداد حدود ۲۰ درصدشان در شهر زندگی می‌کنند. بخشی از این جمعیت شهری که از ارباب‌های میانه‌حال روستاهای اطراف بودند، به تجارت اشتغال داشتند، صاحب کارگاه‌های سنتی بودند، کارگزار حکومت بودند، یا بدنه‌ی میانه‌حال ملایان را تشکیل می‌دادند، می‌توانیم در رده‌ی طبقه‌ی میانی شهری پیشاسرمایه‌داری بدانیم. از میان آنان قسمتی از تاجران، بخشی از کارگزاران حکومت و کسانی از میان رده‌ی پیشینه‌مند دبیران و ادیبان تجددخواه شدند، آن هم عمدتاً در شهرهایی چون تهران و تبریز که زودتر از بقیه در معرض تأثیرات تحول‌های جهانی قرار گرفتند. کالای جدید، سلاح جدید، مدیریت جدید، پزشکی جدید، شیوه‌ی گفتار جدید - همه‌ی اینها اجزاء پیوسته‌ی محیطی شدند که رشد کرد و سرانجام به صورت یکی از دوپاره‌ی جهان ایرانی درآمد، پاره‌ی مدرن در برابر پاره‌ی سنتی. میان این دو پاره ستیز، رقابت و تبادل وجود داشت.

سنتی و مدرن را می‌توان دو نوع متفاوت قالب‌بندی (framing) بدانیم، برای تقسیم جهان، مکان و زمان، نظم اشیا و نظم گفتار. این قالب‌بندی تاریخی است و تاریخ آن شامل آن بازتابندگی هر طرف آن بر دیگری و بر خود هم می‌شود. در ابتدا تشخیص اینکه چه چیزی در قالب سنتی و چه چیزی در قالب مدرن قرار می‌گیرد، ساده است. مثلاً در قالب سنتی در حیطه‌ی سلامت طب سنتی و در حیطه‌ی آموزش مکتب‌خانه و حوزه‌ی دینی

قرار می‌گیرد، در مقابل در قالب مدرن پزشکی مدرن و مدرسه‌ی جدید و دانشگاه. در اینجا ما با یک قالب‌بندی ساده مواجه هستیم. اما وقتی تاجر سنتی شروع به وارد کردن کالاهای جدید می‌کند و روحانی سنتی به نزد پزشک جدید می‌رود و فرزندش را هم به مدرسه‌ی جدید می‌فرستد، این گونه نیست که دو قالب‌بندی متباین معنای خود را از دست بدهند. قالب در قالبی دیگر می‌رود. در این حال در حالی که تغییر کرده خود را با رجوع به یک اصل و منشأ که خود آن به شکل قالبی تبیین می‌شود، قالب‌بندی و معرفی می‌کند. این کار مدام تکرار شده و هر بار لایه‌ای بر روی لایه‌ی پیشین کشیده می‌شود. مشکل کار با مفهوم‌های سنتی و مدرن به این نحوه‌ی بازتولید و بازقالب‌بندی (re-framing) برمی‌گردد. سنتی، صرفاً امر از دیرباز موجود نیست؛ ساخته می‌شود، خود را می‌سازد، «مدرن» می‌شود و هر بار با امر مدرن مرزبندی می‌کند.

سنتی و مدرن عنوان‌هایی بر دو کل منسجم و یکپارچه نیستند. گروه‌های اجتماعی‌ای که زیر این عنوان‌ها قرار می‌گیرند، خود دارای تقسیم‌بندی‌های درونی هستند. لایه‌ی زیرین بخش سنتی با مدرن شدن بیشتر جامعه فرومی‌ریزد. درون آن دستخوش تجزیه‌ای مداوم است. بخش مدرن هم لایه‌بندی می‌شود. در تجزیه‌ی آن دولت نقشی اساسی دارد. دولت که پشتیبان بخشی است که متخصص تکنیک و مدیریت نو است، این بخش را در خدمت می‌گیرد، درهای نظام اشتغال و ارتقا را به روی آن باز می‌کند، و در مقابل، بخشی را پس می‌زند که فکر نو را رواج می‌دهد که به آن نقد استبداد و نظم کهنه تعلق دارد. این وضعیت که از اواخر قاجار شروع می‌شود، در هر دو دوره‌ی پهلوی و ولایی ادامه می‌یابد. با نظر به این موضوع است که افزون بر قالب‌بندی سنتی و مدرن، از یک قالب‌بندی دولتی هم می‌توانیم صحبت کنیم: آن نحوه‌ای که جهان در بینش قدرت مرکزی نظم می‌یابد. قالب‌بندی دولتی‌ای که ناصرالدین شاه آن را پی ریخت، با محمدرضاشاه تکمیل شد: جامعه متجدد شود، از این راه دولت قوی گردد، از خود در برابر فکر ضد استبدادی مدرن دفاع کند و درنگرد که در این راه از ابزار سنت چگونه می‌تواند بهره برد. جمهوری اسلامی هم مجهز به یک برنامه‌ی رشد است. مشترک میان دو برنامه‌ی رشد پهلوی و ولایی، دولت‌محور بودن آنهاست. تنظیم برنامه به اقتضای اراده به قدرت است. هدف، استوار کردن جایگاه خود در ایران و جهان است. رشد ناموزون، که ذاتی نظام سرمایه‌داری است، متأثر از دولت‌محور بودن برنامه رشد می‌گردد. مناطق، حوزه‌های مختلف اقتصاد، بخش‌های فرهنگ و سلامت و تأمین اجتماعی به نحوی موزون رشد نمی‌کنند. جامعه پاره پاره است، مجمع‌الجزایر است، و دولت گمان می‌کند انسجام ملی را می‌تواند با ترویج ایدئولوژی دولتی تقویت کند.

رشد ناموزون طبعاً به ورشکستگی و فقر رده‌ی پایینی طبقه‌ی متوسط هم می‌انجامد. در دوره‌ی پیش از انقلاب این پدیده چشمگیر نیست، چون به ویژه در دوره‌ی آخر حکومت پهلوی درآمد سرانه بالاست، رشد اقتصادی شتابناک است، و تحرک اجتماعی وجود دارد. در این دوره، پهنه‌ی بازار نه تنها برای کالای سنتی (فرش، برخی مصنوعات، کالاهای مصرفی خوراکی و...) تنگ نشد، بلکه گسترش نیز یافت. تکنیک مدرن و شیوه‌های تازه‌ی عرضه و توزیع نیز تا حدی به این عرصه راه یافتند.

خرده‌بورژوازی سنتی، به معنای لایه‌ای میانی که با تولید کالای سنتی و توزیع آن سر و کار دارد، در پیوند تنگاتنگ با بازار است. بازاری یک تیپ است.^۵ این تیپ همواره با روحانیت در پیوند نزدیک بوده است.^۶ اگر قدرت به دست ملایان نمی‌افتاد، احتمالاً این تیپ به حاشیه می‌رفت. فروشگاه‌های زنجیره‌ای، بوتیک‌ها، پاساژها، چیرگی کالاهای جدید و سازوکارهای جدید برای توزیع و خرده‌فروشی آنها، جای چندانی برای بازار نمی‌گذاشت. با انقلاب برخی از سران بازار به وزارت‌خانه‌ها و دیگر نهادهای اقتصادی راه یافتند و مسئولیت‌های مهمی گرفتند. این نظر همواره شایع بوده که حکومت اسلامی دارای سه رکن است: ملایان، بازاریان و جاهل‌ها، یعنی لومین‌های میدان، بازار و محله‌های سنتی. اما نقشی که بازاری‌ها یافتند قابل مقایسه با مهندسان مسلمان نیست. عمدتاً از میان مهندسان جوان مسلمان یا دانشجویان مذهبی دانشکده‌های مهندسی بود که سازمان‌دهندگان دستگاه حکومت ولایی، هم در بخش اداری و هم در بخش امنیتی و نظامی آن برخاستند.^۷

متخصصان و کارگزارانی که از میان خانواده‌های سنتی برخاسته بودند سامان‌ده دستگاه حکومت ولایی شدند. آنان هسته‌ی اصلی طبقه‌ی متوسط پساانقلابی‌ای را تشکیل دادند که در جمهوری اسلامی رشد کرد. بخشی از طبقه‌ی حاکم از میان اینان برآمد: مدیران تراز اول نهادهای نظامی و اداری، گردانندگان بنگاه‌های اقتصادی دولتی و فرادولتی و مدیران شرکت‌های خصوصی مورد عنایت حکومت. از راه رابطه‌های فردی و خانوادگی، از راه گزینش ایدئولوژیک و از راه ارتقایی که گروهی در دستگاه امنیتی و نظامی یافتند، انتخاب استراتژیکی^۸ برای بالا رفتن از نردبان قدرت صورت گرفت که با ارتقای طبقاتی نیز همراه بود. به این اعتبار بخشی از طبقه‌ی متوسط و بالاتر از آن در جمهوری اسلامی دست‌ساز و حاصل رانت‌های حکومتی است. شانس ارتقا برای طبقه‌ی میانی مدرن شکل گرفته در دوره‌ی پیش از انقلاب پایین آمد یا حتی زایل شد، در حالی که برای تیپی خاص همه‌ی درها گشوده شد. حزب الهی، خودی، ازما بهتران... این تیپ که با منش (habitus)

خاصش در رفتار و گفتار و نمودار مشخص می‌شود اسم‌های مختلفی دارد. به نمونه‌ی مثالی انسانی که آماج «تمدن اسلامی» مورد نظر رهبر فعلی، آیت الله خامنه‌ای است، در میان این تیپ برمی‌خوریم.^۹ خاستگاه این سنخ عمدتاً تهران، شهرهای مذهبی و شهرهای بزرگ دارای یک قشر سنتی نیرومند است، از جمله اصفهان، کرمان و یزد و خراسان. منطقه‌هایی که این نوع تیپ از آن بیشتر برخاستند، نفوذ بیشتری در مرکز پیدا کردند. نوعی منطقه‌گرایی در جمهوری اسلامی شکل گرفت که پس‌اتر پیامدهای خود را در تقسیم آب و منابع دیگر نشان داد. منطقه‌گرایی تبعیض قومیتی را تشدید کرد. گزینش استراتژیک در جاهایی چون کردستان و سیستان و بلوچستان شدیدتر عمل می‌کند.

در سال‌های نخست پس از انقلاب در بخش پایینی ماتریس اجتماعی درهایی گشوده شد برای ارتقا. جامعه‌ی روستایی قشربندی شد، تولید دهقانی با حمایت دولتی رشد کرد، بسیاری از روستاها از امکان‌هایی چون آب لوله‌کشی، برق، گاز، تلفن و جاده‌ی ماشین‌روی مناسب برخوردار شدند. بر شمار محصلان از میان روستاییان افزوده شد، بخشی از آن محصلان توانستند به دانشگاه هم راه یابند. تعداد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مدام رشد کرد. شعبه‌های دانشگاه آزاد بر جو شهرهای کوچک نیز تأثیر گذاشت. حتا جنگ هشت ساله بر پویای اجتماعی تأثیر گذاشت و کانالی شد که از طریق آن عده‌ای در ماتریس اجتماعی جایجا شوند.

طی دهه‌ی ۱۳۶۰، تا پایان جنگ هشت ساله وضعیت طبقه‌ی متوسط (به استثنای خرده‌بورژوازی درگیر تولید و توزیع در مجموع آن) بد شد، اما از بعد از جنگ و در دوران هاشمی و خاتمی به‌مرور بهتر شد. سپس از دهه‌ی ۱۳۸۰، با تغییرات جدید در عرصه‌ی بوروکراسی دولتی و کم‌وبیش هم‌زمان با آن توسعه‌ی حضور سرمایه‌های بزرگ در بخش خرده‌فروشی و در ادامه از دهه‌ی ۱۳۹۰ با تشدید بحران اقتصادی وضعیت طبقه‌ی متوسطی که تا زمان انقلاب شد. هنگام داوری درباره‌ی وضعیت طبقه‌ی متوسطی که تا زمان انقلاب جایگاه به نسبت تثبیت‌شده‌ای داشت، باید هم به تیپولوژی طبقه و هم به این دوره‌های زمانی مختلف نظر داشته باشیم. در این مسیر چه بسا به قضاوت‌های دوسویه یا چند سویه برسیم: مثلاً در حالی که درمی‌یابیم از نظر اقتصادی وضع بخش متجدد طبقه‌ی متوسط در مقطع دهه‌ی ۱۳۷۰ چندان بد نیست، اما به این هم توجه می‌کنیم که از نظر جو فرهنگی و آزادی‌های فردی و اجتماعی، افراد متعلق به این بخش عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند. فرصت دوره‌ی اصلاحات حساسیت آنان را به وضعیت خودشان از زاویه‌ی فرهنگی و اجتماعی بالا برد.

دیدن همه چیز در داخل یک ماتریس پویا این فایده را دارد که از قضاوت‌های کلی خودداری کنیم. این را هم باید در نظر داشته باشیم، که از جایی به بعد در جامعه بر پایه‌ی محور عمودی برخورداری، افراد بیشتر در مقام مقایسه وضع خود با همترازان و بالاتری‌ها برمی‌آید. این درک از ارتقای طبقاتی برمی‌گردد به ذهنیتی که به برخورداران تعلق دارد: تو می‌توانی برخوردارتر شوی.

از زاویه‌ی مقایسه‌ی خود با دیگری و چشم‌وهم‌چشمی فضای اجتماعی با انقلاب تفاوت مهمی پیدا می‌کند. پیش از انقلاب مقایسه چندان مهم نبود. در فردی از طبقه‌ی متوسط این احساس قوی نبود که جای او را دیگری تنگ کرده است. تا جایی که مسیر معمول روزمرگی آن هنگام را طی می‌کرد، فکر می‌کرد می‌تواند چیزهایی را که برای طبقه‌ی متوسط شاخص هستند، به دست آورد: درآمد به نسبت خوب، مسکن، اتوموبیل، سطحی از مصرف، امکان برخی ول‌خرچی‌ها - همه در تراز متوسط آن دوره. پس از انقلاب این احساس تقویت شد که عرصه تنگ است و رقابت شدید. ورود از سمت پایین جامعه به درون طبقه‌ی متوسط، میدان‌داری تیپی خاص - تیپ حزب‌اللهی - که نه تنها سهم بیشتری برای خود می‌خواست بلکه نسبت به بقیه - به ویژه تیپی که به آن طاغوتی می‌گفتند و وابسته به سلطنت قلمدادش می‌کردند - حالتی تعرضی داشت، گزینش ایدئولوژیک، به هم خوردن ارزش‌گذاری بر روی داشته‌ی اجتماعی («پارتی» به اصطلاح ایرانی)، جنگ هشت ساله و تداوم فضای جنگی در فرهنگ و نگرانی فزاینده نسبت به آینده حس عمومی طبقه‌ی متوسط متجدد را دگرگون کرد.

بخش عمده‌ی مقاومت در برابر حکومت پس از انقلاب را دست‌کم تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۹۰ جوانان طبقه‌ی متوسط پیش بردند. رژیم دست به سرکوب خونین مقاومت زد. عده‌ی زیادی را کشت، مدت‌های طولانی در حبس نگاه داشت، از تحصیل و اشتغال محروم کرد و گروه بزرگی را به تبعید فرستاد. انقلاب فرهنگی به نوعی مقابله با طبقه‌ی متوسطی بود که از دیرباز کسب داشته‌ی فرهنگی از راه تحصیل دانشگاهی را ضامن ترقی می‌دانست. با سلطه بر دانشگاه‌ها و همزمان گذاشتن فیلتر در ورودی‌های تحصیلات عالی رژیم بر این امر تأکید کرد که فرمانروا تغییر کرده است و رئیس جدید تبعیت کامل می‌طلبد.

ترکیب سرکوب، فضای جنگی و فراگیر شدن گزینش استراتژیک در خانواده‌های متجدد افت روحیه به دنبال آورد. خانواده‌ها خود را به سمت بیرون بستند. توجه به درون و زیست جزیره‌ای رایج شد، به صورت محدود کردن معاشرت و رفت و آمد تنها در جمع‌هایی محدود. توجه به فرزندان بیشتر

شد. اینکه درس بخوانند، بتوانند به دانشگاه راه یابند یا زبان خارجی بیاموزند و راهی برای تحصیل در خارج از کشور پیدا کنند، دغدغه‌ی بخش بزرگی از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط شد، به‌ویژه خانواده‌های فرهنگی، خانواده‌هایی که پایگاه اجتماعی‌شان به داشته‌ی فرهنگی‌شان برمی‌گشت. «در خانواده‌ها فرزندسالاری جای پدرسالاری را گرفته است»، این جمله که به موضوع توجه فرزاینده به فرزند برمی‌گردد، بسیار شنیده شده و می‌شود. جمله به تغییری واقعی اشاره می‌کند. در خانواده‌های طبقه متوسط نقش پدر و پدرسالاری ضعیف شده است. این تغییر از پیش از انقلاب شروع شد، پس از انقلاب با وجود قدرت‌گیری یک پدرسالاری نو (Sharabi ۱۹۸۸) ادامه و گسترش پیدا کرد. در همه خانواده‌های طبقه متوسط و نیز در میان طبقه‌ی کارگر جایگاه فرزند دگرگون شده است. به فرزند توجه بیشتر می‌شود، والدین خواست و علاقه‌ی او را بیشتر در نظر می‌گیرند، و تنبیه بدنی بسیار کمتر شده است. فرزندى که کتک نخورده باشد و کتک خوردن را تعرضی غیرعادی بداند، بتواند بپرسد و نظر بدهد، وقتی پا به جامعه می‌گذارد آمادگی پیشاپیش دارد برای تن ندادن به استبداد که تعرض به بدن، به فکر و به سلیقه از مشخصه‌های پایدار آن است.

طبقه‌ی متوسط متجدد ایرانی از آغاز به صورت یک گروه اجتماعی باز به روی جهان و تحول‌های نو شکل گرفت. این کاسموبولیتانیسم، با ناسیونالیسم، استعمارستیزی‌ای که به غرب‌ستیزی هم می‌رسد، انواع و اقسام گرایش به بازگشت به خویش از جمله بازخوانی همدلانه‌ی اسلام نیز درآمیخته می‌شده است. این طبقه، فرهنگ‌ساز است. در فرهنگ‌سازی از روحانیت پیشی گرفته، با آنکه به نظر می‌رسد روحانیت با افزودن امکان‌های دولتی بر امکان‌های پیشین خود به قدرت مطلقه در عرصه‌ی فرهنگ دست یافته است. انقلاب فرهنگی، تلاشی برای تصرف دانشگاه‌ها، به هدف‌های خود نرسید. دانشگاه‌ها، اندکی پس از بازگشایی، سرکشی خود را آشکار نمودند. در درون جامعه مقاومت در برابر حجاب اجباری از همان آغاز حکومت اسلامی سر برآورد. در دهه‌ی ۱۳۶۰ دستگاه ویدئو و در دهه‌ی بعد بشقاب ماهواره از نمادهای مقاومت فرهنگی شدند. طبقه‌ی متوسط مدرن در مقاومت فرهنگی پیشتاز بوده است.

از اوایل دهه‌ی ۱۳۸۰ به تدریج شبکه‌ی جهانی اینترنت عرصه‌ی خودتیین‌گری این طبقه شد. اینترنت اکنون جای اصلی خودنمایی سوژه‌ی طبقه‌ی متوسط گلوبال است. ارتباط با این سوژه از طریق اینترنت، مستقیم شد. دیگر وساطت فیلم و کتاب و مجله و شنیدن روایت‌های سفر به غرب اهمیت پیشین را ندارد. در ایران پیش‌تر طبقه‌ی متوسط تهرانی الگوساز برای مصرف

و گفتار و کردار بود. اینک همه می‌توانند از طریق اینترنت با اصل سوژه‌ی گلوبال تماس بگیرند. اما این سوژه هم یک موجود مشخص نیست. مدام ساخته می‌شود. همه آن را می‌سازند، از جمله ایرانیان مقیم خارج. از این طریق به صورت آشنا درمی‌آید. حال بهتر می‌توان وضع خود را با آن مقایسه کرد. خطاب طبقه‌ی متوسط گلوبال سوژه‌ساز است. خطاب دولت نیز چنین است. این دو در رقابت با هم به سر می‌برند. دولت دینی در این مسابقه باخته است.

طبقه‌ی متوسط ایران در دوره‌ی پیش از انقلاب در مجموع طبقه‌ای امیدوار بود. با امید انقلاب کرد برای بهبود وضعیت کشور و وضعیت خودش. امید داشت به امکان مشارکت سیاسی هم دست یابد. با انقلاب این امکان تنها برای بخش سنتی فراهم آمد. بخش مدرن مثل زمان شاه اجازه داشت کارگزار، آن هم در سطوح پایینی و حداکثر میانی، تحویل دستگاه دهد اما اجازه نداشت مشارکت سیاسی بخواهد. طبقه‌ی متوسط تکه‌تکه شد. تیپ‌های مختلفی از دل آن برآمدند. به نظر می‌رسد که با نظر به وزن بالای عامل سیاست در روندهای اجتماعی در ایران باید برای دسته‌بندی آنها نسبت‌شان را با حکومت اصل قرار داد. اما این تقسیم‌بندی تصویر نادرستی به دست می‌دهد اگر مبنای آن سه‌گانه‌ی همدستی با حکومت، مخالفت با آن و حالت میانی باشد. واقعیت همواره پیچیده‌تر است. مثلاً چنین نیست که مخالفت در میان مدرن‌ترین لایه‌ها بیشتر باشد. جوانانی که در دهه‌ی نخست برقراری جمهوری اسلامی به مقابله با آن برخاستند، چه بسا از خانواده‌هایی بودند تازه متجدد شده یا حتی به نسبت سنتی.

تصمیم‌گیری سیاسی معمولاً به صورت مستقیم جاری و ساری نمی‌شود. فرهنگ، رابطه‌ها، منفعت‌ها، پویش درونی زیرسیستم‌های اجتماعی، هم‌رسانش (communication) را به صورتی درمی‌آورد که در جریان آن هر پیام و فرمانی در مقصد معنایی می‌یابد متفاوت با منظور اصلی. دگرگشت معنایی در رابطه‌های میان زیرسیستم‌های اجتماعی در ایران امروز بسی شدیدتر از حد متعارف است. به‌هم‌ریختگی و بد-رسانشی (miscommunication) سیستماتیک را باید در نظر بگیریم، آنگاه که موضوع تأثیر قطب قدرت بر تعیین جایگاه‌های اجتماعی را بررسی می‌کنیم. در همین رابطه باید به محدودیت‌های اعمال قدرت و تأثیرگذاری از سوی زیرسیستم سیاست در یک جامعه‌ی ۸۴ میلیونی به نسبت مدرن و دارای سنت قوی حکومت‌ناپذیری در عین سکوت و تبعیت هم باید توجه کنیم. ذکر و تکرار این گونه نکته‌ها برای اجتناب از غلو در توضیح هر پدیده‌ی اجتماعی با ارجاع مستقیم آن به تصمیمی و حرکتی در دستگاه حکمرانی است. همه‌ی اینها

در مورد طبقه‌ی متوسط به این معناست که تیپولوژی آن را نباید تنها محدود کرد به نوع نگاه آن به حکومت و گمان کرد پایین و بالای آن بر اساس میزان وابستگی تعیین می‌شود.

تأثیر سیاست‌های حکومت بر اقتصاد و طبقات به صورت کلان است. سیاست کلان بر قشربندی طبقه‌ی متوسط بیشتر تأثیر می‌گذارد تا نظام‌گزینی و ترجیحی‌ای که برای بالا کشیدن افراد یا جلوگیری از بالا آمدن آنان برقرار است. بر این پایه برای تیپولوژی طبقه‌ی متوسط باید مجموعه‌ای از عوامل را در نظر گرفت و تنها عامل نوع رابطه با حکومت را مبنا قرار نداد. از نظر جایگاه در مراتب برخورداری در مورد کل طبقه توجه به وضعیت عمومی اقتصاد و سیاست‌های اقتصادی کلان دولت، اولویت دارد.

لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط

بررسی‌های اقتصادی متکی بر آمار و توصیف‌های کیفی همه حاکی از آن هستند که از دهه‌ی ۱۳۸۰، به‌ویژه در اواخر آن، با وخیم شدن وضع اقتصاد بر اثر ساختارهای معیوب، مدیریت بد، فساد و تحریم‌های بین‌المللی پیامد برنامه‌ی هسته‌ای و مخارج فزاینده‌ی دستگاه نظامی و امنیتی از جمله برای دخالت در منطقه، وضع طبقه‌ی متوسط هم بد شد. طبعاً فشار اصلی روی لایه‌های زیرین آن آمد.

اساس برنامه‌ی حکومت در رویارویی با کمبود بودجه این شد: کم‌تر بدهد، بیشتر بگیرد. کم‌ارزش کردن پول رایج کشور مظهر و محمل اصلی سیاست کم‌تر دادن است. پرداختی‌ها به مستمری‌بگیران کم‌تر می‌شود. از طرف دیگر مقررات‌زدایی می‌کنند. بنگاه‌های دولتی مرتبط با بخش کشاورزی، محصولی را که دهقان افزون بر نیاز مصرف خود تولید کرده، ارزان‌تر از آنی می‌خرند که جبران‌کننده‌ی تورم باشد. دستگاه‌های دولتی کم‌تر استخدام می‌کنند و نیازهای خود را با دادن قراردادهای موقت یا به واسطه‌ی شرکت‌های پیمان‌کاری برطرف می‌سازند. حداقل دستمزدها را متناسب با تورم بالا نمی‌برند. طرح‌های عمرانی را متناسب با نیاز مناطق پیش نمی‌برند؛ بیشتر به بازده پولی و امنیتی طرح‌ها می‌اندیشند.

وقتی دولت اصل اساسی سرمایه‌دارانه‌ی «کم‌تر دادن-بیشتر گرفتن» را تا نهایت ممکن مبنای برنامه‌هایش قرار دهد، طبعاً در کلیت نظام اجتماعی سرمایه‌دارانه کاربست اصل به افراط کشیده می‌شود.^{۱۰} چنین است که می‌بینیم در بسیاری موارد قانون کار کنار گذاشته می‌شود، چیزی به اسم

قرارداد کاری بی‌معنا می‌گردد، بسیاری کارها به دست پیمان‌کاران سپرده می‌شود، جزییری به نام «مناطق آزاد» درست می‌شوند که شاخص اول آنها آزاد بودن از قانون است، حتی قانونی که حکومت، گذارنده‌ی آن است. نرخ استثمار در ایران به ویژه در ۱۵ ساله‌ی گذشته مدام بالا رفته است. پایین باید بیشتر کار کند تا قدرت و ثروت بالا افزون شود یا دست‌کم ثبات داشته باشد.

تأثیر مستقیم سیاست «کم‌تر دادن - بیشتر گرفتن» در بطن یک بحران ساختاری اقتصادی، فقیرسازی لایه‌های زیرین طبقه‌ی متوسط است. مختصات طبقاتی قشر فقیر بخش میانی جامعه را این‌گونه می‌توانیم تعیین کنیم:

وسعت گرفتن دامنه‌ی قشر فقیر محصول مستقیم تشدید کاربست اصل سرمایه‌دارانه‌ی «کم‌تر دادن - بیشتر گرفتن» است. لایه‌ای از طبقه‌ی متوسط در وضعیت عینی طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرد: فردی که از این لایه است، باید تن به استثمار کامل بدهد. مدرکش، تخصصش، فرهنگش و اینکه تبارش احياناً از طبقه‌ی متوسط است، چیزی در وضعیت عینی او تغییر نمی‌دهد. اگر جوانانی از میان لایه اصرار کنند که توانایی‌هایی متمایز از کارگران دارند، ممکن است شانس یافتن کار را از دست بدهند. مدرک تحصیلی بالاتر از دیپلم دبیرستان، بیشتر در بخش‌های خدمات فرد را به رده‌ای هم‌تراز با سرکارگر یا بالاتر می‌رساند. اما اکنون مدرک هم دچار تورم شده و کم‌ارزش گشته است، از این رو شوق راه یافتن به دانشگاه کاستی گرفته است.^{۱۱} لایه‌های فقیر طبقه‌ی میانی آن لایه‌هایی هستند که آحاد آنها کم‌ترین شانس را دارند برای آنکه در مناسبات قدرت ارتقا یابند و بتوانند زیردست داشته باشند.

وقتی از قشر فقیر طبقه‌ی متوسط سخن می‌رود معمولاً نظر به لایه‌ای فقیرشده است، نه گروهی از افراد که از پایین به بالا حرکت می‌کنند و اینک در آستانه ورود به بخش میانی جامعه به لحاظ برخورداری هستند. در ایران مسئله فقیر عمدتاً به صورت فقیر بودن مطرح بوده است، فقیر شدن و فقیرتر شدن در دو دهه‌ی اخیر است که موضوع طرح و بحث هرروزه است.

بررسی‌های رایج آماری در رسانه‌های داخل ایران و مؤسسه‌های دولتی در بیست ساله گذشته، به پیروی از طبقه‌بندی‌های متعارف جهانی، جامعه را به ده بخش تقسیم کرده و توزیع درآمد را میان آنها بازمی‌نمایند. تصویری که میانگین آمار و ارقام در سال‌های اخیر به دست می‌دهد حدوداً به این

صورت است: در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۹۰ به شش دهک پایینی در مجموع ۳۰ درصد درآمد ملی می‌رسد. سهم دو دهک پایینی حدود ۵,۵ درصد است. ثروتمندترین دهک در سال‌های اخیر حدوداً ۱۴ برابر فقیرترین دهک درآمد داشته است.^{۱۲} در طول دو سال ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸ شاخص خط فقر مطلق به ۳۰ درصد رسیده است. طبق همین بررسی جمعیت زیر خط فقر مطلق از سال ۹۲ تا ۹۶ به ۱۵ درصد رسیده بود، اما از سال ۹۶ تا ۹۸ به ۳۰ درصد افزایش یافته است.^{۱۳} در یک بررسی در رابطه با خط فقر نسبی - که تعریف می‌شود به عنوان خط جداکننده‌ی گروهی از افراد از بقیه‌ی جمعیت که درآمدشان کمتر از یک دوم میانه درآمدی باشد - گفته شده که در سال ۱۳۹۷ تعداد خانوارهایی که زیر این خط قرار می‌گیرند، حدود ۲۴ درصد خانوارهای جامعه هستند. در سال‌های بعد وضع بدتر شده است. گزارشی که با عنوان «پایش فقر» از سوی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در تابستان ۱۴۰۰ منتشر شد، حاکی از آن است که در سال ۱۳۹۹ خط فقر سرانه به‌طور متوسط با ۳۸ درصد رشد نسبت به سال قبل از آن، به یک میلیون و ۲۵۴ هزار تومان رسیده است. داده‌های هزینه و درآمد، در این گزارش نشان می‌دهد که در سال ۱۳۹۸ یک‌سوم خانوارهای ایرانی در زیر خط فقر قرار داشته‌اند.^{۱۴}

بر پایه‌ی بررسی‌های آماری‌ای از این دست به نظر می‌رسد که فقیر شدن و فقیرتر شدن رخدادی باشد در شش دهک پایینی، اما در دهک‌های سوم تا ششم پدیده‌ای متأخرتر است. اگر این برداشت درست باشد که طبقه‌ی متوسط حدود ۳۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد، کانون رخداد فقیر شدن، دهک پنجم و ششم است، کانون رخداد فقیرتر شدن، یعنی از وضع بد به بدتر گذار کردن، دهک چهارم است. وضع در دهک‌های یک تا سه کاملاً بد است.

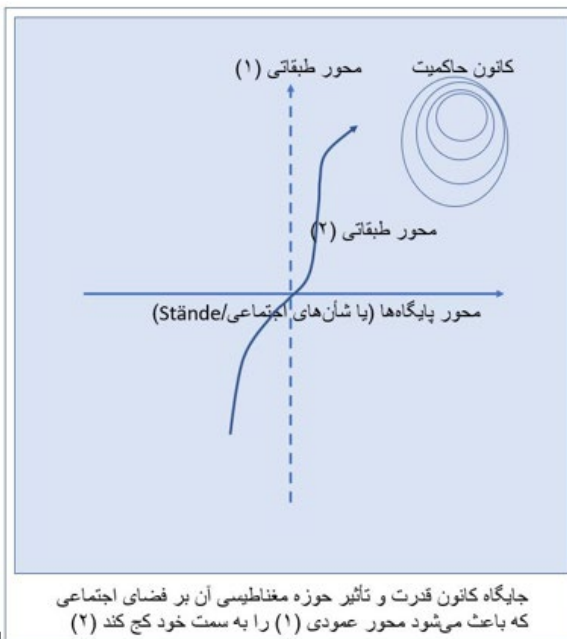
نحوه‌ی سنجش فقر در ایران اساساً مبتنی بر سنجش قدرت خرید است. اینکه چه کالاهایی را بتوان خرید و به چه میزانی تعیین‌کننده می‌شود برای جایگاه فرد روی محور برخورداری. همین امر اجازه می‌دهد آمارهای متعددی داده شود و چه بسا خصلت طبقاتی قضیه و ربط مسئله به ساختار کلی نظام دیده نشود. اگر توانایی در حل مسائل اساسی زیستی را معیار بگذاریم، با تصویری دقیق‌تر مواجه خواهیم شد.^{۱۵} فهرست کمینه‌ای از این مسائل اینها هستند: برخورداری از مسکن مناسب؛ برخورداری از بیمه‌ی سلامت، بازنشستگی و از کارافتادگی؛ برخورداری از امکان آموزش عمومی و تخصصی؛ امکان شغل‌یابی و برآورده کردن نیازهای اساسی خورد و خوراک از راه دستمزد یا با اتکا بر حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی و کمک دولتی؛ و در آخر اما نه کم‌اهمیت‌تر: امکان طرح مشکلات خود و تشکل‌یابی برای پیگیری آنها.

با نظر به این موضوعها فقیر شدن رخدادی است مربوط به محدودیت و محرومیت در طرح مشکلات و اعمال اراده در جهت برآوردن خواسته‌های اساسی خود، ضعف یا فروپاشی سیستم تأمین، بیکاری، کمبود و گرانی و تورم.

در نهایت، فقر به یک محرومیت دوگانه برمی‌گردد: محرومیت سیاسی، محرومیت اقتصادی. تصویری مشخص از این محرومیت دوگانه با نظر به ماتریس اجتماعی به دست می‌آید. چهار عامل و جنبه‌ی محرومیت برجستگی می‌یابند:

(۱) مشخص است که محرومیت طبقاتی است، محرومیت نابرخورداری است. محور عمودی مراتب طبقاتی، از بالا به پایین به جایی می‌رسد که محرومیت شروع می‌شود، و از جایی به بعد محرومیت مطلق می‌گردد.

(۲) محور عمودی راست و مستقیم رو به بالا نمی‌رود، شیبی دارد به سوی کانون قدرت که جای آن را در بخش سمت راست بالایی ماتریس مشخص کردیم. تمایل به سمت کانون قدرت بیشتر می‌شود، یعنی اینکه مدام عده‌ی محدودتری می‌توانند خواست خود را از طریق سازوکار قدرت پیش برند. تأثیرگذاری مردم بر روندهای سیاسی کمتر و کمتر می‌شود. پی‌آمد تأثیرگذاری کمتر فقر بیشتر است.



(۳) محرومیت، دارای جنسیت است. بیکاری ابتدا دامنگیر زنان می‌شود. زن فقیر است آنجایی هم که به اجبار وابسته و در خانواده‌ای است که سفره‌اش خالی نیست. فشار محرومیت سیاسی هم بر روی زنان به مراتب بیشتر از مردان

۴) محرومیت توزیع جغرافیایی و قومی دارد^۶ و به دوری و نزدیکی عقیدتی و فرهنگی و منشی به نظام قدرت هم وابسته است. هر چه فاصله با ارزش‌های نظام بیشتر می‌شود، احتمال محرومیت هم بیشتر می‌شود. بخشی از این محرومیت تاریخی است، در ادامه‌ی تبعیضی است که در دوره‌ی پهلوی هم وجود داشته است، در تداوم تبعیض قومی است و نیز برآمده از یک برنامه‌ی توسعه بر پایه مقتضیات قدرت و خواسته‌های طبقه‌ی حاکم است. این برنامه‌ی توسعه‌ی اقتدارگرا-طبقه‌ی باعث می‌شود که برخی مناطق به حاشیه رانده شوند و فقط از نظر امنیتی برای مرکز قابل توجه باشند.

همه‌ی اینها را اگر دوباره با هم جمع کنیم، فقر را محصول یک نظام طبقه‌ی می‌بینیم که کانون قدرت در آن از منافع اقتدار عمل می‌کند و جنس اقتدار در آن برقراری و تحکیم تبعیض جنسیتی-عقیدتی-قومی را ایجاب می‌کند.

گفتم اساس سیاست دولت «کمتر دادن» و «بیشتر گرفتن» است. یک کانال اصلی این سیاست افزودن بر نقدینگی و به بیانی دیگر تورم‌زایی است. مردم مزدگیر به ریال دریافت می‌کنند و به دلار معادل ریالی آن را می‌پردازند. ارز خارجی، به ویژه دلار و یورو، معیار اصلی سنجش در مناسبات کالایی و فرهنگی است که کالامحور شده است. ایران هیچ گاه این گونه «آمریکایی» نبوده که اکنون هست، به این دلیل ساده که دلار اول و آخر هر محاسبه و نقشه‌ای است، آن هم نه در سطح کلان، بلکه در سطح خرد، در سطح روزمره، نه در بانک و بورس، بلکه حتی در روستا. مریوان، اکنون تنها جایی دور در قلب کردستان نیست، یکی از مراکز خرید و فروش دلار است. تهرانی هم از بهای دلار مریوان می‌پرسد، مریوانی خود را با واسطه‌های سلیمانیه و بغداد تنظیم می‌کنند و آن واسطه‌ها با دوبی و لندن و نیویورک. این هم جهانی‌شدن است.

گره‌خوردگی سرنوشت جامعه‌ی ایرانی به روندهای جهانی دست‌کم از قرن نوزدهم قطعی شده است. آنچه به برخورد با قوای خارجی مربوط می‌شد و بعداً موضوع سیاست خارجی و تجارت خارجی و دخالت خارجی‌ان در ایران شد، از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد گام به گام از دوگانه‌ی تقابلی‌وارِ ما-آنان بیرون آمد. رابطه با جهان دیگر برای هیچ کشوری از نوع رابطه‌ای نیست که در تئوری سیستم به صورت رابطه‌ی سیستم-محیط تصور می‌شود. Autopoiesis (خودآفرینی، خودپویی، خودسامانی) تا حدی معنا دارد که Auto- (خود) معنا داشته باشد. جامعه‌ی ایران را هم دیگر نمی‌توان به

صورت یک ظرف بسته قلمداد کرد و روندهای آن را با کمک جامعه‌شناسی متناسب با این تصور توضیح داد.^{۱۷} مسئله‌ی فقر یک مسئله‌ی جهانی است. اما این که چه سهمی از آن به کشوری چون ایران می‌رسد و فقیر شدن بخش‌هایی از مردم آن چگونه و در چه وسعتی صورت می‌گیرد، تا حد زیادی تابع رخدادهای درونی است.

از زمان بحران جهانی نفت خودپویی سیستمی ایران، در آن حدی که پیش‌تر معنایی داشت، از روال خارج شد. گردونه شتابی گرفت که پیچ و مهره‌اش طاقت تنش‌های حاصل از آن را نداشتند. سرانجام در هم ریخت. انقلاب ایران زمینه‌ای گلوبال داشت. نیروی اصلی رهبری‌کننده‌ی این انقلاب صلا‌ی بازگشت به «خویش» سرمی‌داد، اما در همان حال این «خویش» گلوبال تعریف شد، گلوبال اسلامی. حفظ خود و افزودن بر اقتدار خود باعث شد که حکومت به برنامه‌ی هسته‌ای و موشکی و گسترش نفوذ خود در منطقه رو آورد. سیاست حفظ خود حکومت ایران، به مسئله‌ای جهانی تبدیل شد. جهانی‌شدن در مرحله‌ی جدید شتاب‌گرفته‌اش برای جامعه‌ی ایران به صورت ویژه‌ای درآمد. تنش‌های سیاسی در آن بازتاب خردکننده‌ای یافت. غنی‌سازی اورانیوم منجر به فقیرسازی شد. خط فقر مدام بالاتر آمد و بخش‌های بیشتری از طبقه‌ی متوسط را به زیر خود کشید. در همین دوره بعد جهانی مسئله‌ی محیط زیست آشکارتر شد. حکومت اما برنامه‌ی توسعه‌ای را پیش برد که بر تنش‌های آبی افزود. فقیرسازی موتور تازه‌ای یافت. کمبود آب جماعت‌های روستایی را در برخی مناطق فرومی‌پاشاند. قشر میانه‌حال دهقانی هم در خطر خانه‌خرابی قرار دارد. میزان مهاجرت درونی و رو به بیرون شدت می‌گیرد.

مهاجرت در مرحله‌ی کنونی مهم جهانی‌شدن دیگر معنای ساده‌ی گذشته‌ی خود را ندارد که از جایی به جای دیگری رفتن بود. اکنون باید بودن در زمان-مکان‌های مختلف از جمله در شکل مجازی را جایگزین آن کرد. بیش از ۵ میلیون ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند. بسیاری، به ویژه در میان جوانان، از جمله جوانان لایه‌های فقیر طبقه‌ی متوسط آرزوی رفتن از ایران را دارند. ایران جایی است که از آن می‌رویم یا دلمان می‌خواهد از آنجا برویم؛ وقتی می‌رویم از طریق راه‌های مجازی شبکه جهانی اینترنت به آن بازمی‌گردیم و زمانی هم که نرفته‌ایم برای آن‌که خبر بگیریم در اطرافمان چه می‌گذرد به دنیای مجازی رو می‌آوریم. این ایرانِ لُکال (local) در یک متن گلوبال قرار گرفته است. ایران هم‌زمان محلی و جهانی است. ایران محلی فقیر و استبدادزده و گرفتار سنت و مذهب است، ایران جهانی مترقی و موفق است. آن یکی مقید به مکان است، این یکی وصل به زمان. آن یکی توقف کرده است، این یکی می‌رود.^{۱۸} شهروند ایران جهانی، خود را به الگوهای

طبقه‌ی متوسط گلوبال انطباق داده است. این منافاتی با ناسیونالیسم او و علاقه‌اش به جنبه‌هایی آرمانی‌شده از زندگی ایرانی ندارد. طبقه‌ی متوسط ایرانی ساکن محل با چهره‌ای از طبقه‌ی متوسط گلوبال رویارو می‌شود که به زبان خود او سخن می‌گوید. تا حدود سه دهه پیش چنین نبود. هم محور شدن دلار، و هم خطاب ایرانی گلوبال سوژه‌ی محلی را دگرگون کرده است. این سوژه آنی نیست که پیش از انقلاب می‌شناختیم.

برای نشان دادن ویژگی‌های این سوژه، ضمن توجه ویژه به لایه‌های فقیرشده و فقیرشونده‌ی طبقه‌ی متوسط از درون فضای اجتماعی ایران لوکال حرکت می‌کنیم و خود به خود در جایی به ایران گلوبال هم می‌رسیم.

در بالا تحلیل‌مان مارکسی-وبری بود. تحلیل را با نظر به ماتریس اجتماعی پیش بردیم، پس از آن کوشش کردیم از جامعه‌شناسی‌ای که جامعه را «ملی» و به صورت محوطه‌ای در مجموع بسته می‌بیند، فاصله بگیریم و ایران را فرامرزی هم ببینیم. اینک می‌خواهیم جهان‌های این ایران لوکال-گلوبال (درون‌مرزی-فرامرزی) را بررسی کنیم. رویکرد این بخش پدیدارشناسانه است.

تحلیل زیست‌جهان

در بالا گفتیم که سوژه‌ی محلی دگرگون شده است و این سوژه دیگر آنی نیست که پیش از انقلاب می‌شناختیمش. البته نه آن هنگام یک سوژه‌ی یگانه داشتیم، نه اکنون. تیپ‌های مختلفی داشتیم و داریم. بهتر است بگوییم منطق‌های سوژگی دگرگون شده‌اند. سوژه بی‌جهان نیست، همواره سوژه‌ی یک جهان است، و جهان یک شبکه است، یک شبکه «برای»: هر چیزی برای چیزی است.^{۱۹} نظم «برای» در ایران پیش از انقلاب به هم خورده بود. روستایی‌ای که ده را رها می‌کرد و به حاشیه شهر پناه می‌برد، از جهانی که در آن می‌دانست هر چیزی «برای» چیست، وارد جهانی می‌شد که با مربوطیت‌های دیگری مشخص می‌شد. اینجا با تغییر مربوطیت یک گسست معنایی پدید می‌آمد.^{۲۰} آنچه در حوزه‌ی فرهنگ سنت‌گرایی‌اش می‌نامیم با یک نوستالژی معنایی همراه است. نوستالژی، حس ناامنی در جهان موجود است و میل به بازگشت به آنچه بوده است. بازگشت حقیقی ممکن نیست، اما در میان آشفتگی‌ها و گسستگی‌ها در شبکه‌ی «برای» جایی باثبات و بامعنا جسته می‌شود. این پدیده همواره وجود داشته و آرام‌بخش است.^{۲۱} ناآرامی ایجاد می‌کند وقتی به صورت سیاست درمی‌آید و این گمان را برمی‌انگیزد که با اراده به قدرت می‌توان همه چیز را در ادامه‌ی آن شبکه‌ی بسامان «برای» قرار داد و جهان را معنامند کرد. با این نوستالژی سیاسی اسطوره وارد عرصه‌ی دولت می‌شود. تراژدی سنت‌گرایی

دلبسته به دولت‌مداری این بود که برای نجات زیست‌جهان سنتی به سیستم متوسل شد و به نقش خردکننده‌ی سیستم آگاه نبود.

در ایران، تا زمانی که همه چیز در هم بریزد، جهان در مجموع منظم بود. حتا آنجایی که بحران‌گذار از یک صورت‌بندی اجتماعی به یک صورت‌بندی دیگر وجود داشت. ترس‌ها و تهدیدها و ناکامی‌ها هم چارچوب معینی داشتند. از چه رو/ برای اینکه: هم «از چه رو» یا «چرا» و هم «برای» قاعده‌مندی‌های شاخصی داشتند، و همین کنش‌ها را بامعنا می‌کرد. می‌شد «از چه رو» را به «برای اینکه» با نقشه به هم پیوند داد. نقشه، معنای خود را به تک‌کنش‌ها تسری می‌داد. هم سیستم مستقر برای خود برنامه داشت، و هم مخالفان آن.

در میان طبقه‌ی متوسط ایران از چه رو/ برای اینکه، مسیرهای معینی را به روی افراد می‌گشود. حفظ موقعیت طبقاتی و احياناً ارتقا گره می‌خورد به کسب داشته‌ی فرهنگی به صورت کسب مدرک تحصیلی و تخصص. از دید اکثریت اعضای این طبقه شرط چیزی شدن درس خواندن بود. برای چیزی شدن به‌عنوان ارزشی طبقاتی می‌شد نقشه ریخت و این نقشه چندان پیچیده نبود. چرا این کار را کردی؟ چون الان وضع این است و من می‌خواهم آن شود. اگر سه ایده‌آل داشتن درآمدی به نسبت خوب، داشتن مسکن شخصی، و داشتن اتوموبیل را در نظر بگیریم، سه ایده‌آلی را که دست یابی به آنها در همه‌ی جهان شاخص داشتن جایی در میان طبقه‌ی متوسط است، هر سه را به نسبت در دسترس می‌بینیم. در مسیر دست‌یابی به این هدف‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ عامل‌های خارج از اختیار کم شده بودند. حسی عمومی وجود داشت که وضع می‌تواند بهتر شود. انقلاب ۱۳۵۷ برای همه‌ی طبقات شرکت‌کننده در آن انقلاب امید بود، نه عصیانی از سر ناامیدی.

پس از انقلاب همه چیز به هم ریخت. ابتدا مجموعه‌ای از آزادی‌های اجتماعی از دست رفت. پوییش اجتماعی و سیاست‌های حمایتی قدرت تازه‌ای باعث شد که لایه‌های جدیدی به طبقه‌ی متوسط افزوده شود. وضع عمومی از نظر ریسک سقوط تا اواسط دهه‌ی ۱۳۸۰ چندان بد نشد، اما منطق صعود پیچیده‌تر گردید. پیش از انقلاب در منطق چرا/چون زندگی عمومی طبقه‌ی متوسط در نظر گرفتن قدرت حاکم در همه جا و در همه حال اجتناب‌ناپذیر نبود. می‌شد برخورد به موردهایی که پاسخ «چرا» چیزی بود چون «برای گرفتن آن پست مجبور بودم عضو حزب رستاخیر شوم»، «خودم را شاهدوست جلوه دهم»، «با همکاری با ساواک را بپذیرم». به عبارت دیگر رژیم کم‌تر در

چارچوب نقشه‌ریزی برای زندگی منظور می‌شد، مگر برای منتها الیه سمت چپ و سمت راست در ماتریس اجتماعی. سمت چپ در موضع درگیری بود و سمت راست در موضع حمایت فعال. برخورد عمومی طبقه‌ی متوسط با رژیم در عرصه‌ی فرهنگ بود و اندیشه بر خواست مشارکت سیاسی.

پس از انقلاب وضع دگرگون شد. در ماتریس اجتماعی ارزش جایگاه‌ها بر روی محور افقی تغییر کرد. حالا هر کس به سمت راست یعنی محل تمرکز نیروی جاذبه‌ی قدرت نزدیک‌تر بود، شانس بیشتری برای ارتقای جایگاه خود بر روی محور عمودی ماتریس اجتماعی داشت. گفتیم که پیش از انقلاب کم‌تر برمی‌خوردیم به مورد همکاری با رژیم برای گرفتن پست و مقام. اما پس از انقلاب منطق چرا/چون چنان دگرگون شد و زیر سلطه‌ی حکومت و ایدئولوژی آن قرار گرفت که حتا توضیح‌دهنده‌ی پوشش و طرز گفتار و رفتار افراد هم شد. جهان معنای دیگری یافت. نظام مربوطیت (مربوط بودن چیزها و امور به یکدیگر) دگرگون شده بود. آنچه بی‌ربط می‌نمود (مثلا داشتن حجاب یا ریش برای گرفتن یک پست) اکنون دارای ربطی قوی بود. در مورد لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط و کلیت طبقه‌ی حاکم این جمله‌ی آغازین رمان آنارکرنینای تولستوی در مجموع صادق است: «خانواده‌های خوشبخت همه شبیه هم هستند؛ اما هر خانواده‌ی بدبختی به شیوه‌ی خود بدبخت است.» شیوه‌ی اصلی خوشبختی طبقاتی، تبعیت از رژیم، همدستی با آن یا دست کم انطباق زرنگانه‌ی خود به مقتضیات ارتقا در نظم موجود است.

«هر خانواده‌ی بدبختی به شیوه‌ی خود بدبخت است.» با وجود درستی این نظر می‌توان انواع «بدبختی» را دسته‌بندی کرد. در ماتریس اجتماعی توزیع انباشتگی «بدبختی» تنها تابعی از جایگاه بر روی محور عمودی برخوردار نیست. سهم از «خوشبختی» و «بدبختی» تابع جنسیت، دین و باور، و قومیت و منطقه‌ی زندگی نیز هست. اگر حدی از ثروت یا داشته‌ی فرهنگی مشخصی مثل یک مدرک دانشگاهی را در نظر بگیریم، میزان «خوشبختی» آوری آن برای یک زن، یک بهایی، یک سنی‌مذهب، یک چپ‌گرا، و یک نویسنده‌ی دگراندیش بسیار فرق می‌کند نسبت به یک مرد شیعی‌مذهب ولایت‌مدار ساکن مرکز.

از همان آغاز استقرار حکومت ولایی، مسئله‌ی تعارض حال (Status inconsistency) مبرم شد، به‌ویژه در میان طبقه‌ی متوسط. در مورد زنان، تعارض حال شدید است: زن مدرک تحصیلی و تخصص بالایی دارد، اما تنها به خاطر زن بودن از داشتن شغل یا رتبه‌ی مناسب محروم می‌شود. یا این‌که گردد، بلوچ یا عرب است با مدرک تحصیلی بالا و سابقه‌ی آموزشی و دیدن

دوره‌های مدیریت، اما در حد مدیر دبیرستان هم به او مسئولیت نمی‌دهند. در این مورد دو حال انسان، جنسیت یا هویتش با وضعیتش در موقعیت استخدام در تعارض با هم قرار می‌گیرند: شغل را به دست می‌آوردم اگر زن نبودم، اگر بهایی نبودم، اگر گرد نبودم...

زندگی «نرمال» طبقه‌ی متوسط با نوعی ثبات مشخص می‌شود: تحصیل، استخدام، درآمد، خرید خانه و اتوموبیل، تحصیل فرزندان، بازنشستگی، فارغ‌التحصیل شدن و راه‌یابی فرزندان به بازار کار... دست کم دو نسل طبقه‌ی متوسط ایران این مدار را طی کرد. در دوره‌ی «نرمال» می‌شد نقشه ریخت: نقشه، گذشته و حال و آینده را به هم پیوند می‌داد. با این پیوند هر چیزی معنایی می‌یافت. جهان از مربوطیت کاملی تشکیل شده بود که اجزایش همدیگر را تکمیل می‌کردند. در این جهان کامل تا جایی که شامل سیاست هم می‌شد، شاه جایی نداشت، مگر برای افرادی خاص و لایه‌ی بالایی طبقه‌ی متوسط. سلطان حذف شدنی بود و گمان می‌شد با حذف او جهان کامل‌تر می‌شود: در آن امکان مشارکت سیاسی پدید می‌آید و آزادی و قانون تنظیم‌کننده‌ی ثبات و ترقی می‌گردد. بخش فرهنگی طبقه‌ی متوسط، یعنی بخشی که اتکایش به داشته‌ی فرهنگی بود، ارزش داشته‌ی خود را در یک جامعه‌ی بسامان و بسامانی را در عدالت و فرهیختگی عمومی می‌دید. پس از انقلاب، زیست‌جهان ایرانی کاملاً به هم ریخت. طبقه‌ی متوسط گام‌به‌گام با به‌هم‌ریختگی بیشتری مواجه شد. از میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۸۰، از زمانی که گسترش فقر از آستانه‌ای کیفی گذر کرد، به هم‌ریختگی کیفیت زندگی را دگرگون کرد، به ویژه در لایه‌هایی پایینی. نقشه‌ها به هم ریختند. دیگر نمی‌شد طرح ریخت.

تا جایی که همه چیز بسامان و بر وفق مراد باشد، مقاومت و ممانعتی که در جهان است، حس نمی‌شود. با نوع دیگری از پدیداری جهان مواجه می‌شویم وقتی نظم عادی امور به هم می‌خورد و درمی‌یابیم که چیزی جور در نمی‌آید، چیزی خراب است؛ در شبکه‌ی «برای» گسست‌هایی ایجاد شده، چیزی را برای چیزی می‌خواهیم و آن چیز کارکردی را که باید ندارد؛ و مسئله تنها به آن چیز و آن چیز منحصر نمی‌شود. در فضای اجتماعی در دوره‌ای ممکن است همه به ادراک نابسامانی برسند، اما در این فضا، جابه‌جا ادراک این‌که چیزی جور در نمی‌آید فرق می‌کند. نظم عادی، و جهان «نرمال» در حالت نرمال در میانه‌ی این فضا است. به سمت پایینی که می‌رویم، اجبار حاکم می‌شود؛ طرح نرمال برای زندگی نرمال نمی‌شود ریخت: همه چیز بسته به آن است که ... طرح‌های جاافتاده زندگی طبقه‌ی متوسط ایران به هم ریختند. حتی زندگی خانواده‌های سنتی هم به هم ریختند، چون شبکه‌ی «برای» (این

چیز برای آن چیز، این کار برای آن کار) متحول شد. تنش سیستمی به این خانواده‌ها راه یافت؛ بخشی از آنها از کناره به وسط حوادث رفتند. گروه بزرگی از کارگزاران نظام از درون این خانواده‌ها برگزیده شدند، یا بهتر بگوییم گزینش استراتژیک به آنها فرصت بیشتری برای کارهای شدن می‌داد. با کارهای شدن، جهان آنان نیز عوض شد. فرزندان در جهانی بارآمدند که با جهان مادران و پدرانشان فرق می‌کرد. مشکل است ایفای نقش پایبندی به سنت در محیطی که دیگر سنتی نیست، و نماد و رفتار سنتی تنها گدی است که در محاسبات رابطه با قدرت کارکرد دارد. مسائل این بخش از طبقه‌ی متوسط با مسائل بخش متجدد، به‌ویژه گروه بزرگ مزدبگیران فرق می‌کند. این‌ها از خانواده‌هایی تشکیل شده‌اند که نان‌آور یا نان‌آوران آنها کارمندان دولت یا بخش خصوصی یا بازنشستگان دارای حقوق تقاعد هستند. آنان به طور نسبی فقیر شدند و بخشی از آنان از اواخر دهه‌ی ۱۳۸۰ به زیر خط فقر در تبیین رسمی آن رفتند، یعنی بنابر تعریف‌های رایج هم به طور مطلق فقیر شدند. وقتی تورم بالا رفت و آنان هر ماه دست خود را تهی‌تر از ماه قبل دیدند، بخشی از آنان به فکر آن افتاده‌اند که با اندوخته‌ی خود سوداگری کنند. وعده‌ی برخی مؤسسه‌های مالی را قبول کردند که به سپرده‌ها سودهای کلان می‌دهند. عده‌ای حتا خانه‌ی خود را فروختند و پولش را در صندوق این مؤسسه‌ها گذاشتند. اما به سود نرسیدند و با ورشکسته شدن آن مؤسسه‌ها اصل پول خود را هم از دست دادند. این گروه به مالباخته مشهور شدند. از اوایل دهه‌ی ۱۳۹۰ ورشکستگی مؤسسه‌های مالی‌ای که همه اسامی مذهبی داشتند و به نوعی با حکومت و شخصیت‌ها و نهادهای دینی ارتباط داشتند، آشکار شد. همزمان حرکت اعتراضی مالباختگان هم شروع شد. در دوره‌ی مشرف به خیزش عمومی دی ۱۳۹۶ روزی نبود که خبری از تظاهرات اعتراضی مالباختگان در مشهد، تهران و شهرهای دیگر منتشر نشود. بخش دیگری که از لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط در اعتراض به وضعیت خود در برابر تهدید دم‌افزون فقر به کنش‌گری خیابانی رو آورد، بازنشستگان بودند. بسیاری از اینان تنها به وضعیت خود یا همسرشان نمی‌اندیشیدند و نمی‌اندیشیدند. فرزندانشان هم به حقوق آنان محتاج‌اند، فرزندانی که چه بسا درجه‌ی دانشگاهی دارند، اما شغل پیدا نمی‌کنند و محتاج والدین خود هستند. آنان هم حاشیه‌نشین هستند، در حاشیه‌ی سفره‌ی خانواده زندگی می‌کنند، نمی‌توانند مستقل شوند.

این جوانان طبق نقشه‌ی عمومی طبقه‌ی متوسط عمل کرده‌اند: درس خوانده‌اند تا چیزی شوند، و حالا نمی‌شوند. این به هم ریختگی نقشه به یک جهان به‌هم‌ریخته برمی‌گردد که اکنون با جلوه‌ای از پدیداری‌اش آشنا می‌شویم از طریق تبیینی که این جوانان از آن دارند. به این تبیین دست

می‌یابیم از طریق شبکه‌های اجتماعی. آن گونه که این گروه اجتماعی جهان را می‌بینند تا حدی تعمیم‌پذیر در مورد کل لایه‌های پایینی و فقیر طبقه متوسط است.

به جهان آنان رخنه می‌کنیم وقتی درون‌مایه‌های جهان‌شان را در نظر می‌گیریم یعنی به نحوه‌ی درون‌مایه‌گذاری (thematization) آنان توجه می‌کنیم. به این منظور درمی‌نگریم که کدام جنبه از واقعیت برجسته می‌شود، این جنبه چگونه تفسیر می‌شود، و مربوطیت انگیزشی (motivational relevance) در این جهان چگونه است، یعنی چه چیزی به عنوان «برای» مهم می‌شود.

این نحوه‌ی پدیدارشناسی زیست‌جهان را می‌توانیم درباره‌ی همه‌ی طبقه‌ها و تیپ‌های درون آنها به کار ببریم.^{۲۲} بررسی همزمان و مقایسه‌ای طبقه‌ی کارگر، قشر فقیر و قشرهای نسبتاً باثبات و مرفه طبقه‌ی متوسط، روشن‌گر وضعیت عمومی هر بخشی است. موضوع‌هایی که در جهان کارگران تمایز می‌شوند عمدتاً بیکاری، قرارداد کاری، حقوق پایین، اخراج، سوانح کاری، مسکن، بیمه، بی‌ثباتی و موقتی‌سازی اشتغال هستند. خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، فساد و از طرف دیگر فقر فزاینده به طور ثابت در قانون توجه کارگران است. عدالت خواست پایه‌ای کارگران و دارای مربوطیت انگیزشی است؛ هر چیزی به آن برمی‌گردد و تحقق آن انگیزه برای کنش می‌دهد. «برای» اینکه وضع بسامان شود، باید عدالت برقرار شود، و «برای» رسیدن به این هدف، تا جایی که موضوع به خود افراد برمی‌گردد، باید جمع شد، متشکل شد، اعتراض کرد، اعتصاب کرد. در مورد قشرهای نسبتاً باثبات و مرفه طبقه‌ی متوسط نابسامانی جهان به درجه‌ی دوری آن از یک وضع «نرمال» برمی‌گردد، وضعیتی که در آن هر کس سر جای خودش باشد، نظام داشتن قانون‌مند باشد، به داشته‌ی حقیقی، داشته‌ای مثل مدرک و تخصص، ارزش گذاشته شود و جهان به گونه‌ای باشد که در آن بتوان «نرمال» زندگی کرد، و مصرف به مشکل کمبود و ممنوعیت برنخورد. «برای» رسیدن به زندگی «نرمال» می‌توان از ایران رفت، می‌توان تلاش کرد سیستم اصلاح شود و می‌توان به فکر جایگزین کردن آن با یک حکومت دیگر بود که وارد رابطه‌ی «نرمال»ی با جامعه و جهان شود. عدالت به عنوان بازتوزیع را طبقه‌ی متوسط ایرانی در آستانه‌ی انقلاب به ضرر خود نمی‌دید، در آن نفع می‌دید و فکر نمی‌کرد چیزی را از دست بدهد. امروز چنین نیست. بخش نسبتاً باثبات و مرفه این طبقه بازتوزیع را تنها در شکلی کنترل‌شده می‌پذیرد که در آن تنها از طبقه‌ی حاکمی که به ناحق ثروت‌اندوزی کرده، گرفته شود. فکر می‌کند که این کار یا با اصلاح میسر می‌شود یا براندازی که آن را چیزی

متفاوت از انقلاب می‌داند. انقلاب از نظر طبقه متوسط مرفه ایرانی دیگر چیزی نابهنجار (abnormal) است.

بخش فقیر طبقه‌ی متوسط عدالت بازتوزیعی را در تعارض با منافع خود نمی‌بیند.^{۳۳} در حالی که بخش نسبتاً باثبات و مرفه نگران فقیر شدن است، بخش فقیر شده در آرزوی بیرون آمدن از درماندگی است. این دو بخش بر این پایه دو نگاه متفاوت به جهان دارند. بخش فقیر معترض‌تر است و به حد شورش هم می‌رسد. جوانان آن فکر می‌کنند چیزی برای از دست دادن ندارند. بخش فقیر در مورد خود عدالت می‌خواهد، خود را مورد اجحاف می‌بیند.

سخن پایانی

جامعه‌ی ایران پیچیده است. اکنون بسیار پیچیده‌تر از دوره‌ی آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ شده است. پیش‌بینی رخدادها در آن مشکل است. ناظران تعجب می‌کنند که چرا همه چیز به هم نمی‌ریزد در حالی که عموم مردم ناراضی‌اند، اقتصاد نابسامان و فقر گسترش‌یافته است و حکومت، سرکوبگر و فاسد و دچار بحران مدیریت، و این بحران در حالی که یک انتقال نسلی در حاکمان در جریان است، گریبان‌گیر رأس نظام نیز هست.

یک عامل پیچیدگی با پیامد پیش‌بینی‌ناپذیر بودن کنش‌ها و واکنش‌ها به طبقه‌ی متوسط برمی‌گردد. بخش بزرگی از کارکنان مؤسسه‌های دولتی و خصوصی در این طبقه جا می‌گیرد. طبقه‌ی متوسط در ایران از نظر فرهنگی هم به صورت ویژه‌ای مهم است، چون نقش اصلی را در فرهنگ‌سازی دارد، گیرنده، آفریننده و تکثیرکننده (multiplier) اطلاعات است - هم در بخش سنتی هم در بخش متجدد. سبک زندگی مطلوب را هم طبقه‌ی متوسط تعیین می‌کند: چه طبقه‌ی متوسط داخلی، چه طبقه‌ی متوسط گلوبال که هژمونی از آن اوست.

پیش از انقلاب، طبقه‌ی متوسط ایران در مجموع امیدوار بود، حتّاً در بخش سنتی. این قشر از به هم خوردن نظام ارزش‌هایش ناراضی بود، ممکن بود حس کند دارد پایگاهش را از دست می‌دهد، اما کمتر به این فکر می‌کرد که دارد خانه‌خراب و فقیر می‌شود. فقیر شدن، تجربه‌ای بود که در آن معمولاً فرد مقصر شناخته می‌شد، نه نظام. اکنون وضع برعکس است. لایه‌ی کوچکی مدیون و سپاسگزار نظام است، چون بالا کشیده شده و در پایین هم اگر باشد، حس می‌کند حکومت از آن اوست و او سرانجام مطمئنی دارد، اگر

نظام بماند و مستحکم‌تر شود. اکثریت مردم ناراضی هستند و در میان آنها اکثریت متعلقان به طبقه متوسط. اکثریت ناراضی، در عین حال اکثریت نگران است.

سینخ‌های مختلفی در میان هر بخش جامعه وجود دارد، اما به خطا نمی‌رویم اگر نگرانان را به دو دسته بزرگ تقسیم کنیم: ۱) فقیر شده‌ها، فقیرانی که در بهترین حالت نگران‌اند که وضع بدتر شود، و ۲) آنانی که نگران از دست دادن پایگاه خود و حتّاً رفتن به زیر خط فقر هستند. موضع عملی این دسته دوم تا زمانی که چشم‌انداز امیدبخشی برای تغییر پدید نیامده و یا روند اوضاع به شکلی بازگشت‌ناپذیر رو به تغییری اساسی نباشد، متأثر از گرایشی قوی به حفظ وضع موجود است، به صورت «صبر کنیم ببینیم چه می‌شود»، یا «کاری نکنیم که بدتر شود». این موضع محافظه‌کار است، اما ناسازواری آن در این است که به عنوان موضع حفظ موجود معمولاً خود را به عنوان حفظ رژیم موجود نمی‌فهمد. بخش فقیر طبقه متوسط کمتر به این محافظه‌کاری گرایش دارد.

جامعه در مجموع افسرده است. در دوره‌ی کرونا افسردگی عمومی عمیق‌تر شد. گرانیگاه دپرسیون اجتماعی در میان بخش فقیر طبقه متوسط است. آمار خودکشی در کشور بالا رفته است. از طریق گزارش‌های رسمی منتشر شده و همچنین تعمیم نتایج مطالعات مورد می‌توان گفت که اکثر کسانی که خودکشی می‌کنند از میان جوانان بخش فقیر طبقه متوسط هستند.

شدت افسردگی در میان جوانان این بخش بالا است. جوانانی که تحصیل دانشگاهی و تخصص دارند، شغلی نمی‌یابند و در حاشیه‌ی سفره‌ی پدر و مادر زندگی می‌کنند، در معرض ابتلا به دپرسیون هستند. سر این جوانان بسی زودتر از والدین خود به آن سقفی می‌خورد که از آن زیر عنوان آستانه‌ی توقف نام بردیم. تجربه‌ای زودرس آنان را با واقعیت خشن جامعه‌ی طبقاتی و دستخوش تبعیض‌های گوناگون آشنا می‌کند. آنان به روی جهان بازند، بخش بزرگی از وقت خود را در دنیای مجازی می‌گذرانند، مورد خطاب طبقه‌ی متوسط گلوبال هستند، و از دست زمین و زمان و نسل‌های گذشته به خاطر وضعیت فعلی عصبانی‌اند. در حالی که اکثراً توان مستقل شدن در حد رفتن از خانه‌ی پدری را ندارند، در آرزوی مهاجرت‌اند. رنجی که دختران می‌کشند و فشار اجتماعی‌ای که بر روی آنان است، بیشتر از پسران است، به ویژه در شهرهای کوچک‌تر. انتظار اطرافیان این است که ازدواج کنند، در حالی که شرایط آن مهیا نیست. ازدواج هم شروع مشکلات دیگری است که عمدتاً به تنگدستی برمی‌گردد. درصد از هم پاشیدن پیوند میان زوج‌های جوان مدام

دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ دو موج اعتراض توده‌ای در ایران برآمد یافت. برپایه‌ی مطالعه‌ی عکس‌ها و ویدئوهای این اعتراض‌ها، بررسی جغرافیای آنها، و دقت بر هویت افراد کشته‌شده و دستگیرشده می‌توان به این نظر رسید که نیروی اصلی این حرکت‌های اعتراضی محرومان بوده است که در میان آنان حضور جوانان بخش فقیر طبقه‌ی متوسط برجستگی دارد.

جوانان بخش فقیر طبقه‌ی متوسط روحیه‌ی شورشی دارند. با وجود پیوستگی و هم‌زمانی‌ای که در شبکه‌های اجتماعی مجازی پیدا می‌کنند، به کنشگری پیوسته و سازمان‌یافته گرایش ندارند. یک معیار برای سنجش وضعیت کنشگری طبقه‌های اجتماعی در ایران امروز، کمیت و کیفیت حرکت‌های طبقه‌ی کارگر است. دی‌ماه ۱۳۹۶ را که مبدأ بگذاریم، می‌بینیم که از آن هنگام تاکنون اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری به صورتی پیوسته ادامه داشته‌اند. پیوند درون‌طبقه‌ای تا اندازه‌ای تحکیم شده و با وجود فشارهای امنیتی کارگران توانسته‌اند متناسب با وضعیت اندکی متشکل شوند. آنان چهره‌هایی را به عنوان سخنگو پیش گذاشته‌اند و در هنگام اخراج و دستگیری فعالان به دفاع از آنان برخاسته‌اند. خواسته‌های کارگری در این فاصله شفافیت پیدا کرده‌اند. معلمان، بازنشستگان، و پرستاران نیز تجربه و دستاوردهای مشابهی داشته‌اند. اما اینکه این بخش متشکل و آزموده از میان مردم محروم بتوانند، کلیت محرومان را پشت سر خود متشکل کنند، تابع عامل‌های مختلفی است، از جمله اینکه گرایش عدالت‌خواهی تا چه حد بتواند در کانون حرکت‌های عمومی قرار گیرد.

در مجموع می‌توان گفت که بخش فقیر طبقه‌ی متوسط از نظر رابطه با توده‌ی محروم، با طبقه‌ی کارگر و با خود طبقه‌ی میانی در حرکت‌های اجتماعی نقش مهمی دارد. در حکومت گرایشی پوپولیستی وجود دارد که معطوف به جذب بخش فقیر است. این گرایش با شگردهای خطابی عدالت‌خواهی، مستعطف‌دوستی و دادن فرصت به جوانان مشخص می‌شود. جلوه‌ای از آن را در دوره‌ی ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد دیدیم. ابراهیم رئیسی هم از همان شگردها استفاده می‌کند. پوپولیسم اما در شرایط بحرانی که شکافی جدی در بالا پدید آورد، می‌تواند موضوعیت بیابد. پوپولیسم وقتی جدی می‌شود که تا حدی از کنترل دولتی خارج شود و ضمن پیوستگی به بالا خود را بدیل خط و برنامه‌ی رسمی بالایی‌ها معرفی کند.

هنوز از نظر کشاکش نیرو میان دولت و جامعه در ایران تعادلی برقرار است

که در آن دولت کنترل‌کننده است اما جامعه میل به تلاطم دارد، و به صورت موضعی ضربه می‌زند. رفتار طبقات در این حالت یک چیز است، اما در حالتی که تعادل به هم خورد چیزی دیگر خواهد بود. در حالت فعلی، طبقه‌ی متوسط، منتظر، نگران و به شرحی که گذشت محافظه‌کار است، اما بخش فقیر آن میل به ابراز نارضایتی و در وضعیتی به شورش دارد. به هم خوردن تعادل میان جامعه و دولت به احتمال زیاد ممکن است از به هم خوردن تعادل نیروها در درون خود دولت شروع شود. در چنین حالتی نقش بخش فقیر طبقه‌ی متوسط بسیار مهم می‌شود. راه دگرگونی واقعی هموار می‌شود اگر این بخش در کنار طبقه‌ی کارگر در برابر کلیت بالایی‌ها قرار گیرد و این نیروی قوی، وسوسه‌ی پشتیبانی طبقه‌ی متوسط از یک گرایش حکومتی را تضعیف کند.

منبع‌ها

پژوهشکده‌ی آمار. ۱۳۹۹. جمعیت شهری ایران و آینده آن با نگاهی به جمعیت کلان‌شهرها. لینک: <https://is.gd/4sXxoP>

شکوه‌نیا، رضا. ۱۳۹۶. «فضل روشنفکران». نگاه نو، شماره ۱۱۶، ۷۰-۵۷.

صادقی، شهریار. ۱۳۹۹. «سه برداشت از نابرابری در ایران». اقتصاد نیوز. لینک <https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-390924>

نظری، مجتبی. ۱۴۰۰. «شکاف غنی و فقیر در ایران و جهان چگونه است؟». سایت بورس‌ان. لینک: <https://bourseon.com/VkMn>

نیکفر، محمدرضا. ۱۳۸۵. «معنای معنا». نگاه نو. ش. ۷۱، ۱۹-۱۶.

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی. ۱۴۰۰. «مجموعه گزارشهای پایش فقر، ۱. پایش فقر در سال ۱۳۹۹». لینک: <https://is.gd/XjqKud>

Baizidi, Rahim. 2019. «Paradoxical Class: Paradox of Interest in Middle Class and Political Conservatism». *Asian Journal of Political Science*, Volume 27, 2019 – Issue 3, 272-285. <https://doi.org/10.1080/02185377.2019.1642772>

Bauman, Zygmunt. 1997. «Schwache Staaten, Globalisierung

und die Spaltung der Weltgesellschaft», in: U. Beck (Hg.), *Kinder der Freiheit*, Frankfurt/M, S. 323-331.

Beck, Ulrich. 1997. *Was ist Globalisierung*. Frankfurt/M: Suhrkamp.

Boike Rehbein. 2007. «Globalisierung, Soziokulturen und Sozialstruktur. Einige Konsequenzen aus der Anwendung von Bourdieus Sozialtheorie in Südostasien». *Soziale Welt*, 58. Jahrg., H. 2, 187-202.

Boroujerdi, Mehrzad & Kourosh Rahimkhani. 2018. *Post-revolutionary Iran: A Political Handbook*. Syracuse University Press.

Bourdieu, Pierre. 1984. *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*. Cambridge, MA: Harvard University Press (Orig. *La distinction: Critique sociale du jugement*, 1979).

Dadush, Uri and Shimelse Ali. 2012. *In Search of the Global Middle Class: A New Index*. Carnegie Endowment for International Peace. <https://is.gd/qMk47f>

Elling, Rasmus, Kevan Harris. 2021. «Difference in difference: language, geography, and ethno-racial identity in contemporary Iran». *Ethnic and Racial Studies*, Volume 44, 2255-2281. DOI:10.1080/01419870.2021.1895275

Heidegger, Martin. 1986. *Sein und Zeit*. Tübingen: Max Niemeyer Verlag.

Jessop, Bob. 1990. *State Theory: Putting the Capitalist State in Its Place*. UK, Cambridge: Polity Press.

Milanovic, Branko. 2016. *Global Inequality: A New Approach for the Age of Globalization*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

Sandberg, Eric. 2018. «The Past is a Foreign Country’: On the Nostalgia of Literature». *History, Memory, and Nostalgia: Liter-*

۷۰



در میانه،
در حاشیه

ary and Cultural Representations. Ed. Regina Rudaitytė. Newcastle-upon-Tyne: Cambridge Scholar's Press, 25-37.

Schütz, Alfred, Thomas Luckmann. 2003. *Strukturen der Lebenswelt*. Konstanz: UTB.

Sen, Amartya. 1983. «Poor, Relatively Speaking» *Oxford Economic Papers, New Series, Vol. 35, No. 2 (Jul., 1983)*, pp. 153-169.

Sharabi, Hisham . 1988. *Neopatriarchy: A Theory of Distorted Change in Arab Society*. Oxford University Press.

Wright, Erik Olin. 2015. *Understanding class*. London: Verso. p1ff.

۱- این مقاله در نقد تعمیم‌پذیر بودن ایده‌ی بوردیویی فضای اجتماعی است:

Boike Rehbein. 2007. «Globalisierung, Soziokulturen und Sozialstruktur. Einige Konsequenzen aus der Anwendung von Bourdieus Sozialtheorie in Südostasien». Soziale Welt, 58. Jahrg., H. 2, 187-202.

به نظر نویسندگان همگنی و هم‌اصولی روابط میان گروه‌های اجتماعی در همه‌ی عرصه‌ها ساختار اجتماعی یک‌دست را ممکن کند، چیزی که مبنای فضای اجتماعی است. اما چنین مبنایی در همه جا وجود ندارد. اما مسئله به بودن و نبودن، در یک ارزیابی دوازده‌گانه ختم نمی‌شود. بحث را می‌توان کشاند بر سر میزان همگنی و هم‌اصولی (homology). در مورد ایران رشد سرمایه‌داری، میزان پیشرفتگی شهرنشینی و قشربندی اجتماعی تا آن حد است که ضمن تنوع، همگنی و هم‌اصولی را تعیین‌کننده ببینیم.

در مورد تنوع قومی و زبانی در ایران، این مقاله به‌درستی توضیح می‌دهد که راه درک آن نه اساس قراردادن مقوله‌های هویتی، بلکه مقوله‌های جامعه‌شناختی است.

۷۳

در میانه،
در حاشیه

Elling, Rasmus, Kevan Harris. 2021. «Difference in difference: language, geography, and ethno-racial identity in contemporary Iran». Ethnic and Racial Studies, Volume 44, 2255-2281. DOI:10.1080/01419870.2021.1895275

۲- توصیفی از این طبقه‌ی متوسط جهانی را برپایه‌ی معیار مصرف، به طور مشخص اتوموبیل شخصی، در مقاله Dadush and Ali ۲۰۱۲ می‌یابیم.

۳- در این باره رجوع کنید به بحث‌های آلفرد شووتس درباره تیپ و تیپ‌بندی، از جمله در:

Schütz, Alfred, Thomas Luckmann. 2003. Strukturen der Lebenswelt. Konstanz: UTB 116ff.

۴- در این باره بنگرید به:

شکوه‌نیا، رضا. ۱۳۹۶. «فضل روشنفکران». نگاه نو، شماره ۱۱۶، ۷۰-۵۷.

۵- بازار در کلیت خود یک رده (Field) در معنای بوردیویی آن را نمی‌سازد. شاید بتوانیم

در تهران، اصفهان، تبریز یا جاهای دیگر در بازار وجود یک رده بازاری را تشخیص دهیم، به صورت فضای به نسبت بسته‌ای برای تولید، مبادله و تصاحب کالاها، خدمات، مهارت‌ها، اطلاعات و شأن اجتماعی، اما آنچه رده‌های بازاری در بازارهای مختلف را به هم پیوند می‌دهد نه وجود یک صنف فراگیر، بلکه همانندی در تیپ است. این تیپ، تاریخی است؛ پیش از عصر جدید هم وجود داشته و ناقل آن سنتی است که به نام بازار گره می‌خورد. یک مشخصه‌ی پایدار آن محافظه‌کاری ارزشی است. رده‌ی بالایی بازاریان با قدرت حاکم بند و بست دارد، اما کرنش اپورتونیستی در برابر قدرت شاخص عمومی تیپ بازاری نیست که به اعتبار خود در میان مردم توجه خاصی دارد و این اعتبار را ضامن بقای خود می‌داند.

۶- بخش بزرگی از آنچه ملایان می‌آموزند و می‌آموزانند به کسب و کار مربوط می‌شود. «مکاسب» عنوان مهم‌ترین کتابی است که ملا احاطه بر آن را برای مجتهد شدن لازم دارد. مضمون اصلی این کتاب فقه بازار است.

۷- پدیده‌ی مهندس مسلمان و همدستی آن با اقتدارگرایان دینی به ایران منحصر نمی‌شود. در میان اخوان المسلمین، عوامل ۱۱ سپتامبر، القاعده، داعش و نظایر اینها مدام به این پدیده برمی‌خوریم. اراده به قدرت اسلامی آشکارا با اراده تکنیکی به ویران کردن و ساختن، میل ترکیبی شدید دارد.

۸- درباره گزینش استراتژیک بنگرید به:

Jessop, Bob. 1990. *State Theory: Putting the Capitalist State in Its Place*. UK, Cambridge: Polity Press. 9ff.

۹- این اثر نقشه‌برداری نهادها و اشخاصی است که گزینش استراتژیک شده‌اند و نظام اسلامی را با گزینش‌های خود بازتولید می‌کنند:

Boroujerdi, Mehrzad & Kourosh Rahimkhani. 2018. *Post-revolutionary Iran: A Political Handbook*. Syracuse University Press.

۱۰- موضوع در روزگار گذشته هم صدق می‌کرده است. سعدی گفته است:

اگر ز باغ رعیت ملک گنَد سببی - درآوردند غلامان او درخت از بیخ

۱۱- روزنامه همشهری در ۱۲ مرداد ۱۴۰۰ در آستانه شروع ریاست جمهوری ابراهیم رئیسی بر مبنای اطلاعات مرکز آمار ایران چنین نوشت: «براساس آمارها، در بهار امسال نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و آموزش عالی معادل ۱۳٫۴ درصد بوده که ۰٫۱ درصد کمتر از بهار سال قبل است اما همچنان بیانگر آن است که ۹۲۴ هزار و ۳۹۴ نفر از درس‌خوانده‌ها، باوجود این که حاضر به انجام فعالیت اقتصادی بوده‌اند،

موفق به یافتن شغل نشده و ناگزیر به جرگه بیکاران پیوسته‌اند.» در همین گزارش آمده است که «۴۰٫۳ درصد از کل بیکاران کشور را فارغ‌التحصیلان دانشگاهی تشکیل می‌دهند و ۹٫۸ درصد از شاغلان باوجود آمادگی برای کار بیشتر، دچار اشتغال ناقص بوده‌اند.» لینک: <https://is.gd/KUWIOR>

سایت همین روزنامه در تاریخ شنبه ۶ شهریور ۱۴۰۰، زیر عنوان «دانشگاه رفتن از سکه افتاد» خبر داده است که «درحالی‌که تصور عمومی و غالب جامعه این است که رقابت سنگینی برای تصاحب صندلی دانشگاه‌ها در ایران وجود دارد و اغلب داوطلبان در صف ورود به آموزش عالی هستند، سازمان سنجش آموزش کشور اعلام کرد ۵۲ درصد داوطلبان کنکور سال ۱۴۰۰ که مجاز به انتخاب رشته شده بودند، از این کار صرف‌نظر کردند و عطای ورود به دانشگاه را به لقایش بخشیدند.» لینک مطلب: <https://is.gd/OOljsw>

۱۲- به عنوان دو نمونه از بررسی‌های کمی در مورد توزیع درآمد برپایه‌ی آمار رسمی بنگرید به:

نظری، مجتبی. ۱۴۰۰. «شکاف غنی و فقیر در ایران و جهان چگونه است؟» سایت بورس‌ان. لینک: <https://bourseon.com/VkMn>

صادقی، شهریار. ۱۳۹۹. «سه برداشت از نابرابری در ایران». اقتصاد نیوز. لینک: <https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-390924>

۱۳- خبرگزاری ایلنا. لینک: <https://www.ilna.news/fa/tiny/news-1085068>

۱۴- نگاه کنید به: وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی. ۱۴۰۰. «مجموعه گزارش‌های پایش فقر، ۱. پایش فقر در سال ۱۳۹۹». لینک: <https://is.gd/XjqKud>

و مقاله‌ای درباره آن در سایت «دنیای اقتصاد»

<https://is.gd/RhvjRB>

۱۵- در این باره نگاه کنید به این مقاله:

Sen, Amartya. 1983. «Poor, Relatively Speaking» Oxford Economic Papers, New Series, Vol. 35, No. 2 (Jul., 1983), pp. 153-169.

۱۶- آمار رسمی این موضوع را تأیید می‌کند. رجوع کنید به «گزارش پایش فقر در سال

۱۳۹۹» از وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی.

بنابر این گزارش، سیستان و بلوچستان محروم‌ترین استان کشور است. نرخ فقر در آن ۶۲ درصد است. بنابر جدول‌های ارائه شده در این گزارش این رقم سه برابر نرخ فقر در استان‌های اصفهان، سمنان، البرز، تهران و یزد است.

۱۷- به قول اولریش بک به کمک یک تئوری ظرف‌پندار جامعه: Eine Container-Theorie der Gesellschaft. بنگرید به:

Beck, Ulrich. 1997. Was ist Globalisierung. Frankfurt/M: Suhrkamp. 49.

۱۸- این تصویر از مکان و زمان را از زیگمونت باومن گرفته‌ام.

Bauman, Zygmunt. 1997. «Schwache Staaten, Globalisierung und die Spaltung der Weltgesellschaft», in: U. Beck (Hg.), Kinder der Freiheit, Frankfurt/M, S. 323-331.

۱۹- نگاه کنید به توصیف‌های مارتین هابدگر از جهان پیرامون در:

Heidegger, Martin. 1986. Sein und Zeit. Tübingen: Max Niemeyer Verlag. Drittes Kapitel §§ 14-24

۲۰- در مورد رابطه‌ی معنا و مربوطیت، بنگرید به:

نیکفر، محمدرضا. ۱۳۸۵. «معنای معنا». نگاه نو. ش. ۷۱، ۱۹-۱۶.

۲۱- بنگرید درباره نقش و جایگاه آن در ادبیات:

Sandberg, Eric. 2018. «The Past is a Foreign Country': On the Nostalgia of Literature». History, Memory, and Nostalgia: Literary and Cultural Representations. Ed. Regina Rudaitytė. Newcastle-upon-Tyne: Cambridge Scholar's Press, 25-37.

۲۲- این یک پژوهش کیفی است که می‌توان مواد آن را از طریق مصاحبه، بررسی مطالب رسانه‌ها و داده‌های شبکه‌های اجتماعی فراهم آورد. می‌توان با دست‌چینی از این مواد شروع کرد، با شیوه‌ی هرمنوتیک عینی (objective hermeneutics) به تفسیر آنها پرداخت، به یک فرضیه رسید و دوباره فرضیه را با دست‌چینی دیگر از مواد سنجید و باز این کار را در چند دوره‌ی زمانی نه چندان دور از هم انجام داد. نکته‌هایی

که در اینجا از زاویه‌ی تحلیل زیست‌جهان ذکر می‌شوند، به این شیوه تقریر شده‌اند. آنها هنوز خام هستند و تقریر دقیق‌ترشان نیاز به پژوهش گسترده‌تر و متمرکزتری دارد.

۲۳- این مقاله به این موضوع بی‌توجه است و تعارض منافع را مشکل کل طبقه‌ی متوسط می‌داند:

Baizidi, Rahim. 2019. «Paradoxical Class: Paradox of Interest in Middle Class and Political Conservatism». *Asian Journal of Political Science*, Volume 27, 2019 – Issue 3, 272-285. <https://doi.org/10.1080/02185377.2019.1642772>



درمیانہ | **درحاشیہ**

نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته در ایران

محمد مالجو

طرح مسئله و چکیده: «دیگر از خدا چه می‌خواهی؟ بهترین زندگی! دست مادر ت درد نکند!» این عبارات را مادر بزرگ پس از دیدن جهیزیه‌ی نوه‌اش در گفت‌وگویی خانوادگی خطاب به دختر بر زبان آورد. جهیزیه‌ی دختر در نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد خورشیدی مشتمل بود بر لوازم شیک و مدرنِ یک زندگی طبقه‌ی متوسطی در ایران، شامل همه چیز، انگار از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاد. به نوه از جهیزیه‌ی خویش گفت هنگام ازدواج ساده‌اش در حدوداً شصت سال قبل‌تر در اواسط دهه‌ی بیست خورشیدی. می‌گفت با مقیاس‌های امروزی فقط قدری خنزر پنزر بود، تنها ابتدایی‌ترین لازمه‌های یک زندگی بسیار معمولی برای زوجی جوان در اوایل عصر پهلوی دوم. به گفته‌اش افزود که وقتی یکی‌یک‌دانه‌اش را در نیمه‌ی دهه‌ی پنجاه خورشیدی شوهر داد، جهیزیه‌ای برای تازه‌عروس دست‌وپا کرده بود، قیاس‌ناپذیر با جهیزیه‌ی خودش. مفتخرانه گفت با مقیاس‌های اواخر عصر پهلوی دوم حدوداً از هیچ‌چیزی که می‌شد در زندگی اқشارِ پایینِ طبقه‌ی متوسطِ آن روزگار یافت، برایش کم نگذاشته بود. به قرار مسموع از این گفت‌وگوی خانوادگی، مادر بزرگ از جهیزیه‌ی خویش حسابی اظهار رضایت می‌کرد، مادر نیز راضی بود اما گویا نه به اندازه‌ی مادر بزرگ، دختر نیز نشانه‌هایی از رضایت بروز می‌داد اما فقط به علامت قدردانی از والدین. کم‌وکیف جهیزیه‌ی این سه نسل از زنان در بدو ازدواج‌شان نسل‌درنسل به‌طرزی فزاینده رو به ارتقا بود، اما میزان رضایت از جهیزیه در هر یک از سه نسل پیش‌گفته رو به کاهش داشت.

اگر سطح زندگی هر یک از سه نسلِ پی‌درپیِ مادر بزرگ و مادر و دختر در ابتدای ازدواج‌شان به‌ترتیب در اواسط دهه‌های بیست و پنجاه و هشتاد خورشیدی را با میزان جهیزیه‌ی هر کدام‌شان بسنجیم، سطح زندگی مادر بزرگ از سطح زندگی مادر خیلی پایین‌تر بود و سطح زندگی مادر از سطح زندگی دختر به‌مراتب پایین‌تر، اما رضایت مادر بزرگ از سطح زندگی‌اش در ابتدای ازدواج از میزان رضایت مادر خیلی بالاتر بود و رضایت مادر از سطح زندگی‌اش

در ابتدای ازدواج از میزان رضایت دختر به مراتب بالاتر.

این روایت خُرد درباره‌ی این سه زن، یعنی دو روندِ واگرای ارتقای سطح جهیزیه و افت میزان رضایت از جهیزیه، احتمالاً هسته‌ی اصلی تجربه‌های زیسته‌ی بخش‌های وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط در ایران امروز را در سطح کلان تا حدی بازنمایی می‌کند: ناهم‌سوایی میان تجربه‌ی عینی ارتقای سطح زندگی از سوئی و تجربه‌ی ذهنی افول رضایت از سطح زندگی از سوی دیگر. نشانه‌ها در حالی از افت رضایتِ بخش وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی‌شان حکایت می‌کنند که خود سطح زندگی‌شان در ایران طی بخش اعظمی از دوره‌ی پس از جنگ هشت‌ساله رو به ارتقا بوده است. عقل سلیم در ابتدا حکم می‌کند که رضایت از سطح زندگی باید به موازات ارتقای سطح زندگی علی‌القاعده افزایش یابد. اما چرا سطح زندگی و رضایت از سطح زندگی نزد بخش‌های وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط در ایران طی دوره‌ی پس از جنگ هشت‌ساله روندهایی واگرا داشته‌اند؟

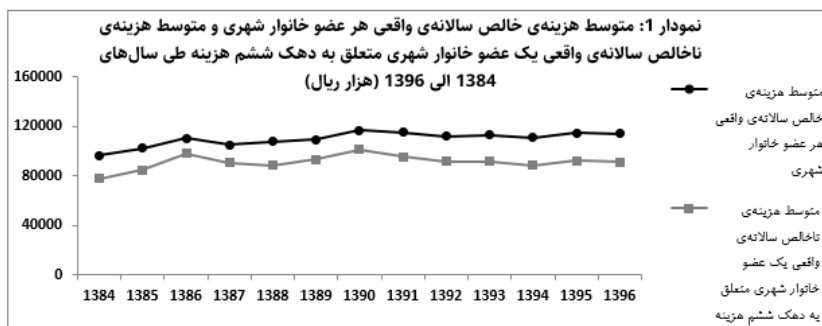
مقاله‌ی حاضر تلاشی است برای ارائه‌ی پاسخی موقتی به همین پرسش. ابتدا با ارائه‌ی داده‌هایی تجربی می‌کوشم برخی فاکت‌های آشکارشده در زمینه‌ی سطح زندگی و رضایت از سطح زندگی نزد طبقه‌ی متوسط طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله را صورت‌بندی کنم. نشان خواهم داد که این دو متغیر در بخش اعظمی از سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله به طرز متناقض‌نما روندهایی واگرا داشته‌اند. سپس می‌کوشم چرایی ظهور و بروز این روندهای واگرای متناقض‌نما را تبیین کنم. نشان خواهم داد که به‌رغم افزایش سطح زندگی در بخش اعظمی از سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله، جویبارهای نارضایتی طبقه‌ی متوسط چه‌گونه از سه سپهر حیات اقتصادی و تکنولوژی ارتباطاتی و حقوق شهروندی به هم پیوسته‌اند و سیل نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته‌اش را راه انداخته‌اند. نهایتاً می‌کوشم چشم‌اندازی از میزان نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی‌اش در آینده‌ی میان‌مدت ترسیم کنم. بر مبنای داده‌ها و تحلیل‌های تجربی ارائه‌شده نشان خواهم داد که انقطاع سیاست‌های نولیبرال و توقف تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی و ترک اقتدارگرایی از شرط‌های لازم، هرچند نه کافی، برای ممانعت از افزایش سطح نارضایتی‌های طبقه‌ی متوسط به سطوحی بالاتر است، چه در چارچوب نظام سیاسی مستقر و چه در تلاش برای فراتر رفتن از آن.

داده‌های آشکارشده

نظام تولید داده‌های رسمی در ایران غالباً امکان تحلیل بر اساس مقوله‌ی

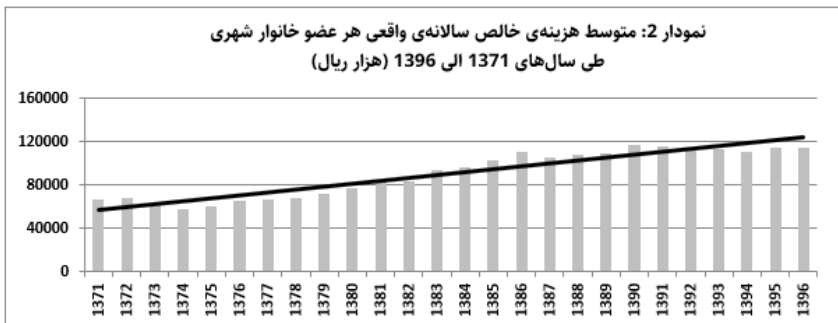
مفهومی طبقه را چندان فراهم نمی‌کند، از جمله امکان بررسی آماری سطح زندگی طبقه‌ی متوسط را. این‌جا در تلاش برای بازنمایی سطح زندگی طبقه‌ی متوسط از شاخص آماری خاصی بهره خواهیم جست: متوسط هزینه‌ی خالص سالانه‌ی واقعی هر عضو خانوار شهری. این شاخص را با محاسباتی از داده‌های بانک مرکزی، مندرج در «نتایج بررسی بودجه‌ی خانوار در مناطق شهری ایران»، برای دوره‌ی زمانی بیست‌وشش‌ساله‌ی حدفاصل سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۹۶ استخراج کرده‌ام. ابتدا آمارهای اسمی را با استفاده از شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی بر اساس سال پایه‌ی ۱۳۹۵ تورمزدایی کرده‌ام و ارقام واقعی نشان‌دهنده‌ی قدرت خرید را محاسبه کرده‌ام. سپس، با احتساب دگرگونی‌های بُعد خانوار در نمونه‌گیری بانک مرکزی از خانوارهای شهری طی دوره‌ی بیست‌وشش‌ساله‌ی پیش‌گفته، متوسط هزینه‌ی خانوار را به متوسط هزینه‌ی یک عضو خانوار تبدیل کرده‌ام.

این شاخص فقط میانگین هزینه‌ی همه‌ی اهالی مناطق شهری را معرفی می‌کند نه صرفاً میانگین هزینه‌ی اعضای طبقه‌ی متوسط را. شاخصی مناسب‌تر برای بازنمایی میانگین هزینه‌ی اعضای طبقه‌ی متوسط عبارت است از میانگین هزینه‌ی ناخالص سالانه‌ی واقعی یک عضو خانوار شهری متعلق به دهک ششم هزینه که با محاسبات مذکور از همان مجموعه‌ی داده‌های پیش‌گفته استخراج کرده‌ام اما فقط برای دوره‌ی سیزده‌ساله‌ی حدفاصل سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۹۶ که در دسترس است. به قراری که در نمودار ۱ ملاحظه می‌شود، روند دگرگونی‌های این دو شاخص در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۴ الی ۱۳۹۶، به‌رغم تفاوت در میزان مطلقشان، بسیار مشابه بوده است. نظر به این که نه میزان مطلق بلکه روند تغییرات شاخص در نظر است، تشابه فراوان بین روند دگرگونی‌های این دو شاخص عملاً امکان تعمیم نتایج حاصل از بررسی یکی به دیگری را فراهم می‌کند.



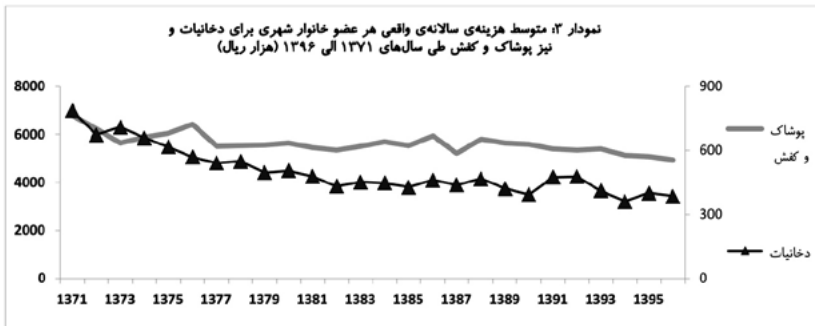
با توجه به این که دومین شاخص، یعنی میانگین هزینه‌ی ناخالص سالانه‌ی واقعی یک عضو خانوار شهری متعلق به دهک ششم، فقط برای دوره‌ی سیزده‌ساله‌ی حدفاصل سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۹۶ در دسترس است، برای بررسی روند دگرگونی‌های سطح زندگی طبقه‌ی متوسط مشخصاً بر همان اولین شاخص، یعنی متوسط هزینه‌ی خالص سالانه‌ی واقعی هر عضو خانوار شهری، تکیه خواهیم کرد که دوره‌ی زمانی طولانی‌تری را پوشش می‌دهد.

نمودار ۲ روند متوسط هزینه‌ی خالص سالانه‌ی واقعی هر عضو خانوار شهری طی سال‌های ۱۳۷۱ الی ۱۳۹۶ را نشان می‌دهد. به‌رغم کاهش‌ی که در نخستین نیمه‌ی دهه‌ی نود خورشیدی نسبت به آغاز این دهه عمدتاً بر اثر تحریم‌های بین‌المللی بر ضد اقتصاد ایران در این شاخص رخ داده است، روند کلی‌اش در طول دوره‌ی موضوع بررسی رو به افزایش بوده است.

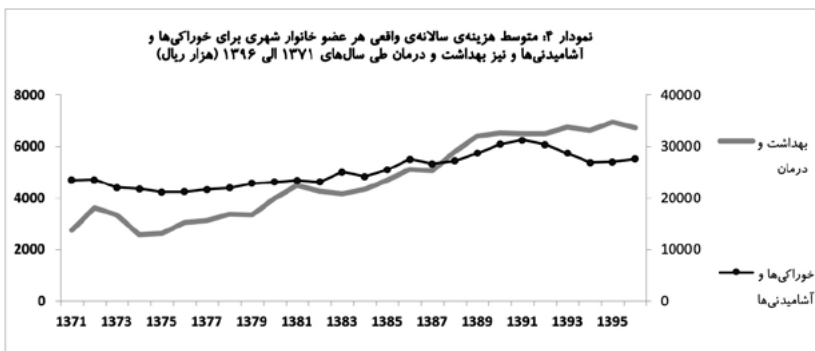


هزینه‌ی خالص سالانه‌ی واقعی از گروه‌های گوناگون هزینه تشکیل شده است که روندهای متفاوتی از یک‌دیگر داشته‌اند. نمودار ۳ روندهای کاهنده‌ی دو گروه هزینه‌ی اولاً دخانیات و ثانیاً پوشاک و کفش را نشان می‌دهد. از میان انواع گروه‌های هزینه فقط همین دو گروه بوده‌اند که روندی نزولی داشته‌اند.

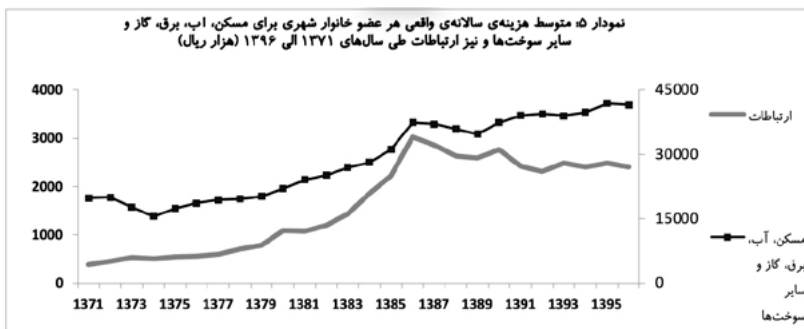
مقیاس گروه هزینه‌ی دخانیات در محور عمودی سمت راست نمودار ۳ و مقیاس گروه هزینه‌ی پوشاک و کفش در محور عمودی سمت چپ نمودار ۳ نشان داده شده است.



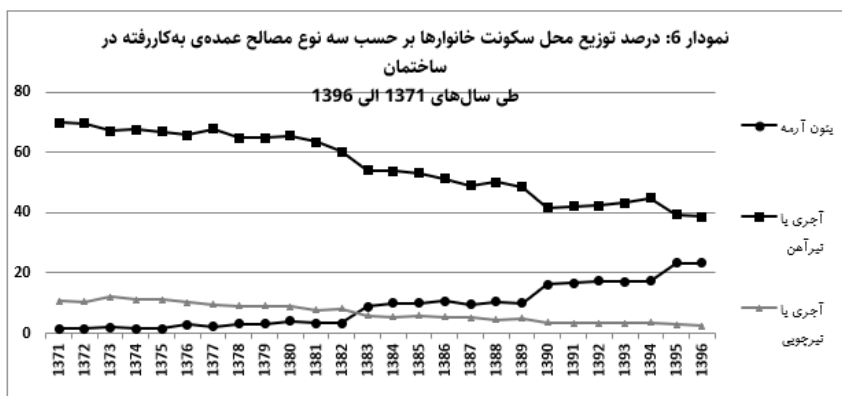
اما سایر گروه‌های هزینه‌ی موضوع بررسی بدون استثنا روندهایی فزاینده داشته‌اند. نمودار ۴ روندهای فزاینده‌ی دو گروه هزینه‌ی اولاً خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و ثانیاً بهداشت و درمان را نشان می‌دهد. مقیاس گروه هزینه‌ی خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها که رشد ملایم‌تری دارد در محور عمودی سمت راست نمودار ۴ و مقیاس گروه هزینه‌ی بهداشت و درمان که رشد تندتری دارد در محور عمودی سمت چپ نمودار ۴ نشان داده شده است.



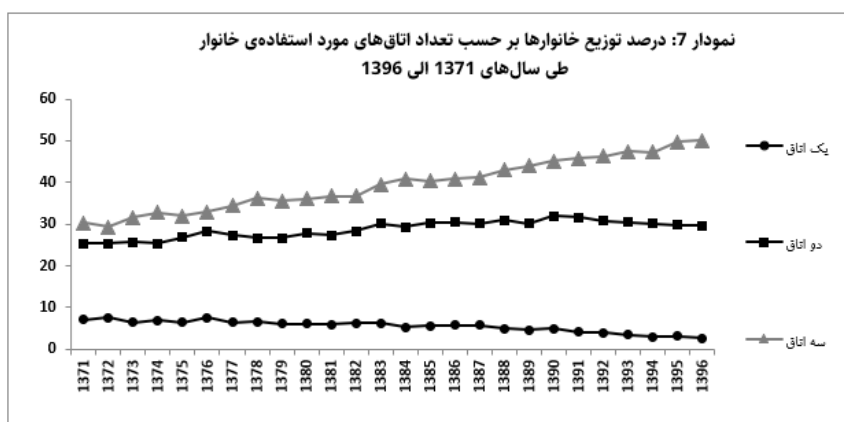
نمودار ۵ روندهای فزاینده‌ی دو گروه هزینه‌ی اولاً مسکن، آب، برق، گاز و سایر سوخت‌ها و ثانیاً ارتباطات را نشان می‌دهد. مقیاس گروه هزینه‌ی مسکن، آب، برق، گاز و سایر سوخت‌ها در محور عمودی سمت راست نمودار ۵ و مقیاس گروه هزینه‌ی ارتباطات در محور عمودی سمت چپ نمودار ۵ نشان داده شده است.



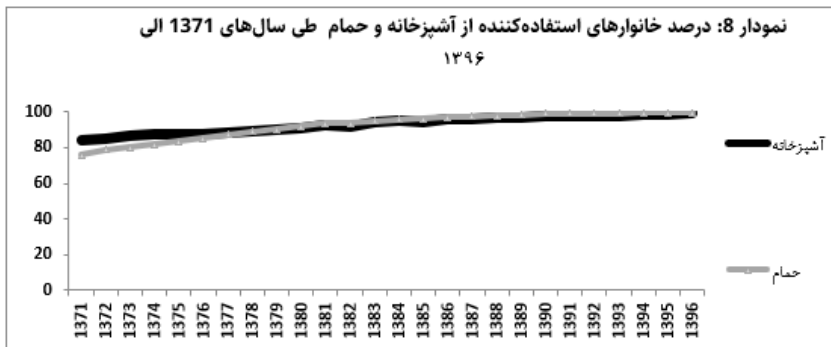
ابتدا به برخی علل افزایش سطح زندگی در جزئی از گروه هزینه‌ی مسکن و آب و برق و گاز و سایر سوخت‌ها می‌پردازم، یعنی مشخصاً به مسکن. برخی از علل افزایش سطح زندگی تا جایی که به هزینه‌ی مسکن برمی‌گردد، ناشی از اولاً ارتقای کیفی مصالح ساختمانی و ثانیاً افزایش مترائ مسکن و ثالثاً تکثیر تسهیلات محل سکونت بوده است. نمودار ۶ دگرگونی درصد توزیع محل سکونت خانوارها بر حسب سه نوع مصالح عمده‌ی به‌کاررفته در ساختمان (یکم، بتون آرمه؛ دوم، آجری با تیرآهن؛ و سوم، آجری با تیرچوبی) را طی سال‌های ۱۳۷۱ الی ۱۳۹۶ نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، کاربست مصالح کم‌کیفیت‌تری چون آجری با تیرآهن و تیرچوبی به نفع افزایش کاربست مصالح باکیفیت‌تری چون بتون آرمه در ساختمان‌های محل سکونت خانوارهای مناطق شهری طی دوره‌ی موضوع بررسی به‌شدت کاهش یافته است. بخش نامعلومی از این بهبود در کیفیت مسکن نیز که به ارتقای کیفیت ساختمان می‌انجامد به محل سکونت اعضای طبقه‌ی متوسط مربوط بوده است.



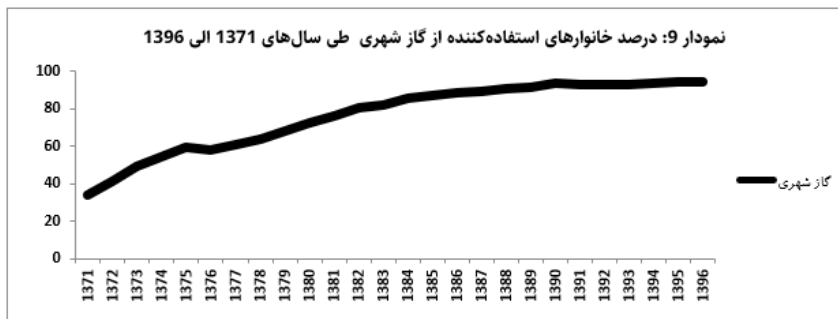
نمودار ۷ دگرگونی درصد توزیع خانوارها بر حسب تعداد اتاق‌های مورد استفاده‌ی خانوار را طی سال‌های ۱۳۷۱ الی ۱۳۹۶ نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، درصد خانوارهایی که دو یا سه اتاق داشتند به زیان درصد خانوارهای دارای یک اتاق به‌شدت افزایش یافته است. این دگرگونی درباره‌ی همه‌ی خانوارهای مناطق شهری است، اما بخش نامعلومی از آن به احتمال بسیار قوی تا حدی مربوط است به خانوارهایی که درون طبقه‌ی متوسط به اقشار بالاتر همین طبقه ارتقا یافته‌اند و تا حدی نیز به خانوارهایی که از طبقات پایین‌تر جامعه به طبقه‌ی متوسط راه یافته‌اند.



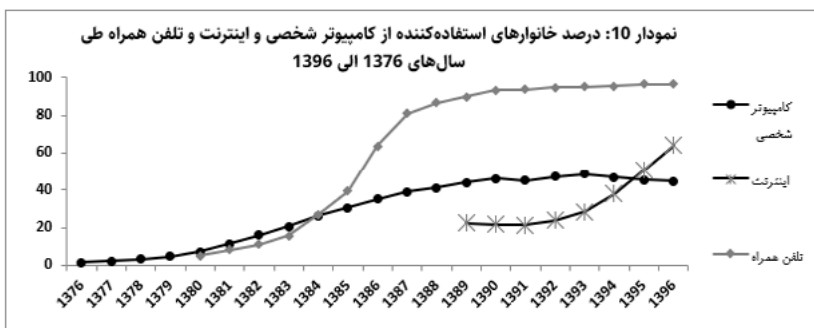
نمودار ۸ دگرگونی درصد خانوارهای استفاده‌کننده از آشپزخانه و حمام را طی سال‌های ۱۳۷۱ الی ۱۳۹۶ نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، درصد خانوارهایی که آشپزخانه و نیز حمام داشتند رو به افزایش بوده است. این دگرگونی درباره‌ی همه‌ی خانوارهای مناطق شهری است، اما بخش نامعلومی از آن به احتمال بسیار قوی مربوط است به خانوارهایی که از طبقات پایین‌تر جامعه به طبقه‌ی متوسط ارتقای طبقاتی یافته‌اند.



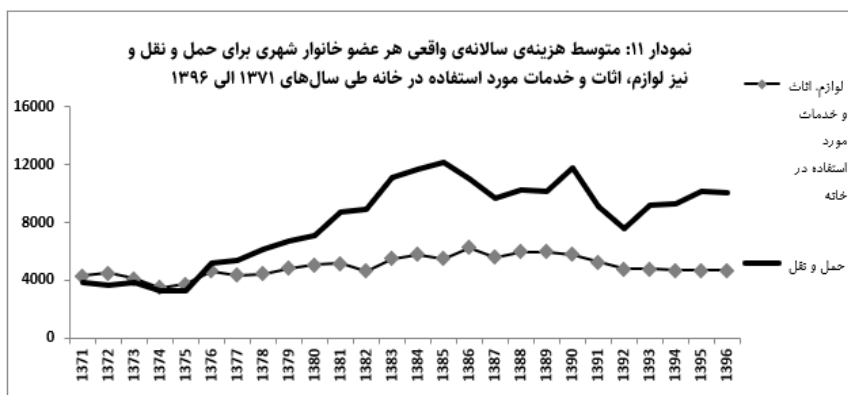
نمودار ۹ دگرگونی‌های درصد خانوارهای استفاده‌کننده از گاز شهری را طی دوره‌ی موضوع بررسی نشان می‌دهد. این دگرگونی درباره‌ی همه‌ی خانوارهای مناطق شهری است، اما بخش زیادی از آن به احتمال بسیار قوی تا حدی مربوط است به خانوارهایی که درون طبقه‌ی متوسط به اقشار بالاتر همین طبقه ارتقا یافته‌اند و تا حدی نیز به خانوارهایی که از طبقات پایین‌تر جامعه به طبقه‌ی متوسط راه یافته‌اند.



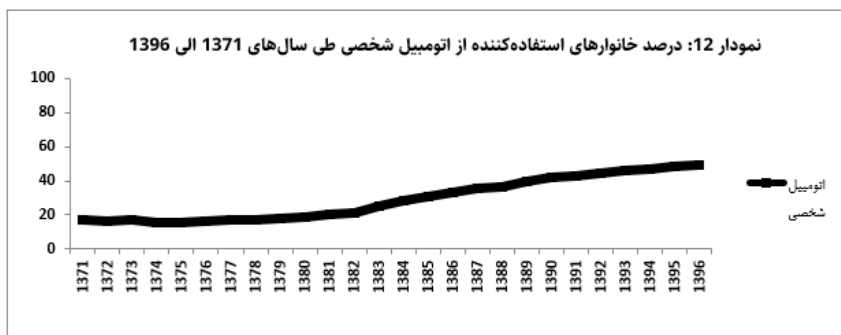
هم‌چنین برخی علل افزایش سطح زندگی در گروه هزینه‌ی ارتباطات در نمودار ۵ را می‌توان در ظهور و گسترش اقلام جدیدی در سبد مصرفی خانوارها دانست. نمودار ۱۰ مشخصاً درصد خانوارهای استفاده‌کننده از کامپیوتر شخصی (سال ۱۳۷۶ به بعد) و اینترنت (سال ۱۳۸۹ به بعد) و تلفن همراه (سال ۱۳۸۰ به بعد) را نشان می‌دهد. این دگرگونی درباره‌ی همه‌ی خانوارهای مناطق شهری است، اما بخش زیادی از آن به احتمال بسیار قوی تا حدی مربوط است به خانوارهایی که درون طبقه‌ی متوسط به اقشار بالاتر همین طبقه ارتقا یافته‌اند و تا حدی نیز به خانوارهایی که از طبقات پایین‌تر جامعه به طبقه‌ی متوسط راه یافته‌اند.



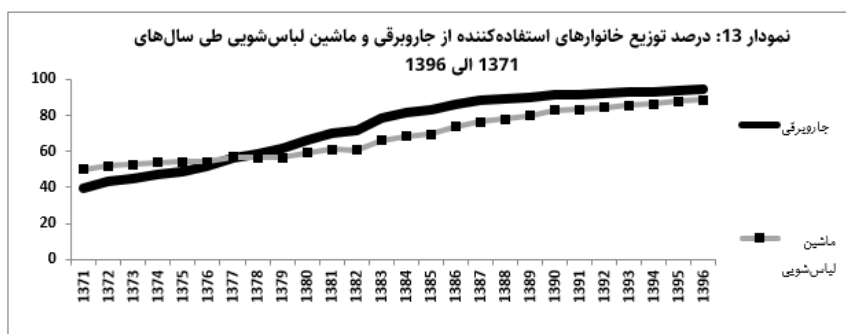
نمودار ۱۱ روندهای فزاینده‌ی دو گروه هزینه‌ی اولاً حمل و نقل و ثانیاً لوازم، اثاث و خدمات مورد استفاده در خانه را نشان می‌دهد. مقیاس هر دو گروه در محور عمودی سمت چپ نمودار ۱۱ نشان داده شده است که اولین گروه با شیب تندتر و دومین گروه با شیب کندتر در مجموع رو به افزایش بوده‌اند.



برخی علل افزایش سطح زندگی در گروه هزینه‌ی حمل و نقل (شامل خرید وسایل نقلیه‌ی شخصی، تعمیرات و سوخت وسایل نقلیه‌ی شخصی، و هزینه‌های رفت و آمد) را می‌توان در گسترش استفاده از اتومبیل شخصی دانست که در نمودار ۱۲ نشان داده شده است. این دگرگونی درباره‌ی همه‌ی خانوارهای مناطق شهری است، اما بخش زیادی از آن به احتمال بسیار قوی مربوط به خانوارهای طبقه‌ی متوسط است.

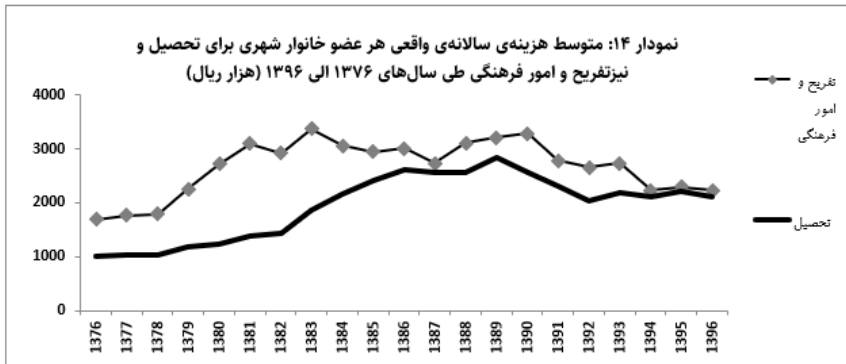


هم‌چنین برخی علل افزایش سطح زندگی در گروه هزینه‌ی لوازم و اثاث و خدمات مورد استفاده در خانه در نمودار ۱۱ را می‌توان در ظهور و گسترش اقلام جدیدی در سبد مصرفی خانوارها دانست. نمودار ۱۳ از باب نمونه مشخصاً درصد خانوارهای استفاده‌کننده از جاروبرقی و ماشین لباس‌شویی را نشان می‌دهد. این دگرگونی درباره‌ی همه‌ی خانوارهای مناطق شهری است، اما بخش نامعلومی از آن به احتمال بسیار قوی در پیوند با خانوارهای طبقه‌ی متوسط است.

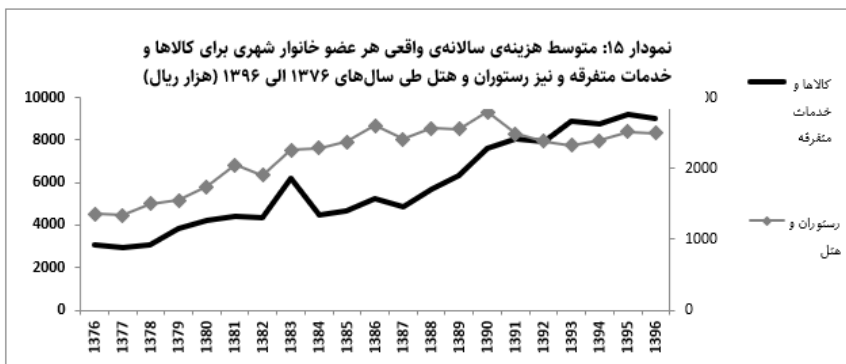


نمودار ۱۴ روندهای فزاینده‌ی دو گروه هزینه‌ی اولاً تحصیل و ثانیاً تفریح و امور فرهنگی را طی سال‌های ۱۳۷۶ الی ۱۳۹۶ نشان می‌دهد که البته هر دو به‌ترتیب از اواخر دهه‌ی هشتاد و اوایل دهه‌ی نود احتمالاً بر اثر تحریم‌های بین‌المللی بر ضد اقتصاد ایران رو به کاهش داشته‌اند، هرچند کماکان در

قیاس با اواسط دهه‌ی هفتاد به مراتب بیش‌ترند.



نمودار ۱۵ نیز روندهای فزاینده‌ی دو گروه هزینه‌ی اولاً رستوران و هتل و ثانیاً کالاها و خدمات متفرقه را طی سال‌های ۱۳۷۶ الی ۱۳۹۶ نشان می‌دهد که اولی از آغاز دهه‌ی نود خورشیدی احتمالاً تحت تأثیر تحریم‌ها رو به کاهش داشته است.



از این‌رو، بر مبنای این شواهد آماری می‌توان گفت سطح زندگی اعضای طبقه‌ی متوسط گرچه در نخستین نیمه‌ی دهه‌ی نود خورشیدی عمدتاً بر اثر تحریم‌های بین‌المللی بر ضد اقتصاد ایران نسبت به آغاز این دهه تا حدی کاهش یافته، اما طی دوره‌ی موضوع بررسی در مجموع به‌طور کلی روند فزاینده‌ای داشته است.

وقتی از قلمرو سطح زندگی به قلمرو میزان رضایت از سطح زندگی عبور می‌کنیم، از حوزه‌ی اندازه‌گیری کمیت‌ها به حوزه‌ی ارزش‌گذاری کیفیت‌ها و از حوزه‌ی داده‌های عمدتاً عینی به حوزه‌ی ارزیابی‌های کاملاً ذهنی گام می‌نهیم.

در دوره‌ی پس از انقلاب گرچه پیمایش‌های متعددی به اجرا رسیده است که اطلاعات فراوانی درباره‌ی میزان انواع رضایت‌ها به دست داده‌اند، اما مجموعه‌ی این پیمایش‌ها به‌هیچ‌وجه مبنای محکمی برای مقایسه‌ی سطح رضایت در طول زمان فراهم نمی‌کنند و از این‌رو امکان بررسی دگرگونی‌های میزان رضایت از سطح زندگی در ایران طی زمان تا حد زیادی منتفی است، مگر با تکیه بر برخی شواهد. درعین‌حال، پیمایش‌های گوناگون با قطعیت از بالابودن درجه‌ی انواع نارضاقتی‌ها نزد طبقه‌ی متوسط حکایت می‌کنند.

داده‌های بخش اعظمی از این پیمایش‌ها بر حسب برخی متغیرهای زمینه‌ای و اجتماعی گزارش شده‌اند: محل سکونت، جنس، سن، وضع فعالیت، وضع تأهل، و سواد. در این‌جا با تکیه بر متغیر سواد مشخصاً پاسخ صاحبان تحصیلات عالی هم‌چون جای‌گزینی برای پاسخ اعضای طبقه‌ی متوسط در نظر گرفته می‌شود. همه‌ی صاحبان تحصیلات عالی در شمار اعضای طبقه‌ی متوسط نیستند، اما اعضای طبقه‌ی متوسط غالباً از تحصیلات عالی برخوردارند، کم‌این‌که بنا بر یکی از پیمایش‌های ملی ۷۴ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ از بین سه گزینه‌ی پایین و متوسط و بالا خودشان را در جایگاه طبقاتی متوسط تلقی کرده‌اند.^۱

اگر میزان رضایت از اوضاع اقتصادی را جای‌گزینی برای میزان رضایت از سطح زندگی در نظر بگیریم، با داده‌های آماری نمی‌توانیم با قطعیت نشان دهیم که این نوع رضایت اعضای طبقه‌ی متوسط در طول زمان رو به افزایش بوده است یا رو به کاهش، هرچند با قاطعیت می‌توان گفت میزان نارضاقتی‌ها بالا است. توزیع درصدی پاسخ به رضایت از اوضاع اقتصادی نزد صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۸۲ در جدول ۱ آمده است.^۲

جدول ۱: میزان رضایت صاحبان تحصیلات عالی از اوضاع اقتصادی کشور در سال ۱۳۸۲			
میزان رضایت از اوضاع اقتصادی	کم	متوسط	زیاد
درصد صاحبان تحصیلات عالی	۷۹,۱	۱۹,۶	۱,۳

توزیع درصدی پاسخ به رضایت از اوضاع اقتصادی نزد صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۴ نیز به شکلی دیگر در جدول ۲ آمده است.^۳

باین حال، شواهدی هست که نشان از افزایش نارضایتی‌های طبقه‌ی متوسط از اوضاع اقتصادی دارند. بنا بر یکی از پیمایش‌های ملی، نزدیک به نیمی از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ با این گزاره که «گذشتگان (قدیمی‌ها)

جدول ۲: میزان رضایت صاحبان تحصیلات عالی از اوضاع اقتصادی کشور در سال ۱۳۹۴					
میزان رضایت از اوضاع اقتصادی	خیلی کم	کم	تا حدودی زیاد	زیاد	خیلی زیاد
درصد صاحبان تحصیلات عالی	۳۱,۹	۳۱,۶	۳۱,۵	۴,۷	۰,۳

از ما خوش‌بخت‌تر بودند» موافقت داشتند و فقط یک‌چهارم از این جمعیت با این گزاره مخالفت کردند.^۴ هم‌چنین، در همین پیمایش، ۶۲ درصد از صاحبان تحصیلات عالی اعلام کرده‌اند که وضع اقتصادی بدتر شده است و فقط ۲۳ درصدشان گفته‌اند که وضع اقتصادی بهتر شده است.^۵

با این حساب، چنان‌چه داده‌های ارائه‌شده را داده‌های آشکارشده به حساب بیاوریم، پرسشی اساسی عبارت از این است که: اگر سطح زندگی طبقه‌ی متوسط در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله سرجمع رو به ارتقا بوده است، چرا میزان رضایت اکثریت بزرگی از اعضای طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته‌شان رو به کاهش داشته است؟

برای شناسایی کلیت نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته‌اش در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله باید جویبارهای نارضایتی را جداجدا در پهنه‌های گوناگون جست‌وجو کرد. سه سپهر اولاً حیات اقتصادی و ثانیاً تکنولوژی ارتباطاتی و ثالثاً حقوق شهروندی احتمالاً اصلی‌ترین سرچشمه‌های جویبارهای نارضایتی طبقه‌ی متوسط طی سال‌های پس از جنگ بوده‌اند.

ابتدا سپهر حیات اقتصادی. بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی متوسط در زمهری آن مجموعه از طبقات اجتماعی بوده‌اند که هم‌زمان با افزایش سطح زندگی‌شان طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله به نحوی با انواعی از اختلال‌های کیفی ژرف در شیوه‌ی زندگی‌شان نیز مواجه بوده‌اند. اصلی‌ترین انواع چنین اختلال‌هایی عبارت‌اند از: یکم، اختلال برآمده از فضای اقتصاد کلانی که محمل ارتقای سطح زندگی‌شان بوده است؛ دوم، اختلال برآمده از موقتی‌بودن قراردادهای تمتع از برخی ساحت‌های کلیدی حیات اجتماعی که اصلی‌ترین مؤلفه‌ی قوام‌بخش‌شان می‌بایست امنیت حاصل از عقد قرارداد ضمانت‌دهنده‌ی استمرار رابطه می‌بود؛ سوم، اختلال برآمده از دگرگونی در نوع رابطه‌ی مبادله که خود مبادله‌کنندگان را نیز دچار استحاله می‌کند؛ و چهارم، اختلال برآمده از قهر محیط‌زیست که کم‌وکیف حیات اجتماعی را دست‌خوش تغییر قرار می‌دهد. این انواع اختلال‌های چهارگانه از اصلی‌ترین عوامل افت رضایت بخش وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته‌شان بوده است. برخی جلوه‌های هر یک از اختلال‌های کیفی چهارگانه در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط را می‌توان تا حدی صورت‌بندی کرد.

ابتدا نخستین نوع از انواع چهارگانه‌ی اختلال‌های کیفی. به‌رغم افزایش سطح زندگی، فضای اقتصاد کلان که محمل وقوع چنین افزایشی در سطح زندگی بوده است در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله همواره از ناامنی و بی‌ثباتی حکایت می‌کرده است. استمرار نرخ‌های بالای تورم در طول دوره‌ای طولانی مشخصاً یکی از عوامل برساننده‌ی چنین اختلالی بوده است. حدوداً ۷۰ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ از «تغییرات زیاد قیمت‌ها» هم‌چون یکی از اصلی‌ترین مخاطره‌های اجتماعی یاد کرده‌اند.^۶ بخش‌های نامعلومی از طبقه‌ی متوسط بر اثر تورم در چهار نقش به درجات گوناگون دچار سلب مالکیت می‌شده‌اند: یکم، در نقش مزد و حقوق‌بگیران با کاهش قدرت خرید حقوق و مزدهای ریالی‌شان مواجه بوده‌اند؛ دوم، در نقش صاحبان دارایی‌های نقدی ریالی با افت قدرت خرید دارایی‌های نقدی ریالی‌شان

روبه‌رو بوده‌اند؛ سوم، در نقش خریداران موجودی انبارها بابت افزایش قیمت موجودی انبارها متضرر می‌شده‌اند؛ و چهارم، در نقش مساعده‌بگیران و مستمری‌بگیران از دولت با کاهش قدرت خرید مساعده‌ها و مستمری‌های نقدی دریافتی‌شان از دولت مواجه بوده‌اند.^۷ بخش‌های نامعلومی از طبقه‌ی متوسط به میزانی که بر اثر تورم مزمن دچار این نوع سلب‌مالکیت‌شدگی‌ها می‌شده‌اند متناسباً نیروی کارشان در بازار کار به میزان بیش‌تری دست‌خوش کالایی‌سازی قرار می‌گرفته است. این بخش نامعلوم از طبقه‌ی متوسط عملاً ارتقای سطح زندگی‌شان را، بر اثر نرخ‌های بالای تورم، توأمان با افزایش درجه‌ی کالایی‌شدن نیروی کارشان تجربه کرده‌اند و از این‌رو در معرض نوعی اختلال کیفی در شیوه‌ی زندگی‌شان قرار گرفته‌اند.

یکی دیگر از عوامل برساننده‌ی اختلال کیفی (برآمده از اقتصاد کلان) در شیوه‌ی زندگی بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط عبارت بوده است از استمرار نرخ بالای بیکاری. این نرخ در همه‌ی سال‌های پس از انقلاب همواره دورقمی بوده است.^۸ حدوداً ۲۶ درصد پاسخ‌دهندگان در یکی از پیمایش‌های ملی در سال ۱۳۹۵ بیکاری را مهم‌ترین نگرانی و دغدغه‌ی فرد در زندگی دانسته بودند چندان که بیکاری از میان انواع نگرانی‌ها و دغدغه‌ها بر این مینا در صدر سیاهه‌ی نگرانی‌های افراد در جامعه قرار گرفته بود.^۹ معضل بیکاری متناسباً دامن بخش‌هایی از اعضای طبقه‌ی متوسط را نیز می‌گرفته است. البته نرخ بیکاری در طبقه‌ی متوسط اولاً در میان زنان همواره بیش‌تر بوده است تا در میان مردان، ثانیاً در میان رده‌های سنی پایین‌تر جمعیت فعال به‌مراتب بیش‌تر بوده است تا در میان رده‌های سنی بالاتر، و ثالثاً در میان اقشار پایین‌تر طبقه‌ی متوسط نیز بیش‌تر بوده است تا در میان اقشار بالاتر طبقه‌ی متوسط. بر این مینا، درصد نامعلومی از اعضای طبقه‌ی متوسط به درجات گوناگون دچار معضل بیکاری بوده‌اند. بیکاران طبقه‌ی متوسط، عمدتاً با هم‌پاری‌های نهاد خانواده اما به هزینه‌ی لطمه‌خوردن به عزت نفس‌شان، از امکان حفظ سطح زندگی خویش برخوردار بوده‌اند. برخی ریشه‌های افزایش نارضایتی از سطح زندگی ارتقایافته میان بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط را باید در همین‌جا جست‌وجو کرد. حفظ یا ارتقای سطح زندگی بیکاران طبقه‌ی متوسط که عمدتاً با اتکا بر هم‌پاری‌های نهاد خانواده میسر می‌شده است درعین‌حال از بروز نوعی اختلال کیفی در شیوه‌ی زندگی این بخش از اعضای طبقه‌ی متوسط حکایت می‌کند. این نوع رابطه‌ی انسانی کژکارکرد در متن هم‌بستگی‌ها و هم‌دلی‌های انسانی در بطن نهاد خانواده مسبب لطمه‌زنی به عزت نفس اعضای بیکار طبقه‌ی متوسط بوده است. بخش‌های نامعلومی از طبقه‌ی متوسط به میزانی که بر اثر بیکاری مزمن دچار این نوع اختلال کیفی در شیوه‌ی زندگی‌شان می‌شده‌اند متناسباً، به‌رغم ارتقای سطح زندگی‌شان،

می‌رسم به دومین نوع از اختلال کیفی در شیوهی زندگی طبقه‌ی متوسط. به‌رغم افزایش سطح زندگی، نوع قراردادهای برای تمتع از برخی ساحت‌های کلیدی حیات اجتماعی دچار برخی دگرگونی‌های عمیق شده است که در شیوهی زندگی طرف فرودست قرارداد میان برخی بخش‌های طبقه‌ی متوسط به نحوی اختلال پدید می‌آورده است. موقتی‌شدن قراردادهای کاری مشخصاً یکی از عوامل برسازنده‌ی چنین اختلالی بوده است. حدوداً ۶۵ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ میزان «مخاطره‌ی ازدست‌دادن شغل و بیکارشدن» را «زیاد» دانسته‌اند.^{۱۰} یکی از علت‌های چنین مخاطره‌ای نیز البته همین موقتی‌شدن قراردادهای کاری بوده است، کم‌این‌که، بنا بر نتایج طرح آمارگیری نیروی کار کشور در سال ۱۳۹۵، اصلی‌ترین علت ترک شغل بیکاران عامل موقتی‌بودن کار بوده است و یک‌چهارم همه‌ی علل ذکرشده‌شان را دربرمی‌گرفته است.^{۱۱} مهم‌ترین پی‌آمد موقتی‌سازی قراردادهای کاری عبارت بوده است از کاهش شدید امنیت شغلی نیروهای کار طبقه‌ی متوسط که به تضعیف توان چانه‌زنی‌شان در بازار کار انجامیده است. آن دسته از شاغلان طبقه‌ی متوسط که قبل‌ترها قرارداد کاری دائمی داشتند از توان چانه‌زنی بیش‌تری با کارفرما برخوردار بودند اما وقتی قرارداد کاری‌شان از جنبه‌ی موقت برخوردار شد توان چانه‌زنی‌شان بر سر همه‌ی مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ی شرایط کاری‌شان به درجات گوناگون کاهش یافت. این بخش نامعلوم از طبقه‌ی متوسط عملاً ارتقای سطح زندگی‌شان را توأمان با کاهش توان چانه‌زنی‌شان تجربه کرده‌اند و از این‌رو در معرض نوعی اختلال کیفی در شیوهی زندگی‌شان قرار گرفته‌اند.

یکی دیگر از عوامل برسازنده‌ی اختلال کیفی (برآمده از موقتی‌بودن قراردادها) در شیوهی زندگی بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط عبارت بوده است از تغییر نوع قرارداد در زمینه‌ی نحوه‌ی تصرف مسکن. در زمینه‌ی رجحان‌های عرصه‌ی اقتصادی، حدوداً ۱۹ درصد از پاسخ‌دهندگان در یکی از پیمایش‌های ملی در سال ۱۳۹۵ به این پرسش که «اگر صاحب صد میلیون تومان بشوید با آن چه کار می‌کنید؟» گزینه‌ی «خرید منزل مسکونی» را انتخاب کردند و بر این مبنا چنین گزینه‌ای را در صدر رجحان‌های عرصه‌ی اقتصادی جای دادند.^{۱۲} این نوع اولویت‌دهی در بستر دوره‌ای زمانی به وقوع پیوسته است که درصد خانوارهای مالک‌نشین در مناطق شهری از حدوداً ۷۶ درصد در سال ۱۳۷۱ به حدوداً ۶۵ درصد در سال ۱۳۹۶ کاهش یافته است، حال آن‌که درصد خانوارهای اجاره‌نشین از حدوداً ۱۴ درصد در سال ۱۳۷۱ به حدوداً ۲۶ درصد در سال ۱۳۹۶ افزایش یافته است.^{۱۳} چنین تصویری در مناطق شهری

البته متعلق به کلیت طبقات اجتماعی است، اما وضع بخش نامعلومی از طبقه‌ی متوسط را نیز از حیث نحوه‌ی تصرف مسکن و خصلت موقتی قرارداد در این زمینه بازنمایی می‌کند. اجاره‌نشینی همواره با انواع بی‌ثباتی‌ها در ضرب‌آهنگ زندگی روزمره همراه بوده است که به‌خودی‌خود منبع ایجاد نارضایتی‌اند.

اما سومین نوع اختلال کیفی در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط. به‌رغم افزایش سطح زندگی، بخش وسیعی از طبقه‌ی متوسط در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله برای دسترسی به برخی خدمات اجتماعی عملاً دگرگونی ژرفی را در نوع رابطه‌ی مبادله تجربه کرده‌اند که در شیوه‌ی زندگی‌شان به نحوی اختلال‌زا بوده است. اگر برخی خدمات اجتماعی تا پیش از پایان جنگ هشت‌ساله با کمیت و کیفیتی نازل‌تر در چارچوب مبادله‌ی مبتنی بر بازتوزیع به اعضای طبقه‌ی متوسط عرضه می‌شد در دوره‌ی پس از پایان جنگ هشت‌ساله با کمیت و کیفیتی بالاتر در چارچوب مبادله‌ی بازاری به دست‌شان می‌رسیده است. مبادله‌ی مبتنی بر بازتوزیع در گرو رابطه‌ی دوسویه میان دولت و شهروندان از جمله اعضای طبقه‌ی متوسط است: از یک سو جریان وصول مالیات و درآمدهای نفتی به خزانه‌ی دولت و از دیگر سو توزیع مجدد این منابع مالی جمع‌آوری‌شده توسط دولت میان شهروندان از جمله اعضای طبقه‌ی متوسط در قالب ارائه‌ی خدمات اجتماعی. اما مبادله‌ی بازاری در گرو نوع دیگری از رابطه‌ی دوسویه میان دو یا چند کنش‌گر اقتصادی است که مثلاً خدمات را آزادانه به انگیزه‌ی سود در قیمت‌هایی خرید و فروش می‌کنند که به درجات گوناگون از تعامل عرضه و تقاضا در بازار آزاد تعیین می‌شود. با عقب‌نشینی دولت در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله در زمینه‌ی عرضه‌ی خدمات اجتماعی به شهروندان در چارچوب مبادله‌ی مبتنی بر بازتوزیع، بخش وسیعی از این نوع خدمات اجتماعی به‌تدریج در چارچوب مبادله‌ی بازاری عرضه می‌شده است. دو نمونه‌ی کلیدی از خدمات اجتماعی که طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله دست‌خوش دگرپسی رابطه‌ی مبادله و از این‌رو مشمول درجات گوناگونی از کالایی‌سازی شده‌اند عبارت بوده‌اند از خدمات درمانی و آموزش عالی.

در حوزه‌ی خدمت درمانی، نرخ مشارکت خانوارها در هزینه‌های خدمات درمانی و خدمات جانبی مراقبت پزشکی طی سال‌های ۱۳۸۱ الی ۱۳۸۷ سرجمع رو به افزایش بوده است که از افتادن وزن بیش‌تری از هزینه‌های درمان بر دوش خانوارها حکایت می‌کند. نرخ مشارکت خانوارها در هزینه‌ی خدمات درمانی از ۵۶ درصد در سال ۱۳۸۱ به ۵۹ درصد در سال ۱۳۸۷ افزایش یافته است و نرخ مشارکت خانوارها در هزینه‌ی خدمات جانبی مراقبت پزشکی از

۶۸ درصد در سال ۱۳۸۱ به ۷۰ درصد در سال ۱۳۸۷ افزایش یافته است.^{۱۴} این دگرگونی به کلیت طبقات اجتماعی مربوط است نه صرفاً به طبقه‌ی متوسط، اما تجربه‌ی بخش وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط را نیز بازنمایی می‌کند، کم‌این‌که حدود ۴۲ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ «مخاطره‌ی خدمات درمانی و پزشکی و دارو» را «زیاد» ارزیابی کردند.^{۱۵}

در حوزه‌ی خدمت آموزش عالی نیز نسبت جذب دانشجو در بخش رایگان به بخش شهریه‌ای آموزش عالی از رقم چهل‌وچهارصدم در سال ۱۳۷۶ به رقم نوزده‌صدم در ۱۳۹۳ کاهش یافت^{۱۶} که از افتادن وزن بیش‌تری از مخارج آموزش عالی بر دوش خانوارها حکایت می‌کند. این دگرگونی به کلیت طبقات اجتماعی مربوط است نه صرفاً به طبقه‌ی متوسط، اما تجربه‌ی بخش وسیعی از اعضای طبقه‌ی متوسط را نیز بازنمایی می‌کند، کم‌این‌که حدود ۹۴ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ دوست داشتند که فرزندان‌شان در یکی از مقاطع تحصیلی عالی تحصیل کنند^{۱۷} و علی‌القاعده هنگام تحقق خواست‌شان ناگزیر از برعهده‌گیری مخارج برخورداری فرزندان‌شان از خدمت آموزش عالی بوده‌اند.

تغییر الگوی مبادله و کالایی‌سازی انواع خدمات اجتماعی دولت نظیر آموزش عمومی و آموزش عالی و بهداشت و درمان و سلامت و غیره در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله، درواقع بازتاب کاهش شدید دستمزدهای اجتماعی اعضای طبقه‌ی متوسط بوده است. دستمزدهای اجتماعی درواقع مبالغی نامرئی‌اند که چون وظیفه‌ی تأمین مالی این یا آن نوع خدمت اجتماعی را دولت بر عهده می‌گیرد، خانوارها بابت برخورداری از آن خدمت یا اصلاً هزینه‌ای متقبل نمی‌شوند یا قیمتی پایین‌تر از قیمت‌های بازار می‌پردازند. وقتی دولت از اجرای وظایف خودش در زمینه‌ی خدمات اجتماعی عقب می‌نشیند و به کالایی‌سازی خدمات اجتماعی مبادرت می‌کند، این هزینه‌ها مرئی می‌شوند و بر دوش خانواده‌ها می‌افتند. بر این مبنای کاهش دستمزدهای اجتماعی طبقه‌ی متوسط در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله بر مخارج‌شان می‌افزوده است و از این‌رو نوعی اختلال کیفی در شیوه‌ی زندگی‌شان پدید می‌آورده است.

سرانجام نیز چهارمین نوع اختلال کیفی در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط. افزایش سطح زندگی طبقه‌ی متوسط طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله در زیست‌محیطی رو به تخریب رخ داده است که میزان رضایت حاصل از چنین ارتقایی در سطح زندگی را بر اثر اختلالاتی که پدید می‌آورد تحت‌الشعاع قرار می‌داده است. از باب نمونه، حدوداً ۴۶ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در

سال ۱۳۹۵ «مخاطره‌ی آلودگی هوا»^{۱۸} را و حدوداً ۶۵ درصدشان «مخاطره‌ی وضع آب و خشک‌سالی»^{۱۹} را «زیاد» ارزیابی کردند.

می‌رسیم به سپهر تکنولوژی‌های ارتباطاتی. صرف‌نظر از بروز اختلال‌های کیفی گسترده در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط که به افت رضایت از سطح زندگی‌شان انجامیده است، گسترش وقوف طبقه‌ی متوسط از سطوح بالاتر زندگی در سایر نقاط دنیا طی چند دهه‌ی اخیر نیز عامل کلیدی مؤثری بر میزان نارضایتی از سطح زندگی خودشان در جغرافیای ایران بوده است، آن‌هم نهایتاً از طریق شکل‌دهی به گرایش‌های روان‌شناسانه که حسرت نداشته‌ها را بر لذت داشته‌ها چیره می‌کند. گسترش وقوف طبقه‌ی متوسط از سطوح بالاتر زندگی در سایر نقاط دنیا طی دهه‌های اخیر عمدتاً از چهار مجرای اصلی به وقوع می‌پیوسته است.

یکم، مجرای سفرهای خارجی که مسافران ایرانی به خارج از کشور را مستقیم در معرض مشاهده‌ی سطح زندگی ساکنان سایر نقاط دنیا قرار می‌داده است. از باب نمونه، اگر فقط حمل و نقل هوایی را در نظر بگیریم، تعداد مسافران خروجی از فرودگاه‌های ایران از ۹۴۳ هزار در سال ۱۳۷۵^{۲۰} به ۴۸۹۸ هزار در سال ۱۳۹۷^{۲۱} افزایش یافته است که انتظار می‌رود سهم چشم‌گیر اما نامعلومی از این سفرها نیز متعلق به اعضای طبقه‌ی متوسط بوده باشد. مشاهده‌ی مستقیم سطوح زندگی بالاتر در بسیاری از نقاط دنیا هنگام بازگشت به وطن می‌توانسته است به‌نوبه‌ی خود معیارهای جدیدی به زبان ارزیابی ذهنی از سطح زندگی ارتقایافته‌ی مسافران طبقه‌ی متوسط در وطن در اختیارشان گذارده باشد.

دوم، مجرای فضای مجازی که اطلاعات گسترده‌ای را درباره‌ی سطح زندگی در سایر نقاط دنیا در اختیار کاربران قرار داده است. اگر در سال ۱۳۸۷ فقط حدوداً ۲۳ درصد از خانوارهای شهری در محل سکونت‌شان به اینترنت دسترسی داشتند، در سال ۱۳۹۶ حدوداً ۷۸ درصدشان در محل سکونت از امکان دسترسی به اینترنت برخوردار بودند.^{۲۲} این ارقام درباره‌ی کلیت طبقات اجتماعی بوده است نه صرفاً اعضای طبقه‌ی متوسط. باین‌حال، به نظر می‌رسد وضعیت دسترسی اعضای طبقه‌ی متوسط را نیز تا حد زیادی بازنمایی می‌کند، کم‌این‌که در سال ۱۳۹۵ حدوداً ۸۲ درصد از صاحبان تحصیلات عالی به اینترنت دسترسی داشتند.^{۲۳} دسترسی خانوارهای شهری به ابزارهای اتصال به فضای مجازی نیز متناسباً رو به افزایش بوده است. در سال ۱۳۸۹ حدوداً ۳۳ درصد از جمعیت شش‌ساله و بیش‌تر در مناطق شهری از رایانه استفاده می‌کردند اما این رقم در سال ۱۳۹۶ به ۵۳ درصد

رسید.^{۲۴} در سال ۱۳۹۵ حدوداً ۴۹ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در منزل^{۲۵} و حدوداً ۱۲ درصدشان در محل کار یا تحصیل^{۲۶} از امکان اتصال به اینترنت برخوردار بودند. هم‌چنین در سال ۱۳۸۹ حدوداً ۶۰ درصد از جمعیت شش‌ساله و بیش‌تر در مناطق شهری از تلفن همراه استفاده می‌کردند، اما این رقم در سال ۱۳۹۶ به حدوداً ۸۳ درصد رسید.^{۲۷} در سال ۱۳۹۵ حدوداً ۵۱ درصد از صاحبان تحصیلات عالی از طریق گوشی هوش‌مند به اینترنت متصل می‌شدند.^{۲۸} فضای مجازی عملاً نمایش گسترده‌ای از سطوح زندگی بالاتر هم در خود کشور و هم در سایر نقاط دنیا را در معرض نگاه کاربران قرار می‌داده که معیارهای نوپدیدى در بسیاری از لحظه‌های زندگی روزمره برای ارزیابی مجدد سطح زندگی ارتقایافته‌شان تعریف می‌کرده است.

سومین مجرا عبارت بوده است از شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای که امکان وقوف از سطوح گوناگون زندگی در خارج از ایران را برای بینندگان‌شان فراهم می‌کرده‌اند. در سال ۱۳۹۳ حدوداً ۲۱ درصد از افراد پانزده‌ساله و بیش‌تر برنامه‌های ماهواره‌ای خارج از کشور را تماشا می‌کردند.^{۲۹} این رقم درباره‌ی کلیت طبقات اجتماعی است نه صرفاً طبقه‌ی متوسط. اما در سال ۱۳۹۵ مشخصاً ۳۹ درصد از صاحبان تحصیلات عالی شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای را در زمان فراغت‌شان تماشا می‌کردند.^{۳۰} مؤلفه‌های گوناگون برنامه‌های ماهواره‌ای نیز، مثل سایر مفاد برآمده از تکنولوژی‌های ارتباطی نوین، به‌طرزی مستمر به شکل‌گیری نیازها و تمناهای جدید در روح و روان بسیاری از بینندگان می‌انجامیده‌اند که درجه‌ی رضایت از سطح زندگی متعارف پیشاپیش ارتقایافته‌ی اعضای طبقه‌ی متوسط را به‌طرزی منفی تحت‌الشعاع قرار می‌داده‌اند.

چهارمین مجرا نیز انواع ارتباطات جمعیت ساکن در ایران با جمعیت مهاجران ایرانی در بیرون از ایران بوده است. بنا بر یک ارزیابی رسمی در سال ۱۳۹۹، جمعیت مهاجران ایرانی به خارج از کشور طی سه دهه‌ی گذشته بیش از دو برابر شده است.^{۳۱} تصویری که جمعیت مهاجر ایرانی از سطح زندگی غالباً بالاتر خودشان در بیرون از ایران به مرتب‌ان ایرانی ساکن در ایران از طریق انواع وسایل ارتباطاتی عرضه می‌کرده‌اند منبعی مؤثر برای مقایسه‌ی سطوح زندگی در ایران و بیرون از ایران نزد از جمله اعضای طبقه‌ی متوسط ساکن در ایران بوده است، آن‌هم غالباً به زیان سطح زندگی متعارف طبقه‌ی متوسط در ایران.

گسترش وقوف طبقه‌ی متوسط از سطوح بالاتر زندگی در سایر نقاط دنیا به‌مدد شیوع فزاینده‌ی انواع تکنولوژی‌ها و امکانات ارتباطی طی چند دهه‌ی

اخیر به رشد فزاینده‌ی میزان ناداشته‌های مادی‌شان انجامیده است. میزان رشد داشته‌های مادی طبقه‌ی متوسط که بر اثر ارتقای سطح زندگی‌شان پدید آمده از میزان رشد ناداشته‌های مادی‌شان که بر اثر گسترش وقوف‌شان از سطوح بالاتر زندگی در سایر نقاط دنیا شکل گرفته به مراتب کم‌تر بوده است. چنین وضعیتی به تکوین گرایشی روان‌شناسانه میان بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی متوسط انجامیده که لذت داشته‌ها در سایه‌ی حسرت ناداشته‌ها بس کم‌رنگ‌تر شده است. غلبه‌ی تأثیر روانی حسرت ناداشته‌ها بر تأثیر روانی لذت داشته‌ها نزد بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی متوسط از اصلی‌ترین عوامل افت میزان رضایت‌شان از سطح زندگی به‌رغم ارتقای خود سطح زندگی‌شان طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله بوده است.

سرانجام نیز می‌رسیم به سپهر حقوق شهروندی. علاوه بر خود سطح زندگی، میزان رضایت از سطح زندگی هم‌چنین با میزان رضایت عمومی شهروندان از درجه‌ی برخورداری‌شان از حقوق سیاسی و مدنی شهروندی نیز در پیوند بوده است. رخوت اجتماعی برآمده از نابرخورداری شهروندان از حقوق سیاسی و مدنی شهروندی از مجرای شکل‌دهی به محیط سیاسی و مدنی نامناسب برای حیات شهروندان نیز به‌نوبه‌ی خود تأثیر روانی لذت داشته‌های مادی افزایش‌یافته را کم‌رنگ می‌کرده است. مؤیدهای پرشماری برای نارضایتی بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی متوسط از درجه‌ی برخورداری‌شان از حقوق سیاسی و مدنی شهروندی طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله وجود داشته است.

حدوداً ۹۶ درصد از پاسخ‌دهندگان در یکی از پیمایش‌های ملی در سال ۱۳۹۵ در هیچ‌یک از «تشکل‌ها و احزاب و گروه‌های سیاسی» عضویت نداشتند.^{۳۲} این رقم درباره‌ی کلیت طبقات اجتماعی است، اما بازتاب وضعیت اعضای طبقه‌ی متوسط در این رقم را در درجه‌ی امکان مشارکت‌شان در حل مهم‌ترین مشکل‌های جامعه می‌توان دید. حدوداً ۸۰ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ امکان مشارکت خویش در حل مشکلات جامعه را منتفی می‌دانستند.^{۳۳} این رقم تا حد زیادی از دشواری‌های اعضای طبقه‌ی متوسط در برخورداری از حقوق سیاسی شهروندی‌شان پرده برمی‌دارد، هم تا حدی از زاویه‌ی امکان رأی‌دادن به نامزدهای مطلوب خویش و هم تا حدی از زاویه‌ی امکان نامزدشدن در انواع انتخابات در بدنه‌ی سیاسی کشور.

نارضایتی اعضای طبقه‌ی متوسط از درجه‌ی برخورداری از حقوق مدنی شهروندی نیز بسیار زیاد بوده است. حدوداً ۴۵ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۵ میزان «حمایت از آزادی بیان و مطبوعات» را «کم»

دانسته‌اند.^{۳۴} حدوداً ۴۹ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در پیمایش دیگری در همین سال به درجات گوناگون معتقد بودند «مردم می‌ترسند از حکومت انتقاد کنند».^{۳۵} هم‌چنین حدوداً ۶۱ درصدشان در جمع خانواده‌هایی که زندانی داشتند از نحوه‌ی دادرسی ناراضی بودند.^{۳۶} ایضاً درحالی‌که رعایت حجاب زنان در ایران اجباری است، بنا بر تفسیر ثانویه‌ای که من از یکی از پیمایش‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به دست داده‌ام، حدوداً ۸۳ درصد از صاحبان تحصیلات عالی در سال ۱۳۹۴ با حجاب اختیاری در ایران موافق بودند.^{۳۷}

این‌ها جملگی نمونه‌هایی است از میزان بالای نارضایتی طبقه‌ی متوسط از درجه‌ی برخورداری‌شان از حقوق سیاسی و مدنی شهروندی در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله. درجه‌ی پایین برخورداری طبقه‌ی متوسط از حقوق شهروندی عملاً محیط سیاسی و اجتماعی نامطلوبی را رقم می‌زده است که لذت داشته‌های مادی افزایش‌یافته‌ی طبقه‌ی متوسط طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله را کم‌رنگ می‌کرده است.

افزایش سطح زندگی طبقه‌ی متوسط در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله تا آغاز دهه‌ی نود خورشیدی، به میانجی تأثیرات برآمده از سه سپهرحیات اقتصادی و تکنولوژی ارتباطاتی و حقوق شهروندی، با افت رضایت طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی ارتقایافته‌اش همراه بوده است. جویبارهای نارضایتی طبقه‌ی متوسط، برآمده از این سپهرهای سه‌گانه در سال‌های حدفاصل پایان جنگ تا آغاز دهه‌ی نود خورشیدی، به سیل نارضایتی بخش وسیعی از طبقه‌ی متوسط علی‌رغم افزایش سطح زندگی‌اش انجامید. اما کاهش سطح زندگی طبقه‌ی متوسط در نخستین نیمه‌ی دهه‌ی نود خورشیدی نسبت به ابتدای این دهه، که عمدتاً بر اثر بروز پی‌آمدهای تحریم‌های بین‌المللی بر ضد اقتصاد ایران رخ داده است، به میانجی بروز انواع اختلالات کمی در سبک زندگی‌اش و تشدید انواع اختلالات کیفی در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط، مستقیماً مسبب افزایش نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی‌اش شده است.

نتیجه‌گیری

اگر اولاً داده‌های آشکارشده درباره‌ی واگرایی روندهای سطح زندگی و رضایت از سطح زندگی نزد طبقه‌ی متوسط در سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله و ثانیاً چارچوب تجربی ارائه‌شده برای تبیین این واگرایی را مبنا قرار دهیم، چشم‌انداز میزان نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی‌اش، با فرض ثبات سایر شرایط،

در آینده‌ی میان‌مدت چیست؟ پاسخ تا حد زیادی بستگی دارد به درجه‌ی استمرار یا انقطاع جهت‌گیری‌های سیاست‌گذاران در سه حوزه‌ی اقتصاد ملی و دیپلماسی خارجی و سیاست داخلی در آینده‌ی میان‌مدت.

گرایش به سیاست‌های نولیبرال در حوزه‌ی اقتصاد ملی طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله، به‌نوبه‌ی خود، سه نوع اختلال در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط پدید آورده است:

اختلال برآمده از موقتی‌سازی قراردادهای برای تمتع از برخی ساحت‌های کلیدی حیات اجتماعی نظیر اشتغال در بازار کار و مسکن در بازار مسکن از جمله با انواع پرشماری از مقررات‌زدایی‌ها

اختلال برآمده از دگرگونی در نوع رابطه‌ی مبادله در عرضه‌ی بسیاری از خدمات اجتماعی نظیر خدمات درمانی و آموزش عالی بر اثر تلاش برای کالایی‌سازی خدمات اجتماعی دولتی

اختلال برآمده از قهر محیط‌زیست از جمله بر اثر تلاش برای کالایی‌سازی ظرفیت‌های محیط‌زیست. به‌علاوه، اعمال تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی در حوزه‌ی دیپلماسی خارجی ایران، به میانجی نرخ‌های به‌مراتب بالاتر بیکاری و تورم در نخستین نیمه‌ی دهه‌ی نود خورشیدی، اختلال برآمده از فضای اقتصاد کلان را که پیشاپیش در شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط شکل گرفته بود به‌طرزی بی‌سابقه تشدید کرده است. وانگهی، گرایش به اقتدارگرایی در حوزه‌ی سیاست داخلی نظام جمهوری اسلامی نیز همواره با تضييع گسترده‌ی حقوق سیاسی و مدنی شهروندی عملاً محیط سیاسی نامطلوبی را رقم می‌زده که رضایت طبقه‌ی متوسط از ارتقای سطح زندگی‌اش را کم‌رنگ می‌کرده است.

با فرض اشاعه‌ی بیش‌ازپیش انواع تکنولوژی‌های ارتباطاتی که اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کند، استمرار سیاست‌های نولیبرال در حوزه‌ی اقتصاد ملی و تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی در حوزه‌ی دیپلماسی خارجی و اقتدارگرایی در حوزه‌ی سیاست داخلی قطعاً سیل به‌مراتب عظیم‌تری از نارضایتی طبقه‌ی متوسط از سطح زندگی‌اش را به همراه خواهد آورد. انقطاع سیاست‌های نولیبرال و توقف تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی و ترک اقتدارگرایی از شرط‌های لازم، هرچند نه کافی، برای ممانعت از افزایش سطح نارضایتی‌های طبقه‌ی متوسط به سطوحی بالاتر است، چه در چارچوب نظام سیاسی مستقر و چه در تلاش برای فراتر رفتن از آن.

۱ - بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، «نتایج بررسی بودجه‌ی خانوار در مناطق شهری ایران». تهران: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مدیریت کل آمارهای اقتصادی، اداره‌ی آمار اقتصادی، دایره‌ی بررسی بودجه‌ی خانوار، سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۶. همه‌ی آمارهایی که در ادامه‌ی مقاله برای متوسط هزینه‌ی خالص سالانه‌ی واقعی یک عضو خانوار شهری ارائه کرده‌ام محصول محاسبه‌هایی است که روی داده‌های برگرفته از همین منبع به عمل آورده‌ام.

۲ - «گزارش کشوری ۴۲۶ شهر مرکز شهرستان» ۱۳۹۵. تهران: وزارت کشور، پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دفتر طرح‌های ملی، صفحه‌ی ۳۰۳.

۳ - «یافته‌های پیمایش در ۲۸ مرکز استان کشور: ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج دوم)». ۱۳۸۲. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: طرح‌های ملی، صفحه‌ی ۸۴.

۴ - « ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم) - گزارش کشوری». ۱۳۹۵. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دفتر طرح‌های ملی، صفحه‌ی ۱۴۹.

۵ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۲۰۳.

۶ - همان، صفحه‌ی ۳۱۳.

۷ - همان، صفحه‌ی ۵۱۹.

۸ - مالجو، محمد. ۱۳۹۹. تاراج نهان: سلب مالکیت از نیروهای کار در اثر تورم در ایران. تهران: نشر آگاه، فصل اول.

۹ - سالنامه‌ی آماری کشور. سال‌های گوناگون. مرکز آمار ایران. تهران: مرکز آمار ایران، دفتر ریاست، روابط عمومی و همکاری‌های بین‌المللی.

۱۰ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»،

۱۱ - همان، صفحه‌ی ۵۲۱.

۱۲ - نتایج آمارگیری نیروی کار. ۱۳۹۵. وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی. تهران: وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی، مرکز آمار و اطلاعات راهبردی.

۱۳ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۴۰.

۱۴ - نتایج بررسی بودجه‌ی خانوار در مناطق شهری ایران. تهران: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مدیریت کل آمارهای اقتصادی، اداره‌ی آمار اقتصادی، دایره‌ی بررسی بودجه‌ی خانوار، سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۶.

۱۵ - «حساب‌های ملی سلامت: سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۷». ۱۳۹۰. مرکز آمار ایران، تهران: مرکز آمار ایران.

۱۶ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۵۱۳.

۱۷ - مالجو، محمد. ۱۳۹۸. «عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی در ایران». در: روزخوش، محمد (ویراستار)، شکاف‌های اجتماعی در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات، صفحه‌ی ۱۱۴.

۱۸ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۱۵۵.

۱۹ - همان، صفحه‌ی ۵۳۳.

۲۰ - همان، صفحه‌ی ۵۳۵.

۲۱ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۴. صفحه‌ی ۴۷۴.

۲۲ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷. صفحه‌ی ۴۷۶.

۲۳ - همان، صفحه‌ی ۴۹۹.

۲۴ - « ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۶۴۳.

۲۵ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷. صفحه‌ی ۵۰۱.

۲۶ - «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۶۴۵.

۲۷ - همان، صفحه‌ی ۶۴۷.

۲۸ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷. صفحه‌ی ۵۰۱.

۲۹ - « ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۶۴۸.

۳۰ - نتایج آمارگیری از فعالیت‌های فرهنگی خانوار، سال ۱۳۹۳. ۱۳۹۳. تهران: مرکز آمار ایران، صفحه‌ی ۲۸.

۳۱ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۸۵۲.

۳۲ - سالنامه‌ی مهاجرتی ایران، سال ۱۳۹۹. ۱۳۹۹. رصدخانه‌ی مهاجرتی ایران. تهران: ریاست جمهوری، معاونت علمی و فناوری، مرکز ارتباطات و اطلاع‌رسانی، دانش‌بنیان فناور، صفحه‌ی ۳۲.

۳۳ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۸۹۴.

۳۴ - همان، صفحه‌ی ۵۰۵.

۳۵ - همان، صفحه‌ی ۴۷۳.

۳۶ - « ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۳۲۹.

۳۷ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۶۵۳.

۳۸ - مالجو، محمد. «ایرانیان کجا ایستاده‌اند: له یا علیه دختران خیابان انقلاب؟». ۱۳۹۶. فصل‌نامه‌ی نقد اقتصاد سیاسی، شماره‌ی پنجم، صفحه‌ی ۱۶۷.

کتاب‌شناسی

مالجو، محمد. «ایرانیان کجا ایستاده‌اند: له یا علیه دختران خیابان انقلاب؟». ۱۳۹۶. فصل‌نامه‌ی نقد اقتصاد سیاسی، شماره‌ی پنجم.

مالجو، محمد. ۱۳۹۹. تاراج‌نهان: سلب‌مالکیت از نیروهای کار در اثر تورم در ایران. تهران: نشر آگاه، فصل اول.

مالجو، محمد. ۱۳۹۸. «عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی در ایران». در: روزخوش، محمد (ویراستار)، شکاف‌های اجتماعی در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات.

سالنامه‌ی آماری کشور. سال‌های گوناگون. مرکز آمار ایران. تهران: مرکز آمار ایران، دفتر ریاست، روابط عمومی و همکاری‌های بین‌المللی:

سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۴

سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷

سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷

سالنامه‌ی مهاجرتی ایران، سال ۱۳۹۹. ۱۳۹۹. رصدخانه‌ی مهاجرتی ایران. تهران: ریاست جمهوری، معاونت علمی و فناوری، مرکز ارتباطات و اطلاع‌رسانی، دانش‌بنیان فناوری.

نتایج آمارگیری نیروی کار. ۱۳۹۵. وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی. تهران: وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی، مرکز آمار و اطلاعات راهبردی.

نتایج آمارگیری از فعالیت‌های فرهنگی خانوار، سال ۱۳۹۳. ۱۳۹۳. تهران: مرکز آمار ایران.

نتایج بررسی بودجه‌ی خانوار در مناطق شهری ایران. تهران: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مدیریت کل آمارهای اقتصادی، اداره‌ی آمار اقتصادی، دایره‌ی بررسی بودجه‌ی خانوار، سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۶.

۱ - «گزارش کشوری ۴۲۶ شهر مرکز شهرستان» ۱۳۹۵. تهران: وزارت کشور، پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دفتر طرح‌های ملی، صفحه‌ی ۳۰۳.

۲ - «یافته‌های پیمایش در ۲۸ مرکز استان کشور: ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج دوم)». ۱۳۸۲. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: طرح‌های ملی، صفحه‌ی ۸۴.

۳ - «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)» گزارش کشوری». ۱۳۹۵. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دفتر طرح‌های ملی، صفحه‌ی ۱۴۹.

۴ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۲۰۳.

۵ - همان، صفحه‌ی ۳۱۳.

۶ - همان، صفحه‌ی ۵۱۹.

۷ - مالجو، محمد. ۱۳۹۹. تاراج نهان: سلب مالکیت از نیروهای کار در اثر تورم در ایران. تهران: نشر آگاه، فصل اول.

۸ - سالنامه‌ی آماری کشور. سال‌های گوناگون. مرکز آمار ایران. تهران: مرکز آمار ایران، دفتر ریاست، روابط عمومی و همکاری‌های بین‌المللی.

۹ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۴۹.

۱۰ - همان، صفحه‌ی ۵۲۱.

۱۱ - نتایج آمارگیری نیروی کار. ۱۳۹۵. وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی. تهران: وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی، مرکز آمار و اطلاعات راهبردی.

۱۲ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۴۰.

۱۳ - نتایج بررسی بودجه‌ی خانوار در مناطق شهری ایران. تهران: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مدیریت کل آمارهای اقتصادی، اداره‌ی آمار اقتصادی، دایره‌ی بررسی بودجه‌ی خانوار، سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۶).

- ۱۴ - «حساب‌های ملی سلامت: سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۷». ۱۳۹۰. مرکز آمار ایران، تهران: مرکز آمار ایران.
- ۱۵ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۵۱۳.
- ۱۶ - مالجو، محمد. ۱۳۹۸. «عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی در ایران». در: روزخوش، محمد (ویراستار)، شکاف‌های اجتماعی در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات، صفحه‌ی ۱۱۴.
- ۱۷ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۱۵۵.
- ۱۸ - همان، صفحه‌ی ۵۳۳.
- ۱۹ - همان، صفحه‌ی ۵۳۵.
- ۲۰ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۴. صفحه‌ی ۴۷۴.
- ۲۱ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷. صفحه‌ی ۴۷۶.
- ۲۲ - همان، صفحه‌ی ۴۹۹.
- ۲۳ - «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۶۴۳.
- ۲۴ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷. صفحه‌ی ۵۰۱.
- ۲۵ - «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۶۴۵.
- ۲۶ - همان، صفحه‌ی ۶۴۷.
- ۲۷ - سالنامه‌ی آماری کشور. ۱۳۹۷. صفحه‌ی ۵۰۱.
- ۲۸ - «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۶۴۸.
- ۲۹ - نتایج آمارگیری از فعالیت‌های فرهنگی خانوار، سال ۱۳۹۳. ۱۳۹۳. تهران: مرکز آمار ایران، صفحه‌ی ۲۸.

۳۰ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۸۵۲.

۳۱ - سالنامه‌ی مهاجرتی ایران، سال ۱۳۹۹. ۱۳۹۹. رصدخانه‌ی مهاجرتی ایران. تهران: ریاست جمهوری، معاونت علمی و فناوری، مرکز ارتباطات و اطلاع‌رسانی، دانش‌بنیان فناوری، صفحه‌ی ۳۲.

۳۲ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۸۹۴.

۳۳ - همان، صفحه‌ی ۵۰۵.

۳۴ - همان، صفحه‌ی ۴۷۳.

۳۵ - «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (موج سوم)»، صفحه‌ی ۳۲۹.

۳۶ - «پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ی ایران»، صفحه‌ی ۶۵۳.

۳۷ - مالجو، محمد. «ایرانیان کجا ایستاده‌اند: له یا علیه دختران خیابان انقلاب؟». ۱۳۹۶. فصل‌نامه‌ی نقد اقتصاد سیاسی، شماره‌ی پنجم، صفحه‌ی ۱۶۷.



درمیانہ | **درحاشیہ**

تأثیر رؤیاهای اتمی جمهوری اسلامی بر طبقه‌ی متوسط ایران

بهمن ابراهیمی

چکیده: فعالیت‌های اتمی جمهوری اسلامی از زمان جنگ ایران و عراق شروع شده و به نظر می‌رسد در آینده نیز به عنوان اهرم فشار برای مذاکره بر سر بقای جمهوری اسلامی در برابر قدرتهای غربی ادامه خواهند داشت. جمهوری اسلامی یا باید تأسیسات مربوط به غنی‌سازی اورانیوم را تعطیل کند یا همواره از سوی قدرتهای جهانی به عنوان یک خطر نگرسته شود.

حکومت ایران به دنبال آن است که به عنوانی یک حکومت تثبیت شده و دائمی در معادلات بین‌المللی به حساب آید، اما چون مشکل مشروعیت داخلی دارد و در کشمکش ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک با همسایگان ایران و قدرتهای غربی است، به دنبال راهی برای حل مشکل امنیت خود است. ظاهراً راه حل حکومت ایران برای این مشکل، دستیابی به سلاح هسته‌ای یا قرارگیری در آستانه‌ی تولید آن است. این وضعیت جمهوری اسلامی را به صورت دوره‌ای در معرض تحریم‌های اقتصادی شدید قرار خواهد داد. چنین حالتی طبقه‌ی متوسط ایران را در معرض فشار اقتصادی و نوسان سطح رفاهی و زیستی قرار می‌دهد و باعث تولید نارضایتی در این طبقه و همچنین اختلال در پروسه‌ی دستکاری ساختار طبقاتی ایران می‌شود. این پژوهش در پی اثبات وجود آن و تحلیل اثرات آن است.

پیشبرد فعالیت‌های هسته‌ای و اصرار بر تحمل تحریم‌های آمریکا بخشی از جوانان طبقه متوسط ایران را از سیستم حمایتی پروژه کنترل طبقه متوسط

ایران خارج کرده است. به نظر می‌رسد حتی در صورت بازگشت دولت آمریکا به برجام، مخارج هنگفت دخالت‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی و خریدهای تسلیحاتی و امنیتی، منابع ارزی آزاد شده را خواهد بلعید. بنابراین احتمالاً جوانان ناراضی طبقه‌ی متوسط همچنان ناراضی خواهند ماند، بنابراین امکان پیوند مطالبات آنان با مطالبات جوانان طبقه‌ی کارگر و خود طبقه‌ی کارگر ایران وجود دارد.

ویژگی ساختاری نظام حاکم بر ایران

صورت‌بندی اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه ایران، سرمایه‌داری است اما این سرمایه‌داری تفاوت‌هایی با شکل‌های متعارف آن دارد. اقتصاد ایران گونه‌ای سرمایه‌داری پیرامونی مبتنی بر رانت نفت است که می‌توان آنرا در دسته‌ی «سرمایه‌داری سیاسی» جای داد. درباره‌ی چیستی سرمایه‌داری سیاسی و اینکه اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی چه تفاوتی با اقتصاد سیاسی کشورهای با سرمایه‌داری متعارف دارد، می‌توان به طور خلاصه گفت که «در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، پول عامل تنظیم‌کننده (رگلاتور) در تخصیص منابع نیست، بلکه قوه‌ی قهریه بجای پول، این نقش را ایفا می‌کند». (وهابی ۲۰۱۸)

منبع اصلی پول در ساختار اقتصادی ایران، پول حاصل از فروش نفت خام است. «تمرکز درآمد نفت در دست دولت، به این نهاد در قبال طبقات اجتماعی استقلال ویژه‌ای بخشیده است که از زمان پهلوی دوم به این سوی، طبقه‌ی سرمایه‌دار را متکی به دولت کرده است.» (وهابی ۱۳۹۹) این سرمایه‌داری سیاسی باعث ایجاد مؤلفه‌های ویژه‌ای شده است که پیامد آنها تورم مزمن در ساختار اقتصادی ایران است. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

الف) وجود نهادهای موازی ولایی (فرا دولتی) که از پشتیبانی مستقیم قوه قهریه برخوردارند.

ب) خودمانی‌سازی بهره‌برداری از میدان‌ها و درآمدهای نفتی توسط نهادهای ولایی.

پ) فرار سرمایه به مثابه یکی از اشکال اصلی اقتصاد سیاسی غارت و عدم انباشت سرمایه.

ت) «ائتلاف روحانیت حاکم با بورژوازی سوداگر تجاری و مالی» در شکل انحصار دولتی به ویژه در تجارت خارجی.

د) استفاده از تورم به عنوان وسیله‌ای برای کاهش قروض دولتی. (وهابی

این مؤلفه‌ها از یک طرف معلول بحران‌های دائمی در جمهوری اسلامی هستند و از سوی دیگر خود در بحران‌زایی دائمی نقش ایفا کرده‌اند.

می‌توان تاریخ جمهوری اسلامی را تاریخ بحران‌های متوالی در نظر گرفت. بر این قرار است که مهرداد وهابی، اقتصاددان، تمایلی به تقسیم‌بندی تاریخ جمهوری اسلامی به دوره‌های زمانی ریاست‌جمهوری ندارد و زاویه‌ی نگاه او «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی» با مؤلفه‌های پایدار و مزمزش از بدو تأسیس تاکنون است تا «خصلت‌های ساختاری نهادی این نظام از فردای به حکومت رسیدنش تا امروز» روشن شود. سیر زمانی جمهوری اسلامی از دید مهرداد وهابی به این شکل است:

- یک انقلاب مهم در سال ۱۹۷۹
- مصادره‌های بسیار بزرگ و تشکیل بنیاد مستضعفان
- جنگ هشت ساله و ویرانی‌های بسیار
- جنگ‌های داخلی مثل ترکمن صحرا، کردستان و غیره
- دستگیری‌ها و اعدام‌ها و کشتارهای دهه‌ی شصت
- مهاجرت‌های گسترده که در تاریخ ایران بی نظیر است و فرار مغزها
- تخریب روحی و جسمی مخالفان و دگراندیشان در ایران
- جنبش‌های اجتماعی که آخرینش سال ۸۸ بود و به کهریزک و سرکوب منجر شد
- تحریم‌های اقتصادی از دسامبر ۲۰۰۶ به بعد.

به عقیده‌ی وهابی این روند بحران دائمی، عامل جداناپذیری اقتصاد و سیاست است و این همان ویژگی‌ای است که باعث می‌شود او برای نظام اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ایران از عنوان «سرمایه‌داری سیاسی» استفاده کند. (وهابی ۲۰۱۴)

اما برای درک بهتر روند بحران دائمی در جمهوری اسلامی، موارد زیر باید به خلاصه روند ذکر شده توسط مهرداد وهابی افزوده شود:

- حمایت از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام برای انحصاری کردن دولت در دست نیروهای اسلام‌گرا

- بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بر اثر اصرار به صدور «اسلام سیاسی» مانند بحران حجاج در ۱۳۶۶
- درگیری نظامی مستقیم با ارتش ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس
- شورش‌های اجتماعی حاشیه‌نشینان در مشهد، اراک و اسلامشهر در دهه‌ی ۱۳۷۰
- قطع ارتباط با کشورهای عربی و کشورهای اروپایی در دوره رفسنجانی
- روی کار آمدن دولت اصلاحات در ایران و افزایش تضادهای درونی حاکمیت و تضادهای اجتماعی و سیاسی
- اعتراضات کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸
- بن‌بست اصلاحات در دوم دولت خاتمی
- بحران صندوق‌های قرض‌الحسنه اسلامی و موسسات مالی غیرقانونی
- قیام دی ماه ۱۳۹۶
- خروج دونالد ترامپ از برجام
- اعتراضات سراسری آبان ۱۳۹۸
- اصرار به نابودی اسرائیل در ۲۵ سال آینده
- اشغال کنسولگری و حمله به سفارت عربستان سعودی
- قطع رابطه برخی کشورهای اسلامی و عربی با جمهوری اسلامی
- بازگشت تحریم‌های دولت ایالات متحده‌ی آمریکا
- بحران جانشینی رهبر جمهوری اسلامی
- سرکوب دائمی حقوق زنان و درگیری‌های دائمی بر سر مسئله حجاب اجباری
- بحران مسکن
- بحران کاهش ارزش ریال در دوره اول تحریم‌های هسته‌ای
- بحران سقوط ارزش ریال در دوره دوم تحریم‌های هسته‌ای
- بحران جوانان در اثر سیاستهای تشویق زاد و ولد در دهه ۱۳۶۰
- و در سه سال اخیر بحران تغذیه و میوه و گوشت و مرغ و...
- بحران کرونا و ممنوعیت واردات واکسن‌های معتبر
- بحران انتخابات و تلاش برای یکدست‌سازی بیشتر ساختار قدرت

وضعیت اقتصادی و اجتماعی طبقه‌ی متوسط ایران در دوره تحریم‌های جدید هسته‌ای

در ادامه‌ی بحران‌های دائمی جمهوری اسلامی، از پایان سال ۱۳۹۶ تا پایان سال ۱۳۹۹، بیشترین تغییرات در اوضاع اقتصادی و معیشتی طبقه‌ی متوسط ایران اتفاق افتاده است. در این مقطع، قیمت ارزهای خارجی هفت برابر شده است و ریال ایران بیش از ۸۵ درصد ارزش خود را از دست داده است. اهمیت و ضرورت این بررسی از آنجاست که ظاهراً در اثر تحولات این دوره، طبقه‌ی متوسط در حال لاغر شدن یا «محو شدن» است و «محو شدن طبقه‌ی متوسط، جامعه را دگرگون می‌کند.» این دگرگونی به این شکل است که «در سیاست‌گذاری‌ها اگر به وضع طبقات متوسط بیشتر اهمیت داده شود» یا این بخش از جامعه پر تعداد شود، «وضع جامعه بهبود می‌یابد»، در غیر این صورت، اعضای طبقه‌ی متوسط به سه دهک پائینی جامعه ریزش می‌کنند و «شکاف اجتماعی ایجاد می‌شود که آینده‌ی توسعه اقتصادی، سیاسی، ظرفیت و امنیت ملی را به خطر می‌اندازد». بر این مبنا است که یک استاد دانشگاه تهران معتقد است «تمام اعتراضات آبان ماه ۹۸ به دلیل حضور معاندان نبود، بلکه آمار و اطلاعاتی وجود دارد که بخش عمده‌ای از افراد شرکت‌کننده در اغتشاشات آبان ماه، حاشیه‌نشین‌های شهری و بیکاران بودند.» (محمودی ۱۴۰۰)

۱۱۵

در میانه،
در حاشیه

در مهر ۱۳۹۹ نایب رئیس کمیسیون پول و سرمایه اتاق بازرگانی تهران گفت مصوبه‌ی مجلس برای اهدای کمک کالایی به ۶۰ میلیون ایرانی نشان دهنده‌ی نیازمندی این قشرها و گسترش فقر است. بخش عمده‌ای از جامعه‌ی ایران را طبقه‌ی متوسط تشکیل می‌دهد که کاهش روزافزون درآمدهای اعضای آن با افزایش شدید هزینه‌ها تناسبی ندارد. «اگر فردی تا دو سال گذشته حقوق چهار میلیون تومانی دریافت می‌کرد، یعنی درآمد هزار دلاری داشت. در صورتی که اکنون با احتساب ۲۰ درصد افزایش حقوق اگر به پنج میلیون تومان رسیده باشد، این رقم نزدیک به ۲۵۰ دلار است یعنی در دو سال اخیر قدرت خرید مردم یک چهارم شده است.» (آرگون ۱۳۹۹) لازم به ذکر است که ۶۰ میلیون نفر معادل بیش از ۷۳ درصد جمعیت کل ایران است.

محمدجواد صالحی اصفهانی، استاد اقتصاد در مقاله‌ای از تاثیر شوک‌آور تحریم‌های اقتصادی سخن گفته و نوشته از سال ۲۰۱۰ میلادی به این سو، حدود هشت میلیون شهروند ایرانی که در «طبقه‌ی متوسط» دسته‌بندی می‌شدند، به «طبقه‌ی متوسط پایین» رفته‌اند و وضعیت «در پایان سال ۲۰۱۹، به سطح سال ۲۰۰۲ برگشته است. یعنی حدود ۱۷ سال به عقب برگشته است.» (صالحی

۱۳۹۹) به عبارت دیگر، ابعاد آن تقریباً به پایان دوره اول دولت محمد خاتمی رجعت کرده است.

از نظر یک جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، جامعه‌ی ایران را باید «۵۰ درصد طبقه متوسط، تا ۴۰ درصد طبقات فرودست و کمتر از ۱۰ درصد طبقه فرادست تصور کنیم که از این ۱۰ درصد نیز دو درصد خیلی بالاتر هستند.» تفاوت طبقه‌ی متوسط جدید با دیگر طبقات اجتماعی و طبقه متوسط سنتی در نحوه‌ی مصرف، تفریحات، و نوع مشاغل است. به بیان فراستخواه (۱۳۹۹) طبقه‌ی متوسط جدید «اوقات فراغت» دارد، «سبک زندگی و الگوی مصرف متفاوت دارند»، «با دانش و فناوری سروکار نزدیک‌تری دارند» و «مشاغل تخصصی در دانشگاه‌ها و بوروکراسی دارند».

وضعیت طبقه‌ی متوسط ایران

به طور کلی به دلیل تغییرات اقتصادی و اجتماعی در جهان امروز نسبت به آنچه در قرن ۱۹ میلادی رخ داد، تعریف طبقه‌ی متوسط فعلی کار راحتی نیست. در ایران، پیچیدگی لایه‌های مختلفی دارد. دوران پیش از سرمایه‌داری در ایران چندان با مشخصه‌های سیستم فئودالی در قاره اروپا همخوانی ندارد و به همین دلیل مخالفان و موافقان زیادی پیرامون مفهومی به نام «شیوه‌ی تولید آسیایی» درباره‌ی این مسئله درگیر هستند. خود نظام سرمایه‌داری و شیوه‌ی انکشاف آن در ایران مسئله‌ای غامض است. پس از انقلاب، رویکرد ایدئولوژیک نظام حاکم ایران که خود را در پروسه‌هایی مانند انقلاب فرهنگی، پاکسازی دانشگاه و اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها نشان می‌دهد، مشکل را دو چندان کرده است. از نظر این نظام ایدئولوژیک، بسیاری از مسائل و موضوعات و آمارهای اجتماعی و اقتصادی محرمانه است. حتی استادان فعلی دانشگدهای علوم انسانی که اسلامی‌سازی شده‌اند، ظاهراً به آمار و اطلاعات دسترسی ندارند. «امروز به رغم گذشت حدود ۳۵ سال از انقلاب، هنوز نمی‌دانیم که جامعه‌ی ما به لحاظ آرایش طبقاتی در چه شرایطی است.» (رنانی و جلائی‌پور ۱۳۹۳) با وجود این، تلاش‌هایی در این زمینه انجام شده است.

جنبش سبز در ایران، در رسانه‌های مختلف از جمله‌های رسانه‌های فارسی زبان خارج کشور و همچنین در رسانه‌های متعلق به اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در داخل کشور به «طبقه‌ی متوسط» نسبت داده شد. در مهر سال ۱۳۸۸، چند ماه پس از شروع اعتراضات سال ۱۳۸۸ و داغ شدن بحث طبقه‌ی متوسط، یک رسانه فارسی زبان به سراغ برخی چند استاد جامعه‌شناسی رفت و نظرات آنان را درباره‌ی چند و چون طبقه‌ی متوسط در ایران سوال کرد.

برخی از نمونه‌های نقل شده قابل تامل هستند.

رسول نفیسی استاد دانشگاه و تحلیلگر سیاسی در واشنگتن می‌گوید: «در تعریف جامعه‌شناسی طبقات ایران باید مواظب باشیم که... بزرگترین نقش اقتصادی را در ایران دولت دارد و در حاشیه و پیرامون بوروکراسی دولت و ارتش است که طبقات میانی شکل می‌گیرند. نهایتاً اینها ویژگی‌های طبقات میانی کشورهای دیگر را ندارند، به لحاظ همان واقعیت که در دامن دولت مستقر غیردموکراتیک، چه در دوره‌ی پهلوی و چه در دوره‌ی اسلامی رشد پیدا می‌کنند و آن خاصیت‌هایی را که ما از طبقه‌ی متوسط توقع داریم، ندارند. ولی خب کسانی که از دل این طبقات بیرون می‌آیند دارای ویژگی‌هایی هستند که می‌شود به آن پرداخت.» (رادیو فردا ۱۳۸۸)

عبدالحسین ساسان، استاد رشته اقتصاد در دانشگاه اصفهان معتقد است: «شاید بشود فرهنگیان، دانشگاهیان، قضات و کلاً کارکنان بخش عمومی و تعدادی از فروشندگان، صاحبان مغازه‌ها را جزو طبقه‌ی متوسط به حساب آورد.» (رادیو فردا ۱۳۸۸)

محسن رنایی، اقتصاددان، معتقد است که «حتی در جهان» هیچ شاخص اجتماعی برای تعریف طبقه‌ی متوسط وجود ندارد. او معتقد است: «مفهوم طبقه‌ی متوسط یک مفهوم کیفی است، اما هنگام شناسایی باید این مفهوم را کمی کنیم. به طور کلی برای بررسی طبقه‌ی متوسط باید مجموعه تغییراتی را که در ذهنیت، رفتار و عادات رفتاری، انتظارات، گفتمان، الگوی مصرف و الگوی زیست افراد رخ می‌دهد مورد ارزیابی قرار داد... طبق برخی تعاریف، کسانی که دارای اتومبیل شخصی باشند یا کسانی که در کشورهای در حال توسعه درآمد روزانه آنها بین ۱۰ تا ۵۰ دلار است - و در کشورهای توسعه یافته حدود ۸۰ تا ۱۰۰ دلار، - جزو طبقه متوسط قرار می‌گیرند.» و اگر بخواهیم حجم و میزان طبقه متوسط را اندازه بگیریم «مثلاً بگوییم ۶۰ درصد یا ۴۰ درصد میانی جامعه را طبقه‌ی متوسط تشکیل می‌دهند باید همان حجم مورد نظرمان را هم به دو بخش طبقه‌ی متوسط بالا و متوسط پایین تقسیم کنیم. طبقه‌ی متوسط پایین درآمدش نزدیک درآمد فقرا است، اما سبک زندگی اش مانند فقرا نیست. طبقه‌ی متوسط بالا درآمدش مانند اغنیا نیست اما سبک زندگی مثل اغنیاست. پس همین دو گروه طبقه‌ی متوسط را هم باید از یکدیگر متمایز کرد.» (رنایی و جلائی‌پور ۱۳۹۳)

حمیدرضا جلائی پور می‌گوید: «طبقه متوسط بالا» کسانی هستند که «به طور دایمی بیش از ۲۰ میلیون تومان درآمد ماهانه دارند.» او معتقد است:

«در جامعه امروز ایران یک کالبد حدوداً ۶۰ تا ۶۵ درصدی طبقه متوسط داریم... در کشور ما حدود ۶ تا ۷ درصد جمعیت در طبقه‌ی بالا و حدود ۳۰ درصد هم در طبقه‌ی پایین جامعه قرار می‌گیرند. البته اینها برآوردهایی اجمالی و آزمایشی است.» (رنانی و جلائی‌پور ۱۳۹۳)

از نظر تقی آزاد ارمکی وقتی از طبقه‌ی متوسط حرف می‌زنیم «اشاره متفاوتی در درون آن قرار می‌گیرند. مثلاً روشنفکران، کارمندان دولت، معلمان و در عین حال خرده کاسب‌های جامعه ایرانی را هم در بر می‌گیرد.» او معتقد است «حدود ۸۰ درصد از مردم ایران می‌گویند ما طبقه‌ی متوسط هستیم، در حالی که طبقه‌ی متوسط نیستند. ولی به لحاظ نیازها، ارزش‌ها و تمایلات در این طبقه قرار می‌گیرند.» (آزاد ارمکی ۱۳۹۹)

مؤلفه‌های فرهنگی را هم طبعاً باید همپای مؤلفه‌های اقتصادی در تبیین وضعیت جامعه به حساب آورد. در غالب نظراتی که درباره‌ی مفهوم طبقه ابراز شده، عوامل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به تعاریف اقتصادی پیوسته هستند. نکته در اینجا است که «نیاز»، «ارزش» و «تمایل» هزینه دارد. اگر هزینه‌ی این موارد از جای دیگری قابل تأمین باشد ممکن است توسط فرد، گروه یا طبقه بر منافع مادی و اقتصادی ارجحیت داده شوند، اما اگر شرایط زیستی و معیشتی مختل شده باشد آیا جایی برای بروز «نیاز»، «ارزش» و «تمایل» باقی می‌ماند؟ نکته‌ی دیگر اینجا است که بحث فرهنگ برای آن که سنجیده شود، باید متعین و قابل کمیّت‌سنجی باشد. همانطور که پیشتر نمونه‌هایی مطرح گردید، برخی جامعه‌شناسان از عامل «اوقات فراغت» برای وارد کردن عنصر فرهنگ استفاده می‌کنند، عاملی که می‌توان آنرا با زمان، هزینه و عوامل دیگر سنجید. داشتن اوقات فراغت به داشتن توانایی مالی برای برخورداری از اوقات فراغت گره خورده است، پس تمرکز در این بحث روی اوضاع اقتصادی، معیشتی و زیستی در ایران در فاصله سالهای ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۹ است.

۳۷ درصد خانوارهای ایران اجاره‌نشین هستند. ۴۳٫۶٪ ساکنین تهران مستأجر هستند. (خبرگزاری میزان ۱۳۹۹) به جز شش استان که نرخ اجاره‌نشینی در آنها زیر ۳۰٪ می‌باشد در بقیه‌ی استان‌های ایران بین ۳۰ الی ۴۰ درصد جمعیت اجاره‌نشین هستند. اگر طبقه‌ی بالایی جامعه را ۱۰ یا ۲۰ درصد در نظر بگیریم و طبقه‌ی متوسط ایران را ۵۰ تا ۶۰ درصد جامعه حساب کنیم، در هر صورت بخشی از اجاره‌نشین‌ها بخصوص در پایتخت و شهرهای بزرگ، اعضای طبقه‌ی متوسط هستند. «دو سوم از درآمد خانواده‌ها صرف پرداخت اجاره می‌شود» (ایلنا ۱۳۹۹) و نرخ افزایش قیمت مسکن و افزایش هزینه

کرایه مسکن بسیار بیشتر از افزایش سطح دستمزدها بوده است. حساب و کتاب مقایسه‌ی افزایش حداقل دستمزد، نرخ تورم و نرخ افزایش قیمت مسکن در دسترس است. مقایسه‌ی نرخ تورم و نرخ افزایش حداقل دستمزد نشان می‌دهد که از سال ۱۳۹۰ تا پایان ۱۳۹۹ در مجموع ۱۹۹٫۳ درصد به سطح حداقل دستمزدها افزوده شده است. اما در همین دوران، مجموع نرخ تورم ۲۳۱٫۶ درصد بوده است. (مشرق‌نیوز ۱۳۹۸) در همین وضعیت در نظر بگیرید که هفت سال گذشته، بین سالهای ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۹، قیمت مسکن ۷۰۰ درصد افزایش یافته (اقتصادنیوز ۱۴۰۰) یا به عبارت دیگر هفت برابر گران شده است. در بازار اجاره مسکن نیز در سالهای مختلف ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۹ و در شهرهای مختلف ایران نرخ افزایش اجاره بها از ۵۴ تا ۹۷ درصد بوده است. آمار به خوبی نشان دهنده‌ی یک بحران شدید بعد از سال ۱۳۹۶ است. همین دوره با تهدید ترامپ به خروج از برجام و سپس بازگشت تحریم‌های هسته‌ای مشخص می‌شود. بنا به اعلام بانک مرکزی نرخ تورم در سال ۱۳۹۶ برابر با ۹٫۶ درصد بوده است اما در سالهای ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ نرخ تورم به ترتیب ۳۱٫۲ درصد و ۴۱٫۲ درصد بوده است که نشان‌دهنده‌ی کاهش سطح دستمزد واقعی و قدرت خرید طبقه کارگر و طبقه متوسط است، زیرا نرخ افزایش دستمزدها کمتر از این میزان افزایش تورم بوده است. این آمار ضمن اینکه به خوبی نشانگر فشار اقتصادی به طبقه کارگر و طبقه‌ی متوسط ایران در سالهای بعد از ۱۳۹۶ است ملاکی برای سنجش وضعیت مسکن که ۷۵ درصد درآمد ۳۷ درصد خانوارهای ایرانی مستأجر را می‌بلعد.

علاوه بر مستأجران، وضعیت اجاره و خرید مسکن برای جوانان و افراد در جست‌وجوی زندگی مستقل و نیز کسانی که به هر دلیل نیاز به تعویض مسکن دارند نیز، دارای اهمیت است. در گذشته ادعا می‌شد که با وام مسکن در ایران می‌توان یک چهارم قیمت یک خانه را تأمین کرد. اکنون وام‌های مختلف مسکن برای افراد متأهل و مجرد وجود دارد. صرف نظر از تنوع این وام‌ها می‌توان گفت که وام‌های مسکن در ایران حداکثر قیمت خرید پنج تا ۱۰ متر مربع خانه را تأمین می‌کند. (اقتصاد آنلاین ۱۳۹۹)

به جز مسکن، وضعیت در بازار خودرو، پوشاک، خوراکی‌ها و همه‌ی مخارج دیگر نیز به همین قرار است. قیمت دلار آمریکا هفت برابر شده و این یعنی ارزش ریال ایران به همین نسبت کاهش یافته است. به همین ترتیب به جز برخی کالاهای اساسی که دولت با ارز یارانه‌ای قیمت آنها را کنترل کرده است، مردم ایران با جهش همه‌ی قیمت‌ها مواجه شده‌اند. قیمت ارزان‌ترین خودرو موجود در ایران از ۲۰ میلیون تومان در ابتدای سال ۱۳۹۷ (یعنی در مرحله‌ی نخست جهش قیمت ارز) به حوالی ۱۲۰ میلیون تومان رسیده است.

با وضعیت شرح داده شده در بالا به نظر می‌رسد آنچه در رابطه با تعریف و تعیین مختصات طبقه‌ی متوسط مهم است عامل قدرت است و نقشی که قدرت، بر روی مناسبات اقتصادی و طبقاتی در ایران دارد، باید مورد توجه قرار بگیرد. اصرار بر وارد کردن مؤلفه‌های فرهنگی به دلیل دشوار بودن اندازه‌گیری کمی آنها و نیز وابستگی آنها به مسئله‌ی سبک زندگی که خود عاملی وابسته به وضعیت اقتصادی است، می‌تواند سبب خطا باشد.

تاریخ طبقه‌ی متوسط ایران

نعمانی و بهداد در کتاب طبقه و کار در ایران به اتکا به سه بُعد «۱: مناسبات مالکیت، ۲: برخورداری از مهارت و ۳: مدیریت/اقتدار سازمانی و استقلال» چهار دسته طبقه را تشخیص داده و چنین معرفی می‌کنند:

«۱: سرمایه‌داران: صاحبان ابزار مادی و مالی فعالیت اقتصادی‌اند و مزد و حقوق بگیران را استخدام می‌کنند.

۲: خرده بورژواها: کارکنان مستقل‌اند که هیچ کارکن مزدبگیری را استخدام نمی‌کنند، ولی ممکن است به کارکنان فامیلی بدون مزد متکی باشند.

۳: طبقه‌ی متوسط: کارمندان دولت یا بخش خصوصی‌اند که سمتهای اجرایی-مدیریتی و حرفه-فنی دارند. آنان از نوعی اقتدار و استقلال نسبی برخوردارند. کارکنان دولت که در فعالیت‌های اقتصادی و خدمات اجتماعی به کار مشغول‌اند نیز در این طبقه جای دارند. اما شاغلان در دستگاه سیاسی دولت در وضعیت طبقاتی مبهمی قرار دارند. نعمانی و بهداد اینان را «کارگزاران سیاسی» نامیده و در زمره‌ی طبقه‌ی متوسط محسوب نکرده‌اند.

۴: طبقه‌ی کارگر: شامل کارکنانی که فاقد ابزار فعالیت اقتصادی‌اند و از اقتدار و استقلال نسبی افراد «طبقه‌ی متوسط» بی بهره‌اند. آنان مزد و حقوق بگیران دولت و بخش خصوصی‌اند. آن دسته از شاغلان در دستگاه سیاسی دولت که استقلال و تخصص اندکی دارند، اعضای عادی (دون پایه‌ی) کارگزاران سیاسی را تشکیل می‌دهند و ما آنان را در زمره‌ی طبقه‌ی کارگر منظور نمی‌کنیم.» (بهداد و نعمانی ۱۳۸۷، ۱۴۱-۱۴۲)

بنا به این تعریف، اعضای طبقه‌ی متوسط در ایران از ۵,۴٪ در سال ۱۳۵۵ به

۱۰,۲٪ در سال ۱۳۷۵ رشد کرده‌اند و در همین مقطع زمانی، طبقه‌ی متوسط شاغل در بخش خصوصی از ۲۱,۳٪ به ۱۴,۶٪ کاهش یافته است. همزمان، اعضای طبقه‌ی متوسط شاغل در بخش دولتی از ۷۸,۸٪ به ۸۵,۴٪ افزایش یافته است. (بهداد و نعمانی ۱۳۸۷، ۱۴۳)

در سال ۱۳۵۵ فقط ۴۷۷ هزار نیروی کار ایران در طبقه‌ی متوسط قرار دارند. (بهداد و نعمانی ۱۳۸۷، ۱۶۷) این همان تاریخی است که قیمت جهانی نفت افزایش یافته و درآمد ایران از فروش نفت بالا رفته است. با این افزایش قیمت، چه دولت و چه بخش خصوصی، در به در به دنبال نیروی کار بودند. برجسته‌ترین تقاضا مربوط به «راننده‌ی کامیون»، «کمک پرستار» و «اوپراتور دستگاه» بوده است. در اینجا باید دقت کرد که اثر اتکای اقتصاد ایران به فروش نفت و پیشی گرفتن بخش واردات روشن است. برای انتقال کالاهای وارداتی به ایران هم نیاز به ساخت بنادر جدید بود و هم کامیون‌ها و راننده کامیون‌هایی که این رشد واردات را در زمینه‌ی حمل و نقل و توزیع، پاسخگو باشند. همچنین نیاز به کمک پرستار و پرستار، نشان‌دهنده‌ی رشد شهرنشینی بود و صنعت، بخش خصوصی و بخش خصولتی (اشراف، درباریان، وابستگان دولت، بعدها سپاهیان، وابستگان به نظام و غیره) در حال تحرک و رشد بوده‌اند.

۱۲۱

در میانه،
در حاشیه

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در ایران، در اثر ناامنی و فضای رعب و وحشت، بخشی از تحصیل‌کردگان، مدیران صنایع و حتی مدیران دولتی از کشور خارج شدند. این روند در سال‌های بعد نیز به دلیل جنگ، اعدام‌ها، و خفقان دهه‌های ۶۰ و ۷۰ ادامه یافت. فقط در سال ۱۳۸۰ دویست هزار نفر از ایران خارج شدند. خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۸۱ اعلام کرد که از صد هزار ایرانی مقیم نیویورک، ۱۹,۵ درصد مدرک دکترا دارند، ۹ درصد پزشک هستند و ۸ درصد فوق لیسانس دارند.

رشد جمعیت در ایران به دنبال خود رشد تعداد کارکنان آموزش و پرورش و کارکنان بخش‌های بهداشتی و درمانی را موجب می‌شود که این نیز در افزایش تعداد اعضای طبقه‌ی متوسط در ایران مؤثر است. طبق محاسباتی که روی آمار ارائه شده توسط نعمانی و بهداد انجام شد، از ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ رشد اعضا طبقه‌ی متوسط نرخی ۶۲ درصدی را نشان می‌دهد. این مربوط به آمار نیروی کار بدون احتساب تعداد خانوار است.

در همین ده سال، یعنی از ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، کارگزاران سیاسی دولت ۱,۱۲ میلیون نفر زیاد شده و ۱۵۲٪ افزایش یافته‌اند. همچنین در مجموع ۸۱۱ هزار

نفر عضو بسیج، نیروی نظامی، سپاه، ارتش، پلیس و... در آمار هستند. از این تعداد ۸۹٪ دون پایه و ۱۰,۴٪ مدیریتی و اجرایی هستند. اتفاق دیگری که بین سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ رخ داد این بود که طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر بر مبنای آمار سرشماری سراسری و بررسی ترکیب طبقاتی نیروی کار ایران، رشد کرد اما درصد اعضای طبقه متوسط (درصد و نه تعداد) در مجموع ترکیب جمعیتی جامعه و ترکیب نیروی کار در ایران مقداری کاهش یافت. به شکل قابل تأملی در همین دوره، درصد مربوط به کارگزاران سیاسی دولت هم در ترکیب جمعیتی و ترکیب طبقاتی کم شد. (بهداد و نعمانی ۱۳۸۷، ۱۷۰)

در سال ۱۳۷۵، بیست درصد طبقه سرمایه‌دار بی‌سواد و ۲۰,۷٪ دیپلمه هستند و در مقابل، بخش اعظم کارکنان دولت، تحصیلکرده هستند. (بهداد و نعمانی ۱۳۸۷، ۱۷۹-۱۸۰) تحصیلات دانشگاهی در همین دوره در ایران بسیار با اهمیت بوده به طوری که اکثر خانواده‌های لایه‌های میانی و بالایی طبقه کارگر، طبقه متوسط و کارکنان دولت برای فرزندانشان تقریباً راه را برای هر کاری جز تحصیلات دانشگاهی به منظور به دست آوردن شغل دولتی بسته بودند. بخش عمده‌ی این فشار به فرزندان برای تحصیلات دانشگاهی، مربوط به تصور غالب در ایران درباره مزیت‌های مشاغل دولتی و استخدام دولتی بود، اما قابل انکار نیست که دلایل دیگری از جمله بحث پرستیز اجتماعی، برخورداری از امنیت و دلایل سیاسی و فرهنگی را نیز نباید از نظر دور داشت. این روند در دهه‌ی ۸۰ نیز ادامه یافت. بعد از اعتراضات سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ در ایران، برخی از مختصات انحصارگرایانه جمهوری اسلامی و برخی از رویکردهای سرکوبگرانه آن بیش از پیش تشدید شد. بطور خلاصه می‌توان گفت که ساختار دولت در ایران بسته‌تر شده و فعالیت حاکمیت برای دستکاری طبقه متوسط ایران به منظور همسو کردن این طبقه اجتماعی با خودش، شدت گرفته است.

در سرمایه‌داری سیاسی، داشتن نسبت با دولت و قدرت است که نسبت با منافع اقتصادی را تعیین می‌کند. در جمهوری اسلامی بودن در دولت یک امتیاز است و امتیازاتی که با خود همراه می‌آورد هم مادی است و هم روانی. دستمزد ثابت و مستمر، مزایای مختلف، تأمین رفاه به نسبت بقیه‌ی اعضای جامعه، برخورداری از وام‌ها، برخورداری از اعتبار به پشتوانه‌ی شغل و حقوق دولتی در بازار و بانک‌ها، امکان خرید خودرو و مسکن، امکان پس‌انداز، ورود به فعالیت‌های اقتصادی در بخش زمین، املاک، مستغلات، ارز، طلا، خودرو، راه‌اندازی مغازه و فروشگاه، تاسیس واحدهای تجاری و تولیدی کوچک، فراهم شدن شرایط تحصیلات دانشگاهی فرزندان (که بعدها تبدیل به تلاش بخش قابل توجهی از نیروهای دولتی به اخذ مدرک دانشگاهی و افزایش پایه حقوق

تبدیل شد) را می‌توان از جمله امتیازات مادی و اقتصادی کارکنان دولت و اعضای خانوارهای آنها ذکر کرد. در مقوله‌ی روانی و ذهنی، می‌توان اطمینان از آینده، تأمین امنیت، آنچه به اصطلاح در فرهنگ ایرانی پارتی و پارتی‌بازی نامیده می‌شود، رانت‌های اطلاعاتی اندک تا زیاد، امکان انجام ریسک و رشد فکری و فرهنگی حاصل از دسترسی به آموزش و امکانات را ذکر کرد.

در دوران موسوم به اصلاحات از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، افراد تحصیلکرده و به طور کلی طبقه متوسط ایران از وضع مادی و مالی نسبتاً مناسب برخوردار شده، با مطالبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آشنا شدند. این طبقه طی ۱۶ سال، ابتدا با دوران دولت بهبود روابط خارجی در زمان محمد خاتمی و سپس با دوران جهش درآمد‌های نفتی دوران دولت محمود احمدی‌نژاد مواجه شدند. اما در دوران احمدی‌نژاد با تزریق یارانه به خانوارهای پر جمعیت از یکسو، و استخدام‌های با شرایط خاص از سوی دیگر، دستکاری ساختار طبقاتی ایران سرعت گرفت.

وزیر نفت دولت حسن روحانی درباره‌ی استخدام‌های دوران احمدی‌نژاد می‌گوید: «در حال حاضر بین ۵۰ تا ۶۰ هزار نیروی مازاد داریم.» (عصر ایران ۱۳۹۳) او دوران احمدی‌نژاد را به «دوران بخور بخور» تشبیه کرده است. جانشین معاون توسعه‌ی مدیریت و سرمایه‌ی انسانی رئیس‌جمهور (حسن روحانی) گفته است: «متأسفانه آمار دقیقی که در هشت سال گذشته چند نفر استخدام شده‌اند وجود ندارد، چون آن قدر بی‌قاعده و خلاف قانون عمل شده که آمارها در جایی ثبت نشده‌اند.» او اضافه کرده است: «یکی از وزارتخانه‌ها در ماه‌های آخر دولت دهم دست به استخدام‌های غیرقانونی زده و حدود ۷۶ هزار نفر را... استخدام کرده است. ما به آنها می‌گوئیم که اگر قرار بود غیرقانونی استخدام کنید، لااقل افراد با تحصیلات بالا را استخدام می‌کردید نه بی‌سوادها یا تحصیلات نهضت سوادآموزی و ششم ابتدایی را.» (دنیای اقتصاد ۱۴۰۰)

معاون توسعه‌ی منابع انسانی شهرداری تهران گفته است: «۱۰ هزار نفر نیروی مازاد در شهرداری تهران وجود دارد یعنی به ازای هر شش نفر که از شهرداری تهران خارج می‌شوند، تنها باید یک نفر نیرو جذب شود.» (ایلنا ۱۳۹۹) معاون دهیاری‌های سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور گفت: هم اینک ۵۰۰ هزار نفر نیرو در شهرداری‌های کشور مشغول به کار هستند که ۳۵۰ هزار نفر از آنها مازاد هستند.» (ایرنا ۱۳۹۸)

یک عضو شورای شهر تهران گفته است: «در سال‌های ۹۱ و ۹۲ حدود ۳۰۰۰

نفر در متروی تهران دچار تغییر وضعیت شغلی و ۱۲۰۰ نیروی جدید جذب به کار شدند که سن ۵۰ درصد جذب‌شدگان بالای ۴۰ سال بوده است. تحصیلات نیمی از آنها زیر دیپلم بوده و بعضی حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند، در حالی که از نظر قانون به‌کارگیری افراد ایرانی فاقد سواد خواندن و نوشتن در نهادهای عمومی و دولتی ممنوع است.» (ایسنا ۱۳۹۵)

طبقه‌ی متوسط در دست [دست آموز]

نگاه رایج در میان اصلاح‌طلبان، طبقه‌ی متوسط را «موتور توسعه» جامعه تلقی می‌کند که بر مبنای «دیگرخواهی» به رشد جامعه می‌انجامد. اما وقتی استادان جامعه‌شناسی و فعالان سیاسی اصلاح طلب لایه‌های طبقه‌ی متوسط را جست‌وجو می‌کنند، متوجه می‌شوند که «مدنیت و دگردوستی در لایه‌های آن کساد است.» (رنانی و جلائی‌پور ۱۳۹۳) دلیل این «کسادی» این است که هسته‌ی اصلی قدرت در ایران نه تنها دغدغه زندگی طبقه‌ی متوسط را ندارد، بلکه در تلاش برای دستکاری این طبقه است، زیرا «بخش‌های خردار» در این طبقه به دنبال مطالبات مدنی هستند. راه حل حاکمیت برای زدودن خارهای طبقه‌ی متوسط سعی در ایجاد و فربه کردن لایه‌ای در طبقه‌ی متوسط بوده است که در «توزیع رانت» دارای «نقش» است. حمیدرضا جلائی‌پور اسم این لایه را «طبقه‌ی متوسط دردست» گذاشته است. (رنانی و جلائی‌پور ۱۳۹۳) یعنی بخشی از طبقه‌ی متوسط که نظام حاکم بر ایران به دلیل نیازی که به ایجاد پایگاه مردمی برای خودش دارد، تمایل دارد طبقه‌ی متوسط باشد، اما در چهارچوب نظرات حاکمیت قرار داشته باشد و عمل کند، و به سمت تقاضاهای مدنی و دموکراسی‌خواهی نرود.

اعضای سپاه، نیروهای انتظامی، مدیران امنیتی، بازنشستگان نهادهای حاکمیتی که وارد فعالیت اقتصادی می‌شوند، وابستگان دولت و از همه مهمتر کارکنان و مدیران کارتل‌های اقتصادی زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی قرار دارند که به آنها توجه ویژه مبذول می‌شود تا «یک لایه طبقه‌ی متوسط خودی ایجاد شود.» از تبعات این اقدام حاکمیت در ساختن یک طبقه‌ی متوسط وفادار به خود از طریق تقویت اقتصادی مستخدمان و کارگزاران نهادهای نظامی، امنیتی و مجموعه‌های اقتصادی زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی، گسترش فساد در ساختار حاکمیتی و بروز نسلی از فرزندان این افراد است که به دلیل برخوردارهای اقتصادی و رفاهی دیگر اعتقاد آنچنانی به ایدئولوژی رسمی حاکمیت و قوانین دینی و مذهبی ندارند؛ انتظارات حاکمیت را برآورده نمی‌کنند یا حاکمیت نمی‌تواند به آنها اعتماد چندانی داشته باشد. اعضای این طبقه‌ی متوسط دست‌ساز و شاید بتوان گفت فرزندان آنها، به دنبال

نفع شخصی هستند. تبعیت ظاهری یا باطنی فرزندان این طبقه‌ی متوسط دست‌ساز نیز صرفاً به دلیل بهره‌مندی مادی است. آنها تعلق به جامعه مدنی و فعالیت‌های دموکراسی‌خواهانه ندارند و همزمان، اعتقادی هم به شهادت و از خودگذشتگی در راه اعتقادات و منافع حاکمیت ندارند.

لایه‌ی دیگری از طبقه‌ی متوسط که به لایه‌ی قبلی چسبیده است و در نگاه اول یکپارچه به نظر می‌رسد، «طبقه‌ی متوسط اداری» است که بررسی آن ابعاد غول آسای آنرا نشان می‌دهد و سندی محکم است در تایید وجود سرمایه‌داری سیاسی و ساختار اقتصادی مبتنی بر ارتباط با قدرت. (رنانی و جلائی‌پور ۱۳۹۳)

بین سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ جمعیت ایران از ۷۵۱۴۹۶۶۹ به ۷۹۹۲۶۲۷۰ رسیده که نرخ رشد ۱٫۲۴ درصدی را نشان داده است. (معاونت توسعه‌ی روستایی و مناطق محروم ۱۳۹۶) در سال ۱۳۹۳ یک آمار نسبتاً کم سابقه منتشر شد. در این سال یک خبرگزاری وابسته به نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد: «دولت با مجموع کارمندان بازنشسته و مشغول به کار در دستگاه‌های اجرایی کشور به ۸٫۵ میلیون نفر حقوق پرداخت می‌کند. جزئیات این آمار به این شرح بود: «۲۰۳۴۰۰۰ نفر در وزارتخانه‌ها، موسسات سازمانهای دولتی، ۶۰۰۰۰۰ نفر به عنوان کارکنان نیروهای انتظامی و نظامی ۴۳۶۴۸۸ نفر در شرکت‌های دولتی، ۶۰۳۰۰۰ نفر در نهادهای عمومی و غیردولتی، ۳۱۲۰۰۰ نفر به عنوان حقوق حالت اشتغال ایثارگران و مستمری والدین. در مجموع، حقوق بگیران دستگاه‌های اجرایی ۳۹۸۵۴۸۸ نفر اعلام شد. تعداد ۲۴۷۰۰۰ نفر در صندوق‌های بازنشستگی کشوری، ۶۵۸۰۰۰ نفر در صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح، ۲۳۸۶۰۰۰ نفر در صندوق تأمین اجتماعی، ۲۰۰۰۰۰ نفر در سایر صندوق‌های بازنشستگی به آمار حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی اضافه می‌شود. رقمی معادل ۴۴۹۱۰۰۰ که با ۳۹۸۵۴۸۸ حقوق‌بگیران دستگاه اجرایی جمع زده می‌شود.» (مهرنیوز ۱۳۹۳)

در کنار این آمار، توجه به یک آمار دیگر هم بسیار روشنگر و ارزشمند است. تعداد مدیران در سطح معاون وزیر: ۸۷۴ نفر، تعداد مدیران ستادی و استانی تا سطح رئیس اداره: ۱۴۵۱۹۹ نفر، تعداد مدیران واحدهای عملیاتی: ۲۹۶۳۳۶ نفر اعلام شده است. تفکیک کارکنان دولت بر مبنای مدرک تحصیلی نیز به این شکل است: ۳٫۱٪ مقطع دکتری، ۵٫۲٪ فوق لیسانس، ۴۱٫۷٪ لیسانس، ۲۰٫۳٪ فوق دیپلم، ۲۰٫۲٪ دیپلم و ۹٫۵٪ زیر دیپلم.

دولت حدود دو میلیون و ۳۰۰ هزار کارمند رسمی، قراردادی و روزمزد دارد که

با ۶۰۰ هزار نیروی مسلح، یک میلیون و ۲۰۰ هزار بازنشسته کشوری و ۶۰۰ هزار بازنشسته لشکری، هر ماه به حدود چهار میلیون و ۷۰۴ هزار نفر حقوق پرداخت می‌کند. در ضمن اعلام شده است که یک سوم کارکنان شرکتهای دولتی نجومی‌بگیر هستند (درآمد ماهیانه بالای ۲۰ میلیون تومان دارند) و در بخش‌های پزشکی نیز یارانه‌های چند صد میلیون تومانی پرداخت می‌گردد. شهرداری‌ها، بانک‌ها و وزارت نفت نیز شامل دریافت حقوق‌های نجومی در لایه‌های میانی و بالایی هستند. این فقط شامل دریافتی‌های قانونی است و دریافت‌های غیرقانونی نیز در ساختارهای فاسد دولتی وجود دارد.

با توجه به آمار روزنامه‌ی «هفت صبح» در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۹۷، در ایران حدود ۲۲ میلیون نفر شاغل داریم و این یعنی حدود ۲۵ درصد از جمعیت شاغل ایران در بخش دولتی کار می‌کنند. حداقل حقوق آنها هم در زمان انتشار این آمار حدود یک میلیون تومان تعیین شده بوده است. این نسبت یک به چهار، در بین کشورهای دنیا عدد بالایی محسوب می‌شود.

جوانان؛ یک توده‌ی بزرگ ناراضیتی

الف: تا اینجا می‌توان طبق آمار ادعا کرد که بخش حقوق‌بگیران دولت اعم از شاغل و بازنشسته، در ایران بسیار حجیم است.

ب: نکته‌ی بعدی در مورد نرخ زاد و ولد است. طبق اعلام مرکز آمار ایران از سرشماری‌های سراسری نفوس و مسکن، در سال ۱۳۶۵ نرخ زاد و ولد ۳٫۹۱، در سال ۱۳۷۰ برابر با ۲٫۴۶، در سال ۱۳۷۵ برابر با ۱٫۴۷، در سال ۱۳۸۵ برابر با ۱٫۶۲، در سال ۱۳۹۰ برابر ۱٫۲۹ و در سال ۱۳۹۵ برابر با ۱٫۲۴ بوده است. میانگین آمار زاد و ولد در سالهای انجام سرشماری سراسری نفوس و مسکن برابر ۱٫۹۸۵ است که در اینجا آن را به عدد ۲ رند می‌کنیم.

پ: یکی از شرایط استخدام در بیشتر دستگاه‌های دولتی (نه همه‌ی آنها) تاهل است و اگر هم چنین شرطی وجود نداشته باشد، به دلیل ایدئولوژی اسلامی نظام حاکم بر ایران افراد متاهل در مقابل افراد مجرد دارای اولویت‌هایی هستند. از طرف دیگر نیروهای مذهبی و اسلامگرا معمولاً در سنین پائین ازدواج می‌کنند تا حدی که کودک‌همسری هم در میان آنان رایج است. پس می‌توان اکثر حقوق‌بگیران دولت را متاهل تصور کرد. بنا به گزارش مرکز آمار ایران از نتایج سرشماری سراسر نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ میانگین تعداد نفرات خانوارهای ایرانی در سال ۱۳۹۰ معادل ۳٫۵ و در سال ۱۳۹۵ معادل ۳٫۳ بوده است. میانگین سنی ایرانیان در سال ۱۳۸۵ معادل ۲۴٫۷ سال، در سال

۱۳۹۰ معادل ۲۹,۸ و در سال ۱۳۹۵ معادل ۳۱,۱ سال بوده است.

آمار دقیقی درباره‌ی این که چه تعداد از حقوق بگیران دولتی مجرد و چه تعداد متاهل هستند در دسترس نیست. همچنین نمی‌توان بدون در دست داشتن ریز آمار در مورد میانگین تعداد اعضای خانوارهای حقوق‌بگیر دولت صحبت کرد. نکته‌ی دیگر اینکه معلوم نیست چند درصد از حقوق‌بگیران دولت با حقوق بگیران دولت ازدواج کرده‌اند تا بتوان آمار مربوط را تمیز و شفاف کرد. اما با توجه به مسائل شرح داده شده در بالا می‌توان با تقریب نسبتاً خوبی چنین در نظر گرفت که در ایران ۸,۵ تا ۹,۵ میلیون نفر حقوق‌بگیر دولت جمهوری اسلامی هستند. با در نظر گرفتن نرخ حداقلی اعضای خانوار شامل دو نفر زوجین و نرخ زاد و ولد فرزند برای هر خانوار (که رند شده است) خانوارهای حقوق‌بگیر دولت را می‌توان چهار نفره تصور کرد. طبق این حساب و کتاب، ۳۴ تا ۳۸ میلیون نفر در ایران به حقوق‌دولتی وابسته یا مرتبط هستند. یعنی اقتصاد و وضعیت معیشتی ۴۱ الی ۴۵ درصد از کل جمعیت ایران به حقوق دولتی و خود دولت وابسته است. (منظور از دولت در اینجا قوه مجریه نیست.) از این تعداد ۱۶ تا ۱۹ میلیون نفر از جمعیت ایران احتمالاً فرزندان کسانی هستند که کارکنان دولت هستند یا حقوق‌بگیر دولت محسوب می‌شوند.

۱۲۷

در میانه،
در حاشیه

ث: آمار هشت ساله‌ی بازار کار در گروه فارغ التحصیلان دانشگاهی از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ نشان می‌دهد «در این مدت ۴۸۹ هزار و ۱۳۰ نفر و به طور میانگین سالانه ۶۱ هزار و ۱۴۱ نفر به جمع بیکاران تحصیل کرده افزوده شده است.» (مهرنیوز ۱۳۹۸)

روزنامه‌ی فرهیختگان در مهر ۱۳۹۹ اعلام کرد: «نرخ بیکاری جوانان ایران دو برابر میانگین جهانی است.»

طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس «نرخ واقعی بیکاری در بهار سال هزار و سیصد و نود و نه، ۲,۵ برابر آمار دولت بود است.» (مهرنیوز ۱۳۹۹) نرخ بیکاری اعلام شده از طرف دولت ۹,۸ بوده است. این یعنی نرخ واقعی بیکاری در ایران ۲۴,۵ درصد بوده است. «مرکز آمار ایران هم مهرماه امسال گزارش داده بود که جمعیت شاغل ۱۵ ساله و بیشتر در تابستان امسال ۲۳ میلیون و ۵۴۲ هزار نفر بوده که نسبت به فصل مشابه سال قبل تقریباً یک میلیون و دویست و ده هزار نفر کاهش داشته است.» این آمار با یک آمار مهم دیگر تکمیل می‌شود: مرکز آمار ایران در پائیز ۱۳۹۹ گفته است که «۴۰ درصد بیکاران کشور، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها هستند.»

بعد از پایان جنگ ایران و عراق، تشکیلات عظیم سپاه پاسداران در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور تبدیل به یک مشکل می‌شود. سپاه پاسداران نهادی است که اسلحه، اطلاعات، تجهیزات، ساختار اقتصادی، سیاسی و قدرت دارد و با پایان جنگ به جای دشمن خارجی به سمت اهداف داخلی متمرکز شده است. هاشمی رفسنجانی و هسته‌ی اصلی قدرت در جمهوری اسلامی تصمیم می‌گیرند که سهمی برای سپاه از اقتصاد ایران در نظر بگیرند و به همین دلیل سپاه پاسداران وارد فعالیت اقتصادی شد و به قدری زیاده‌خواهی می‌کند که اعتراض همه‌ی روسای جمهور پس از هاشمی رفسنجانی را در پی داشته است. با وجود این بنابر ابلاغیه علی خامنه‌ای مبنی بر تفسیری جدید از اصل ۴۴ قانون اساسی، حجم زیادی از اموال عمومی به افراد وابسته به نظام و سهامداران قدرت واگذار می‌کنند. «خصوصی سازی دولت احمدی‌نژاد ۵۰ برابر دولت اصلاحات» بوده است. (ایرنا ۱۳۹۲) موقعیت‌های شغلی این واگذاری‌ها عمدتاً از بین رفته‌اند، زیرا مبلغ خرید این بنگاه‌ها به قدری پائین بوده‌اند که صاحبان آنها ترجیح داده‌اند آنها را تعطیل کنند و زمین و ماشین آلات را بفروشند. این یک ضربه به ظرفیت اشتغال دولتی بوده است.

قربانیان کاهش ظرفیت اشتغال دولتی در یک ساختار رانتی- ایدئولوژیک

به مرور زمان، دیگر تحصیلات دانشگاهی کارکرد لازم برای ورود افراد به عرصه‌ی اشتغال دولتی را از دست داده است. هنگامی که اعمال نفوذ و فساد ساختاری باعث استخدام افراد کم سواد و حتی بی‌سواد شده، دیگر ملاک استخدام دولتی نه تحصیلات و تخصص، بلکه دوری و نزدیکی به ساختار قدرت است. این روند از ابتدای روی کار آمدن اسلام‌گرایان و استقرار جمهوری اسلامی وجود داشته است، اما بخصوص بعد از اعتراضات ۱۳۸۸ و بدگمانی رهبر نظام و هسته‌ی سخت قدرت به اصلاحات و اصلاح‌طلبان، این نظام برای استخدام نیروی کار وابسته به خود، به شدت و بیش از پیش به ساز و کار ایدئولوژیک روی آورد و تعداد استخدام‌های دولتی نیز به دلیل خصوصی‌سازی بخش‌های مختلف دولتی کاهش یافت.

نباید فراموش کرد که حکومت ایران از افزایش ظرفیت تحصیلات دانشگاهی به عنوان راهکاری برای به تعویق انداختن ورود نیروی کار جوان به بازار کار و تاخیر در ورود توده‌ی جمعیتی حاصل از نرخ زاد و ولد بالای دهه ۶۰ استفاده کرده است. در دهه‌ی شصت در اثر سیاست‌های تشویقی افزایش جمعیت، یک توده‌ی جمعیتی ایجاد شد که تمامی بخش‌های جامعه ایران را تا امروز تحت تاثیر خود قرار داده است. این توده‌ی جمعیتی وقتی وارد مدارس شد، مدارس ایران سه نوبته و دو نوبتی فعالیت کردند. این توده‌ی جمعیتی وقتی

وارد دانشگاه‌ها شد یک صنعت بزرگ مالی پیرامون آموزشگاه‌های کنکور ایجاد کرد. این توده‌ی جمعیتی وقتی وارد بازار کار شد و دولت نتوانست برای آنها شغل به وجود بیاورد با انواع راه‌ها از جمله افزایش ظرفیت دانشگاهی و انتقال بخشی از این جمعیت به دانشگاه و نگاه داشتن آنها در دانشگاه و کاهش فشار به بازار تقاضای شغل از چرخه‌ی طبیعی و نرمال زندگی خارج نگاه داشته شد. بخش بزرگی از بیکاران دانشگاهی مربوط به جوانان طبقه‌ی متوسط هستند. جوانان طبقات فرودست، چه تحصیلات دانشگاهی داشته و چه نداشته باشند مجبور به یافتن کار هستند. تعداد زیادی از این جوانان به عنوان مسافرخش در شرکت‌های اسنپ و تپسی کار می‌کنند. بسیاری از آنها در رشته‌های غیرمرتبط به کار مشغول‌اند. شرایط اقتصادی طبقه کارگر و فرودستان اجازه‌ی انتظار نمی‌دهد. آنانی که مدرکی دارند و می‌توانند که کار نکنند، به نظر می‌رسد که بیشتر از طبقات متوسط به بالای جامعه هستند.

اکنون می‌توان وضعیت را چنین ترسیم کرد که جوانان طبقه‌ی متوسط در ایران در فاصله‌ی بین سالهای ۱۳۸۸ تا اکنون (پایان ۱۳۹۹) به طور کامل در معرض فشار بوده‌اند. جوانان طبقه‌ی متوسط در سالهای آینده به جای والدینشان مرکز ثقل طبقه‌ی متوسط را تشکیل خواهند داد، اما این در شرایطی است که خودشان ثبات اقتصادی و اجتماعی ندارند. در سال ۱۳۸۸ جمهوری اسلامی تصمیم گرفت پروژه فعالیت هسته‌ای خود را پیش ببرد و برای همین، در یک انتخابات پر ابهام هر طور که بود دولت محمود احمدی‌نژاد را در قدرت نگاه داشت. این اقدام موجب شکل‌گیری اعتراضات جنبش سبز در ایران شده که بخش بزرگی از بدنه‌ی آنرا جوانان طبقه متوسط تشکیل می‌دادند. همزمان با شکست جنبش، ایران تحت تحریم‌های هسته‌ای سازمان ملل قرار گرفت. این تحریم‌ها مدتی با توافق موسوم به برجام کنار گذاشته شدند، اما بعد از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا دوباره بازگشتند و این بار ویرانگرتر از گذشته اقتصاد ایران و زندگی طبقه‌ی متوسط و طبقه کارگر ایران را درهم کوبیدند.

نتیجه‌گیری

۱: ناامیدی حاصل از شکست جنبش سبز که به طبقه‌ی متوسط ایران نسبت داده می‌شود، هنوز در حافظه‌ی جمعی بدنه‌ی اجتماعی این جنبش وجود دارد و پررنگ است.

۲: تحریم‌های جامعه‌ی بین‌الملل و تحریم‌های دولت ایالات متحده آمریکا اقتصاد ایران را دچار فروپاشی کرده است و با تصمیم نظام مبتنی بر عدم

مذاکره و سال‌ها مخالفت رهبر نظام حاکم با مذاکره، بنیان اقتصادی طبقه متوسط ایران به شدت ضعیف شده و بیش از پیش به دولت و حقوق دولتی و روابط دولتی متکی گردیده است. به دلیل مخارج بالای فعالیت‌های فرا منطقه‌ای و تسلیحاتی نظام، به نظر نمی‌رسد حتی بعد از انجام یک توافق جدید میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا، وضعیت اقتصادی طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط ایران با تغییر شگرفی مواجه شوند.

۳: جوانان زیادی از طبقه‌ی متوسط اکنون بیکار هستند.

۴: جوانان زیادی از طبقه‌ی متوسط ازدواج نکرده‌اند.

۵: با تغییرات فرهنگی و تغییرات ایجادشده در افکار عمومی جامعه‌ی ایران، میل به زندگی در خانوار یک نفره به شدت افزایش یافته است یا اگر هم این میل وجود ندارد، افزایش خانوارهای تک نفره را شاهد هستیم. از سوی دیگر با افزایش قیمت مسکن و قیمت اجاره‌بها، جوانان زیادی امکان زندگی مستقل از خانواده را از دست داده‌اند.

۶: با قیام دی ۱۳۹۶ و اعتراضات گسترده سال ۱۳۹۸ عملاً آفق سیاسی طبقه‌ی متوسط و جوانان طبقه‌ی متوسط نیز متزلزل یا نابود شده است. ثقل سیاست از طبقه‌ی متوسط و فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه به سمت طبقات فرودست، جوانان، زنان و حاشیه‌نشینان و میل به فعالیت‌های براندازانه و انقلابی منتقل شده است. همین عامل باعث توجه بیشتر حاکمیت به طبقات فرودست برای راضی نگاه داشتن آنها با سیاستهای توزیعی و حمایتی شده است و این بیش از پیش طبقه‌ی متوسط مستقل از دولت را ضعیف کرده است.

۷: زندگی جوانان رشد یافته در طبقه‌ی متوسط با حد معینی از رفاه همراه بوده است و این رفاه، سبک زندگی و سبک مصرف آنها را شکل داده است. برای این افراد زندگی زیر این حد به احتمال زیاد بسیار ناملایم و ناخواستی است. این باعث می‌شود که احتمالاً آنها تمایل به ورود به حوزه فعالیت سیاسی و اجتماعی بر علیه ساختارها و وضعیت موجود داشته باشند. ممکن است جوانان طبقه‌ی متوسط با جوانان انواع حاشیه‌ها، هم آفق شده و دست به کنش سیاسی و اجتماعی مشترک یا همسو بزنند.

۸: وابستگی خانوادگی این جوانان (برای بیکاران این قشر) یا خود این جوانان (برای شاغلین این قشر) به دولت و حقوق دولتی مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را در ایران بسیار پیچیده خواهد کرد. از یک سو این جوانان فرصت

مطالعه، تحصیلات و آشنایی با مسائل جهانی را داشته‌اند و اکنون خواسته‌ی آزادی و خواسته‌های فرهنگی و سطح مشخصی از رفاه را دارند و از سوی دیگر در برابر یک حکومت استبدادی و تمامیت‌خواه، به شدت محتاط هستند. اصلاحات و اصلاح‌طلبان تاکنون جوانان طبقه‌ی متوسط را در کنترل و زیر چتر هژمونیک خود داشته‌اند، اما این وضعیت تغییر کرده است.

۹: جوانان ناراضی طبقه‌ی متوسط در سال‌های قبل اگر می‌توانستند از ایران خارج می‌شدند، اما با سه برابر شدن قیمت ارز در دولت احمدی‌نژاد و با هفت برابر شدن قیمت آن در دولت حسن روحانی دیگر امکان مهاجرت برای جوانان طبقه‌ی متوسط بسیار محدود شده است. شرایط کرونایی هم به این وضعیت اضافه شده و عملاً مرزهای ایران را برای این جوانان تبدیل به یک قفس کرده است.

۱۰: تعداد زاد و ولدها در ایران از سال ۱۳۹۴ تا اکنون (۱۳۹۹) همواره نسبت به سال قبل از آن منفی بوده است. نرخ رشد جمعیت در ایران اکنون زیر یک درصد است. در صورت تداوم نرخ زاد و ولد پائین، جمهوری اسلامی مجبور به استفاده از نیروی کار زنان در ساختار اقتصادی ایران خواهد شد. نرخ اشتغال در بین تحصیل‌کردگان زن در ایران ۱۴٫۵ درصد است. با افزایش این نرخ، قدرت اقتصادی و استقلال اقتصادی زنان افزایش یافته و به دنبال آن تغییرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بروز خواهد کرد.

جمهوری اسلامی یا باید قوانین ایدئولوژیک خود علیه زنان و جوانان را تعدیل کند یا با فشار بیشتر موجب کاهش بیشتر نرخ رشد جمعیت در ایران خواهد شد. در هر دو مورد و در هر دو صورت، بالا رفتن ارزش انسان و جمعیت، باعث بالا رفتن قدرت چانه‌زنی جوانان، زنان، طبقه‌ی متوسط و جامعه‌ی ایران در برابر طبقه حاکم خواهد شد. در اعتراضات آبان ۱۳۹۸ صدها نفر از معترضان ایرانی که عمدتاً از جوانان بودند به دست نیروهای امنیتی حکومت کشته شدند. اگر آمار ۱۵۰۰ کشته را مبنا قرار دهیم با نرخ میانگین اعضای خانوار با پتانسیل یک جمعیت شش هزار نفره در خانوارهای چهار نفره مواجه خواهیم شد. این جمعیت برای بسیاری از کشورهای جهان جمعیت یک شهر محسوب می‌شود و دولت‌ها حاضر هستند کارهای زیادی انجام دهند تا چنین رشد جمعیتی صورت بگیرد اما در ایران چنین پتانسیلی ظرف چهار روز توسط حاکمیت نابود شده است. با ادامه‌ی کاهش نرخ زاد و ولد، هزینه‌های تراکنشی حکومت در مورد جان انسان‌ها بالا خواهد رفت و کشتار در این ابعاد بسیار پر هزینه خواهد شد.

۱۱: شرایط ذهنی هم در کنار مسائل عینی در رفتارهای شخصی و اجتماعی نقش بازی می‌کنند. شرایط ذهنی و عینی در رابطه دیالکتیکی با یکدیگر قرار دارند و از یکدیگر متاثر هستند. یکی از راه‌های بررسی شرایط ذهنی، تحقیق درباره‌ی تغییر در شرایط عینی است. این شرایط ذهنی از این جهت که در یک رابطه‌ی دو سویه میان فرد و جامعه، و همچنین میان عین و ذهن، موجب تأثیراتی در آینده‌ی اجتماعی و سیاسی ایران خواهند شد، لازم است که مورد بررسی قرار گیرد.

۱۲: میانگین سنی جمعیت ایران در آخرین سرشماری سراسری ایران برابر ۳۱٫۱ سال محاسبه شده است. میانگین سنی مردان برابر ۳۰٫۹ و زنان ۳۱٫۳ سال بوده است. میانگین سنی مردان و زنان در نقاط شهری به ترتیب برابر ۳۱٫۳ و ۳۱٫۶ سال و در نقاط روستایی ۲۹٫۷ و ۳۰٫۵ سال است. (مرکز آمار ایران ۱۳۹۵)

می‌توان ادعا کرد تغییرات رخ داده در طبقه‌ی متوسط ایران بین سال‌های ۱۳۹۶ تا پایان سال ۱۳۹۹ بخصوص روی وضعیت جوانان تأثیر گذاشته است. این مسئله می‌تواند نقش زیادی در مسائل اجتماعی و سیاسی آینده‌ی ایران داشته باشد. پژوهشگران و رسانه‌ها به این موضوع توجه کرده و در حال پرداختن به آن هستند، اما به نظر می‌رسد هنوز چهارچوب مشخصی برای این تغییرات اجتماعی ترسیم نشده است. این مسئله بسیار ممکن به نظر می‌رسد که وجود نارضایتی در قشر جوان ایران، به عنوان یک پیوند دهنده‌ی طبقاتی میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط عمل کند و پس از کنشگری به ظاهر نوبتی طبقاتی اجتماعی ایران در اعتراضات سالهای ۱۳۸۸، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸، نوع و نوبت جدیدی از اعتراضات شکل بگیرد که در آن اکثریت یک طبقه‌ی اجتماعی تماشاگر کنش معترضان از طبقه‌ی دیگر نباشند. ممکن است نارضایتی‌های موجود در جامعه‌ی ایران حول مسئله‌ی «جوانان ناراضی» یک پتانسیل عظیم اجتماعی و اتحادی میان دو طبقه‌ای که اعضای آن اکثریت جامعه ایران را تشکیل می‌دهند به وجود آورد. بخصوص به این دلیل که قیمت نفت کاهش یافته، رقابت بین جناح‌های قدرت در ایران بسیار افزایش یافته، هزینه‌های درگیری‌های فرامرزی جمهوری اسلامی بالا رفته است و منابع ارزی‌ای که بعد از توافق احتمالی میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا آزاد خواهد شد، صرف مسائل نظامی و بازسازی نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی خواهد شد و جامعه‌ی ایران سهم زیادی از این منابع نخواهد داشت.

آنچه اهمیت ویژه دارد این است که جوانان ناراضی هم حامل مطالبات اقتصادی و معیشتی هستند و هم حامل مطالبات آزادی‌خواهانه و خواسته‌های مدنی. اگر

جنبش‌های اجتماعی یا اعتراضات سیاسی به محوریت جوانان ناراضی شکل بگیرد، این اتحاد خواسته‌های اقتصادی و مطالبات مدنی، قابل نشر و ترویج در جامعه است و می‌تواند به دوگانه‌های موجود در فضای سیاسی و فکری ایران حول این تقسیم بندی مطالبات اقتصادی و فرهنگی تا زمان برون رفت از این وضعیت پایان دهد.

منابع

- آرگون، عباس. ۱۳۹۹. «طبقه‌ی متوسط به سمت فقرا حرکت می‌کند. قدرت خرید مردم یک چهارم شده است.» اقتصاد نیوز. لینک دسترسی در اسفند ۱۳۹۹:

بخش-اخبار-اقتصادی-<https://www.eghtesadnews.com/-67/366273>
طبقه-متوسط-به-سمت-فقرا-حرکت-می-کند-قدرت-خرید-مردم-یک-چهارم-شده-است

- رنالی، محسن و جلائی‌پور، حمیدرضا. ۱۳۹۳. «طبقه‌ی متوسط اقتصادی چیست و چه می‌کند؟» اقتصاد آنلاین. لینک، دسترسی در اسفند ۱۳۹۹:

بخش-اخبار-2/49630-طبقه-<https://www.eghtesadonline.com/>
متوسط-اقتصادی-چیست-چه-می-کند

- آزاد برمکی، تقی. ۱۳۹۹. «طبقه‌ی متوسط بازی سیاسی را در ایران می‌سازد/ کنش سیاسی طبقه متوسط» خبرگزاری مهر. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<http://www.mehrnews.com/xRgBM>

- «ایران چه تعداد مستأجر دارد؟»، خبرگزاری میزان، لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.mizan.news/002dvr>

- «استخدام‌های دولتی در دولت احمدی‌نژاد چگونه انجام گرفت؟»، دنیای اقتصاد. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<https://www.donya-e-eqtasad.com/fa/tiny/news-785636>

- احتشام‌زاده، فرهاد. ۱۳۹۷. «خروج ۸۰۰ میلیارد دلار از ایران در ۴۰ سال» دوپچه‌وله. لینک، دسترسی در اسفند ۱۳۹۹:

<https://p.dw.com/p/2wFjN>

- بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد. ۱۳۷۸. کار و طبقه در ایران. تهران: نشر آگاه.
- «با وام مسکن چند متر خانه می‌توان خرید؟»، اقتصاد آنلاین. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.eghtesadonline.com/n/2VNr>

- «جدول نرخ رشد جمعیت کل کشور به تفکیک استان»، معاونت توسعه روستایی و مناطق محروم. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<http://rdcir.ir/uploads/images/gallery/roosta/a/b/c/3.pdf>

- «خصوصی سازی دولت احمدی نژاد ۵۰ برابر دولت اصلاحات»، ایرانا. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<http://www.irna.ir/news/80740985/>

- «دو سوم از درآمد خانواده‌ها صرف پرداخت اجاره می‌شود»، ایلنا. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<https://www.ilna.news/fa/tiny/news-966721>

- «زنگنه: دوران بخور بخور تمام شده/ نصف نیروهای وزارت نفت مازاد هستند»، عصر ایران. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<http://www.asriran.com/001T5d>

- «رشد بیش از ۷۰۰ درصدی قیمت مسکن در ۷ سال گذشته»، اقتصادنیوز، لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-403510>

- سعیدی، علی. ۱۳۸۹. «ورود سپاه به اقتصاد خواست هاشمی بود». تابناک، لینک، دسترسی در اسفند ۱۳۹۹:

<http://www.tabnak.ir/000PCd>

- «سیصد و پنجاه هزار نیروی شهرداری‌ها مازاد هستند»، ایرنا. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<http://www.irna.ir/news/83543998/>

- سرزعی، علی. ۱۳۹۸. «طبقه‌ی متوسط امحا نشده بلکه فقیر شده»، ایرنا. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<http://www.khabaronline.ir/news/1335901>

- صالحی، جواد. ۱۳۹۹. «آمارهای جدید از رشد فقر در ایران / ۸ میلیون نفر از طبقه‌ی متوسط کم شدند» کارگر آنلاین:

<https://kargaronline.ir/fa/news-details/626058/--از-جدید-آمارهای-جدید-از-رشد-فقر-در-ایران-۸-میلیون-نفر-از-طبقه-متوسط-کم-شدند-جدول-رشد-فقر-در-ایران-۸-میلیون-نفر-از-طبقه-متوسط-کم-شدند-جدول>

- فراستخواه، مقصود. ۱۳۹۹. « طبقه‌ی متوسط همچنان در تحولات نقش کارآمد دارد» اعتماد آنلاین. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://etemadonline.com/content/462746/-همچنان-طبقه-متوسط-همچنان-در-تحولات-نقش-کارآمد-دارد>

- «فساد اداری در استخدام ۴۲۰۰ نفر در متروی تهران»، ایسنا. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.isna.ir/news>

- «قیمت روز خودرو در تاریخ ۱ فروردین ۹۷»، سایت اطلاعات خودرو ایران، لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<https://1car.ir/ns-13340>

- «مقایسه‌ی تورم و دستمزد در ۱۴ سال گذشته»، مشرق‌نیوز. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.mashreghnews.ir/news/954211/-مقایسه-تورم-و-دستمزد-در-۱۴-سال-گذشته-جدول>

- «مجله اقتصادی هفته؛ طبقه متوسط در ایران» رادیو فردا، مهر ۱۳۸۸. لینک، دسترسی در اسفند ۱۳۹۹:

https://www.radiofarda.com/a/f3_middleclass_economymagazine/1846653.html

- مرکز آمار ایران. «میانگین و میانه سنی جمعیت ایران براساس نتایج سرشماری سال ۱۳۹۵»، درگاه ملی آمار. لینک، دسترسی در اسفند ۱۳۹۹:

<https://www.amar.org.ir/Portals/0/News/1396/gmvmcgis95.pdf>

- محمودی، وحید. ۱۴۰۰. «محو شدن طبقه متوسط و دگرگونی در جامعه». روزنامه اعتماد. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/151509>

- «نرخ بیکاری واقعی بهار امسال ۲۴ درصد و ۲.۵ برابر آمار رسمی بود»، خبرگزاری مهر. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<http://www.mehrnews.com/xT9xg>

- وهابی، مهرداد. ۱۳۹۷. «بخش اول: سرمایه‌داری سیاسی و نئولیبرالیسم، از کسب قدرت سیاسی تا سلطه اقتصادی و خودمانی کردن اقتصاد»، تلویزیون راه کارگر، ۹ دسامبر ۲۰۱۸ (۱۸ آذر ۱۳۹۷).

- وهابی، مهرداد. ۱۳۹۹. «گرایش ذاتی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی به تورم و تز نئولیبرالیسم». اخبار روز. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://akhbar-rooz.com/?p=40138>

- وهابی، مهرداد. ۲۰۱۴. «سخنرانی دکتر مهرداد وهابی؛ اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران» شهروند. لینک، دسترسی در اردیبهشت ۱۴۰۰:

<https://shahrvand.com/archives/46431>

- «هشت و نیم میلیون کارمند حقوق بگیر دولت، ۵۰ درصد کارمندان زیر لیسانس هستند». مهرنیوز. لینک، دسترسی بهمن ۱۳۹۹:

<http://www.mehrnews.com/xs3Jd>

- «یک معادله‌ی مجهول: جذب نیرو به رغم مازاد نیرو»، ایلنا. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://www.ilna.news/fa/tiny/news-967853>

- «آمارهای جدید از رشد فقر در ایران / ۸ میلیون نفر از طبقه متوسط کم شدند»، کارگر آنلاین. لینک، دسترسی در فروردین ۱۴۰۰:

<https://kargaronline.ir/fa/news-details/626058/--از-جدید-از-رشد-فقر-در-ایران-۸-میلیون-نفر-از-طبقه-متوسط-کم-شدند-+جدول>



درمیانہ | **درحاشیہ**

زمان از دست رفته

مریم قهرمانی

چکیده: بحران بیکاری دانش‌آموختگان مقاطع عالی تحصیلی، معضلی برآمده از عوامل متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. از میان این عوامل، مهمترین آنها رشد بی‌رویهی دانشگاه‌ها، جذب بی‌رویه دانشجویان و ابتذال مدارک دانشگاهی است که نقش بسزایی را در تعمیق این بحران ایفا کرده است. مقاله‌ی پیش رو بنا دارد رویکردی انتقادی داشته باشد به نظام آموزشی ناکارآمدی که با توسعه‌ی کمی دانشگاه‌ها، بدون توجه به ارتقای سطح کیفی آموزش و ورود بی‌برنامه‌ی دانش‌آموختگان به بازار اشتغال، به شکل روزافزونی بر آتش این بحران می‌افزاید. به این منظور بحث حاضر بر موضوعاتی متمرکز خواهد بود نظیر: فقر مهارتی و کارآمدی برآمده از برنامه‌ی آموزشی نابسنده، عدم تناسب و توازن میان رشته‌های تحصیلی با ظرفیت‌های بازار اشتغال، رشد بی‌رویهی دانشگاه‌های با سطح کیفی پائین، عدم توجه به مهارت‌آموزی دانش‌آموختگان با تاکید صرف بر مباحث نظری، جذب بی‌رویهی دانشجویان در رشته‌های متعددی که دری در بازار اشتغال به روی آنان گشوده نیست، تزییق تب مدرک‌گرایی در جامعه و سوزاندن توانمندی‌های بالقوه‌ی جوانان در بدو اتمام تحصیلات متوسطه و هدایت آنان به سیل متقاضیان ورود به دانشگاه‌ها و مواردی از این دست.

از سوی دیگر مقاله‌ی حاضر تبعات اجتماعی و روانی بحران بیکاری دانش‌آموختگان را به بحث خواهد گذاشت. مسئله‌ای که غالباً در پژوهش‌های انجام شده در ارتباط با موضوع بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی مغفول مانده است. در بحث حاضر، گروه‌های آسیب‌پذیر از بحران بیکاری دانش‌آموختگان، چه آنان که به لحاظ اقتصادی و اجتماعی به طبقات فرودست متعلقند و چه آنان که از

طبقه متوسط به حساب می‌آیند، مورد توجه خواهند بود. هرچند آنچه از این بحران بر طبقات فرودست تحمیل می‌شود، تبعاتی زیان‌بارتر دارد، اما نمی‌توان از تبعات اجتماعی و روانی دانش‌آموختگی بی‌حاصل در گروه‌های متعلق به طبقه متوسط چشم پوشید. در واقع می‌توان گفت تمامی گروه‌های اجتماعی، به نسبت انتظارات برآمده از طبقه‌ی خود، از این معضل آسیب‌زا، زیان می‌بینند.

فساد و ابتذال

فساد در نظام آموزش عالی ایران دهه‌هاست چهره‌های متنوعی از خود را به معرض دید گذاشته و با کالایی‌کردن علم، دانشگاه‌های ایران را به بنگاه‌هایی سودآور برای خرید و فروش مدرک، مقاله، رساله، رتبه‌ی علمی و صندلی تبدیل کرده است. این وضعیت بر تب مدرک‌گرایی دمیده و با تنزل امر آموزش به مدرک، سبب‌ساز تاسیس بی‌رویه‌ی انواع دانشگاه‌های شهریه‌محور، با سطح کیفی پائین شده که پیامد آن رشد بی‌رویه و خارج از ظرفیت تعداد دانشجویان و دانش‌آموختگان در مقاطع تحصیلی عالی در سه دهه‌ی اخیر بوده است.

این پدیده‌ی مخرب که به سرعت و شدت از سطح کیفی دانشگاه‌ها و دانش‌آموختگان کاسته و بر کمیت آنها می‌افزاید، با زیر سوال بردن فایده‌مندی آموزش عالی و از اعتبار انداختن دانش‌اندوزی، مدارک دانشگاهی را به ابتذال کشانده و با گسترش بی‌سوادی علمی و فقر مهارتی، انبوهی از بیکاران با تحصیلات عالی را که اغلب از صلاحیت عملی و مهارتی بسنده‌ای برخوردار نیستند، وارد تنگنای آشفته‌بازار اشتغال می‌کند؛ بازار نابسامانی که جمعیت دانش‌آموختگان را در بحران بیکاری، به یاس و سرخوردگی دچار می‌کند و آنها را ناگزیر به تن دادن به مشاغلی می‌کند که برای انجام آنها نیاز به تحصیلات عالی نداشته‌اند و از اشتغال با آنها رضایتمند نیستند.

مناسبات پیدا و پنهانی که نان ابتذال مدارک دانشگاهی را می‌خورند، بیش از آنکه زیان‌های مالی متوجه متقاضیان خود کرده باشند، تیر امید آنان را به سنگ می‌زنند و با سوزاندن زمانی که می‌توانست صرف شکوفایی توانمندی‌های بالقوه‌ی آنان شود، آینده‌ای پرابهام برای آنان رقم زده، راهی پُرچاله پیش پای آنان می‌گشایند و آنان را با دست‌ها و جیب‌های خالی راهی، این بیراهه‌ی پُرنشیب می‌کنند.

آنچه پیش روست بنا دارد معضل ابتذال مدارک دانشگاهی در ایران را که از پیامدهای کالایی‌شدن علم و فساد آموزشی فراگیر است، به بحث بگذارد و به دست‌های خالی بپردازد که با هراس از آینده، راهی بیراهه‌ای می‌شوند

که جز یاس، سرخوردگی و بی‌ثمری، چیزی نصیب آنان نمی‌کند. غلبه‌ی روزافزون کمیت بر کیفیت در دانشگاه‌ها، همه‌ساله دارد با سرعت و شدت بر جمعیت رهروان این بیراهه می‌افزاید و امیدهای بیشتری را در زمانی از دست رفته، به ناامیدی می‌کشد.

موضوع این است که برنامه‌ریزان و سیاستگذاران کلان، نه تأملی در شناخت عوامل منتهی به این معضل دارند و نه گامی در جهت حل این بحران برمی‌دارند. این مسئله سبب شده بحران از همه‌سو به حال خود رها شود و سودجویان وضع موجود نیز در سوءتدبیر و مدیریت نهادهای مسئول تا می‌توانند از این آب گل‌آلود ماهی بگیرند. زیان این ماهی‌گیری در آب گل‌آلود متوجه جوانانی است که در مسابقه‌ی کسب مدرک به هر قیمتی، عمر و جیب‌هاشان را به دست بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آموزشی که در کسوت مؤسسات آموزشی کنکور، مراکز مشاوره‌ی تحصیلی، دانشگاه‌های شهریه‌محور و مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی و...، فعالیت می‌کنند، سپرده‌اند و با امید واهی برای دستیابی به آینده‌ای مطلوب، گام در راهی گذاشته‌اند که سرانجام آن، آشفته‌بازار اشتغالی است که از همه‌سو دره‌ایش را به روی آنان بسته است.

در متن حاضر پدیده‌ی مدرک‌گرایی که آموزش را به مدرک تنزل داده، از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در توسعه‌ی کمی دانشگاه‌های شهریه‌محور با سطح کیفی پائین و پذیرش بی‌رویه‌ی متقاضیان تحصیلات عالی به حساب آمده و این معضل فرهنگی به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در بروز سونامی دانش‌آموختگان بیکار دیده شده است. معضلی که تنها یک راه پیش پای دانش‌آموختگان مقطع متوسطه می‌گشاید و آنان را ملزم به دریافت مدرک دانشگاهی با هر قیمتی، به هر روشی و از هر دانشگاهی می‌کند.

عوامل اجتماعی و فرهنگی متعددی دست به دست هم داده‌اند تا دانش‌آموختگان مقطع متوسطه را به این تصمیم واحد برسانند که یگانه راه دستیابی به موفقیت، کسب مدرک به هر قیمتی و با توسل به هر شیوه‌ای، حتی فساد علمی است. آنها با اینکه می‌بینند دیگرانی که پیشتر از آنان به این مسابقه‌ی همگانی پیوسته‌اند، از آن دست خالی برگشته‌اند، اما همچنان اصرار بر پا گذاشتن بر جای پای آنان دارند. دلیل این اصرار، فشارهای فرهنگی و اجتماعی است که به شکل خشونت ساختاری نرم، از سوی جامعه بر آنان تحمیل می‌شود و آنان را ناگزیر می‌سازد برای جلب تأیید و کسب صلاحیت از جامعه، متوسل به مدرک شوند. برای بسیاری از آنها هم تفاوتی ندارد این مدرک را در چه رشته‌ای، از چه دانشگاهی و به چه شیوه‌ای

کسب نمایند. آنچه مهم است، دستیابی به مدرک است؛ حتی اگر لازم باشد هزینه‌های اقتصادی گزافی برای آن بپردازند.

اینکه تحصیلات عالی در ایران در سطح فراگیری دنبال شود، مورد نقد این بحث نیست. اهمیت آموزش آن هم در سطح عالی بر کسی پوشیده نیست. آموزش علاوه بر اینکه آگاهی‌افزا است، راهگشای پیشرفت و توسعه‌ی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیز هست؛ اما اگر تبدیل به مسابقه‌ی همگانی شود که تنها دستاورد آن کسب مدرک به هر قیمتی و با توسل به هر شیوه‌ای از جمله فساد آموزشی باشد، نه تنها نتیجه‌ی مطلوب و سازنده‌ای در پی نخواهد داشت، بلکه تهدیدکننده‌ی آینده‌ی جوانانی خواهد بود که بناست با فقر مهارتی و ناکارآمدی علمی که محصول دوران تحصیل‌شان در دانشگاه است، آینده‌ی این سرزمین را به دست گیرند. چنین روندی که امروزه تبعات سوء خود را در ابعاد وسیع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متوجه‌مان کرده، در درازمدت به فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر تبدیل خواهد شد و چشم‌انداز پیش روی این سرزمین را تیره و تار خواهد کرد.

سیاستگذاران آموزشی و بازوهای اجرایی آنان، به جای آنکه با توانمندی‌ها و قابلیت‌های نسل جوان، مسئولانه مواجه شوند و این سرمایه‌های ارزنده را در راه پیشرفت و توسعه این سرزمین به کارگیرند، جوانان را سرگرم مدرک‌اندوزی بدون بازده اقتصادی و انسانی می‌کنند و پاسخگوی زمان و هزینه‌ای که از همه‌سو در این میان اتلاف می‌شود، نیستند. زمان و هزینه‌ای که به جای فرسایش سرمایه‌های انسانی، می‌توانست با آموزش و پرورش سازنده در جوانان اندوخته شود و نیروی توانبخش آن پس از فراغت از تحصیل، برای رشد و توسعه و تغییر به‌بتر، به سوی جامعه بازگردد. اما عملاً آنچه اتفاق می‌افتد، اتلاف زمان، هزینه و انرژی بی‌حاصلی است که سود آن به جیب بنگاه‌های آموزشی می‌رود و دود آن به چشم دانش‌آموختگان مدرک به دست جویای شغل که هر آنچه اندوخته‌اند را نیز در ناکامی، آینده‌هراسی و ناامیدی از مسیری به‌بن‌رسیده، به باد می‌دهند.

گنجی که به رنجش نمی‌آورد

بخش قابل‌توجهی از جمعیت بیکار در ایران را دانش‌آموختگان مقاطع تحصیلی عالی تشکیل داده‌اند. مطابق آمار بالغ بر ۴ و نیم میلیون نفر از جمعیت بیکار را دانش‌آموختگان دانشگاهی تشکیل داده‌اند. آمار حاکی از افزایش ۱۴ برابری جمعیت دانش‌آموختگان دانشگاهی پس از انقلاب می‌باشد که این میزان برای مردان ۱۰ برابر و برای زنان ۲۳ برابر گزارش شده است. این درحالی است که

طی این چهار دهه، ظرفیت بازار اشتغال، تناسبی با این میزان از افزایش تقاضا نداشته و نه تنها برای پذیرش سیل متقاضیان، رشدی را به خود ندیده، بلکه از آنچه داشته، عقب نیز نشسته است. سیل متقاضیان اشتغال، در این چهار دهه به جای آنکه به سوی رودی روان جاری باشد، به حوض محقری ریخته است و همه‌ساله با دانش‌آموختگی جمع‌کثیری از دانشجویان فاقد مهارت از انواع دانشگاه‌های شهریه‌محور با سطح کیفی پائین، این امکان محقر، بیش از پیش سرمی‌رود و جامعه را با تبعات اقتصادی، اجتماعی و روانی بحرانی غیرقابل کنترل مواجه می‌کند.

نظام آموزش عالی اما به چنین بحران سرنوشت‌سازی بی‌تفاوت است و همچنان به پذیرش بی‌رویهی دانشجویان در مقاطع تحصیلی عالی، حتی در آن رشته‌هایی که با فقر مطلق بازار اشتغال مواجهند، ادامه می‌دهد و به نقش خود در افزایش حجم این سیل خروشان و قدرت ویرانگری آن، بی‌توجه است. برنامه‌ریزان و مدیران سطوح کلان تصمیم‌گیری نیز در قبال چنین بحرانی که خاستگاه آسیب‌های اجتماعی و روانی غیرقابل انکاری است، موضعی منفعلانه اتخاذ کرده‌اند. نتیجه‌ی چنین سوءمدیریتی، انباشت تقاضا در فقر رو به فزونی عرضه اشتغال است؛ انباشتی که جامعه را در معرض انفجاری قریب‌الوقوع قرار داده است.

۱۴۳

در میانه،
در حاشیه

آسیب چنین سوءتدبیری متوجه جوانانی است که توان و زمان طلایی خود را که می‌توانست صرف مهارت‌آموزی و به فعل رساندن توانمندی‌های بالقوه‌ی آنان شود، برای دستیابی به مدرکی بی‌سرانجام، در بنگاه‌هایی اتلاف می‌کنند که برای انباشت سرمایه، دور سفره‌ی فرهنگ نشسته‌اند و جوانی و طراوت فکری آینده‌سازان این سرزمین را برای کسب سود بیشتر به معامله گذاشته‌اند، بی‌آنکه مانعی بر سر راه‌شان ببینند.

بنا بود دانشگاه‌ها به عنوان بازوهای اجرایی نظام آموزش عالی، امکانی برای افزایش توانمندی علمی و مهارتی دانش‌آموختگان باشد و راه را برای ابتکار و نوآوری در عرصه‌ی علم و عمل بگشایند و آموزش و تربیت نیروهای متخصص، کارآمد و خلاق مورد نیاز جامعه را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد و به تبع آن مسیر توسعه‌ی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را برای کشور هموار کنند، اما اکنون به چاله‌ای برای سوزاندن عمر و توان و پول متقاضیان مدرک تبدیل شده است؛ مدرکی که هر سال بی‌اعتبارتر از سال پیش جلوه می‌کند و دانش‌آموختگان با آن بی‌بضاعت‌تر از جویندگان کار بی‌مدرک می‌نمایند و بدون آن مدرک، درهای بازار اشتغال به رویشان گشوده‌تر می‌بود. داده‌ها حاکی از آنند که درصد بیکاری دانش‌آموختگان مقاطع تحصیلی عالی، دو برابر بیکاران

عمومی است. این درحالی است که متقاضیان آموزش عالی، در رقابت برای کسب مدرک، به دنبال دستیابی به امتیازات مادی (موقعیت شغلی پایدار و درآمد رضایتبخش) و معنوی (ارتقاء منزلت اجتماعی) بوده‌اند و این هدف به انباشت توقع در آنها انجامیده و انتظار آنان از آینده‌ی شغلی‌شان را بالا برده است، اما عملاً آنچه تحصیلات عالی برای آنان به بار می‌آورد، کمتر از امکانی است که می‌توانسته‌اند بدون امتیاز مدرک در بازار اشتغال به دست آورند. مدرک، نه تنها برای آنان منزلت اجتماعی یا گشایش اقتصادی به ارمغان نیاورده که آنان را در سلسله‌مراتب اجتماعی، با ناکامی، به مشاغل پایین‌دست پرتاب کرده است، مشاغلی که اگر بدون مدرک به آنان رو می‌کردند، احساس رضایت بیشتری از اشتغال با آنها داشتند.

این معامله‌ی دوسر باخت، آنان را هم به لحاظ اقتصادی و اجتماعی در معرض آسیب قرار داده و هم به لحاظ روانی ناکام و سرخورده کرده است. آنچه آنها در این معامله به دست آورده‌اند، به آنچه از دست داده‌اند، نمی‌ارزد و این دریافت، که تلاش آنها برای ارتقاء منزلت اجتماعی و توانمندی اقتصادی، عملاً به هیچ انجامیده، کام آنان را به تلخی جبران‌ناپذیری می‌کشانند و این مواجهه‌ی تلخ از جمله مصائبی است که غالباً در تأملات و پژوهش‌های صورت‌گرفته بر موضوع بیکاری دانش‌آموختگان، مورد غفلت قرار می‌گیرد.

آنچه امروزه دانشگاه با دانش‌آموختگانش می‌کند، بالابردن سقف انتظارات آنان در قالب مدرکی عملاً بلااستفاده است و آنچه بازار اشتغال با آنان می‌کند، فروپاشاندن آن سقف کاذب بر سر آنان به مایوس‌کننده‌ترین شکل ممکن است. در فاصله‌ی برپاکردن این سقف کاذب و فروپاشاندنش بر سر متقاضیان مدرک، آنچه از دست می‌رود، نیروی سازنده‌ای است که به پشتوانه‌ی امید و انگیزه و طراوت فکری که می‌توانست تغییر به وضع بهتر را سبب شود، اینگونه با بی‌تدبیری و سوءمدیریت سطوح کلان تصمیم‌گیری، به بن‌بست ناکامی و ناامیدی آسیب‌زایی می‌انجامد و جامعه را با بحران امنیت روانی و اجتماعی جمعیت جوانش مواجه می‌کند.

امروزه دیگر دانشگاه را کاری با بازار اشتغال نیست و هر یک سر به کار خود دارند و راه خود می‌روند. گسستگی ارتباط میان دانشگاه و بازار اشتغال تا بدانجا رسیده که برخی رشته‌های تحصیلی، اساساً جایی در بازار اشتغال ندارند و کارکردی تزیینی دارند و برخی دیگر با اشباع حداکثری مواجه‌اند. اما آموزش عالی بی‌توجه به این معضل، همچنان مجوز راه‌اندازی این رشته‌ها را در انواع دانشگاه‌های شهریه‌محور با سطح کیفی ناپسندیده صادر می‌کند و این دانشگاه‌ها همه‌ساله در این رشته‌ها، بی‌رویه دانشجو می‌پذیرند و آنها را با اندوخته‌ی

علمی و مهارتی از هیچ و سرانجامی مبهم از دانشگاه بیرون می‌فرستند؛ بی‌آنکه نیازسنجی از وضعیت اشتغال این رشته‌ها از سوی سیاستگذاران آموزشی و مجریان آنها صورت گرفته باشد و برنامه‌ریزی تحصیلی و ارائه‌ی مجوز برای رشته‌ها بر مبنای یافته‌های این نیازسنجی انجام گرفته باشد. اساساً باید گفت بررسی وضعیت اشتغال رشته‌های تحصیلی برای سیاستگذاران، برنامه‌ریزان و مجریان آموزشی اهمیتی ندارد و آنها تنها به ورودی سوداندوز دانشگاه‌ها می‌اندیشند و چندان به اینکه چه خروجی از این فرایند فرساینده بیرون بیاید و این خروجی به چه بازدهی اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی بینجامد، کاری ندارند.

متقاضیان مدرک نیز بدون تحقیق و تأمل در سرانجام رشته‌هایی که بازاری برای اشتغال ندارند، دست به انتخاب آنها می‌زنند و بعد از اتمام تحصیل و مواجهه با درِ بسته‌ی بازار اشتغال است که از بی‌ثمری تحصیل خود آگاه می‌شوند. برخی رشته‌ها نیز به تدریج با تجمع دانش‌آموختگان، وضعیتی اشباع در بازار اشتغال پیدا کرده‌اند و متقاضیان بدون توجه به این مسئله همچنان به انتخاب این رشته‌ها، که دیگر بازاری برای اشتغال ندارند، ادامه می‌دهند.

وقتی آموزش، نه در خدمت اشتغال، که در خدمت کسب‌وکار بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آموزشی باشد، سرانجامی جز متلاطم کردن عرضه و تقاضای بازار اشتغال در پی نخواهد داشت و حاصل آن، معضل آسیب‌زای بیکاری دانش‌آموختگان خواهد بود؛ آنچه امروزه در سطحی فراگیر در جامعه شاهدش هستیم.

از آنجایی که از همان ابتدا برای مؤسسان بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آموزشی، پول دانش‌آموختگان، بیشتر از سطح کیفی تحصیلی‌شان اهمیت داشته است، اغلب این دانش‌آموختگان، به سطحی از توانمندی تحصیلی، مهارتی و کارآمدی نرسیده‌اند که بتوانند در بیرون از دانشگاه، مسیری هموار به سوی بازار اشتغال بیابند. این معضل، با عنوان بیکاری ساختاری شناخته می‌شود که در ادامه مورد بحث خواهد بود. فقر مهارتی، ناکارآمدی و دانش علمی نابسندگی که دست‌آورد دوران تحصیلی این دانش‌آموختگان است، زمان آنها را از دست رفته می‌نماید و آنها را در مواجهه با نیازهای بازار اشتغال، با این واقعیت تلخ مواجه می‌کند که آنچه در دانشگاه به دست آورده‌اند، صرفاً به کار تزئین دیوار خانه‌شان می‌آید و نه چیزی بیش از آن. این مدرک تزئینی نیز، که زمانی در سلسله‌مراتب اجتماعی، اعتباری ارزش‌افزا داشت، از آن‌رو که به شکل روزافزونی رو به ابتذال گذاشته است، دیگر حتی به کار تزئین دیوار

خانه‌ی دانش‌آموختگان نیز نمی‌آید و دست در آن آنقدر زیاد شده که هر کس یکی از آنها را دارد و دیگر داشتنش امتیاز محسوب نمی‌شود. چندی پیش محسن عظیمی اعتمادی، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه تهران در مقطع دکتری، برای اعتراض به بی‌اعتباری و ناکارآمدی مدرک تحصیلی، اقدام به پاره کردن اصل مدارک کارشناسی ارشد و دکترای خود کرد و ویدئو این اقدام اعتراضی را به اشتراک عموم گذاشت.

این دستاورد مایوس‌کننده که زمان‌بر و هزینه‌سوز بوده است، پیامدهای روانی ناگواری را برای نسل جوان به ارمغان می‌آورد و تلخی سرخوردگی را به کام آنان می‌افزاید. متأسفانه تأملی در ارتباط میان افزایش ابتلا به معضلات روانی از جمله افسردگی، آمار رو به فزونی خودکشی و... آسیب‌های اجتماعی از جمله اعتیاد، تن‌دادن به تجرد اجباری، گرایش به بزه و... با آمار بیکاری عمومی به طور عام و بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی به طور مشخص، که به کاهش رضایت از زندگی در میان جوانان انجامیده، صورت نگرفته است و اگر پژوهشی در این زمینه انجام شده، در پشت درهای بسته مانده و به بیرون راه نیافته است.

علیرضا حاتم‌زاده، معاون آموزشی سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای ایران، فقر مهارتی را دلیل مراجعه ۴۰ درصد از دانش‌آموختگان بیکار به این سازمان که در میان‌شان دانش‌آموختگان مقطع دکترا نیز حضور دارند، قلمداد کرده و می‌گوید دست‌کم ۷۰ درصد مشاغل موجود در بازار اشتغال، نیاز به تحصیلات دانشگاهی ندارند. او با نقد پدیده‌ی مدرک‌گرایی در ایران که مدرک تحصیلی را بر مهارت ترجیح می‌دهد، عنوان می‌کند اگر به جای ائتلاف وقت دانش‌آموختگان در دانشگاه‌ها، زمان آنها را صرف مهارت‌آموزی می‌کردیم، آنها با سهولت بیشتری وارد بازار اشتغال می‌شدند. او از اشتغال دانش‌آموختگان در مشاغل همچون مسافرکشی، واسطه‌گری، راه‌اندازی سوپرمارکت، ادامه شغل موروثی و مواردی از این دست خبر می‌دهد، اما مشاغل همچون کولبری، کارگری ساختمان، کارگر خدماتی و نظافتی، پاکبانی، پیک موتوری، دست‌فروشی و مواردی از این دست را که امروزه از روزن‌های گشوده به روی دانش‌آموختگان دانشگاهی به حساب می‌آیند، از نظر دور می‌دارد.

علی صادقی، معاون حمایت‌های اجتماعی سازمان رفاه، خدمات و مشارکت‌های اجتماعی شهرداری تهران، از درصد قابل‌توجهی از خیابان‌خوابی دانش‌آموختگان دانشگاهی خبر می‌دهد که به دلایلی از جمله اعتیاد یا فقر از خانواده و جامعه رانده شده و زندگی در خیابان را انتخاب کرده‌اند. کدام پژوهش است که این آسیب‌های اجتماعی را از فاصله‌ای نزدیک به بحث گذاشته باشد و تلخی بحران

بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی را از منظری اجتماعی و روانی به معرض دید بکشاند؟

پژوهش‌ها چه می‌گویند؟

پژوهش‌های متعددی با موضوع بررسی وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی در ایران صورت گرفته که در ادامه تنها به آنهایی خواهیم پرداخت که موید مباحث مطرح‌شده در این مقاله هستند.

فرحناز صبحی در پژوهشی که در قالب نظرسنجی از دانشگاہیان، مدیران بنگاه‌های اقتصادی و دانش‌آموختگان دانشگاهی انجام داده، به علل و عوامل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی پرداخته است. او از میان عوامل موثر بر افزایش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان، به گسترش کمی دانشگاه‌هایی همچون پیام نور، مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی، دانشگاه‌های علمی و کاربردی و مواردی از این دست اشاره دارد و توسعه‌ی کمی دانشگاه‌ها، بدون توجه به سطح کیفی آنها را موثرترین عامل در بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی به حساب آورده است. نتایج پژوهش او حاکی از آن است که گسترش کمی آموزش عالی، به افزایش کارایی در امر تولید منجر نشده و عملکرد نظام آموزش عالی، با نیازهای توسعه ملی متناسب نبوده است.

دیگر عواملی که در پژوهش او مورد بحث قرار گرفته، رواج مدرک‌گرایی در جامعه، عدم انطباق رشته‌های دانشگاهی با دانش مورد نیاز در بازار اشتغال، صلاحیت علمی نابسندگی کادر آموزشی دانشگاه‌ها، نهادینه‌سازی تفکر دستیابی به نتیجه بدون زحمت، ارجح دانستن رابطه بر ضابطه در جذب متخصصان و رعایت مناسبات خویشاوندی در به‌کارگیری افراد و... است.

علی سوری و رضا حکمت نیز در پژوهش خود، بازار اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاهی را مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها با در نظر گرفتن آموزش به عنوان زیرساخت اساسی توسعه عنوان می‌کنند آموزش تنها زمانی می‌تواند عاملی برای توسعه به حساب آید که در ارتباط با نیازهای توسعه مورد استفاده گیرد و با مقتضیات جامعه انطباق حاصل کند. این در حالیست که جوانان ما پس از سال‌ها تلاش برای ورود به دانشگاه و صرف هزینه و زمان‌شان در امر آموزش، پس از دانش‌آموختگی، به جای مشارکت در توسعه، با معضل بیکاری مواجه می‌شوند و مبارزه‌ای تازه برای غلبه بر آن پیش می‌گیرند و بر جمعیت غیرفعال جامعه می‌افزایند.

در جمعیتی که به سرعت در حال رشد می‌باشد و رشد آن نیز به لحاظ جنسیتی معنادار است، سهم زنان در افزایش جمعیت غیرفعال دانش‌آموخته در این میان بیش از مردان بوده و میزان مشارکت اقتصادی آنان طی زمان، روند رو به کاهشی داشته و به جمعیت زنان خانه‌دار دارای تحصیلات عالی افزوده است. چراکه محدودیت فرصت‌های شغلی در بازار اشتغال، زنان را بیش از مردان در معرض بیکاری قرار داده است. در حالی که سهم پذیرفته‌شدگی زنان در دانشگاه‌ها طی زمان روند رو به رشدی داشته است و عدم تناسب این میزان از تقاضا با بازار عرضه اشتغال، زنان دانش‌آموخته را در برابر معضل بیکاری، آسیب‌پذیرتر از مردان کرده و بازار اشتغال را برای آنان نامساعدتر ساخته است.

در ارتباط با موضوع تفاوت‌های جنسیتی در برخورداری از ظرفیت‌های بازار اشتغال، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته که از آن جمله می‌توان به پژوهش محمد شیرینی و زهره محسن‌خانی اشاره کرد. پژوهشگران برابری جنسیتی در دسترسی به امکانات از جمله ظرفیت‌های بازار اشتغال را از عوامل موثر بر رشد و توسعه یک کشور به حساب آورده و به این مسئله اشاره دارند که اگرچه در برخورداری از امکانات آموزش عالی در ایران، سهم مردان و زنان نسبتاً برابر دیده شده است، اما زنان پس از دانش‌آموختگی در بازار اشتغال، مورد تبعیض جنسیتی واقع می‌شوند و بهره‌ی چندانی از ظرفیت‌های موجود در بازار اشتغال نمی‌برند؛ چراکه به نقش آنان در رشد اقتصادی توجه چندانی نمی‌شود.

یافته‌های این مطالعه حاکی از آن است که زنان دانش‌آموخته در قیاس با مردان، سهم کمتری از بازار اشتغال را به خود اختصاص داده‌اند و نرخ مشارکت اقتصادی آنان پائین‌تر و نرخ بیکاری آنان بالاتر از مردان بوده است. همچنین پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که زنان دانش‌آموخته در قیاس با مردان، در مواجهه با موانع بازار اشتغال، آسیب‌پذیرتر بوده و بیشتر در معرض سرخوردگی و دلسردی از دستیابی به شغل و به تبع آن انتخاب بیکاری دائم و ورود به جمعیت غیرفعال جامعه هستند.

از دیگر پژوهش‌های صورت‌گرفته در حوزه‌ی اشتغال زنان، پژوهش شهلا پورقاسم است که به بررسی موانع و مشکلات اشتغال زنان برخوردار از تحصیلات عالی جویای کار در شهر تهران پرداخته است که در مراکز خدمات اشتغال تحت پوشش وزارت کار و امور اجتماعی، برای یافتن شغل ثبت نام کرده‌اند. پژوهشگر با تحلیل مقتضیات حاکم بر بازار اشتغال، به این باور می‌رسد که زنان بیش از آنکه به‌واسطه‌ی توانمندی، هوشمندی و کارایی خود مورد ارزیابی بازار اشتغال قرار گیرند، به‌واسطه‌ی جنسیت خود مورد قضاوت

و پیش‌داوری واقع می‌شوند. با وجود اینکه امروزه زنان از سهم نسبتاً برابری از امکانات آموزش عالی برخوردارند و دوشادوش مردان در دانشگاه‌ها مشغول تحصیلند، اما راه‌یابی آنان به بازار اشتغال، با موانع بسیاری مواجه است و به عبارتی باید گفت زنان در بازار اشتغال، مورد تبعیض جنسیتی واقع می‌شوند.

پورقاسم بیش از آنکه الگوی مشارکت اقتصادی زنان را تابع سازوکارها و قاعده‌های اقتصادی حاکم بر بازار اشتغال بداند، متأثر از ارزش‌ها و هنجارهای نهادینه‌شده در جامعه‌ای مردسالار می‌بیند، هنجارهایی که سهم زنان در مشارکت‌های اقتصادی و اجتماعی را چندان حائز اهمیت تلقی نمی‌کنند. او در مراجعه به آرای جامعه‌ی مورد پژوهش خود، سعی بر تحلیل عوامل تأثیرگذار بر بیکاری زنان دانش‌آموخته دارد. پرتکرارترین پاسخی که زنان در این نظرپرسی برای تداوم بیکاری خود ذکر کرده‌اند، مواجهه‌ی تبعیض‌آمیز جامعه‌ی مردسالار با توانمندی‌های آنان است. دلیل دیگری که زنان بر بیکاری خود موثر دیده‌اند، عدم برخورداری از امتیاز رانت برای جذب در بازار اشتغال بوده است. به باور آنان جذب رانتی و رابطه‌ای نیروی انسانی، از دلایل تأثیرگذار بر تداوم بیکاری کسانی است که از امتیاز رانت و رابطه برخوردار نیستند. پژوهشگر امید دارد تغییرات فرهنگی و اجتماعی، منجر به تغییر ارزش‌ها و هنجارهای غالب در جامعه شده و نهایتاً بتواند شرایط را برای اشتغال زنان در آینده هموارتر کند، اما به این باور است که دیرپا بودن سنت‌های فرهنگی و کندی تحولات در ایران، تحقق این تغییر را به تعویق خواهد انداخت.

سوری و حکمت، همچنین رواج مدرک‌گرایی در جامعه را عاملی برای افزایش کمی دانش‌آموختگان، به‌ویژه در رشته‌های غیرمتناسب با بازار اشتغال می‌شناسند که در روندی رو به رشد، بر جمعیت دانش‌آموختگان بیکار می‌افزاید. چراکه متقاضیان مدرک در رجوع به رشته‌هایی که بازاری برای اشتغال ندارند، بیش از هر چیز به دنبال کسب مدرک هستند. عوامل دیگری که این دو در افزایش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان موثر می‌دانند، عدم توجه به پرورش مهارت‌ها، عدم توجه به خلاقیت و نوآوری دانشجویان و مهیا نکردن دانشجویان برای مواجهه با مسائل و نیازهای جامعه در دانشگاه‌ها عنوان می‌کنند.

از پرتکرارترین عواملی که در پژوهش پیرامون موضوع بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی در ایران مورد توجه قرار گرفته، عدم هماهنگی میان رشته‌ی تحصیلی با ظرفیت‌های بازار اشتغال است و این معضل متوجه رشته‌هایی است که با فقدان فرصت‌های شغلی در بازار اشتغال مواجه‌اند. رشته‌های بی‌سرانجامی که فرصت به فعل درآوردن اندوخته‌های تحصیلی را از دانش‌آموختگان می‌گیرند، در میان رشته‌هایی که آموزش عالی مجوز

راه‌اندازی و پذیرش دانشجو در آنها را داده، پرشمار هستند.

مژگان بیگدلی و همکاران، از پژوهشگرانی هستند که رابطه‌ی معناداری میان دو متغیر رشته تحصیلی و ظرفیت‌های بازار اشتغال یافته و نشان داده‌اند میان رشته‌های دانشگاهی و فرصت‌های بازار اشتغال، هماهنگی وجود ندارد. یافته‌های پژوهش آنان از کمترین درصد اشتغال دانش‌آموختگان دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران خبر می‌دهد. آنها از سیاست‌گذاران آموزشی می‌خواهند به جای پذیرش بی‌رویه دانشجویان در دانشگاه‌ها، به نیازهای واقعی بازار اشتغال توجه کنند و برنامه‌ریزی آموزشی خود را با این نیازها منطبق کنند. این امر با ارزیابی سرنوشت شغلی دانش‌آموختگان و استفاده از نتایج این ارزیابی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی محقق می‌شود.

پژوهش‌های متعدد دیگری روند رو به رشد پذیرش متقاضیان در انواع رشته‌ها و گرایش‌های دانشگاهی و ورود بی‌رویه‌ی آنان به بازار بی‌سرانجام اشتغال را مورد بحث قرار داده‌اند و نشان داده‌اند که با گذشت زمان وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان این رشته‌ها دشوارتر شده است.

صادق بختیاری در پژوهشی که در آن به وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی پرداخته است، افزایش ظرفیت‌های آموزش عالی با تاسیس بی‌رویه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در اقصی نقاط ایران را سبب‌ساز افزایش بی‌رویه‌ی عرضه‌ی دانش‌آموختگان جویای کار دیده و عدم پاسخگوئی بازار اشتغال به این میزان از عرضه‌ی نیروی کار را عاملی تأثیرگذار بر رشد نرخ بیکاری دانش‌آموختگان در سطحی گسترده شناخته است. معضلی که سرمایه‌گذاری انجام‌شده بر تربیت نیروی انسانی دانش‌آموخته را بی‌بازگشت می‌گذارد و با سلب امکان ایفای نقش‌های اجتماعی توسط نیروی دانش‌آموخته برای نیل به اهداف توسعه، زیان‌های اقتصادی و اجتماعی جبران‌ناپذیری به دنبال داشته است.

یکی از بهترین پژوهش‌هایی که با موضوع بررسی معضل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی انجام شده، پژوهش مریم ملائی و همکارانش است. پژوهشگران این تحقیق، اگرچه گسترش آموزش عالی را عاملی برای توسعه می‌شناسند، اما از سیاست‌گذاران آموزشی می‌پرسند تاکید صرف بر آموزش عالی، بدون همسویی آن با اشتغال نیروی انسانی آموزش‌دیده، چه معنایی دارد؟ چگونه می‌توان به منظور توسعه‌ی انسانی، هزینه‌های بسیار صرف آموزش کرد، ولی به بهره‌گیری از نیروی متخصص دانش‌آموخته بی‌توجه بود؟ زمانی که نیروی انسانی دانش‌آموخته، به جای فعالیت در حوزه‌ی مرتبط با تخصص خود، به

مشاغل غیرمرتبط با رشته‌ی تحصیلی‌اش روی آورد، چیزی جز اتلاف هزینه‌های صرف‌شده برای آموزش او را شاهد نخواهیم بود. مسئله‌ای که امروزه به معضلی جدی تبدیل شده و نیازمند توجه و تأمل از سوی سیاستگذاران و برنامه‌ریزان آموزشی است. نیروی انسانی جوان و آموزش‌دیده در هر جامعه‌ای از سرمایه‌های پیشبرنده‌ی آن جامعه به سوی توسعه است و باید برای به فعل درآوردن این نیرو تدابیر لازم اندیشید.

آنها می‌افزایند اگر از توسعه‌ی نیروی انسانی می‌گوییم و آموزش را عاملی تأثیرگذار بر آن تلقی می‌کنیم، باید به این مسئله نیز توجه داشته باشیم که اشتغال نیروی متخصص و آموزش‌دیده نیز شاخصی تأثیرگذار بر امر توسعه است و برای محاسبه‌ی سطح توسعه‌یافتگی یک کشور، باید هم آموزش را مدنظر قرار دهیم و هم اشتغال نیروی آموزش‌دیده را. چراکه آموزش و اشتغال، دو روی یک سکه‌اند و با همسویی با یکدیگر به توسعه می‌انجامند. به بیان دیگر باید گفت اگر معنای توسعه و پیشرفت، حرکت رو به پیش باشد، بحران اشتغال، از موانع اصلی بر سر راه آن است و آموزش، تسهیل‌کننده‌ی آن. برای حرکت به پیش باید سعی بر هماهنگی این دو با هم داشت. گرچه اهمیت آموزش، به‌ویژه تحصیلات عالی، انکارناشدنی است، اما نمی‌توان صرفاً به افزایش کمیت دانش‌آموختگان سطوح عالی تحصیلی متوجه بود و از مسئله‌ی اشتغال آنان غافل ماند. علاوه بر آن باید به آسیب‌های اجتماعی که از معضل بیکاری، متوجه دانش‌آموختگان عالی می‌شود نیز توجه داشت.

آنها می‌نویسند کشوری که در پی تحقق توسعه باشد، به تربیت نیروی انسانی متخصص و بهره‌گیری از این نیرو در بازار اشتغال توجه خواهد داشت، اما آمارها حکایت از گشوده‌تر بودن بازار اشتغال به روی متقاضیان دارای تحصیلات دیپلم و سطوح تحصیلی پائین‌تر و بسته‌بودنش به سوی دانش‌آموختگان دانشگاهی دارند. اگرچه بالا رفتن پایه‌ی تحصیلی موجب ارتقاء سطح آموزش و تخصص افراد می‌شود و می‌توان افراد دارای تحصیلات عالی را آموزش‌دیده‌تر از افراد دارای تحصیلات دیپلم، متوسطه و سطوح پائین تحصیلی به حساب آورد، اما آمار مورد تحلیل در پژوهش نشان از روند رو به رشد نرخ بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی و روند نزولی نرخ بیکاری افراد دارای تحصیلات دیپلم و پائین‌تر است.

این مسئله حاکی از آن است که آموزش و تخصص فراگرفته‌شده در دانشگاه‌های ایران، در بازار اشتغال مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد و از سوی دیگر تحصیلات عالی نمی‌تواند برای دانش‌آموختگان، تضمین‌کننده‌ی آینده‌ی شغلی و کسب درآمد بیشتر باشد و این یعنی اتلاف آموزش و تخصص

فراگرفته‌شده‌ی دانش‌آموختگان دانشگاهی در عرصه‌ی اشتغال. معضلی که زبان‌های جبران‌ناپذیری را در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به دنبال دارد و امروزه می‌توان به روشنی شواهد آن را در جامعه‌یافت.

آنها نبود سازوکار مناسب برای هدایت امر آموزش به سوی بازار اشتغال از سوی سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان آموزشی را به نقد کشیده و می‌پرسند چرا با افزایش سطح تحصیلات، فرصت‌های اشتغال درخوری در انتظار دانش‌آموختگان دانشگاهی نیست؟

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر نرخ بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی در پژوهش ملائی و همکارانش، فقر مهارتی دانش‌آموختگان است که با «بیکاری ساختاری» مرتبط است، عاملی که در پژوهش یدالله مهرعلیزاده نیز مورد تأمل قرار گرفته است. بیکاری ساختاری از فقر توانمندی و مهارتی نیروی کار برای استفاده از ظرفیت‌های اشتغال خبر می‌دهد. به بیان دیگر در این نوع از بیکاری، میان ظرفیت‌های بازار اشتغال و نیروی انسانی جویای کار هماهنگی وجود ندارد و با اینکه فرصت اشتغال فراهم است، اما نیروی جویای کار از مهارت و توانمندی لازم برای بهره‌گیری از این فرصت برخوردار نیست.

در این نوع از بیکاری، نیروی کار مورد نیاز در بازار اشتغال، به دلایلی از جمله تأکید صرف بر آموزش‌های نظری یا فقر مهارتی، مناسب جذب در ظرفیت‌های موجود در بازار اشتغال شناخته نمی‌شود. جهانگیر بیابانی نیز از دیگر پژوهشگرانی است که درصد بالایی از نرخ بیکاری دانش‌آموختگان را مرتبط با بیکاری ساختاری شناخته است. سعید عیسی‌زاده و همکاران نیز در پژوهشی که به تأثیر عدم تطبیق مهارت بر نرخ بیکاری در ایران پرداخته، بیکاری ساختاری را از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر روند رو به رشد و تداوم بیکاری دانش‌آموختگان در ایران دیده‌اند. نعمت‌الله عزیزی نیز از دیگر پژوهشگرانی است که به موضوع عدم تطبیق خروجی نظام آموزش عالی، با نیازهای بازار اشتغال پرداخته و دانش‌آموختگان را فاقد توانایی‌ها و صلاحیت‌های مورد نیاز برای بهره‌گیری از فرصت‌های شغلی موجود در بازار اشتغال دیده است. یافته‌های پژوهش صفدر اکبری‌پور نیز حاکی از عدم هماهنگی میان عرضه و تقاضای دانش‌آموختگان جویای کار است.

عامل دیگری که ملائی و همکاران مؤثر بر تعمیق بحران بیکاری می‌دانند، نابسندگی سطح علمی دانش‌آموختگان دانشگاهی است. آنها می‌نویسند اغلب دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، بیش از آنکه توجه خود را به سطح کیفی آموزش معطوف کرده باشند، به افزایش کمی دانشجویان‌شان

متماایل بوده‌اند. ارجح داشتن کمیت بر کیفیت در این دانشگاه‌ها سبب شده دانش‌آموختگان از سطح کیفی قابل قبولی برای جذب در بازار اشتغال برخوردار نباشند و افزایش کیفیت آموزش شاید بتواند در کاهش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان کمک‌کننده باشد. دانشگاه‌ها با برنامه‌ریزی مناسب، ارتقاء سطح کیفی خود و در نتیجه افزایش توانمندی‌ها و مهارت‌های دانش‌آموختگان و تطبیق رشته‌های دانشگاهی با نیازهای بازار اشتغال می‌توانند گامی به سوی کاهش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان بردارند. یافته‌های مطالعه آنان حاکی از عدم تناسب میان ظرفیت پذیرش دانشگاه‌ها و نیازهای بازار اشتغال می‌باشد و این عامل از مواردی است که بحران بیکاری دانش‌آموختگان را تعمیق کرده است.

علیرضا صنعت‌خواه از دیگر پژوهشگرانی است که در مطالعه‌ی خود که به بررسی ارتباط میان ظرفیت‌های پذیرش دانشجو در دانشگاه‌ها و نیازهای بازار اشتغال پرداخته و نشان می‌دهد میان ظرفیت‌های پذیرش دانشجو و نیازهای بازار اشتغال تناسبی وجود ندارد و این عدم تناسب بیشتر در رشته‌هایی نمود دارد که بیشترین نرخ بیکاری را در بازار اشتغال به خود اختصاص داده‌اند. پژوهشگر، این حجم از عدم تناسب را دلیلی بر سهل‌انگاری برنامه‌ریزان و سیاستگذاران آموزشی قلمداد کرده است.

تبعات اجتماعی و روانی بیکاری

روند رو به رشد دانش‌آموختگان جویای کار، به شکل‌گیری جمعیتی انجامیده که پیشتر از آن با عنوان جمعیت غیرفعال یاد کردم. در پژوهش قاسم‌پور از گروهی از دانش‌آموختگان جویای کار نام برده شد که با دلسردی از یافتن شغل، در نهایت دست از جستجوی شغل کشیده و به جمعیت غیرفعال جامعه می‌پیوندند. در پژوهش او اغلب زنان هستند که در مواجهه با موانع جنسیتی جامعه‌ای مردسالار که عرصه بازار اشتغال را بر زنان، بیش از مردان تنگ کرده، به دلسردی از یافتن شغل می‌رسند و به جمعیت دانش‌آموخته‌ی غیرفعال می‌پیوندند.

البته باید گفت این جمعیت، اغلب صرفاً به لحاظ اقتصادی غیرفعال است و ممکن است بتواند در وابستگی اقتصادی به دیگر اعضای خانواده‌ی خود، همسر، والدین یا هر عضو دیگری، فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی بدون بازدهی اقتصادی داشته باشد. زنان خانه‌دار دانش‌آموخته که در میان‌شان دانش‌آموختگان مقطع دکتری به وفور یافت می‌شود، از این جمله به حساب می‌آیند. خانه‌داران با مدرکی بلااستفاده، که امروزه حتی به کار تزئین

دیوار خانه‌ها نیز نمی‌آید، جمعیت خانه‌داری را تشکیل داده‌اند که چندان از وضعیت خود رضایت ندارند و زمان خود را برای دستیابی به امکانی از دست رفته می‌بینند که می‌توانست صرف گشایش مسیر آنها به سوی مشارکت‌های اجتماعی و اقتصادی باشد. این نارضایتی و ناکامی، پیامدهای روانی برای این جمعیت به لحاظ اقتصادی و گاه اجتماعی غیرفعال در پی دارد و همه‌ساله به شکل آشکار و پنهانی بر آمار افسردگی و دیگر معضلات روانی می‌افزاید، اما صدای آن به گوش‌هایی که می‌تواند موانع اشتغال را از پیش پای دانش‌آموختگان جویای کار، به‌ویژه زنان بردارد، یا مانع از تولید انبوه مدارک دانشگاهی بی‌اعتبار شود، نمی‌رسد.

از سوی دیگر، وابستگی اقتصادی زنان به همسران یا والدین‌شان، آنها را با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی برآمده از تفکری مردسالار نیز مواجه می‌کند و عرصه‌ای که آنان تلاش داشتند با تحصیل بر خود گشوده کنند را همچنان بسته نگاه می‌دارد. ترجیح جامعه‌ی مردسالار و در راس آن، تصمیم‌گیران کلان نیز بیشتر بر انزوای زنان در پس دیوار خانه است؛ حتی اگر در فرایند تحصیل به حدی از توانمندی علمی و مهارتی رسیده باشند که بتوانند دوشادوش مردان، مسئولیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بپذیرند.

اگرچه اغلب کسانی را که در جمعیت به لحاظ اقتصادی غیرفعال جای می‌گیرند زنان تشکیل داده‌اند، اما کم نیستند مردانی که در مواجهه با موانع و معضلات بازار اشتغال، به جای تن‌دادن به مشاغل پائین‌دست و پرزحمت، وابستگی اقتصادی به خانواده را برمی‌گزینند و تنها لازم است برای مشاهده‌ی آنان، سری در جامعه بچرخانیم. اغلب کسانی که با دلسردی از یافتن شغل مناسب، بیکاری دائم و گذران زندگی در نارضایتی و وابستگی اقتصادی را برمی‌گزینند، متعلق به طبقات اجتماعی و اقتصادی متوسط به بالا هستند. آنان که از خانواده‌هایی با توانمندی اقتصادی پائین آمده‌اند، ناگزیر به تن‌دادن به مشاغل پائین‌دست و پرزحمت هستند، چراکه امکان وابستگی اقتصادی به خانواده برای آنان فراهم نیست. آنان یا باید به فقر ناشی از بیکاری و پیامدهای اجتماعی آن تن دهند، یا اشتغال در هر شغلی و با هر شرایطی را بپذیرند؛ که اغلب گزینه‌ی دوم را انتخاب می‌کنند.

در تأمل بر بحران بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی، توجه به گروه‌های اجتماعی با توانمندی اقتصادی پائین، نباید ما را از گروه‌های متعلق به طبقات متوسط و بالاتر دور بدارد. چراکه دانش‌آموخته‌ای که با انباشت توقع در دوران تحصیل، سرانجام در ناگزیری، بیکاری دائم و گذران زندگی

در نارضایتی و وابستگی اقتصادی به خانواده را انتخاب می‌کند در چشیدن طعم ناکامی از دانش‌آموختگی بی‌حاصل، چیزی کم از گروه‌های اجتماعی متعلق به طبقات فرودست نخواهد داشت و چه بسا تحمل این بار برای او که تحصیل را بیش از هر چیز امکانی برای ارتقاء منزلت اجتماعی خود می‌دید، دشوارتر باشد.

در واقع باید گفت هر دو دسته، چه آنان که در وابستگی اقتصادی به خانواده گذران زندگی می‌کنند و چه آنان که ناگزیر به تن‌دادن به روزنی ناچیز در بازار اشتغال می‌شوند، دچار یاس، سرخوردگی و ناکامی هستند که آنان را در معرض آسیب‌های روانی قرار می‌دهد و همه‌ساله به جمعیت جوانانی می‌افزاید که به لحاظ روانی پژمرده‌اند و در نارضایتی از حال و فقدان امید به آینده به سر می‌برند. نگاهی به آمار معضلات روانی همچون افسردگی و گرایش به خودکشی، حاکی از روند رو به رشد این مصائب در میان جوانان است. اگرچه هنوز پژوهشی بر ارتباط میان آمار رو به فزونی آسیب‌های روانی با بحران بیکاری دانش‌آموختگی صورت نگرفته، یا اگر هم گرفته به پشت درهای بسته محدود مانده است، اما نمی‌توان منکر رابطه‌ی معنادار میان بیکاری حاصل از دانش‌آموختگی بی‌ثمر، با معضلات روانی عدیده‌ای شد که امروزه گریبانگیر جامعه‌ای پژمرده و تهی از شور زندگی است. اثبات چنین ارتباطی نیازمند نگاهی از نزدیک در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای می‌باشد.

علاوه بر تبعات روانی معضل فراگیری که گروهی از دانش‌آموختگان بیکار را در یاس و نارضایتی، وابسته به خانواده و گروه دیگری را ناگزیر به اشتغال در مشاغل پائین‌دست و پیرزحمت می‌کند، تبعات اجتماعی بحران بیکاری دانش‌آموختگی نموده‌های دیگری از جمله ناتوانی در تشکیل خانواده و تن‌دادن به مجرد اجباری یا تاهل بدون فرزند، قرار گرفتن در معرض آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، گرایش به بزه و مواردی از این دست نیز دارد. اگرچه در این زمینه نیز با فقر داده مبتنی بر پژوهش مواجهیم، اما به وفور می‌توان شواهد این تبعات اجتماعی را در جامعه به تماشا نشست.

شبستان در یک گزارش میدانی، نظرپرسی را از دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاهی در ارتباط با موضوع بیکاری پس از تحصیل صورت داده است. پاسخگویان، بیکاری و متعاقب آن فقدان امید به آینده را عاملی برای افزایش آسیب‌های اجتماعی دیده‌اند. برخی از آنان از تبعات روانی همچون یاس، افسردگی، آینده‌هراسی، پرخاشگری و... گفته‌اند. مسعود ۲۲ ساله، دانشجوی رشته روانشناسی، در این نظرپرسی می‌گوید بیکاری در تمامی ابعاد زندگی یک جوان تأثیرگذار است. ازدواج او را به تاخیر می‌اندازد، روابط اجتماعی او را دچار

اختلال می‌کند و از همه مهمتر او را به لحاظ روانی دچار مسئله می‌کند. جوانی که دچار فقر ناشی از بیکاری باشد، نمی‌تواند رویایی داشته باشد و جوان بدون رویا، نمی‌تواند زنده به حساب بیاید.

خبرگزاری ایسنا در اواخر سال گذشته، به نقل از غلامرضا لطیفی، معاون دانشجویی دانشگاه علامه طباطبایی، از راه‌اندازی «کمیته‌ی خودکشی» در این دانشگاه خبر داد. کمیته‌ای که به منظور پیشگیری از بروز رفتارهای پرخطر دانشجویی شکل گرفته است. لطیفی در توضیح رفتارهای پرخطر به مصرف مواد مخدر و دخانیات اشاره کرده است. تأمل در این معضل در کمیته‌ای ویژه، نشان از بغرنجی وضع موجود دارد. ایسنا گزارش می‌کند که آمار افت تحصیلی، افسردگی، گرایش به مصرف مواد مخدر و روان‌گردان‌ها و اقدام به خودکشی در میان دانشجویان ایرانی به شکل نگران‌کننده‌ای رو به فزونی است و جامعه‌شناسان این معضل را به فقدان نشاط و شادی، زندگی پراضطراب، مصائب مالی و آینده‌ای نامعلوم نسبت می‌دهند که جوانان امروز را با خود درگیر کرده است.^۱

نتیجه‌گیری

آموزش و تخصص فراگرفته‌شده در دانشگاه‌های ایران، در بازار اشتغال مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد و از سوی دیگر تحصیلات عالی نمی‌تواند برای دانش‌آموختگان، تضمین‌کننده‌ی آینده‌ی شغلی و کسب درآمد بیشتر باشد و این یعنی اتلاف آموزش و تخصص فراگرفته‌شده‌ی دانش‌آموختگان دانشگاهی در عرصه‌ی اشتغال؛ معضلی که زیان‌های جبران‌ناپذیری را در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به دنبال دارد.

آینده‌ی پرابهام و ترساننده‌ای که پیش چشم جوانان سرخورده و مایوس از تغییر گشوده شده، آینده‌ی سرزمینی است که بناست به دست همین جوانان ساخته شود. اگر این آینده پیش چشم جوانانش تیر و تار می‌نماید، تبعات زیان‌بار آن متوجه سرزمینی است که چشم‌انداز روشنی پیش روی سرمایه‌های انسانی‌اش نگشوده است. تا دیر نشده باید برای این معضل آسیب‌زا تدبیری اندیشید و چشم‌ها را به روی آن گشود. اشتغال نیروی متخصص و آموزش‌دیده شاخصی تأثیرگذار بر امر توسعه است و باید هم آموزش را مدنظر قرار دهیم و هم اشتغال نیروی آموزش‌دیده را.

اکبری پور، صفدر. ۱۳۸۳. «نگاهی به وضعیت اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی». فصلنامه کار و جامعه. ۵۳: ۶-۴۳.

بختیاری، صادق. ۱۳۸۲. «تحلیلی از وضعیت اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان نظام آموزش عالی». اولین همایش اشتغال و نظام آموزش عالی کشور، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

بیابانی، جهانگیر. ۱۳۸۲. «بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و بیکاری ساختاری». فصلنامه دین و ارتباطات. ۲۰: ۳۶-۷.

بیگدلی، مژگان. و کرامتی، محمدرضا. و بازرگان، عباس. ۱۳۹۱. «بررسی رابطه‌ی بین رشته‌ی تحصیلی با وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران». فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی.

پورقاسم، شهلا. ۱۳۸۱. «بررسی وضعیت و مشکلات اشتغال زنان دارای تحصیلات عالی جویای کار شهر تهران». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس: دانشکده علوم انسانی.

سوری، علی. و حکمت، رضا. ک. ۱۳۸۴. بازار کار فارغ‌التحصیلان آموزش عالی: فصلنامه جمعیت. ۵۱ و ۲: ۴۸-۲۹.

شیری، محمد. و محسن‌خانی، زهره. ۱۳۹۵. «تفاوت‌های جنسیتی در ساختار اشتغال تحصیل‌کردگان دانشگاهی ایران ۱۳۹۲-۱۳۸۴». فصلنامه دانش انتظامی استان یزد. ۱۲، ۳: ۹۷-۸۵.

صیوحی، فرحناز. ۱۳۸۰، «بررسی و تحلیل علل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی (دیدگاه‌های مدیران بنگاه‌ها، دانشگاه‌ها و دانش‌آموختگان». وزارت علوم، تحقیقات و فناوری: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.

صنعت‌خواه، علیرضا. ۱۳۸۸. «بررسی عوامل موثر بر بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها». فصلنامه کار و جامعه. ۱۰۹: ۷۵-۵۸.

عزیزی، نعمت‌الله. ۱۳۸۲. «آموزش و پرورش و بازار کار: آماده‌سازی جوانان با صلاحیت‌ها و مهارت‌های اساسی». فصلنامه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. ۳۹: ۷۰-۵۸.

عیسی‌زاده، سعید. و نظیری، محمدکاظم. و نائینی، هادی. ۱۳۹۶. «بررسی تأثیر عدم

تطبيق مهارت بر نرخ بيكاري در ايران». فصلنامه تحقيقاتي مدل‌سازي اقتصادي.
۳۰: ۷۹-۱۰۸.

ملائى، مريم. و پروائى، شيواء. و رحيمى، كاظم. ۱۳۹۶. توسعه، تحصيلات عالى و بيكاري. فصلنامه راهبرد توسعه. ۴۹: ۲۰-۳۷.

مهرعليزاده، يدالله. ۱۳۷۳. «آموزش و بيكاري فارغ‌التحصيلان». فصلنامه مديريت دولتي. ۲۴: ۶۳-۸۲.

۱- رجوع کنید به «این صندلی فروشی است.» در رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/487645>

۲- رجوع کنید به «ده دلیل بحرانی‌شدن بازار کار تحصیل‌کرده‌ها» در خبرگزاری تسنیم.

۳- رجوع کنید به «دکتر، مهندس بیکار؛ بیکاری دانشگاهیان دو برابر بی‌سوادهاست.» در خبرگزاری تسنیم:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1396/05/11/1481372/10>
دلیل-بحرانی-شدن-بازار-کار-تحصیل‌کرده--ها-4-5-میلیون-فارغ-التحصیل-بیکارند

۱۵۹

در میانه،
در حاشیه

و «بحران بزرگ؛ بیکاری تحصیل‌کرده‌ها» در پایگاه خبری نظام جامع اطلاع‌رسانی اشتغال:

<http://www.jobportal.ir/Printable/Print.aspx?RID=1&In-fo=1333>

۴- اگر از گروهی از مشاغل با عنوان مشاغل پایین‌دست نام می‌برم، قصد فروانگاری این مشاغل را که اغلب از مشاغل پرزحمت به حساب می‌آیند، ندارم؛ بلکه به سلسله‌مراتب اجتماعی ارجاع دارم که مواجهه‌ای ارزش‌گذارانه با مشاغل دارد و در پیوستاری از برتر تا فروتر، برخی مشاغل را بر بالادست و برخی دیگر را بر پایین‌دست نشانده است.

۵- رجوع کنید به «در دانشگاه با هیچ مواجه هستیم.» در خبرگزاری ایسنا:

در-دانشگاه-با-هیچ-مواجه-<https://www.isna.ir/news/97102111087/>
هستیم

و «بازار کار کدام رشته‌های دانشگاهی در ایران سکه است؟» در خبر آن‌لاین:

<https://www.khabaronline.ir/news/1287851/>- کدام- رشته- های- دانشگاهی- در- ایران- سکه- است

و «بیکارترین و پرکارترین تحصیل‌کردگان رشته‌های دانشگاهی ایران در چند سال اخیر» در کنکور آن‌لاین:

<http://konkoronline.net/>- و- پرکارترین- تحصیل‌کردگان- ر-

۶ - نگاه کنید به ویدئو این اقدام اعتراضی:

<https://www.youtube.com/watch?v=3Dt6wkvR6-g>

۷ - رجوع کنید به «دانشگاهی با کارکرد صفر» در پایگاه خبری جهان صنعت:

<https://jahanesanat.ir/2331/>- با- کارکرد- صفر-

۸ - رجوع کنید به «بسیاری از جوانان با مدرک دکترا کولبری می‌کنند.» در خبرگزاری ایسنا:

<https://www.isna.ir/news/96042715824/>- از- جوانان- با- مدرک- دکترا- کولبری- می- کنند

و «فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد و دکترا کولبری می‌کنند.» در خبرگزاری برنا:

<https://www.borna.news/>- بخش- اجتماعی- 4/593750- فارغ-التحصیلان- دکترا- کولبری- می- کنند- دانش- جوانان- لازم- است- ولی- کافی- نیست- بیکاری- درصد- فارغ-التحصیلان- اقدامات- دولت- یازدهم- در- حوزه- جوانان- هوشمندانه- بود

و «مصائب مهندس کولبر» در اقتصاد آن‌لاین:

<https://www.eghtesadonline.com/>- بخش- اقتصاد- کلان- 3/321302- مصائب- مهندس- کولبر

و «چند سوال درباره رفتگری که دکترا عمران دارد.» در خبرگزاری دنیای اقتصاد:

بخش-سایت-خوان-62/3453318-چند-<https://donya-e-eqtesad.com/> سوال-درباره-رفتگری-که-دکترای-عمران-دارد

و «فوق لیسانس فلسفه، سیمان خالی می‌کند.» در پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران:

بخش-بازنشر-59/715384-فوق-لیسانس-<https://www.jamaran.news/> فلسفه-سیمان-خالی-می‌کند-ایلام-هنوز-در-شرایط-بحرانی-است

و «گفتگو با پاکبان معروف این روزها؛ من یک رفتگرم، با مدرک فوق لیسانس» در جامعه خبری تحلیلی الف:

<https://www.alef.ir/news/3960907177.html>

و «پای حرف یک کارگر ساختمانی که مدرک دکتری دارد» در پایگاه خبر فوری:

پای-حرف‌های-یک-<https://www.khabarfoori.com/detail/270386/> کارگر-ساختمانی-که-مدرک-دکتر-دارد-«سین جیم»-یک-آگهی-استخدام-دارد

و «پاکبان هنرمند یاسوجی با مدرک فوق لیسانس» در پایگاه خبری فریاد جنوب:

پاکبان-هنرمند-یاسوجی-با-مدرک-فوق-<http://faryadejonoob.ir/> [?print=1](http://faryadejonoob.ir/?print=1)

و موارد پرشمار دیگر که برای مشاهده‌شان کافیسست سری در جامعه بچرخانیم.

۹- همان.

۱۰- صبوحی، فرحناز. ۱۳۸۰. «بررسی و تحلیل علل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی (دیدگاه‌های مدیران بنگاه‌ها، دانشگاه‌ها و دانش‌آموختگان». وزارت علوم، تحقیقات و فناوری: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.

۱۱- سوری، علی. و حکمت، رضا. ک. ۱۳۸۴. بازار کار فارغ‌التحصیلان آموزش عالی: فصلنامه جمعیت. ۵۱ و ۲: ۴۸-۲۹.

۱۲- شیری، محمد. و محسن‌خانی، زهره. (۱۳۹۵). «تفاوت‌های جنسیتی در ساختار اشتغال تحصیل‌کردگان دانشگاهی ایران ۱۳۹۲-۱۳۸۴». فصلنامه دانش انتظامی استان یزد. ۳، ۱۲: ۸۵-۹۷.

۱۳- پورقاسم، شهلا. ۱۳۸۱. «بررسی وضعیت و مشکلات اشتغال زنان دارای تحصیلات عالی جویای کار شهر تهران». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس: دانشکده علوم انسانی.

۱۴- همچنین رجوع کنید به «سهم زنان از اشتغال تنها ۱۹ درصد؛ مردان ۸۱ درصد»:

<https://www.isna.ir/news/98051306541/>-سهم-زنان-از-اشتغال-تنها-۱۹درصد-مردان-۸۱-درصد

و «نرخ بیکاری زنان، همچنان بیش از مردان»:

<https://www.isna.ir/news/98012107901/>-نرخ-بیکاری-زنان-همچنان-بیش-از-مردان

و «مشارکت اقتصادی مردان بیشتر از زنان است.» در خبرگزاری ایسنا:

<https://www.isna.ir/news/98041910098/>-مشارکت-اقتصادی-مردان-بیشتر-از-زنان-است

۱۵- رجوع کنید به پانویس ۱۱.

۱۶- بیگدلی، مزگان. و کرامتی، محمدرضا. و بازرگان، عباس. ۱۳۹۱. «بررسی رابطه‌ی بین رشته‌ی تحصیلی با وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران». فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، ۶۵: ۳-۱۱۱.

۱۷ - بختیاری، صادق. ۱۳۸۲. «تحلیلی از وضعیت اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان نظام آموزش عالی». اولین همایش اشتغال و نظام آموزش عالی کشور، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

۱۸ - ملائی، مریم. و پروائی، شیوا. و رحیمی، کاظم. ۱۳۹۶. توسعه، تحصیلات عالی و بیکاری. فصلنامه راهبرد توسعه. ۴۹: ۳۷-۲۰.

۱۹ - مهرعلیزاده، یدالله. ۱۳۷۳. «آموزش و بیکاری فارغ‌التحصیلان». فصلنامه مدیریت دولتی. ۲۴: ۸۲-۶۳.

۲۰ - بیابانی، جهانگیر. ۱۳۸۲. «بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و بیکاری ساختاری». فصلنامه دین و ارتباطات. ۲۰: ۷-۳۶.

۲۱ - عیسی‌زاده، سعید. و نظیری، محمدکاظم. و نائینی، هادی. ۱۳۹۶. «بررسی تأثیر عدم تطبیق مهارت بر نرخ بیکاری در ایران». فصلنامه تحقیقاتی مدل‌سازی اقتصادی. ۳: ۷۹-۱۰۸.

۲۲ - عزیزی، نعمت‌الله. ۱۳۸۲. «آموزش و پرورش و بازار کار: آماده‌سازی جوانان با صلاحیت‌ها و مهارت‌های اساسی». فصلنامه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. ۳۹: ۵۸-۷۰.

۲۳ - اکبری‌پور، صفدر. ۱۳۸۳. «نگاهی به وضعیت اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی». فصلنامه کار و جامعه. ۵۳: ۴۳-۶.

۲۴ - صنعت‌خواه، علیرضا. ۱۳۸۸. «بررسی عوامل موثر بر بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها». فصلنامه کار و جامعه. ۱۰۹: ۵۸-۷۵.

۲۵ - رجوع کنید به پانویس ۷.

۲۶ - رجوع کنید به «افسردگی مهمترین اختلال روانی امروز جامعه است.» در خبرگزاری ایرنا:

<https://www.irna.ir/news/83417864/> -روانی-اختلال-مهمترین-افسردگی-امروز-جامعه-است

«از هر چهار ایرانی یک نفر دچار اختلالات روانی» در خبرگزاری مشرق:

<https://www.mashreghnews.ir/news/847346/> -از-هر-۴-ایرانی-یک-نفر-دچار-اختلالات-روانی

«آمار نگران‌کننده‌ی اختلالات روانی در ایران» در پایگاه خبری اقتصاد مردم:

<http://www.eghtesademardom.com/fa/Main/Detail/4627/> -آمار-نگران-کننده-اختلالات-روانی-در-ایران

«وزارت بهداشت: خودکشی در ایران در حال افزایش است.» در رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/464153>

۲۷ - اگرچه نمی‌توان عوامل دخیل در کاهش تمایل جوانان به ازدواج را صرفاً به مسئله‌ی بیکاری محدود کرد؛ اما نمی‌توان نقش بیکاری در تعمیق این مسئله را نادید گرفت. اخیراً ایرنا گزارش کرده است که تمایل به ازدواج در میان جوانان ایرانی در دهه‌ی جاری، از سال ۱۳۸۹ تاکنون، کاهشی ۴۰ درصدی داشته است. رجوع کنید به «ازدواج در کشور ۴۰ درصد کم شده است.» در خبرگزاری ایرنا:

<https://www.irna.ir/news/83794319/>-در-کشور-۴۰-درصد-کم-شده-است

۲۸ - رجوع کنید به «هراس از آینده بدون کار؛ دغدغه فارغ‌التحصیلان پرشمار» در پایگاه خبری شبستان:

<http://www.shabestan.ir/detail/News/714985>

۲۹ - ایسنا چندی بعد این گزارش را حذف کرد؛ اما از آنجائیکه گزارش، بازتاب گسترده‌ای در دیگر خبرگزاری‌ها داشت، برای مشاهده‌ی آن به بازنشر آن در خبرگزاری فرارو رجوع کنید: «تشکیل کمیته خودکشی در دانشگاه علامه طباطبایی»:

<https://fararu.com/fa/news/431866/>-تشکیل-کمیته-خودکشی-در-دانشگاه-علامه-طباطبایی

کتاب شناسی

اکبری‌پور، صفدر. ۱۳۸۳. «نگاهی به وضعیت اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی». فصلنامه کار و جامعه. ۵۳: ۶-۴۳.

بختیاری، صادق. ۱۳۸۲. «تحلیلی از وضعیت اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان نظام آموزش عالی». اولین همایش اشتغال و نظام آموزش عالی کشور، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

بیابانی، جهانگیر. ۱۳۸۲. «بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و بیکاری ساختاری». فصلنامه دین و ارتباطات. ۲۰: ۳۶-۷.

بیگدلی، مژگان. و کرامتی، محمدرضا. و بازرگان، عباس. ۱۳۹۱. «بررسی رابطه‌ی بین رشته‌ی تحصیلی با وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران». فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی.

پورقاسم، شهلا. ۱۳۸۱. «بررسی وضعیت و مشکلات اشتغال زنان دارای تحصیلات عالی جویای کار شهر تهران». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس: دانشکده علوم انسانی.

سوری، علی. و حکمت، رضا. ک. ۱۳۸۴. بازار کار فارغ‌التحصیلان آموزش عالی: فصلنامه جمعیت. ۵۱ و ۲: ۲۹-۴۸.

شیری، محمد. و محسن‌خانی، زهره. ۱۳۹۵. «تفاوت‌های جنسیتی در ساختار اشتغال تحصیل‌کردگان دانشگاهی ایران ۱۳۹۲-۱۳۸۴». فصلنامه دانش انتظامی استان یزد. ۳، ۱۲: ۸۵-۹۷.

صیوحی، فرحناز. ۱۳۸۰، «بررسی و تحلیل علل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی (دیدگاه‌های مدیران بنگاه‌ها، دانشگاه‌ها و دانش‌آموختگان)». وزارت علوم، تحقیقات و فناوری: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.

صنعت‌خواه، علیرضا. ۱۳۸۸. «بررسی عوامل موثر بر بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها». فصلنامه کار و جامعه. ۱۰۹: ۵۸-۷۵.

عزیزی، نعمت‌الله. ۱۳۸۲. «آموزش و پرورش و بازار کار: آماده‌سازی جوانان با صلاحیت‌ها و مهارت‌های اساسی». فصلنامه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. ۳۹: ۵۸-۷۰.

عیسی‌زاده، سعید. و نظیری، محمدکاظم. و نائینی، هادی. ۱۳۹۶. «بررسی تأثیر عدم تطبیق مهارت بر نرخ بیکاری در ایران». فصلنامه تحقیقاتی مدل‌سازی اقتصادی. ۳۰: ۷۹-۱۰۸.

ملائی، مریم. و پروائی، شیوا. و رحیمی، کاظم. ۱۳۹۶. توسعه، تحصیلات عالی و بیکاری. فصلنامه راهبرد توسعه. ۴۹: ۲۰-۳۷.

مهرعلیزاده، بدالله. ۱۳۷۳. «آموزش و بیکاری فارغ‌التحصیلان». فصلنامه مدیریت دولتی. ۲۴: ۶۳-۸۲.



درمیانہ | **درحاشیہ**

زاغه‌ها و جمعیت‌های «نامرئی» نئولیبرالیسم

ایمان گنجی

چکیده: شیوع ویروس جدید کرونا به روشنی نشان داده که حکومت‌ها چه بیشتر و چه در مدیریت کنونی بحران، هنگام کمک‌رسانی، امداد، توجه و ارائه خدمات به گروه‌های جمعیتی مختلف دست به انتخاب و تبعیض می‌زنند. موقعیت حاشیه‌ای آن دست گروه‌های جمعیتی که دهه‌ها به حاشیه رانده شده‌اند، اکنون بیش از پیش برجسته شده است. یک گروه جمعیتی طبقاتی که فارغ از مرزهای جنسیت، قومیت و ملیت، نماد بارز این به‌حاشیه‌راندن است، زاغه‌نشین‌ها هستند.

با بیماری همه گیر کووید-۱۹، یک میلیارد انسان در زاغه‌های سرتاسر جهان، در معرض خطری جدی‌تر از بقیه قرار گرفتند. اما معنای خطر جدی برای اجتماع‌هایی که حکومت‌ها آنها را «نامرئی» می‌خواهند و نامرئی‌شان می‌کنند، با خطر جدی برای هر اجتماع دیگری فرق دارد.

برای نمونه، زاغه‌نشین‌های آفریقای جنوبی در دوربان، پیتروماریتزبورگ و کیپ تاون تجلی این خطر بارز بودند. از یک سو، همان طور که یک عضو برجسته جنبش زاغه‌نشین‌ها (Abahlali basemjondolo) درباره خطر کووید ۱۹ در حلبی‌آبادهای آفریقای جنوبی می‌گوید: «فقیران همیشه مطرودند... رئیس‌جمهوری می‌گوید ما باید در خانه‌هایمان بمانیم و فاصله‌گیری اجتماعی کنیم و دست‌هایمان را بشوییم. این رویکرد پیش‌فرض می‌گیرد که همه به خانه امن و خدمات دسترسی دارند. اما پس فقیران چه که اصلاً به بهداشت و آب پاکیزه دسترسی ندارند؟» یا به گفته یکی از زنان رهبر جنبش، «با ما مثل حیوانات برخورد می‌شود، نه انسان... در زاغه‌ها خانواده‌های پرجمعیت زیادی

در خانه‌حلبی‌هایی با فاصله سه متر در سه متر زندگی می‌کنند ... سرتاسر یک اجتماع می‌تواند با آمدن ویروس کرونا به اینجا نابود شود.^۱

از سوی دیگر، با اینکه زاغه‌نشین‌های آفریقای جنوبی در معرض کرونا قرار دارند، حکومت در حال حمله‌کردن به سکونت‌گاه‌های آنها برای تخلیه اجباری‌شان است و زاغه‌نشین‌ها باید در برابر این تعدی‌ها مقاومت کنند. در آخرین مورد ۱۰ آوریل، بنا به گزارش جنبش زاغه‌نشین‌ها، نیروهای حکومتی مسلح به دو سکونت‌گاه حمله کردند و ۲۹ عضو زن جنبش که در برابر این حمله اعتراض کردند، به اتهام نقض قوانین فاصله‌گیری اجتماعی برای جلوگیری از شیوع کرونا دستگیر شدند.^۲

زاغه و حاشیه

زاغه، محصولی از توسعهٔ شتاب‌ناک و ناموزون شهرنشینی، هر دو معنای حاشیه را در خود جمع کرده است.

از یک سو، زاغه‌ها عموماً در حاشیهٔ جغرافیایی سر برمی‌آورند: حاشیهٔ شهرهای بزرگ و مرکزهای کلان شهری همچون بمبئی، قاهره، نایروبی و غیره، و نیز در سرزمین‌های حاشیه‌ای و مرزنشین کشوری مثل ایران که مناطق مرزی‌اش اقلیت‌نشین هستند.

از سوی دیگر، حتی وقتی زاغه‌ها در مرکز شهرها پدید می‌آیند، نشانگر به‌حاشیه‌رانده‌شدن طبقاتی اند - خواه هر شکاف تبعیض‌آمیز دیگری (قومی - ملی، جنسیتی، دینی) این فرآیند به‌حاشیه‌راندن را تشدید کرده باشد.

زاغه یک پویشمندی دوگانهٔ دیگر را نیز در خود جای داده است.

از یک طرف، زاغه به عنوان یکی از معلول‌های اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، پدیده‌ای مربوط به جهانی شدن است. از نگاهی کل‌گرا، زاغه‌ها در حاشیهٔ نظام اقتصاد جهانی پررنگ‌تر هستند؛ یعنی در کشورهای که بنا به تقسیم‌بندی‌های مدرن و معاصر، یا در میان کشورهای «جهان سوم» - مودبانه‌تر آن، «در حال توسعه» - هستند یا در میان کشورهای «جنوب جهان». بنا به آخرین آمار سازمان ملل^۳، بیش از یک میلیارد نفر در جهان در زاغه‌ها زندگی می‌کنند.

۸۰ درصد این زاغه‌نشین‌ها به سه منطقه تعلق دارند: آسیای شرقی و جنوب شرقی (۳۷۰ میلیون نفر)؛ آفریقای سیاه (۲۳۸ میلیون نفر) و مرکز و جنوب

از طرف دیگر، هر کشور خاصی حاشیه‌ها و در نتیجه، زاغه‌های خود را تولید می‌کند و این فرآیندهای به‌حاشیه‌راندن در هر بستر محلی خاص متفاوت‌اند. زاغه‌ها محل سکونت کسانی هستند که «فقیران شهری» خوانده می‌شوند.

ساسکیا ساسن، جامعه‌شناس انتقادی هلندی - آمریکایی نیز زاغه‌ها را حاصل «بیرون‌راندن جمعیت‌ها در لبه‌های سیستمی»، که تعریف دیگری از به‌حاشیه‌راندن است، می‌داند و می‌نویسد: «من از لفظ «بیرون‌رانده» برای اشاره به گستره‌ای از شرایط استفاده می‌کنم. آنها شامل شمار رو به افزایش افراد بسیار فقیر می‌شوند، آوارگان ساکن در کشورهای فقیر که در اردوگاه‌های رسمی و غیررسمی پناهجویی انگار در انبار ذخیره شده‌اند، اقلیت‌شده‌ها و تحت‌تعقیب‌قرارگرفته‌ها در کشورهای ثروتمند که زندان‌ها را انباشته‌اند، کارگرانی که بدن‌هایشان در کار تخریب می‌شود و در سنی که هنوز خیلی جوان هستند، ازکارمی‌افتند، و جمعیت‌های مازاد با بدن‌های توانایی که گتوها و زاغه‌ها را انباشته‌اند.»^۴

سیارهٔ زاغه‌ها

زاغن‌نشین در تعریف سازمان ملل به کسانی گفته می‌شود که «به مسکن مناسب، آب امن و بهداشت» دسترسی ندارند و در سکونت‌گاه‌هایی «پرازدحام و بدون خدمات» زندگی می‌کنند که «عموماً بر زمین‌های حاشیه‌ای و خطرناک بنا شده‌اند». نبود خدمات‌رسانی به زاغه‌ها باعث می‌شود که ساکنان آنها «برای آب تمیز قیمت گزافی بپردازند»، «زباله‌هایشان جمع‌آوری نشود و در عوض دور و برشان را فرا بگیرد و بر فعالیت‌ها و سلامت آنها به‌ویژه کودکان‌شان تأثیر بگذارد.»

این تعریف به نخستین گزارش جامع سازمان ملل (۲۰۰۳)^۵ دربارهٔ زاغن‌نشین و فقیران شهری در سرتاسر جهان بازمی‌گردد که بیش از یک‌صد پژوهشگر در آن مشارکت کردند و ادعا شد یافته‌های آن در مورد ۹۰ درصد جمعیت جهان صادق است. آن زمان یک‌سوم جمعیت شهرنشین جهان در زاغه‌ها می‌زیستند، اما هنوز اندکی بیش از نیمی از جمعیت جهان، روستانشین بودند.

بنا به آخرین آمار سازمان ملل، از ۲۰۰۷ به این سو نیم بیشتر جمعیت جهان شهرنشین شده‌اند. جمعیت جهان اکنون هفت میلیارد و ۷۷۸ میلیون نفر است. نرخ رشد جمعیت جهان در ۲۰۱۸، ۱٫۱ درصد بود. تا ۲۰۳۰، بنا به تخمین

سازمان ملل^۶، ۶۰ درصد جمعیت جهان، یعنی آن زمان، ۵٫۱ میلیارد نفر، شهرنشین هستند و اگر درصد زاغه‌نشینی همچون امروز باشد، ۱٫۷ میلیارد نفر زاغه‌نشین خواهند شد. اما طبق پیش‌بینی سازمان ملل، شمار زاغه‌نشین‌ها از این هم بیشتر و به ۲ میلیارد خواهد رسید.^۷

با وجود این، ۲۸ اسفند ۱۳۹۷، یونسکو در گزارشی دربارهٔ وضعیت آب در جهان اعلام کرد که ۲٫۱ میلیارد تن همین حالا دسترسی آسان به آب آشامیدنی پاکیزه ندارند - یکی از مشخصات تعریف عملی سازمان ملل از زاغه.^۸

گسترش زاغه‌ها در جنوب جهان به دو پویشمندی جهانی بازمی‌گردد:

نخست، جهانی‌شدن الگوی حکومت‌داری مبتنی بر توسعهٔ سرمایه‌داری در تمام کشورهای جهان (به لطف صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) و بدل‌شدن فرم سیاسی دولت-ملت مدرن به فرم کلی و طبیعی‌سازی‌شده‌ی سیاسی. شمار دولت‌های عضو سازمان ملل از ۵۱ دولت در اکتبر ۱۹۴۵ به ۱۹۳ دولت در آوریل ۲۰۲۰ رسیده است. اما زاغه پدیده‌ای است که از ابتدای شهرنشینی و شکل‌گیری دولت مدرن وجود داشته و کشورهای کنونی در شمال جهان با آن دست به‌گریبان بوده‌اند. رمان‌های چارلز دیکنز پیرامون وضعیت زاغه‌ها در بریتانیای در حال صنعتی‌شدن در خاطر تمام ما هستند. در دوران استعمار هم استعمارشدگان قرن بیستمی در زاغه‌ها محصور می‌شدند.

دوم، افزایش تولید صنعتی در جنوب جهان با صنعتی‌زدایی هرچه‌بیشتر از کشورهای توسعه‌یافته که به قول اسلاوی ژیتک، «سویهٔ تاریک تولید جهانی» - بیگاری، آلودگی زیست‌محیطی، و افزایش زاغه‌نشینی و حاشیه‌نشینی - را به کشورهای درحال توسعه صادر کردند.

اما این پویشمندی‌های ساختاری جهانی، همهٔ ماجرا یا حتی قسمت مهم آن نیست. به علاوه نباید تصور کرد که گرایش‌های جهان‌شمول دیگری همچون افزایش تصاعدی جمعیت به ویژه در کشورهای جنوب به خاطر پیشرفت پزشکی یا صنعتی‌سازی گسترده با وجود کمبود منابع، مشکل اصلی است.

بنا به نخستین گزارش «کلوب رم» که اکنون گروهی از سیاستمداران رده‌بالا، رهبران سابق و فعلی، مقام‌های پیشین و فعلی سازمان ملل، رهبران کسب‌وکار و غیره را شامل می‌شود، «حدود رشد بشر»^۹ چنین چشم‌اندازی داشت. گروهی از «دانشمندان» اروپایی و آمریکایی حول یک سرمایه‌دار صنعتی ایتالیایی گرد آمدند و همگی دغدغهٔ «آیندهٔ بشر» را داشتند. آنها با استفاده از روش‌شناسی

رایج آن زمان، «تحلیل دینامیک سیستم» رشد تصاعدی جمعیت و میزان غذا و صنعتی‌سازی و شهری‌سازی و زمین مورد نیاز برای این جمعیت را تخمین زدند و رشد جمعیت را عامل آینده‌تار بشریت توصیف کردند.^{۱۰}

فصل «ماهیت رشد تصاعدی» در گزارش کلوب رم با یک نقل قول قدیمی از هان فی‌زی، فیلسوف باستانی چینی آغاز می‌شود: «مردم در حال حاضر فکر می‌کنند پنج پسر بیش از حد زیاد نیست و هر پسر هم پنج پسر دارد و قبل مرگ پدر بزرگشان ۲۵ وارث به وجود آمده است. بنابراین آدم‌ها بیشتر می‌شوند و ثروت کمتر؛ سخت کار می‌کنند و اندک دریافت می‌کنند».

این نظرگاه خطرناک مالتوسی‌ها است که تصور می‌کنند افزایش جمعیت ضرورتاً در برابر بهبود معنادار اجتماعی مانع ایجاد می‌کند. این ایده به تقسیم‌بندی جمعیت راه می‌برد و گروهی را «جمعیت مازاد» لقب می‌دهد. مالتوس خود از مخالفان قوانین حامی فقرا در بریتانیا بود و کسانی که بعدتر تحت تأثیر او قرار گرفتند، به سراغ ایده‌تکامل اجتماعی (الگوبرداری شده از تکامل طبیعی داروین، یکی از کسانی که تحت تأثیر مالتوس بود) و سیاست‌های به‌سازی نژادی و به حاشیه راندن به اصلاح «جمعیت مازاد» رفتند.^{۱۱}

مارکس و انگلس از مخالفان سرسخت ایده‌های مالتوسی بودند و به درستی استدلال می‌کردند آنچه مالتوس فشار جمعیت بر ابزار تولید می‌فهمد، در واقع فشار ابزار تولید و انحصار بر آن جمعیت است. نقل قول بالا از هان فی‌زی هم کارکردش تنها رازواره‌سازی فرآیند کار و تولید است که درآمد کمتر کارگران را به شمار بیشتر آنها مرتبط می‌کند و از نظر تاریخی دست کارفرما را برای سوء استفاده از ارتش ذخیره صنعتی باز گذاشته است.

مسئولیت دولت‌های ملی

دولت‌های ملی به عنوان بخش مهمی از صاحبان ابزار تولید که با دیگر بخش صاحبان - سرمایه‌دارها - از نظر تاریخی هم‌دست بوده اند، در هر قلمروی ملی خاص، مقصران اصلی افزایش زاغه‌نشینی هستند.

گزارش ۲۰۰۳ سازمان ملل نیز دقیقاً به این نکته ذیل «شکست حکمرانی» اشاره می‌کند: «زاغه‌ها را باید نتیجه شکست سیاست‌ها و قوانین و نظام‌های تحویل مسکن و نیز شکست سیاست‌های ملی و شهری دانست.»

مایک دیویس، متفکر مارکسیست آمریکایی که کتاب «سیاره زاغه‌ها»

۱۲ را با اشاره به گزارش ۲۰۰۳ سازمان ملل آغاز می‌کند، در فصلی از آن به «خیانت دولت‌ها» می‌پردازد. دیویس با اشاره به ابتکار عمل‌های دولت‌های سوسیالیست و ملی‌گرا پس از جنبش‌های ضداستعماری استقلال برای رفع مشکل زاغه‌نشینی - دولت‌هایی که به دلایل مختلف شکست خوردند - می‌نویسد: «زاغه آینده محتوم شهرنشینی نبود.» یک مثال بارز کوبا است که آن هم از دهه ۱۹۹۰ و با فروپاشی شوروی نتوانست برنامه تأمین همگانی مسکن را به تناسب جمعیت‌اش ادامه دهد.

فارغ از این مثال‌های محدود تاریخی، تجربه‌های تلاش برای ارائه مسکن همگانی در جنوب جهانی اندک بوده اند. اگرچه غارت‌گری در بنیان هر دولت مدرنی است، تفاوت در درجه این غارت‌گری باعث شد که برخی دولت‌ها اساساً کاری به مسکن فقرای شهری روزافزون خود نداشته باشند. اکثریت فرآیندهای منجر به زاغه‌نشینی در جنوب جهانی در نیمه دوم قرن بیستم اما، به گواهی بررسی تاریخی مایک دیویس، حاصل جنگ‌های داخلی و بین‌دولتی و تنش‌های فرقه‌ای بود، نه حاصل توسعه اقتصادی اعجاز برانگیزی که محصول فرعی ضروری‌اش زاغه است.

یک دلیل دیگر، وابستگی خارجی بسیاری از این دولت‌ها و ادغام‌شان در سرمایه‌داری جهانی‌سازی شده بود. برنامه‌های اصلاح ساختاری که از دهه ۷۰ به بعد با توصیه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به عنوان ضمانت‌های عملی در ازای وام‌های «توسعه» تحمیل می‌شد، همیشه به نفع کوچک‌سازی مداخله دولتی در مسکن و خصوصی‌سازی آن جهت‌گیری می‌کردند.

دولت‌ها کم‌کم به سراغ سیاست‌های دیگری برای برخورد با زاغه‌ها رفتند: نامرئی‌کردن آنها.

مهم‌ترین سیاست عملی نامرئی‌کردن، تخریب زاغه‌های سربرآورده در زمین‌های «قیمتی» مانند مرکز شهرها، انتقال اجباری جمعیت‌های این زاغه‌ها و درهم‌شکستن مقاومت آنها و فرستادن‌شان به حومه شهرها بود.

هنوز نامرئی‌کردن و هر چه بیشتر به حاشیه راندن، چشم‌انداز سیاست دولتی در بسیاری از نقطه‌های جهان است؛ حتی در دوران شیوع کرونا.

زاغه‌ها گاه تا ده‌ها برابر متوسط کلان‌شهر نزدیک‌شان تراکم جمعیت دارند و اپیدمی‌ها به سرعت در آنها گسترش می‌یابند. بسیاری از زاغه‌نشین‌ها به

خاطر عدم دسترسی به امکانات بهداشتی پیشاپیش به بیماری‌های زمینه‌ای دچار هستند و علائمی مثل سردرد و سرفه و تب را آن‌قدر جدی نمی‌گیرند که دیگر طبقات شهرنشین با سلامت بهتر.

اما همان‌طور که نویسندگان «نیویورک تایمز» می‌نویسند:

«مهم‌ترین عامل در تسهیل شیوع پندمی‌ها در زاغه‌ها، بی‌توجهی نخبگان حکومتی به جمعیت‌های ساکن آنها است. به سختی بتوان پیش از شیوع پندمی در زاغه‌ها، تلاشی حکومتی در جهت پیشگیری از آن را دید. برای نمونه، دسترسی به تست کرونا بسیار محدود است.»^{۱۳}

جمهوری اسلامی و زاغه‌ها

سیاست حکومتی جمهوری اسلامی در قبال زاغه و حاشیه‌نشینی، همان نامرئی‌سازی است. تبلور این سیاست را می‌توان در برخورد دولت‌های جمهوری اسلامی با زاغه‌های حاشیه‌اتوبان چمران تهران یافت. یک بار دولت اول اصلاحات خاتمی که هنگام برگزاری اجلاس سران اسلامی این حاشیه در مرکز شهر را با برزنت و پارچه آبی‌رنگ پوشاند و یک بار هم دولت دوم عدالت‌ورز احمدی‌نژاد که به روشی مشابه آن را از نظر مهمانان اجلاس کشورهای عدم تعهد یک سال پس از انقلاب فقرای شهری در «بهار عربی» مخفی کرد.^{۱۴}

با شیوع کرونا، مشخص نیست در زاغه‌های ایران دقیقاً چه می‌گذرد. از زاغه‌های استان‌های حاشیه‌ای همیشه خبرهای اندک‌تری بیرون می‌آید، و آنچه درباره‌ی زاغه‌های تهران و استان‌های مرکزی‌تر بیرون آمده، هشدار و اخطار است.

در همان ابتدای شیوع گسترده‌ی کرونا، شش سازمان غیردولتی حمایت از کودکان کار در منطقه ۱۲ تهران (شامل بازار تهران و میدان شوش)، در نامه‌ی مشترکی به وزیر بهداشت، خواستار توجه وزارت بهداشت به ساکنان این منطقه پرجمعیت و ساکنان آسب‌پذیر محلات آن در پیشگیری از شیوع ویروس کرونا شدند. این سازمان‌ها استدلال کرده بودند که تراکم جمعیتی بالا در این منطقه، شرایط اقتصادی نامناسب خانواده‌ها و کمبود و گرانی امکانات بهداشتی، دسترسی محدود به منابع اطلاعاتی موثق، مشکلات تغذیه‌ای و ضعف جسمانی، آمار بالای اشتغال کودکان (زباله‌گردی، دست‌فروشی، کار در کارگاه‌های زیرزمینی) شرایط را برای شیوع ویروس کرونا در این منطقه و گسترش آن در سطح وسیع‌تر فراهم کرده است.^{۱۵}

شرایطی که آنها توصیف می‌کنند، نشانه‌های یک مشکل ساختاری و قدیمی است که کووید ۱۹ پرتوی تازه‌ای بر آن افکنده و این مشکل ساختاری، یک مشکل حاکمیتی است.

زاغه در ایران: آمار و تعریف

بر اساس آماري که مایک دیویس در پژوهش خود جمع‌آوری کرده است، ۲۰۰۳ میلادی ۴۴٫۲ درصد جمعیت شهرنشین ایران، یعنی ۲۰٫۴ میلیون تن در زاغه‌ها زندگی می‌کردند. ایران در رده‌بندی کشورهای دارای بیشترین جمعیت زاغه‌نشین، در ردهٔ هشتم قرار داشت. بر اساس رده‌بندی دیگری از سوی بانک جهانی در ۲۰۰۵، ۳۰٫۳ درصد جمعیت شهرنشین ایران در زاغه‌ها زندگی می‌کردند.^{۱۶}

بنا به آمار رسمی از خود ایران که گاه و بیگاه اعلام می‌شود، دست کم یک سوم جمعیت شهرنشین^{۱۷} نزدیک به همان ۳۰ درصد - زاغه‌نشین هستند.

آمار اما دقیق نیست و بین ۱۱ تا ۱۹ میلیون تن تخمین زده می‌شود^{۱۸}. ۱۸ تیر ۱۳۹۸ سعیدرضا جندقیان، معاون امور دهیاری سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌ها آمار واقعی تعداد حاشیه نشینان ایران را ۱۶ میلیون تن - یک پنجم جمعیت ایران - اعلام کرد.^{۱۹}

تعریف رسمی زاغه در ایران دو گروه کلی برای زاغه‌ها قائل می‌شود:

یک، بافت فرسودهٔ شهری که سه خصیصهٔ کلی دارد و بنا به شرایط، یک یا دو خصیصهٔ زیر یک منطقه را جزو بافت فرسوده می‌کند: (۱) تقسیم‌بندی‌های خرد زمین، یعنی بیش از ۵۰ درصد مساحت منطقه به زمین‌های کمتر از ۲۰۰ متر تقسیم شده باشد؛ (۲) عدم دسترسی، یعنی خیابان‌ها و کوچه‌های با عرض کمتر از شش متر بیش از ۵۰ درصد کل خیابان‌ها و کوچه‌ها باشند؛ (۳) عدم استحکام، یعنی بیش از ۵۰ درصد ساختمان‌های منطقه غیرمستحکم باشند.

دو، سکونت‌گاه‌های غیررسمی، که بنا به «سند توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی»^{۲۰} (۱۳۸۲) مشخصات زیر را دارد:

(۱) مسکن‌سازی شتاب‌زده توسط استفاده‌کنندگان آن‌ها که عمدتاً به دلیل نداشتن پروانه ساختمان و تبعیت نکردن از برنامه‌ریزی رسمی شهرسازی مجموعه‌ای نابسامان به وجود آورده‌اند، (۲) پیوستگی عملکردی با شهر اصلی

و گسست کالبدی از آن با تجمعی از اقشار عمدتاً کم درآمد و فقیر، (۳) محیطی با کیفیت پایین زندگی و کمبود شدید خدمات و زیربنای شهری و تراکم بالای جمعیتی.»

سند توانمندسازی در سال ۱۳۸۲ اعتراف می‌کند که تا آن زمان، سیاست مشخصی برای رسیدگی به این زاغه‌ها وجود نداشته و تهیه این سند به خاطر پاسخ به آن ضرورت است. با این حال، هیچ دولتی به واقع این سند مبتنی بر بازار آزاد را هم پیگیری نکرد.

طبقه و تبعیض

در جریان انقلاب ۵۷ و سال‌های ابتدایی آن زاغه‌نشینی افزایش یافت، اما این افزایش را باید شکلی از تلاش فقیران شهری برای دستیابی به «حق شهر» فهمید. در مورد این پدیده، آصف بیات می‌نویسد: «وقتی انقلابی‌ها در حال تظاهرات در خیابان‌های شهرهای بزرگ بودند، فقیرترین‌ها مشغول گسترش کنترل‌شان بر اجتماع‌هایشان و (سوء)توسعه‌دادن میزان هر چه بیشتری از زمین شهری بودند.» در سال‌های بعد، این فقیرترین‌ها عقب رانده شدند.

۱۷۵

در میانه،
در حاشیه

سند توانمندسازی ۱۳۸۲ جمهوری اسلامی علی‌رغم راه‌حل‌های مبتنی بر بازارش، در یک توصیف درست تلویحاً به خصیصه طبقاتی اقتصاد سیاسی زاغه اشاره می‌کند: «این‌گونه سکونتگاه‌ها هر چند جلوه‌ای از فقر است اما بازتاب کاستی‌ها و نارسایی‌های سیاست‌های دولتی و بازار رسمی نیز محسوب می‌شوند.»

جمعیت‌های زاغه‌نشین به لحاظ طبقاتی به حاشیه رانده می‌شوند، کارگران موقت و متزلزل و فصلی بوده، از دسترسی به خدمات اولیه شهری و بسیاری خدمات دولتی از جمله بهداشت و درمان و آموزش محرومند و نه توان خرید مسکن در فضای گران‌قیمت کلانشهر را دارند و نه اساساً هزینه حمل و نقل به آنها اجازه می‌دهد از مراکز کلانشهر کارشان فاصله بگیرند.

اما تنها اختلاف طبقاتی، تعیین‌کننده نیست و تبعیض‌های گوناگون در تشدید این اختلاف طبقاتی نقش کاتالیزور دارند.

در یک گزارش نادر دولتی از سوی جمهوری اسلامی که به زبان انگلیسی منتشر شده است،^۴ مشکل حاشیه‌نشینی در ایران نه تنها به سیاست‌های شهرسازی و توسعه‌ای، بلکه به درستی به «تمرکز بیش از حد دولتی» مربوط دانسته شده

است. مولفان گزارش می‌نویسند:

«در جمهوری اسلامی ایران، طراحی شهری به شدت متمرکز است و هماهنگی بینا حوزه‌ای و بینابخشی ضعیفی دارد. در این ساختار متمرکز تصمیم‌گیری، گروه‌های آسیب‌پذیر - به‌ویژه فقیران شهری - به تمام معنا از فرآیند تصمیم‌گیری طرد می‌شوند. به نیازهای خاص آنها به این ترتیب پرداخته نمی‌شود.»

بنا به همین گزارش، مهاجران داخلی از مناطق حاشیه‌ای و مهاجران «غیرقانونی» (بدون اوراق)، گروه‌های کم‌درآمد، و کارگران غیررسمی، اصلی‌ترین گروه‌های جمعیتی زاغه‌ها را تشکیل می‌دهند.

تمرکز بیش از حد دولتی از نگاهی کل‌نگرانه‌تر به معنای فقدان دموکراسی واقعی و امتناع از به رسمیت‌شناختن حق تعیین سرنوشت اقلیت‌های ملی و جمعیت‌های بومی محلی است.

پویشمندی تبعیض را می‌توان در جمعیت‌شناسی و توزیع زاغه‌ها در سرتاسر ایران دید. تهران و خراسان رضوی و خوزستان به ترتیب بزرگترین استان‌های زاغه‌نشین ایران را تشکیل می‌دهند.

تهران اگرچه پایتخت است، زاغه‌نشین‌هایش را غالباً مهاجران بدون اوراق، مهاجران داخلی از مناطق حاشیه‌ای و کارگران متزلزل تشکیل می‌دهند. نزدیک به ۹۰۰ هزار تن از جمعیت استان مجاورش، استان البرز را نیز زاغه‌نشین‌ها تشکیل می‌دهند در حالی که بر اساس سرشماری سال ۹۵، کل جمعیت استان البرز دو میلیون و ۷۰۰ هزار تن بود.^{۲۲}

در خراسان رضوی، مشهد به تنهایی ۱٫۵ میلیون تن جمعیت حاشیه‌نشین دارد.^{۲۳} بنا به گزارش شورای اسلامی مشهد، تا سال ۹۴ سکونتگاه‌های غیررسمی یا مناطق حاشیه‌ای با گستره‌ای شامل ۱۳ درصد از مساحت «مشهد مقدس» حدود ۳۲ درصد جمعیت این کلانشهر را در خود جا داده بود و در ۸ زاغه متراکم با مجموع چهار هزار و ۷۳ هکتار از مساحت مشهد جمع می‌شد.^{۲۴} بسیاری از ساکنان این زاغه‌ها را مهاجران افغانستانی و مهاجران سیستان و بلوچستان و دیگر نقاط از خراسان شمالی و جنوبی تشکیل می‌دهند.

خوزستان سومین استان دارای بیشترین جمعیت حاشیه‌نشین در ایران است. یک میلیون حاشیه‌نشین در مناطق مختلف این استان سکونت دارند

و نزدیک به نیمی از آنان ساکن اهواز هستند.

جمعیت غالب حاشیه‌نشینان در استان خوزستان و شهر اهواز را عرب‌های این منطقه تشکیل می‌دهند که سال‌های گذشته بارها به این تبعیض ساختاری اعتراض کرده‌اند.^{۲۵}

در اعتراض‌های آبان در ماه‌شهر هم شهروندان عربی کشته شدند که فقیران شهری و حاشیه‌نشین یک منطقه صنعتی «پررونق» را تشکیل می‌دادند.^{۲۶}

توزیع زاغه‌ها در انواع حاشیه‌های بازتولیدشونده در ایران را می‌توان مشاهده کرد. اما اوضاع در سیستان و بلوچستان فاجعه‌بار است. نرخ حاشیه‌نشینی در سیستان و بلوچستان دست‌کم ۱۰ تا ۱۵ درصد بیشتر از میانگین نرخ حاشیه‌نشینی در ایران است و مشکلات زاغه‌نشین‌های این استان بسیار بنیادین به شمار می‌روند. برای نمونه، ۵۰ هزار تن از حاشیه‌نشین‌های زاهدان - که نیمی از جمعیت شهر حاشیه‌نشین است - شناسنامه ندارند.

چابهار یکی از نمونه‌های بارز تبعیض ساختاری و نگاه نولیبرال به توسعه اقتصادی است. به گفته رئیس شورای شهر چابهار، ۵۰ هزار نفری که در سکونت‌گاه‌های غیر رسمی زندگی می‌کنند از آب لوله‌کشی کاملاً بی‌بهره‌اند:

«مردم در اینجا به بدترین شکل ممکن به آب دسترسی دارند. سهمیه هر فرد، روزانه فقط ۱۵ لیتر است که باز به همه نمی‌رسد. عمده تانکرها از رده خارج شده‌اند و این امر موجب می‌شود در نهایت روزی ۱۰ لیتر به آن‌ها آب برسد. این ۱۰ لیتر هم برای شست‌وشو و هم برای خورد و خوراک و احشام است».^{۲۷}

درحالی‌که زاغه‌های چابهار سرانه مصرف آب هر فرد ۱۰ لیتر است که سازمان جهانی بهداشت مصرف سرانه ۱۰۰ لیتر در روز را به عنوان حداقل میزان مصرف مناسب توصیه می‌کند. در وضعیت فاجعه‌بار سرزمین‌های اشغالی فلسطین در جنین و طوباس، مصرف سرانه آب ۴۴ و ۳۷ لیتر در روز است.^{۲۸}

همزمان با ارائه این آمارها از سوی رئیس شورای شهر چابهار، حسن روحانی بندر چابهار را با حضور نمایندگان از ۱۷ کشور جهان رسماً افتتاح کرد. دولت می‌خواهد این بندر به یکی از بزرگ‌ترین بنادر جهان برای ترخیص کالا تبدیل شود و آن را فرصت توسعه چابهار و سیستان و بلوچستان معرفی می‌کند. داستان توسعه این بندر نیز داستان تکراری استثمر کارگران در پروژه‌های پیمانکاری و اولویت‌دادن به «نیروهای متخصص» غیربومی بر بومی است.

یک مشکل اصلی زاغه‌ها در همه‌جا دسترسی به امکانات بهداشتی است. برای نمونه، گروهی از پژوهشگران در ژورنال علوم پزشکی ایران (مارس ۲۰۱۴) دسترسی حاشیه‌نشین‌ها و زاغه‌نشین‌های شیراز به خدمات بهداشتی و پزشکی را بررسی کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که دسترسی این فقیران شهری به مراتب از دسترسی جمعیت روستائین کمتر است (بیش از چهار برابر). این مشکل ساختاری با شیوع ویروس جدید کرونا مرگ‌آفرین است.

با این وجود، بی‌توجهی به زندگی جمعیت زاغه‌ها، حاشیه‌های نظام اقتصادی جمهوری اسلامی، در برخورد با بحران کووید ۱۹ در آنها نیز دیده می‌شود. فرنوش حمیدپور، مسئول دفتر تسهیل‌گری محلهٔ بنی‌هاشم، یک سکونت‌گاه حاشیه کرمان از نبود غربال‌گری و انجام تست از ساکنان این محله انتقاد می‌کند و می‌گوید: «مسئولان بهداشتی، لاقلاً بخشی از منطقه را غربال کنند و به صورت غیرگزینشی، از تعدادی تست هم بگیرند تا معلوم شود وضعیت چگونه است.»

توصیف حمیدپور از «حساسیت» ساکنان آنجا گواه تلخ طبقاتی بودن رنج و درد است. زاغه‌نشین‌ها آن‌قدر به سرفه و تب اهمیتی نمی‌دهند که بخواهند به پزشک مراجعه کنند. یکی از ساکنان که پایش از عفونت شدید در معرض قطع شدن بود، فقط آن را باندپیچی کرده بود. آنچه این آستانهٔ درد را بالا برده است، دهه‌ها سیاست تبعیض‌آلود و قیمت‌گذاری بر جان گروه‌های جمعیتی است.

زاغه و طبقه‌های میانی

مکان کلان‌شهری بر حسب طبقه را باید مخلوطی از دو سنخ فهمید.

سنخ اول، مکان به مثابه موقعیت اجتماعی طبقاتی است که مستقیماً به واسطهٔ دستگاه بازنمایی حکومتی تعریف می‌شود (شان هر کس، موضع پیشینی طبقاتی او). مکان جامعه به شیوه‌ای مادی و غیرمادی به گونه‌ای تقسیم و تسهیم می‌شود که برخی گروه‌ها، هویت‌ها یا فردها در «جاهای» از پیش تعریف‌شده قرار بگیرند.

سنخ دوم، مکان به مثابهٔ حصاربندی است. انگلیس قرن هفدهم دوران دولت بورژوازی جنینی بود. در این دوران «انباشت اولیه»، دولت زمین‌های اشتراکی را قبض و آنها را به ملک عمومی بدل کرد. حصارها و نرده‌ها در این فرآیند حول زمین‌های اشتراکی برپا شدند و آنها را به مکان‌های حصاربندی‌شده بدل کردند. گله‌های گوسفند را درون این حصارها به عنوان نشانهٔ مالکیت از نوع

دیگری به جز مالکیت مشترک رها می‌کردند. از دل این تبارشناسی، جامعه‌مدرن و به تبع آن شهرها به مکان‌های انضمامی متفاوتی با حقوق مالکیتی متفاوتی تقسیم شده‌اند: خصوصی یا عمومی (دولتی). هر مکان مقررات و کارویژه‌ها و ساکنان خاص خودش را دارد.

ترکیب این دو سنخ در کلان‌شهرهای معاصر مکان طبقاتی آنها را می‌سازد. مکان، عاملی کلیدی برای حفظ و تثبیت اقتدار و بقای یک رژیم معین از حکومت‌مندی است. هانری لوفور بر این اساس چنین استدلال می‌کند: کاپیتالیسم مکان را به نحوی تولید و چینش می‌کند که نظام بازتولید و انباشت ارزش اضافه حفظ شود.^{۲۹} شهروندان طبقات مختلف با مکان اجتماعی مشخص به مکان شهری مشخصی برای زندگی دسترسی دارند.

بدین ترتیب طبقات مختلف به نوعی بر سر اشغال بهترین نقاط ممکن کلان‌شهرها در نبرد هستند و سهم طبقات فرودست همان چیزی است که گزارش ۲۰۱۶ سازمان ملل «بدمسکنی» و «زاغه‌نشینی» می‌نامد. بنا بر آن گزارش، به ترتیب یک چهارم و یک هفتم جمعیت شهرنشین ایران بدمسکن و زاغه‌نشین هستند.^{۳۰}

۱۷۹

در میانه،
در حاشیه

زاغه در پژوهش‌ها و سیاست‌گذاری‌ها با حاشیه دارای این‌همانی می‌شود. به عبارت دیگر، زاغه به یک معنا حدی مکانی بین طبقات میانی با طبقات فرودست (بسیار فقیر) است. در جریان کارزارهای انتخاباتی ۱۴۰۰ جمهوری اسلامی، کارشناسی در رسانه حکومتی خبر داد که ۱۹ میلیون نفر در شهرهای روستاهای ایران اکنون بدون کمک سازمان‌های دولتی و خصوصی خیریه قادر به ادامه معاش نیستند و گرسنه خواهند ماند. بخش زیادی از زاغه‌نشین‌ها در میان این جمعیت قرار می‌گیرند.

به علاوه، زاغه حد تخیل هراس برای طبقه متوسط است. «تنها جایی» که به قول آشپس ناندی، جامعه‌شناس و روانشناس هندی، «طبقه متوسط شهری با برخی واقعیت‌های شوم جامعه تماس دارند»^{۳۱} و البته به همین خاطر است که به نوشته کیت روی جامعه‌شناس هندی دیگر، طبقات میانی فرادست‌تر همه مشکلات اعم از جرائم مختلف اجتماعی و بیماری‌های مسری و شلوغی و مسائل حمل و نقل عمومی را به زاغه‌نشین‌ها ربط می‌دهند.^{۳۲}

اگرچه شواهد نشان می‌دهند ساکنان زاغه‌ها راه دشواری برای ورود به طبقات میانی دارند و حتی اگر درآمد آنها بیشتر شود، به محله‌های طبقه متوسطی راه نمی‌یابند این حد طبقاتی دست کم از جهت دیگر معادله، یک

خط اکید و غیرقابل نفوذ نیست. نشانه‌هایی از اختلاط میان این دو از دو زاویه ترکیب‌بندی طبقاتی و ائتلاف مبارزاتی قابل رویت است.

چنین اختلاطی باعث می‌شود بین مکانمندی اجتماعی (شأن) و مکان زندگی شهری (حصاربندی) اختلاف بیفتد؛ چیزی که آصف بیات آن را در مورد «طبقه متوسط فقیر نوظهور» در دولت‌های عربی (و ایران) به کار می‌بندد. به گفته بیات، جوانان جهان‌شهرگرا و مدرن و تحصیل‌کرده انتظار یک زندگی طبقه متوسطی دارند اما بیکاری و بی‌ثباتی آنها را به حاشیه می‌راند و تنش بین مکانمندی اجتماعی و مکان و امکانات زیستی آنها رخ می‌دهد.^{۳۳}

پیش از بیات، سانجای کی. روی، استاد جامعه‌شناسی هندی ۱۹۹۳ با مشاهده اعضای طبقات میانی در زاغه‌های کلکته نوشته بود: «آنهايي که گذشته‌ای در محلات غیرزاغه‌نشینانه در شهر داشته اند و با از سرگذراندن تباهی اقتصادی در زاغه‌ها سکونت گزیده اند، کار دشواری برای تاب آوردن تنش دارند که از دل ارزش‌های طبقه متوسطی آنها و واقعیت زندگی در زاغه می‌آید.»^{۳۴}

محمدرضا نیکفر نیز در «تعلق داشتن، تعلق نداشتن» این اختلاف بین مکانمندی اجتماعی و مکان زندگی را در تلاقی بین محور طبقه با محور پایگاه می‌بیند: «محور عمودی ماتریس اجتماعی با مفهوم طبقه و محور افقی با مفهوم پایگاه بیان می‌شود که در ساده‌ترین تعریف بیان شأن و ارج در نظام نابرابری است. هر چه به سمت چپ برویم کم‌ارج‌تر می‌شویم.»^{۳۵}

هرچند مفهوم «طبقه متوسط فقیر» به لحاظ نظری چندان روشن نیست، شاید برای پی‌جویی رابطه بین طبقات میانی و زاغه به عنوان یک حد طبقاتی با حاشیه بد نباشد. در جریان انقلاب ضدسلطنتی ۱۳۵۷، حاشیه‌نشینان و زاغه‌نشینان بخشی از ائتلاف انقلابی با طبقه متوسط سنتی و نو بودند. انقلاب ایران از این رو بینا طبقاتی بود و حاصل یک ائتلاف عظیم. حاشیه‌نشینان فقرای شهری در سال‌های نخست توانستند در زمین‌های کلان‌شهری سکونت‌گاه‌های غیررسمی بسازند اما از اواخر دهه ۶۰ به این سو هر چه بیشتر هدف سیاست‌های «نوسازی شهری» قرار گرفتند. همزمان جمعیت طبقات میانی ایران از سال انقلاب ضدسلطنتی ۱۳۵۷ تا اوایل دهه ۱۳۸۰ شمسی (۱۹۷۹ تا ۲۰۰۰) از ۱۵ درصد به ۳۲ درصد رسید.^{۳۶}

اما با افزایش بحران اقتصادی و شکاف طبقاتی، حدود و مرزهای پیشین ترکیب‌بندی طبقاتی بین میانی و فرودست، متوسط و فقیر به ریخته است. از یک سو، به گزارش «New world Wealth»، شمار میلیونرهای دلاری در

ایران (با ثروت بیش از یک میلیارد دلار) بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶، ۱۷۰ درصد افزایش یافته تا ۲۰۲۵ به ۵۵ هزار نفر خواهد رسید^{۳۷}. مولتی‌میلیونرهایی با ثروت بیش از ۱۰ میلیون دلار، در ۲۰۱۶ برابر با یک هزار و سیصد نفر بودند و چهار میلیارد دلار نیز در ایران وجود داشت.

در همین مدت، بنا به آمار، هم شهرنشینی و هم حاشیه‌نشینی شهری افزایش یافت. مجمع جهانی اقتصاد در ۲۰۱۵ از کوچک‌شدن طبقه متوسط ایران خبر داد. جواد صالحی اصفهانی، اقتصاددان حامی بازار در پژوهشی در آوریل ۲۰۲۱^{۳۸} نیز از کوچک‌شدن قابل توجه طبقه متوسط و ریزش طبقات میانی به طبقات فرودست‌تر سخن می‌گوید. به نوشته او، در دوره ۱۵ ساله پیش از ۲۰۱۱ سهم طبقات میانی از جمعیت از ۲۸ درصد به ۵۸،۴ درصد رسید اما پس از آن و به ویژه تحت تأثیر رژیم تحریم‌ها در سال ۲۰۲۱ هشت میلیون کوچک‌تر شده است.

صالحی اصفهانی فقرا را طبقه نیازمند به کمک دولتی برای گذران معیشت، طبقات میانی فرودست‌تر را طبقات نزدیک به خط فقر و ناتوان از حفظ شأن طبقه متوسطی در دوران بحران، و طبقات میانی را مردمی با فاصله امن نسبت به خط فقر در نظر گرفته است. بنا به پژوهش او، سهم طبقات میانی از جمعیت اکنون در ۲۰۲۱ به ۴۸ درصد رسیده؛ یعنی ریزشی ۱۰ درصدی داشته است.

از سوی دیگر، فرزندان والدین طبقات میانی به ویژه در بخش‌های متزلزل‌تر اقتصادی در سال‌های اخیر با افزایش سرسام‌آور اجاره به مناطق حاشیه‌ای‌تر سوق داده شده‌اند. از جمله آنها، شماری از همکاران و دوستان نویسنده این مقاله هستند که هنوز در ایران به سر می‌برند، در مطبوعات و نشر به عنوان تولیدگران دانش یا کارگران فرهنگی مشغول بوده‌اند، و در طی هشت سال اخیر از مناطق مرکزی تهران چون خیابان جمهوری به محله‌های ارزان‌آباد کرج، روستاهای نزدیک تهران، یا شهرستان و منزل والدین بازگشته‌اند. دانشجویان و دانشجویان فارغ التحصیل و دیگر جوانان دارای شغل بی‌ثبات نیز با فرآیند مشابهی رویارو بوده‌اند. و البته هر بار مهاجرت دانشجویان و کارگران فرهنگی و خدماتی جوان به سرحدات حاشیه، دور باطلی از نوسازی شهری (gentrification) و حاشیه‌سازی بیشتر را به راه می‌اندازد.

در شرایطی که ویروس جدید کرونا ده‌ها هزار تن قربانی می‌گرفت، پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام در مطلبی روند جابجاشدن طبقات میانی فرودست‌تر به محلات هرچه «جنوبی‌تر» کلان‌شهرها و به

حاشیه راندن هر چه بیشتر حاشیه‌نشین‌ها را در مهر ۱۳۹۹ تأیید می‌کند و آن را «حاشیه‌نشینی حاشیه‌نشین‌ها» می‌خواند. اما محمد رحیمیان، نویسندهٔ این مقاله با استعارهٔ ویروس به سراغ زاغه‌نشین‌های هرچه به حاشیه‌رانده‌تر می‌رود که نشانه‌ای گفتاری از همان سیاست «نامرئی‌سازی» ذکر شده در بالاست:

«حاشیه‌نشینی را به عنوان آپاندیس برای یک شهر قلمداد می‌کنند اما در خصوص حاشیه‌نشینی حاشیه‌نشین این اعتقاد وجود دارد که به مانند یک ویروس کشنده اجتماعی است که در مناطق کم‌برخوردار و در میان افراد فاقد مهارت و سواد بوجد می‌آید. به تدریج این ویروس به سطح شهر می‌آید و همه مناطق شهری را فرا می‌گیرد و به تمام قشرها و طبقات جامعه منتقل و آسیب می‌رساند و در نتیجه موجب اضمحلال جامعه می‌گردد.»^{۳۹}

روند کوچک‌شدن طبقات میانی و به حاشیه راندن و زاغه‌نشین شدن طبقات میانی فرودست‌تر و نیز بروز طبقه متوسط فرودست در میان زاغه‌نشین‌ها در دیگر کشورها در دهه‌های اخیر دیده شده است [ایالات متحده^{۴۰}، برزیل^{۴۱}، بنگلادش^{۴۲} و ...]. آمار جمعیت‌شناختی درستی از ترکیب‌بندی طبقاتی زاغه‌ها و سکونت‌گاه‌های غیررسمی در ایران هنوز در دست نیست، اما با توجه به فرآیندهای جریان بالا می‌توان حدس زد این به حاشیه راندن، قشرهای فرودست‌تر طبقات میانی را به سکونت‌گاه‌های غیررسمی یا «بدمسکن» سوق می‌دهد.

سویهٔ دیگر اختلاط زاغه و طبقات میانی در ائتلاف مبارزاتی است. لالیتا کامات و ام. ویجایاباسکار، دو پژوهشگر هندی در مقالهٔ «کنش جمعی طبقه متوسطی و زاغه‌نشین» در بررسی بنگلور هندوستان می‌نویسند که «با تشخیص دادن برخی هم‌گرایی‌های مهم بین کنش‌های جمعی طبقه متوسطی و زاغه‌نشین» می‌توان علیه «خوانش دوگانه‌ساز از کنش جمعی» در بین این دو طبقه موضع گرفت.^{۴۳}

بهترین مثال این ائتلاف مبارزاتی در سال‌های اخیر جنبش دفاع از حق سرپناه بود که جنبش چپ دانشجویی و بخشی از جنبش کارگری را با مسأله محروم‌سازی و خلع مالکیت از ساکنان دهونک تهران پیوند زد. ده ونک زاغه‌ای (در معنای سکونت‌گاه «غیررسمی») در «بالاشهر» تهران - اختلالی در مکانمندی کلان‌شهری از هر دو جنبه - است، و ساکنان آن در اصل فرزندان کارگران یک کارخانه هستند که از اوایل دهه ۸۰ در برابر نهاد حکومتی الزهرا باید از خانه‌هایشان دفاع کنند.^{۴۴}

ائتلاف مبارزاتی بین طبقات حاشیه و طبقات میانی در خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ نیز ظاهر شد. هرچند بخش قابل توجهی از طبقات میانی فرادست‌تر نسبت به این خیزش‌ها بدبین بودند و حتی اگر در آن شرکت گسترده نکردند، طبقات میانی فرودست‌تر و بحران‌زده، معلمان، پرستاران، رانندگان، کارگران صنعتی و غیره بخشی از آن بودند و بارها به حمایت از معترضان برخاستند.

دولت نئولیبرال و سیاست آن برای مسکن

در یکی دو سال اخیر تحلیل‌گرانی پیدا شده اند که استفاده از «نئولیبرالیسم» برای تحلیل وضعیت ایران را تقلیل‌گرانه و نادرست می‌خوانند و نشانه «تعصب چپ‌ها». اما استدلال‌شان چندان قانع‌کننده نیست. آنها ایران را یک نظام رانتی مبتنی بر تئوکراسی و دیکتاتوری دینی می‌دانند نه یک نظام نئولیبرال اقتصادی. کسی شک ندارد که دیکتاتوری دینی یکی از مشکلات حکومت‌داری است و یکی از اصلی‌ترین منابع خشونت ساختاری و سرکوب بی‌رحمانه و شکل‌گیری نظام رانتی. اما اگر این منتقدان به «رفتن مرسی و آمدن الیسی» راضی نباشند، باید به تعریف سود و رانت و تمایز شمول واقعی و شمول صوری نظام تولید نگاهی بیندازند.

۱۸۳

در میانه،
در حاشیه

رانت فقط به این معنا نیست که فلان مقام عالی با نفوذش فلان قدر پول برای سرمایه‌گذاری به دست می‌آورد. رانت یعنی ارزش‌افزایی بدون مداخله در فرآیند تولید: چه اجاره‌بهای زمین باشد و چه استخراج ارزش از خلال غارت و محروم‌سازی و سلب مالکیت نظام‌مند، و چه ارزش‌افزایی از خلال تسخیر در تولید غیرمادی و عاطفی که ابزار تولید اصلی‌اش - قوای خلاقه بشری - در دست کارگزارانش است. سرمایه‌داری معاصر در مقیاسی جهانی به سمت ارزش‌افزایی از راه رانت پیش می‌رود.

شمول واقعی ذیل کاپیتالیسم جهانی نیز ناقص شمول صوری آن در هر بستر خاص محلی نیست. شمول صوری به معنای ادغام فرآیندهای ظاهراً پیش‌سرمایه‌دارانه در تولید و ارزش‌افزایی سرمایه‌دارانه است و اتفاقاً اینجاست که تئوکراسی بیش از همه نقش دارد.^{۴۵}

روابط قدرت و فرآیندهای حکومت‌داری نولیبرال جهانی‌سازی شده اند، اما مکانیزم‌های عملیاتی آنها تفاوت کرده. به زبان دیگر، ایده یکی است، اما درام‌پردازی دولتی آن بسته به هر بستر خاص متفاوت است. سیاست مسکن و توجه به مسکن فقیران شهری سنخ‌نمای حکمرانی نئولیبرال است.

پژوهشگران شرکت کننده در مطالعه‌ای دربارهٔ زاغه‌نشین‌های اراک از دانشگاه‌های آزاد اسلام‌شهر و اراک در مقدمه پژوهش‌شان به این سیاست کلی جهانی اشاره می‌کنند که معیار برخورد با این مشکل در ایران و در پژوهش خودشان است:

«در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های آزادسازی و تثبیت اقتصادی به طور عام و سیاست‌های مسکن مربوط به آن به طور خاص مورد نظر قرار گرفت و سیاست توأمندسازی با تصویب در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۹۸۷) به «استراتژی جهانی سرپناه» مبدل شد. توأمندسازی و تواناسازی یعنی راهبره‌هایی که تکیه بر همیاری و مشارکت مردم داشته و اهمیت آن با لزوم کوچک‌شدن اقتصادی و سیاسی دولت از یک سو و توسعهٔ تشکل‌های مدنی از سوی دیگر بیش از پیش آشکار شده است.»

توأمندسازی ردیفی است که در بودجه‌های مسکن دولت حسن روحانی تکرار می‌شود و تا کنون نتیجه آن چیزی به جز افزایش زاغه‌نشینی نبوده، لفظی است که تمام سندهای ملی مسکن ایران از ۸۲ به بعد به آن ارجاع می‌دهند.

پژوهشکدهٔ اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف که دپارتمان اقتصاد و مدیریت آن برخی چهره‌های پرنفوذ در سیاست اقتصادی ایران را در خود جای داده، در گزارشی در ۱۳۸۸ دربارهٔ راه‌حل مشکل مسکن ایران با اشاره به تجربه کشورهای توسعه‌یافته می‌نویسد: «نکته مشترکی که تقریباً در تمامی کشورهای توسعه‌یافته دیده می‌شود، عقب‌نشینی دولت از صحنهٔ مسکن و مجال دادن به نیروهای بازار برای ایفای نقش در آن بوده است.»

پیشنهاد‌های پژوهشگران این دانشگاه برای ترسیم «مسیر توسعهٔ نظام تأمین مالی مسکن» نیز چیزی به جز همان توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول نیست: آزادسازی بازار تأمین مالی مسکن از جمله مقررات‌زدایی مالی و خصوصی‌سازی نهادهای مالی دولتی، توسعه بازارهای رهنی خرد همچون بانک‌های خصوصی، و ...

طنز تاریخ آنجاست که این گزارش درست زمانی منتشر شده است که بازارهای مقررات‌زدوده رهنی و مالی در حوزهٔ مسکن به نخستین بحران اقتصادی بزرگ قرن بیست‌ویکم در ۲۰۰۸ دامن زده بود.

حسن روحانی اساساً همین گفتار را در سخنرانی‌هایش و همین سیاست را در

دولتش پی گرفته است. رئیس جمهوری اسلامی در سخنرانی تحویل لایحه بودجه بار دیگر به طرح «مسکن مهر» تاخت تا از سیاست خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی خودش در این زمینه دفاع کند:

«باید مسکن را به طور صحیح درست کنیم. ما نیازی به پول بانک مرکزی نداریم، بلکه یک سرمایه‌دار می‌آید و زمین را در اختیارش می‌گذاریم. او دو برابر مسکن آن محله را می‌سازد، مسکن صاحبان خانه‌ها را به آنها می‌دهد و آنچه می‌ماند را به عنوان حق الزحمه و سود خود برداشت می‌نماید ... دولت سازنده نیست، بلکه ناظر است، مردم و شرکت‌ها مسکن را می‌سازند.»

صندوق بین‌المللی پول در گزارش ۲۰۰۰ خود درباره‌ی خاورمیانه اعلام کرده بود که از دهه‌ی ۷۰، کمبود مسکن در حال افزایش است و «اثر غیرمتناسبی بر جوانان و فقیران» گذاشته است. بنا بر همین گزارش، گروه هفت کشور ایران، الجزایر، مصر، اردن، مراکش، پاکستان و تونس سالیانه نیاز به شش میلیون مسکن جدید دارند، اما تنها یک میلیون مسکن جدید ساخته می‌شود. با این وجود، کارشناسان صندوق بین‌المللی پول پاسخ به این کمبود را در بازار می‌جویند: «عملی‌کردن طرح‌های پس‌انداز مسکن و توسعه بازارهای رهنی پاسخ به کمبود مسکن در این کشورها است نه ارائه مسکن عمومی و دولت.»

این کشورها سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول را ادامه دادند، زاغه‌نشینی در آنها گسترش یافت و فقیران شهری در آنها شورش و انقلاب کردند.

جدال کاذب «مسکن مهر»

روند رشد قیمت مسکن در دولت‌های اخیر نشان‌دهنده‌ی شکست سیاست‌های دولتی برای پرداختن به مسأله مسکن بوده است. اگر تهران، بزرگترین منطقه کلانشهر و در نتیجه بزرگترین منطقه‌ی زاغه‌نشین، را در نظر بگیریم، این روند رشد، حیرت‌انگیز است.

در سال ۱۳۷۷ قیمت هر متر مربع خانه به طور متوسط در تهران ۱۵۵ هزار تومان بود. این قیمت در ۱۳۸۰، پایان دور نخست ریاست‌جمهوری محمد خاتمی به ۳۰۸ هزار تومان رسید. ۱۳۸۱ با افزایش ۶۵ درصدی قیمت مسکن آغاز شد و قیمت هر متر مربع در ۱۳۸۳ به ۶۰۰ هزار تومان رسید. ۱۳۸۵ آخرین سالی است که متوسط قیمت هر متر مربع برای خانه‌ای در تهران زیر یک میلیون تومان بود: ۸۴۲ هزار تومان.

در ۱۳۸۶، سال تصویب قانون مسکن مهر، قیمت متوسط هر متر مربع مسکن در تهران به یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان رسید. روند قیمت‌ها در دولت‌های احمدی‌نژاد افزایشی بود و نهایتاً با ترکیدن حباب بازار مسکن، به رکود انجامید. دولتی که با قیمت هر متر مربع ۶۴۸ هزار تومان آغاز کرده بود، کار خود را با قیمتی معادل ۲ میلیون و ۹۲۶ هزار تومان پایان داد.

سیاست‌های بازار آزاد دولت روحانی به رکود بازار مسکن و کاهش تقاضا بین سال‌های ۹۲ تا ۹۵ انجامید، اما قیمت مسکن همچنان افزایش یافت تا یک متر مربع مسکن در تهران به طور متوسط به ۵ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان در ۹۵ برسد. در ۹۷، بار دیگر یک جهش تصاعدی رخ داد و هر متر مربع واحد مسکونی در تهران به ۶ میلیون و ۸۹۸ هزار تومان افزایش یافت.^{۴۶}

چرا مسکن مهر احمدی‌نژاد نتوانست کاری از پیش ببرد؟ روحانی و صندوق بین‌المللی پول می‌گویند سیاست از اساس خطا بود و به تورم انجامید و باید مسکن را خصوصی‌سازی کرد.

بر اساس آمار صندوق بین‌المللی پول، وقتی مسکن مهر در ۲۰۰۷ آغاز شد، ایران ۱،۵ میلیون خانه کمبود داشت و هر سال ۸۰۰ هزار خانه به این کمبود اضافه می‌شد.

آمار همین نهاد نشان می‌دهد تا ۲۰۱۱ - شش سال پس از آغاز طرح مسکن مهر - ایران ۲۱ میلیون مسکن داشت که ۱۷ میلیون آن قابل استفاده (یعنی دارای حداقل ضروریات برای زندگی) بودند.

سوم آوریل ۲۰۱۴، مدیران هیأت اجرایی صندوق بین‌المللی پول در سند پیشنهادی خود به دولت جمهوری اسلامی اعلام کردند که از سیاست انقباضی مالی و کنار گذاشتن مسکن مهر از هزینه‌های بانک مرکزی استقبال می‌کنند، هر چند معترف‌اند که هنوز منبع تأمین بودجه آن مشخص نیست.

صندوق بین‌المللی پول در تحلیلش از مسکن مهر می‌گوید این پروژه «اجرای سیاست مالی را پیچیده کرد». سیاست مالی یادشده به اصلاح یارانه‌ها بازمی‌گشت. به گفته صندوق بین‌المللی پول، دولت یارانه‌ها را اصلاح کرد اما بانک مرکزی همچنان مسئول تأمین اعتبار برنامه مسکن بود. و سپس به ایران پیشنهاد داده بود که تأمین بودجه مسکن مهر را به برنامه بودجه‌اش اضافه کند.

گزارش صندوق بین‌المللی پول این پیشنهاد را بارها تکرار می‌کند که برای کاهش تورم باید سیاست مالی «اصلاح» شود که به معنای مداخله کمتر دولت و بانک مرکزی در تأمین هزینه‌های عمومی همچون مسکن است.

همین مدیران در ماه اوت ۲۰۱۱ در ارزیابی دیگری برای دولت جمهوری اسلامی از اصلاح یارانه‌ها و سیاست انقباضی مالی حمایت کردند و تنها نسبت به خط اعتبار بانک مرکزی برای مسکن مهر هشدار خفیفی داشتند اما گفتند که چشم‌انداز برای رشد به خاطر انقباض مالی روشن است.^{۴۷}

این چشم‌انداز روشن خصوصی‌سازی و انقباض مالی هیچ‌جا عملی نشده است: نه در دیکتاتوری‌های نظامی اندونزی و شیلی پس از کودتای نظامی، نه در اروپای پیش و پس از بحران مالی ۲۰۰۸، نه در جمهوری‌های پسااستعماری عربی و نه در جراحی‌های اقتصادی دولت‌های جمهوری اسلامی پس از جنگ.

حسن روحانی هم‌زمان با تحلیل صندوق بین‌المللی پول می‌گوید: «مسکن مهر از جیب فقرا درست شد، چون پایه پولی بالا رفت و تورم ۴۵ درصدی ایجاد کرد». اما مشکل مسکن مهر ایده این سیاست - سیاست مسکن اجتماعی برای فقیران شهری - نبود.

مشکل نخست، اسکیزوفرنی سیاست اقتصادی احمدی‌نژاد بود: سیاستی که از یک سو آزادسازی قیمت بنزین و برداشتن یارانه‌ها و خصوصی‌سازی کارخانه‌ها و شرکت‌های دولتی را پی گرفت و مورد تشویق صندوق بین‌المللی پول بود، و از سوی دیگر به عنوان یک دولت راست افراطی پوپولیست به سبک جمهوری اسلامی، کمک‌هزینه پایه همگانی و مسکن اجتماعی را تعریف می‌کرد.

مشکل دوم، فساد ساختاری در ساختمان حاکمیت و تکثیر دلال‌ها در بازار مسکن بود. بازارهای رهنی و موسسات مالی همچون قارچ رویدند تا تسهیلات ساخت‌وساز ارائه دهند و بعداً سرنوشت همه آنها ورشکستگی و غارت و محروم‌سازی شهروندان بود. این واقعیت حتی در آمارهای صندوق بین‌المللی پول هم مدفون است، اما تفسیر آن به جای اشاره به فساد ساختاری در نظام امتیازوری که بخش «خصوصی» جمهوری اسلامی را تا حد خوبی به وجود آورده، به «عدم توانایی مدیران بانک‌های خصوصی در ارزیابی ریسک سرمایه‌گذاری» مربوط دانسته شده است. یک نمونه، آمار گزارش سال ۲۰۱۱ است که نشان می‌دهد وام‌های بدون بازگشت موسسات و بانک‌های خصوصی در حیطه سرمایه‌گذاری مسکن ۲۵ درصد کل این تسهیلات بوده

که ۵ برابر بیشتر از متوسط وام‌های بدون بازگشت برای مجموع بانک‌های دولتی و خصوصی است.

در حالی که هیچ بازاری در ایران درست کار نمی‌کند، دولت حسن روحانی اما هنوز به سیاست مسکن خود ادامه می‌دهد: سیاست کار خاصی نکردن.^{۴۸}

سهم واقعی مسکن از بودجه ۹۷ از ۹۶ کمتر بود. کاهش در ۹۸ ادامه یافت. بودجه ۹۹ اساساً تفاوتی با بودجه ۹۸ در زمینه اختصاص اعتبار برای مسکن نکرده است، اما در مورد اهداف این اختصاص تغییر قابل ملاحظه‌ای دارد.

در لایحه بودجه ۹۸، برنامه مسکن با «محوریت تکمیل و تحویل واحدهای باقی مانده مسکن در بافت فرسوده شهری، شهرهای جدید، مسکن اجتماعی» تدوین شد، اما این محوریت در بودجه ۹۹ به «تکمیل و تحویل واحدهای باقی مانده مسکن مهر، بافت فرسوده شهری، طرح بازآفرینی و طرح ملی مسکن» تغییر کرد.^{۴۹} شهرهای جدید که عموماً در حاشیه کلان‌شهرها و به عنوان میزبان زاغه‌ها ساخته شده‌اند، از تمرکز دولت خارج شده‌اند. با این وجود، نباید معنای عمیقی به این تغییر اختصاص داد. تنها نشانه‌اش شکست سیاست‌های این دولت همچون همه دولت‌های پیش از آن است.

دولت روحانی اما با عمل به توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول برای خصوصی‌سازی مسکن و وارد کردن اعتبار آن به منابع بودجه‌ای، تنها ماهیت قابل دفاع در خانه‌های متعلق به مسکن مهر را از بین برده است.

مسکن مهر قرار بود یک طرح مسکن اجتماعی باشد. به همین خاطر، مالکیت اصلی خانه‌های آن با دولت (شرکت مادر تخصصی عمران شهرهای جدید و سازمان ملی زمین و مسکن) است تا مثلاً قیمت اجاره‌بها قابل کنترل باشد و صاحبان خانه‌ها تنها «مالکیت اعیان» یا بنای خانه را در قراردادی ۹۹ ساله در اختیار داشته باشند. اما در بودجه‌های ۹۸ و ۹۹، دولت امکان انتقال مالکیت زمین به مالکان را فراهم آورده است.

محل کسب بودجه برای برنامه مسکن و یارانه‌های آن - که به نفع انبوه‌سازان سرمایه‌دار است - نیز فروش و تهاتر زمین است. دولت در بودجه‌های ۹۸ و ۹۹ به وزارت راه و شهرسازی اجازه داده تا «درآمدی معادل ۱۵۰۰ میلیارد تومان از محل فروش یا تهاتر زمین‌های وزارت راه و شهرسازی به منظور تامین مالی طرح‌های تعریف شده در بخش مسکن» کسب کنند. بخشی از این زمین‌ها زمین‌های مربوط به شهرهای جدید است که حالا امکان انتقال آن

به بزرگ‌مالکان فراهم آمده است.

همین نگاه به مسکن حتی صدای محسن هاشمی، رئیس شورای شهر تهران را درآورد:

«در بودجه سال بعد برای مسکن و اقدامات عمرانی برای هر تهرانی تنها دو هزار تومان در نظر گرفته شده است... نباید انتظار داشت در سال آینده اقدامی جدی در این زمینه صورت بگیرد».^{۵۰}

بگذار بمیرند در برابر زندگی

میشل فوکو در مورد تبارشناسی زیست‌سیاست و حکمرانی نئولیبرال در «زایش زیست‌سیاست» و «از جامعه باید دفاع کرد» دو نکته را روشن می‌کند:

یکم، نولیبرالیسم پس از جنگ جهانی دوم مبتنی بر مدلی (آلمان غربی) تبیین شد که در آن ابتدا اقتدار بازار آزاد شکل می‌گرفت و سپس اقتدار دولتی در رابطه با آن. گفتارهای این نولیبرالیسم که اکنون به ادبیات سیاسی رایج مجهز است و به واژه‌هایی همچون توانمندسازی و بهسازی و مشارکت مزین شده، در واقع جمعیت‌ها را به نحوی مدیریت می‌کنند که بالاتر از یک خط حداقل اقتصادی باشند؛ اما این خط حداقل، خط حداقلی است که مشارکت اقتصادی آنها در بازارها و در واقع مشارکت‌شان در ارزش‌افزایی کاپیتالیستی را تضمین کند.

در پی اتخاذ ابتکار عمل توانمندسازی زاغه‌ها در سازمان ملل و بانک جهانی، سامان‌های مردم‌نهاد غربی به زاغه‌ها رفتند تا به مردم آنجا بیاموزند که باید از خلال «کسب‌وکارهای خرد» و «میکروفایننس» خود را در بدهی غرق کنند تا از فقر نجات بدهند. راهی برای بدل کردن این جمعیت‌ها به بازیگران فعال اقتصادی.

دوم، حکمرانی زیست‌سیاسی، مفصلی است بین اصل حاکمیت اقتصادی مدرن - «زندگی بساز و بگذار بمیرند» - که از اصل حاکمیت تک‌سالرانه پیشامدرن - «مرگ بساز و بگذار زندگی کنند» - عبور، و آن را در خودش ادغام کرده است.

این دو در کنار یکدیگر به یک رابطه قدرت جهانی‌سازی شده نولیبرالیسم راه می‌برند: تصمیم‌گیری اقتدار حاکم بر سر ارزش‌مندبودن جان گروه‌های

جمعیتی که در نهایت به نگاه غالب دولتی به جمعیت‌های زاغه‌ها ختم می‌شود: «بگذار بمیرند».

واژه شیک توانمندسازی در برنامه مسکن دولت روحانی چیزی به جز این رویکرد نیست. بحران کرونا اما پرتوی تازه‌ای بر این «بگذار بمیرند» انداخته است. یا همان‌طور که شهرام خسروی در گزارشی از ایران می‌نویسد: «زندگی‌های مردم ارزشی ندارند». این جمله‌ای بود که از بسیاری از ایرانی‌ها در روستاها و شهرها شنیدم»^{۵۱}.

اما زاغه‌ها تنها تجلی قربانی‌شدن و سرکوب نیستند، آنها منقطه‌های حاد مقاومت و مبارزه علیه خشن‌ترین فرآیندهای محروم‌سازی و غارت دولتی هم هستند؛ کارزارهایی برای آری‌گویی به زندگی در برابر حکم «بگذار بمیرند». اگرچه شرایط سخت و دشوار سوئیۀ تاریک رقابت برای بقا را در زاغه‌ها ایجاد می‌کند، بالقوگی‌های رهایی‌بخش زاغه‌ها را با پرهیز از رمانتیزه‌کردن‌شان می‌توان در سیاست خودآیین مبارزه در آنها دید.^{۵۲}

فرانتس فانون در «دوزخیان روی زمین» زاغه‌های استعمارشدگان در حاشیۀ شهرهای بزرگ کشورهای مستعمره را سکونت‌گاه جمعیتی توصیف می‌کند که «خستگی‌ناپذیر دور شهرها می‌پیچند به این امید که یک روز بالاخره اجازه ورود به داخل را پیدا می‌کنند.» اما بلافاصله می‌افزاید که «این تودهٔ انسانی، در میان این مردم زاغه‌ها که در اصل لمپن‌پرولتاریا هستند، خیزش، پیشروان شهرنشین را خواهند یافت. چرا که لمپن‌پرولتاریا، این جماعت مردمان گرسنه ... یکی از خودانگیخته‌ترین و رادیکال‌ترین نیروهای انقلابی مردم استعمارزده اند».^{۵۳}

جنبش زاغه‌نشین‌های آفریقای جنوبی که مقاله با آنها آغاز شد، نمونه‌ای از یک ابتکار عمل در سازماندهی خودآیین است که از دل مبارزه بیرون آمد. کنشی که به سازماندهی و حفظ یک جنبش انجامید، شبیه به اعتراض‌های آبان ۹۸، مسدودکردن جاده‌ها به دوربان در ۲۰۰۵ بود. یکی از شعارهای Abahlali basemjondolo «اخلاق زیستن کمونیس» است و همیشه سیاست حزبی مبتنی بر نمایندگی را طرد کرده است.

جمعیت زاغه‌ها جمعیتی ناهمگون از انواع گروه‌هایی است که هدف شدیدترین مکانیزم‌های به‌حاشیه‌راندن ساختاری بوده‌اند، اما همین ناهمگونی و تفاوت‌ها، آموزۀ جنبش زاغه‌نشین‌های آفریقایی را معاصرتر می‌کند :

« جنبش با الهام از زیست جهان‌های متنوعی که در این سکونت‌گاه‌ها گرد هم آمده‌اند، باید امر نوی چندرگه‌ای را از دل تار و پود امر قدیمی می‌ساخت. میتینگ‌های رسمی برای تحقق تأمل دقیق جمعی بر تجربه‌های پیش‌برنده و زاینده جنبش ضروری است. موسیقی و غذاهای جمعی و بازی و نیایش

و داستان‌خوانی و مراسم تدفین که تار و پود باهم‌بودن را متصل می‌کند، هم برای حفظ تعهد جمعی به اصول جنبش ضروری است و هم برای حفظ اراده به مبارزه. Abahlali همچون دریافتی که حتی اگر اراده فزاینده‌ای به مبارزه باشد، باز هم مبارزه جمعی ممکن نیست، مگر سکونت‌گاه‌ها به شکل دموکراتیک و خودآیین اداره شوند. اگر وفاداران به حزب‌ها، بازمانده‌های فاسد یک اشراف‌سالاری شکست‌خورده، ارباب‌های زاغه‌ها یا ترکیبی از اینها بر زاغه‌ها مسلط شوند، باید این سلطه را به چالش کشید... بهترین تاکتیک، استفاده از تقویت سکونت‌گاه‌های دموکراتیک نزدیک‌تر برای تضمین حفاظت از مبارزان شجاعی است که تصمیم گرفته‌اند نوعی تجلی آزادانه از مطالبه توده‌ای برای دموکراسی را سازماندهی کنند.»^{۵۴}

دولت‌های زیادی در بحران کرونا نشان دادند که ارزش‌افزایی اقتصادی را بر زندگی‌های گروه‌های جمعیتی مختلف ارجحیت می‌دهند. در برابر آنها، ابتکار عمل‌های محلی و مردمی و مطالبه‌گری شکل گرفت.

اکنون شاید بتوان راهکارهایی فوری یافت که در برنامه‌ها و گزارش‌های خود مقام‌های جمهوری اسلامی به آنها اشاره شده است. سازماندهی خانه‌های خالی و واگذاری آنها به بی‌خانمان‌ها و فقیران شهری یکی از آنهاست. به گفته معاون وزیر مسکن، ۱۰ درصد خانه‌های ایران خالی از سکنه هستند. اما مالکان خانه‌های خالی حتی از دادن مالیات هم معاف بوده‌اند، چون کسانی همچون وزیر پیشین مسکن استدلال می‌کردند سرمایه‌دارها با وضع مالیات بر مسکن خالی خواهند ترسید و از بازار مسکن خواهند رفت. توجیه فساد برای بازتولید بیشتر آن.^{۵۵} هنوز مشخص نیست برنامه مالیات بر مسکن خالی که ۱۳۹۸ بحث آن دوباره مطرح شد، پیش خواهد رفت یا خیر.

یک مشکل بزرگ زاغه‌نشین‌ها معضل حقوقی است: شماری از آنها اساساً بی‌شناسنامه هستند و بنابراین به خدمات شهری و دولتی دسترسی ندارند و بسیاری از سند و مدرک درستی برای زمین یا مسکن‌شان برخوردار نیستند. دولت اما به جای به رسمیت شناختن مالکیت فقیران شهری^{۵۶}، مالکان دیگری را به رسمیت می‌شناسد و گاه و بیگاه برای تخلیه اجباری و تخریب زاغه‌ها به سراغ‌شان می‌رود - همچون مورد دهونک تهران.

از یک سو، فرم دولتی و سیاست مبتنی بر بازنمایی/ نمایندگی و ادغام آن در سرمایه‌داری جهانی خود بخشی از مشکل است و از سوی دیگر، تبعیض و به‌حاشیه‌راندن اقلیت‌های ملی - دینی در شالوده‌های نظام مبتنی بر ناسیونالیسم شیعی ایران قرار دارد. به حکومت جمهوری اسلامی نمی‌توان امیدی بست.

تأسی به آینده‌ای از یک دولت متمرکز قوی با برنامه‌های سوسیالیستی نیز معنادار نیست. به علاوه که تجربه‌های تاریخی دولت‌های سوسیالیست و ملی‌گرای جنوب جهان برای مبارزه با زاغه‌نشینی (ناصر در مصر، نهرود در هند، کاسترو در کوبا، سوکارنو در اندونزی، ژولیوس نایرره در تانزانیا) به دلایل مختلف از جمله استبداد و تبعیض ساختاری هویتی شکست خورد.

زاغه‌ها، همان‌طور که گفتیم، خودشان چشم‌اندازی برای سیاست آینده پس از کرونا در اختیار قرار می‌دهند. تمرکززدایی از قدرت، واگذاری مدیریت و تخصیص و نظارت بر منابع به اجتماع‌ها، اداره خودآیین از راهتشکل‌های خودآیین، برابری در عین حفظ تفاوت‌ها، و گذار از عادت‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نئولیبرالیسم. و البته اینکه دولت‌ها، علی‌رغم گفتارهای «ترحم‌انگیز» نسبت به فقیران شهری، پیش از هر چیز «سردترین در میان همه هیولاهای سردند و به سردی دروغ می‌گویند.»

کتاب‌شناسی

گنجی، ایمان. ۱۳۹۹. «مکان کلان‌شهری و دگرگونی انقلابی‌اش.» در دلوز، گتاری. فضا و دیالکتیک. تألیف و ترجمه: ساره پیمان، پویا غلامی، پیمان غلامی، ایمان گنجی. تهران: کتابکده کسری.

Bayat, Asef. 2013. *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*. Stanford: Stanford University Press.

Bayat, Asef. 1997. "Un-civil Society: The Politics of the <Informal People>". *Third World Quarterly* 18:1.

Butler, Judith and Athanasiou, Athena. 2013. *Dispossession: The Performative in the Political*. Cambridge: Polity Press.

Collins, Stanley Jamal. 2016. *The Middle Class Is Moving Into The Slums: A Study Of Gentrification, Disorganization, and*

Delinquency. Faculty of the Graduate College of The Oklahoma State University.

Curtis, Glenn E. and Hooglund, Eric. 2008. Iran: A Country Study. Edited by US Government Printing Office.

Davis, Mike. 2006. Planet of Slums. London and New Work: Verso.

Fanon, Frantz. 1962. The Wretched of the Earth. Translated by Constance Farrington. New York: Grove Press.

Hardt, Michael; Negri, Antonio. 2009. Commonwealth. Cambridge, Massachusetts: The Belknap Press of Harvard University Press.

Kamath, Lalitha and Vijayabaskar, M.. Journal of South Asian Development, 9(2).

Pithouse, Richard. 2006. Thinking Resistance in the Shanty Town. Mute Online Journal.

Roy, Sanjay K. 1993. "State, Ideologies and Urban Poor in Third World" in: Economic and Political Weekly, Vol. 28, No. 49.

Salehi-Isfahani, Djavad. 2020. Impact of Sanctions on Household Welfare and Employment. The SAIS Initiative for Research on Contemporary Iran at Johns Hopkins University: Washington.

Sassen, Saskia. 2016. "At the Systemic Edge: Expulsion". Resisting Biopolitics: Philosophical, Political, and Performative Strategies. Ed. S. E. Wilmer and Audronė Žukauskaitė. New York and London: Routledge.

۱- سوشالیست ورکر، بریتانیا :

<https://socialistworker.co.uk/art/49839/Coronavirus+-means+survival+of+richest+in+Global+South%2C+say+-South+African+shack+dwellers>

۲- وبسایت جنبش زاغه‌نشین‌های آفریقای جنوبی:

<http://abahlali.org/node/17061/#more-17061>

۳- آمار در وبسایت سازمان ملل:

<https://unstats.un.org/sdgs/report/2019/goal-11/>

4- Sassen, Saskia. 2016. "At the Systemic Edge: Expulsion". Resisting Biopolitics: Philosophical, Political, and Performative Strategies. Ed. S. E. Wilmer and Audronė Žukauskaitė. New York and London: Routledge.

۵- گزارش در وبسایت سازمان ملل :

https://www.un.org/ruleoflaw/files/Challenge_of_Slums.pdf

۶- وبسایت سازمان ملل :

<https://www.un.org/sustainabledevelopment/blog/2015/07/un-projects-world-population-to-reach-8-5-billion-by-2030-driven-by-growth-in-developing-countries/>

7- Joulaei, Hassan, Azad R Bhuiyan, Mehrab Sayadi, Fariba Morady, and Parvin Afsar Kazerooni. "Slums' Access to and Coverage of Primary Health Care Services: A Cross-Sectional Study in Shiraz, a Metropolis in Southern Iran." Iranian Journal of Medical Sciences 39, no. 2 Suppl (March 2014): 184-90:

<https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC3993042/>

۸- رادیو زمانه :

<https://www.radiozamaneh.com/437721>

۹- متن گزارش:

<http://www.donellameadows.org/wp-content/userfiles/Limits-to-Growth-digital-scan-version.pdf>

۱۰- درباره ما، وبسایت کلوب رم:

<https://clubofrome.org/about-us/>

۱۱- درباره به‌نژادی، در اینجا بخوانید: گنجی، ایمان، بحران و بیماری؛ لحظه‌ی تصمیم بر سر سرنوشت:

<https://www.radiozamaneh.com/497252>

12- Davis, Mike. 2006. Planet of Slums. London and New Work: Verso.

13- "Opinion | The Coronavirus Threat for the Billion People Living in Slums - The New York Times." Accessed December 13, 2021:

<https://www.nytimes.com/2020/04/08/opinion/coronavirus-slums.html>

۱۴- "مقایسه زندگی کپرنشین‌ها و میلیاردرهای ایران." برترین‌ها:

<https://www.bartarinha.ir/fa/news/106856/>-مقایسه-زندگی-کپرنشین-ها-و-میلیاردرهای-ایران

۱۵- "کرونا: ۶ سازمان حامی کودکان کار خواهان توجه بیشتر وزارت بهداشت به محله‌های پرجمعیت منطقه ۱۳ تهران شدند." در رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/491438/index.html>

۱۶- "Iran Population Living In Slums Percent Of Urban Population."
۲۰۲۱, ۱ Accessed December

<https://tradingeconomics.com/iran/population-living-in-slums-percent-of-urban-population-wb-data.html>.

۱۷- "یک سوم جمعیت شهری ایران حاشیه‌نشین است." رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/446712>

۱۸- ۱۹ میلیون تن در ۳۰۰۰ منطقه حاشیه‌نشین ایران زندگی می‌کنند:

<https://www.radiozamaneh.com/401580>

۱۹- معاون سازمان شهرداری‌ها: تعداد حاشیه‌نشینان به یک پنجم جمعیت کشور رسیده است - رادیو زمانه:

<https://web.archive.org/web/20190710173942/https://www.radiozamaneh.com/454606>

۲۰- انجمن علمی دانشجویی جغرافیا. "سند توانمند سازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیر رسمی." انجمن علمی دانشجویی جغرافیا:

<http://city84.blogfa.com/post/52>

۲۱- لینک :

<http://ruuwg.org/wp-content/uploads/2016/05/National-Report-IRofIran-2014.pdf>

۲۲- "یک سوم مردم استان البرز در سکونتگاه‌های غیر رسمی ساکنند." رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/375673>

۲۳ - "استاندار خراسان رضوی: حاشیه شهر مشهد نیاز به راه حل مطمئن دارد." جوان آنلاین:

<https://www.javanonline.ir/fa/news/948861/> - استاندار-خراسان- رضوی-حاشیه-شهر-مشهد-نیاز-به-راه-حل-مطمئن-دارد

۲۴ - "بررسی پدیده حاشیه نشینی در استانهای کشور ۴۶ / خراسان رضوی - خبرگزاری مهر:

<https://www.mehrnews.com/news/2575647/> - بررسی-پدیده-حاشیه-نشینی-در-استانهای-کشور-۴۶-خراسان-رضوی

۲۵ - "۴۰۰ هزار نفر در اهواز حاشیه‌نشین هستند." رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/454319>

۲۶ - "در ماهشهر چه گذشت؟." رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/477937>

۲۷ - "۵۰ هزار حاشیه‌نشین چابهار از آب، برق و تحصیل محروم‌اند." رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/403925>

۲۸ - "درباره خاص بودن و عام بودن مسأله فلسطین." رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/492820>

29- Joulaei, Hassan, Azad R Bhuiyan, Mehrab Sayadi, Fariba Morady, and Parvin Afsar Kazerooni. "Slums' Access to and Coverage of Primary Health Care Services: A Cross-Sectional Study in Shiraz, a Metropolis in Southern Iran." *Iranian Journal of Medical Sciences* 39, no. 2 Suppl (March 2014): 184-90.

۳۰ - «کتمان بیماری در بین مردم حاشیه‌نشین رواج دارد.» فردای کرمان:

<https://fardayekerman.ir/news/21976>

۳۱- گنجی، ایمان. ۱۳۹۹. «مکان کلان‌شهری و دگرگونی انقلابی‌اش.» در دلوز، گناری. فضا و دیالکتیک. تألیف و ترجمه: ساره پیمان، پویا غلامی، پیمان غلامی، ایمان گنجی. تهران: کتابکده کسری، ۲۱۱ - ۲۳۶.

۳۲- گزارش پایگاه خبری وزارت راه و شهرسازی :

<http://news.mrud.ir/news/29429/>-زاغه-نشینی-و-حاشیه-نشینی-بحران-مشترک-شهرهای-دنیا-پیشنهاد-۵

33- "Slums as Self-Confrontation." Accessed December 1, 2021:

<https://www.downtoearth.org.in/blog/slums-as-selfconfrontation-1130>

34- Roy, Sanjay K. 1993. "State, Ideologies and Urban Poor in Third World" in Source: Economic and Political Weekly, Vol. 28, No. 49 (Dec. 4), p. 2677.

35- Bayat, Asef. 2013. Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East. Stanford: Stanford University Press, P. 256.

36- Roy, Sanjay K. 1993. "State, Ideologies and Urban Poor in Third World" in Source: Economic and Political Weekly, Vol. 28, No. 49 (Dec. 4), pp. 2677-2681.

۳۷- نیکفر، محمدرضا. تعلق داشتن، تعلق نداشتن - مسأله‌ی پایدار انتگراسیون در ایران:

<https://www.radiozamaneh.com/668943/>

38- Glenn E. Curtis and Eric Hooglund. 2008. Iran: A Country Study. US Government Printing Office. P. 105

39- Barnato, Katy. "Iranians to Splash up to \$8B on Overseas Property: Study." CNBC, March 16, 2016. <https://www.cnbc.com/2016/03/16/iranians-to-splash-up-to-8b-on-overseas-property-study.html>.

40- Salehi-Isfahani, Djavad. 2020. Impact of Sanctions on Household Welfare and Employment. The SAIS Initiative for Research on Contemporary Iran at Johns Hopkins University: Washington , pp 15 – 17.

۴۱- وبسایت پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام:

<https://csr.ir/fa/news/1064/>-پدیده-جدید-شهرنشینی-حاشیه-نشینی-ها
حاشیه-نشینی-ها

۴۲- نگاه کنید به یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد (استتلی جمال کالینز) با عنوان «طبقه متوسط به زاغه‌ها نقل مکان می‌کند» که نمونه مورد مطالعه‌اش شیکاگو و تأثیر جنتریفیکیشن بر آن است (۲۰۱۶):

Collins, Stanley Jamal. 2016. The Middle Class Is Moving Into The Slums: A Study Of Gentrification, Disorganization, and Delinquency. Faculty of the Graduate College of The Oklahoma State University.

۴۳- در مورد ظهور طبقه متوسط در زاغه‌های برزیل بر اثر سیاست‌های اقتصادی دولت سوسیالیست ابتدای قرن بیست و یکم این کشور، نگاه کنید به این گزارش

۴۴- نگاه کنید به گزارشی درباره ترکیب طبقاتی زاغه‌های بنگلادش در وبلاگ بانک جهانی:

Sangmoo Kim, Can Poverty Be Defined By Shelter?

45- Kamath, Lalitha and Vijayabaskar, M.. in: Journal of South Asian Development, 9(2) pp. 147–171

۴۶- نگاه کنید به دو گزارش یک و دو از وبسایت میدان:

<https://meidaan.com/archive/58345>

<https://meidaan.com/archive/58537>

۴۷- در این باره بیشتر بخوانید: گنجی، ایمان؛ یک. پادشاه لخت است، اما عصبانی :

<https://www.radiozamaneh.com/477038/>

دو. رئیسی نماد چه خشونت و چه دورانی است؟

<https://www.radiozamaneh.com/670833/>

۴۸- «بررسی روند نوسانات قیمت مسکن در ۲۰ سال گذشته/ سال ۷۷ خانه متری چند بود؟ | اقتصاد آنلاین.»:

<https://www.eghtesadonline.com/-/بررسی-10/355782-بخش-مسکن>
روند-نوسانات-قیمت-مسکن-در-سال-گذشته-سال-خانه-متری-چند-بود

۴۹- صندوق بین‌المللی پول: اینجا:

IMF. "Public Information Notice: IMF Executive Board Concludes 2011 Article IV Consultation with the Islamic Republic of Iran." Accessed December 1, 2021. <https://www.imf.org/en/News/Articles/2015/09/28/04/53/pn11107>.

اینجا:

<https://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2011/cr11242.pdf>

و اینجا :

<https://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2014/cr1493.pdf>

۵۰- مرکز پژوهش‌های مجلس در سال‌های گذشته دائماً به دولت روحانی تذکر داده که برنامه بودجه‌اش ابداً با وعده‌های داده‌شده در زمینه مسکن هم‌خوانی ندارند:

«تضاد لایحه بودجه ۹۸ با اهداف دولت در تحرک بخش مسکن- اخبار اقتصادی تسنیم.» خبرگزاری تسنیم:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1397/10/19/1919069/>
تضاد-لایحه-بودجه-98-با-اهداف-دولت-در-تحرک-بخش-مسکن

«افزایش ۴۰ درصدی بودجه مسکن.» گسترش:

<https://www.gostaresh.news/-/افزایش-درصدی-7/79850-بخش-اقتصاد>
بودجه-مسکن

۵۱-«مقایسه لایحه بودجه ۹۸ و ۹۹ در بخش مسکن.» روزنامه تعادل:

<http://www.taadolnewspaper.ir/-/مقایسه-57/159475-بخش-پرونده>
لایحه-بودجه-در-بخش-مسکن

۵۲- لینک روزگار نیوز:

<http://rooznegarnews.com/2019/12/29/147/>

۵۳- رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/385414>

۵۴- دو تلاش نظری برای دریافت این سوپژکتیویته جدید مرتبط با فقیران شهری: یک، بحث جودیت باتلر و آتنا آتاناسیو در «نَدارسازی: امر پرفورماتیو در امر سیاسی»:

Butler, Judith and Athanasiou, Athena. 2013. *Dispossession: The Performative in the Political*. Cambridge: Polity Press.

دو، بحث آنتونیو نگری و مایکل هارت در بخش اول کتاب «جمهور / ثروت مشترک» (انبوه فقیران) و نیز در جزوهی «اعلامیه»:

Hardt, Michael; Negri, Antonio. 2009. Commonwealth. Cambridge, Massachusetts: The Belknap Press of Harvard University Press.

"Declaration". New York: Argo Navis Author Services, 2012. www.argonavisdigital.com

ترجمه اعلامیه به فارسی، پویا غلامی و پیمان غلامی

https://drive.google.com/file/d/1gDBLBJpE2_aj1gPvzhD-MO-sRkh-8yAGr/view

55- Fanon, Frantz. 1962. The Wretched of the Earth. Translated by Constance Farrington. New York: Grove Press, p. 129.

56- Pithouse, Richard. Thinking Resistance in the Shanty Town. Mute Online Journal, 25 August, 2006

۵۷- «چند درصد خانه‌های کشور خالی هستند؟» اقتصاد آنلاین:

<https://www.eghtesadonline.com/بخش-مسکن-10/386960-چند-درصد-خانه-های-کشور-خالی-هستند>

۵۸- برای مثال، حتی پژوهشگرانی که از خلال چشم‌انداز بازار به معضل زاغه‌نشینی اراک پرداخته بودند، پیشنهاد می‌دهند: «اولین گام در توانمندسازی حاشیه‌نشینان، به رسمیت شناختن مالکیت آنها بر مساکن خود به وسیله دولت است.» بر اساس پژوهش آنها، تنها هشت درصد حاشیه‌نشین‌های باغ خلج اراک که جمعیت زنان در آن از مردان اندکی بیشتر است، برای خانه‌هایشان سند رسمی داشتند.



درمیانہ | **درحاشیہ**

یک «طبقه‌ی نوین خطرناک»؟

بررسی مختصر برخی مولفه‌های مفهوم طبقه‌ی متوسط فقیر در ایران

بیژن فرزانه

۲۰۵

در میانه،
در حاشیه

چکیده: اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۳۹۶ گفتمان سیاسی حاکم بر ایران را به شکل بازگشت‌ناپذیری تغییر داد. آصف بیات برای تبیین یکی از عوامل اصلی که پس از این اعتراضات در سپهر سیاسی ایران ظهور کرد از عبارت «طبقه‌ی متوسط فقیر» استفاده می‌کند. این مفهوم با نظریات او درباره‌ی انقلاب‌های عربی و جوانان خشمگین خاورمیانه هم‌خوانی دارد. در این جستار، تلاش می‌شود اجزای تعریف مطرح‌شده از جانب آصف بیات یک‌به‌یک تبیین شوند، و تاریخ تکوین این طبقه از دو دهه قبل‌تر یعنی با آغاز دوران معروف به اصلاحات، بررسی شود. برای فهم ضرورت پیدایش این طبقه، علاوه بر تاریخ بیست‌ساله، باید به برخی از مولفه‌های دیرین‌تر در ساخت طبقاتی جامعه‌ی ایران پرداخت.

ابتدا به برخی از این مفاهیم همچون فرماسیون ناقص و کمپرادوریزم می‌پردازیم. در ادامه به کژتابی‌های انقلاب ۱۳۵۷ برای تحلیل ساخت طبقاتی جامعه‌ی ایران می‌پردازیم که در کنار سرنوشت خاص خرده‌بورژوازی پس از انقلاب ۵۷، شامل دو روند درون‌تابی و برون‌تابی ساختاری می‌شود. سپس وارد دوران تشکیل طبقه‌ی متوسط فقیر می‌شویم که معمولاً به دوران سیاست‌های نئولیبرالی در ایران شناخته می‌شود. هرچند کاربرد مفهوم نئولیبرالیسم درباره

ایران محل مناقشه است، اما برخی از مولفه‌های موثر آن در تبیین طبقه‌ی متوسط فقیر با توجه به تعریف آصف بیات بررسی شده‌اند. مهم‌ترین این روندها شامل خصوصی‌سازی خدمات و مایملک عمومی، مقرارت‌زدایی از قراردادهای کاری و بی‌ثبات‌سازی و ارزان‌سازی نیروی کار هستند. با این وجود، سلب مالکیت گسترده از طبقه‌ی زحمتکش در این سه دهه هرگز با شکوفایی تولید همراه نبوده است، و باید آن را در قالب سیاست‌های احیای قدرت طبقاتی و خروج سرمایه در نظر گرفت. با این مقدمات، بار دیگر به ایده‌ی آصف بیات بازمی‌گردیم که «طبقه‌ی متوسط فقیر یکی از عوامل اصلی در عرصه‌ی سیاست رادیکال خواهد بود»، و می‌پرسیم که چه نقشی را در کنار چه عوامل دیگری می‌تواند ایفا کند؟

دو حماسه به فاصله‌ی بیست سال

در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۷ تیم فوتبال ایران با قانون گل زده بیشتر در خانه حریف، در مرحله پلی‌آف آسیا-اقیانوسیه تیم استرالیا را شکست داد و بعد از ۲۰ سال وارد جام جهانی شد. آخرین حضور ایران در جام جهانی پیش از آن به سال ۱۹۷۸ یعنی یک سال پیش از انقلاب ۱۹۷۹ برمی‌گشت. این پیروزی که به نام «حماسه‌ی هشت آذر» (۱۹ نوامبر) شناخته می‌شود با حضور میلیون‌ها ایرانی در تمام شهرها همراه شد. برای نخستین بار بعد از انقلاب ۱۹۷۹، مردم در مقیاسی میلیونی و به صورت خودجوش برای شادی در خیابان‌ها حاضر شدند، و نیروهای پلیسی و امنیتی به سرکوب آنها نپرداختند. در تضاد آشکار با تصاویر تلویزیون دولتی از «مردم همیشه حاضر در صحنه» و «امت حزب‌الله»، خیابان‌ها متعلق به مردمی بود که دست می‌زدند، می‌رقصیدند، و حتی موسیقی‌های «لس‌آنجلسی» از ماشین‌های خود پخش می‌کردند. دیگری‌ستیزی ریشه‌دار میان اقشار و طبقات مختلف مردم برای مدت کوتاهی جای خود را به یکپارچگی و هم‌سرنوشتی داده بود تا جایی که در برخی موارد، مهاجران افغانستانی را روی دست بلند می‌کردند (چون تصور عمومی بر این بود که خداداد عزیزی، کسی که گل سرنوشت‌ساز ایران را به ثمر رساند، اصالتاً افغانستانی است). این تصویر غریب‌آشنا^۱ از همبستگی و تعلق اجتماعی و این شادی خودجوش که برای چند ساعت بدون درگیری عمده خیابان‌ها را تصاحب کرد، صرفاً ناشی از هیجان پیروزی در زمین فوتبال نبود: کمتر از شش ماه قبل، در ۲۳ مه همان سال، با پیروزی غیرمنتظره محمد خاتمی در انتخابات ریاست‌جمهوری این باور عمومی تقویت شده بود که مردم می‌توانند راه‌های به‌نسبت کم‌هزینه‌ای برای تسلط بر سرنوشت خویش بسازند. ظاهراً شکاف میان دولت و جامعه کمتر شده بود، و زمانه‌ی «گفتگوی تمدن»‌ها و ارتباط دوستانه با جهان فرا رسیده بود. جالب آنکه انتخابات ریاست‌جمهوری سال

۱۹۹۷ نیز تا مدت‌ها به نام حماسه‌ی دوم خرداد (۲۳ ماه می) شناخته می‌شد. تو گویی تقویم ۱۹۹۷ تمایلی به حماسه ساختن از روزها و رویدادها را نشان می‌داد (دست بر قضا، در همین ایام بود که قاسم سلیمانی به فرماندهی سپاه قدس منصوب شد).

بیست سال بعد، در دسامبر ۲۰۱۷، حماسه‌ای از جنسی دیگر در خیابان‌های ایران رخ داد که برخی آن را «ده روزی که ایران را لرزاند» نامیده‌اند. تقریباً تمام کارشناسان مستقل متفق‌القول‌اند که اعتراضات دی ماه ۹۶ چشم‌انداز سیاسی ایران را به شکل بازگشت‌ناپذیری تغییر داده است.^۲ بیش از ۱۰۰ شهر شاهد اعتراضات توده‌ای و بدون رهبری بودند که از گرانی و تورم، تا فساد سیستماتیک و افسارگسیخته، استبداد دینی و سیاسی، و مداخلات امپریالیستی حکومت ایران در کشورهای همسایه همچون سوریه و عراق را مورد خطاب قرار می‌داد. یکی از شعارهایی که در این موج اعتراضی مطرح شد می‌گفت «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» که آخرین میخ بر تابوت شعارها و جریان سیاسی آغاز شده در دوم خرداد ۱۳۷۶ به حساب می‌آمد.

هم‌زمان با اعتراضات دی ماه ۹۶ زن جوانی به نام ویدا موحد در حرکتی نمادین و در اعتراض به حجاب اجباری روسری خود را بر سر چوبی کرد و روی سکویی در خیابان انقلاب تهران ایستاد؛ این الگوی اعتراضی به سرعت تکثیر شد و «دختران انقلاب» بارها آن را تکرار کردند.

آصف بیات هنگام تحلیل شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی اعتراضات دسامبر ۲۰۱۷، بر خلاف بسیاری از تحلیل‌گران، آن را الزاماً مقدمه‌ی انقلاب آتی در ایران نمی‌داند، اما آن را خیزشی فوق‌العاده به سرکردگی «طبقه‌ی متوسط فقیر» می‌خواند:

«آنچه در روزهای اخیر در ایران رخ نمود نه بسط ساده‌ی اعتراضات روزمره و نه مقدمه‌ای بر یک انقلاب، که یک خیزش مردمی فوق‌العاده بود. هسته‌ی مرکزی آن «طبقه‌ی متوسط فقیر» بود. این طبقه‌ی برآشفته، محصول دوره‌ای نولیبرال است که در آن رفاه مردم به امان خدایان بازار رها شد. با گشایش اقتصاد ایران، این طبقه از فرصت‌های آموزشی بهره برد، اما در بازار کار ناکام مانده بود؛ انتظارات آنها بالا است، اما معیشت آنها متزلزل‌تر از قبل است... اعضای این طبقه به شدت از آنچه در جهان در دسترس و دردمندانه از آن محرومند، آگاهند. تصور بر این است که زندگی عاریتی و برزخی آنها شرایطی موقتی است، اما در واقعیت همیشگی می‌شود. نه کاملاً احساس جوانی می‌کنند و نه احساس بلوغ، و سرشار از خشم عمیق اخلاقی، این طبقه تبدیل به بازیگری

برای متولدین دهه ۱۹۸۰ در ایران توصیف آصف بیات از شرایط زیست آنان بسیار ملموس است. تحلیل آصف بیات از ظهور غیرمنتظره‌ی یک «طبقه‌ی نوین خطرناک» در سپهر سیاسی ایران نیز همین وضعیت تعلیق را درون خود حفظ می‌کند: آن را خیزشی مردمی، فوق‌العاده، و چه بسا بی‌سابقه می‌داند، که در عین حال مقدمه‌ای برای انقلاب آتی در ایران نیست. و البته در پایان نیز همین وضعیت برزخی حفظ می‌شود: این طبقه در آستانه‌ی تبدیل شدن به بازیگری کلیدی در سیاست رادیکال است، اما کدام نقش را به عهده خواهد گرفت؟

می‌دانیم که در کنار شعار سلبی «دیگه تمومه ماجرا»، شعارهای متعدد و گاه متناقضی نیز در این اعتراضات مطرح شد؛ برخی از این شعارها خواهان بازگشت فرزند شاه، دیکتاتور پیشین ایران و نظام سلطنتی بودند، برخی حساب دستگاه حاکم را از دین اسلام جدا می‌دانستند، برخی شعارها فقط دولت را مسئول گرانی می‌دانستند، حال آنکه برخی دیگر گشایش اقتصادی را در گرو تحول ساختار سیاسی می‌دانستند.^۴

این مقاله تلاش خواهد کرد که تا حد ممکن شرایط سنجش پاسخ‌های ممکن به این پرسش را فراهم کند: با وصل کردن این دو نقطه «حماسی» در تاریخ معاصر ایران (از منظر اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی)، چه خطوط عمده‌ای در این دو دهه به دست خواهد آمد و تلاقی‌گاه‌هایشان چه تحولی در این مختصات را نشان می‌دهند؟ امتداد این خط چه نسبتی با اعتراضات نوامبر ۲۰۱۹ دارد که بار دیگر تمام ایران را در نوردید؟ نسبت مفهوم طبقه‌ی متوسط فقیر با این خطوط و گره‌گاه‌ها و البته آینده نامطمئن پیش‌روی جامعه ایران چیست؟

با عطف به این پرسش‌های راهنما، گاه نیاز است نسبت مفهوم طبقه‌ی متوسط فقیر را با مفاهیم آشناتر و بسط‌یافته‌تری نزد آصف بیات، همچون فقرای شهری یا «پیش‌روی خاموش» تبیین کنیم. همچنین گاه باید به مفاهیم مجاور نزد دیگر متفکران مراجعه کنیم، همچون مفهوم «would-be middle class» که فرهاد خسروخواهر برای توضیح پدیده‌ی مشابهی در این دوره تاریخی به کار برده است.^۵

اما بخش عمده‌ی این یادداشت، به پرسش‌هایی خارج از چهارچوب توصیفی آصف بیات می‌پردازد. برای نمونه، اطلاق «طبقه» در «طبقه متوسط فقیر» چه دلالت‌هایی برای این پدیده نوظهور، و همچنین برای تحلیل طبقاتی جامعه ایران به همراه خواهد داشت؟ متقابلاً، تحلیل‌های طبقاتی موجود درباره‌ی جامعه‌ی ایران، به ویژه آنهایی که از جنبه اقتصادی-سیاسی به تحلیل آن پرداخته‌اند (همچون کتاب طبقه و کار در ایران) چه نکات روشن و تاریکی را درباره «طبقه متوسط فقیر» بر ما آشکار می‌سازند؟ «محصول نئولیبرالیسم» بودن به چه معنا است و آیا می‌توان نئولیبرالیسم را به شکل همگون و در قالب پیامدهای اجتماعی و اقتصادی دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول درباره‌ی جامعه ایران به کار برد؟ آیا «طبقه‌ی متوسط فقیر» یک طبقه‌ی همگون و واحد است، و در آن صورت سابقه این طبقه نوظهور را تا کجا باید دنبال کرد؟ «متوسط بودن» این طبقه را چطور باید تعبیر کرد، به ویژه با توجه به مختصات ایران در جنوب جهانی که طبقات میانی آن نه نتیجه‌ی تولید و مناسبات اقتصادی حاکم، بلکه همواره نتیجه‌ی رانت و در واقع وابسته به قدرت سیاسی حاکم بوده‌اند؟ اگر بخواهیم از جنبه توصیفی این مفهوم، به جنبه تحلیلی آن حرکت کنیم، باید بینیم طبقه‌ی متوسط فقیر چه نکاتی را درباره تغییر و تحولات ساختاری طبقاتی اجتماعی در ایران (یا خاورمیانه) برجسته می‌سازد، و کدام یک را نادیده می‌گیرد؟ آیا طبقه‌ی متوسط فقیر خطی است که بازیگران اصلی دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ را به یکدیگر متصل می‌سازد؟ در این صورت سابقه‌ی آن را تا کجا باید دنبال کرد، و امتداد آن چه مشخصاتی خواهد داشت؟

برای این منظور نقل قول فوق از آصف بیات را به میز تشریح می‌آوریم، و تلاش می‌کنیم مولفه‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی آن را در کنار مفاهیم هم‌جوار آن نزد آصف بیات و دیگران، و گره‌گاه‌های تاریخی این دو دهه بررسی کنیم.

آرایش و مختصات طبقاتی جامعه‌ی ایران

حتی اگر طبقه‌ی متوسط فقیر پدیده‌ای نوظهور در سپهر سیاسی ایران، یا مفهومی فراتر از مختصات کلاسیک تعریف طبقات اجتماعی باشد، باز هم باید به شکلی کیفیت «یک طبقه» را داشته باشد. به بیان دیگر باید به یک صورت‌بندی از مناسبات اجتماعی حاکم بر این طبقه دست یافت، و گرنه بدون آگاهی طبقاتی نمی‌توان به انتظار نقش‌آفرینی در سیاست رادیکال ایران نشست. برای سنجش این امر، به مرور تاریخ پرمناقشه مفهوم طبقه نخواهیم پرداخت. در مقابل به مرور برخی مولفه‌های ویژه ساختار طبقات اجتماعی در ایران می‌پردازیم. هرچند روایت‌های کلان و تعمیم‌دهی‌های کلی برای تحلیل

طبقاتی به شدت آسیب‌زا هستند، اما قصد ما نه ارائه‌ی یک تحلیل طبقاتی جدید، بلکه کنار هم گذاشتن عناصری است که از تحلیل‌های صورت‌گرفته می‌تواند به درک ضرورت پیدایش و کیفیت‌های یک طبقه نوین کمک کند.

درباره‌ی مختصات طبقاتی جامعه‌ی ایران و تحولات آن پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. به علت کمبود منابع آماری موثق، بسیاری از این پژوهش‌ها جنبه‌ی کیفی و مفهومی دارند. با این وجود معتبرترین این تحقیق‌ها من جمله کتاب طبقه و کار در ایران و نیز پژوهش‌های تاریخی یرواند آبراهامیان، وجه مشخصه‌ی طبقات را صرفاً بر حسب شیوه تولید تعریف نکرده‌اند، بلکه آن را «در بافتار زمان تاریخی و اصطکاک اجتماعی با سایر طبقات مفهوم‌پردازی کرده‌اند.»^۶

اگر از اصطلاحات اریک اولین راییت وام بگیریم، این تحلیل‌ها ترکیب خاص سه فرایند در هم‌تنیده را در جامعه‌ی ایران بررسی می‌کنند: نخست توزیع منابع فرهنگی و روابط اجتماعی که مهم‌ترینشان تحصیلات است، و می‌تواند منجر به ادراک مشترکی میان بخشی از افراد جامعه گردد که در پیوند با شرایط مادی آنها است (رویکرد قشربندی)؛ دوم، توزیع رانت‌ها و امتیازهای انحصاری که به جایگاه‌های نابرابر اجتماعی می‌انجامد و با نقش‌آفرینی پررنگ دولت، به شکل‌گیری یک اقلیت ممتاز و نیز قشری ممتاز در هر طبقه (همچون طبقات کارگری که به اصطلاح استخدام رسمی دولت هستند) منجر می‌شود (انحصار اجتماعی)؛ و در آخر نیز روابط قدرت حاکم بر جامعه که می‌تواند سلطه‌ی خود را خواه در قالب استثمار نیروی کار، و یا غارت اموال و فقیرسازی عموم مردم حفظ کند.^۷

جدول ۱ برگرفته از کتاب طبقه و کار در ایران (پیوست A-۱) تصویری عمومی از ترکیب طبقاتی جامعه‌ی ایران را در سالهای ۱۳۵۵، ۱۳۶۵، و ۱۳۷۵ ارائه می‌دهد. محورهای طبقه‌بندی این کتاب مالکیت منابع و ابزار تولید، رانت و نزدیکی به کانون قدرت، و مهارت افراد است. طبقه‌ی سرمایه‌دار و خرده‌بورژوا به دو زیرگروه سنتی و مدرن قابل تفکیک است. متقابلاً طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر نیز به دو بخش دولتی و خصوصی قابل تفکیک است. در نهایت نیز کارگزاران سیاسی (چه نظامی و چه غیر نظامی) در دسته‌ای جداگانه عرضه می‌شود، چون جایگاه ویژه‌ی آنها در مناسبات قدرت، ویژگی‌های آن را از سایر طبقات جدا می‌سازد. با توجه به اینکه هدف این یادداشت، بررسی جزئیات آرایش اجتماعی طبقات نیست، تفکیک‌های ریز طبقات از این جدول حذف شده‌اند.

۱۳۷۵		۱۳۶۵		۱۳۵۵		
درصد	تعداد به هزار	درصد	تعداد به هزار	درصد	تعداد (به هزار)	
۳.۶	۵۲۸	۳.۱	۳۴۱	۲.۱	۱۸۲	سرمایه‌داران
۱۰.۲	۱۴۹۳	۷.۰	۷۷۴	۵.۴	۴۷۷	طبقه متوسط
۳۵.۷	۵۱۹۹	۳۹.۹	۴۳۹۰	۳۱.۹	۲۸۱۰	خرده‌بورژوازی
۳۱.۱	۴۵۳۳	۲۴.۶	۲۷۰۲	۴۰.۲	۳۵۳۶	طبقه کارگر
۱۰.۷	۱۵۶۰	۱۶.۸	۱۸۵۱	۸.۳	۷۳۱	کارگزاران سیاسی
۸.۷	۱۲۶۰	۸.۶	۹۴۲	۱۲.۱	۱۰۶۱	کارکنان فامیلی بدون مزه و نامشخص
۱۰۰	۱۴۵۷۲	۱۰۰	۱۱۰۰۲	۱۰۰	۸۷۹۹	کل

جدول شماره ۱ - ترکیب طبقاتی نیروی کار شاغل ۱۳۷۵، ۱۳۶۵، ۱۳۵۵

ستون آخر که به سال ۱۹۹۶ مربوط می‌شود، در واقع آرایش طبقاتی در نقطه‌ی شروع بررسی ما را تشکیل می‌دهد. نه تنها اعداد این جدول، بلکه صرف معیارهای ذکرشده برای این دسته‌بندی نمی‌تواند برای فهم خاستگاه‌های طبقاتی طبقه‌ی متوسط فقیر کفایت کند. اما روند تغییر ترکیب طبقاتی در این سه جدول، با در نظر گرفتن دو نقطه عطف تاریخی - نخست انقلاب ۵۷، و دیگری دوران سازندگی یا ورود به عصر نئولیبرالیسم به تعبیر آصف بیات - می‌تواند ما را به تبیین خاستگاه طبقه متوسط فقیر نزدیک کند.

۱- فرماسیون ناقص

طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی متوسط یک رشد پیوسته را نشان می‌دهند. در حالی‌که می‌دانیم پس از انقلاب ۱۳۵۷ طبقه‌ی سرمایه‌دار رژیم پیشین به شکل گسترده خلع ید شدند، و رشد یک درصدی این طبقه در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ نشان‌دهنده‌ی امکان جایگزینی کامل این طبقه با اعضای جدید در نظام امتیازدهی جامعه‌ی ایران در یک بازه ده ساله است. به همین سیاق، بحران ساختاری پساانقلابی نه تنها تولید را کاهش می‌دهد، بلکه مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را نیز سست می‌کند. به این اعتبار رشد طبقه‌ی متوسط که قاعدتاً باید در گروهی شکوفایی اقتصادی باشد، در کنار رشد

طبقه‌ی سرمایه‌دار نشان از کیفیات خاصی در آرایش و اصطکاک اجتماعی میان طبقات در جامعه‌ی ایران دارد که می‌توان آن را فرماسیون ناقص در ساختار طبقاتی ایران دانست. به بیان دیگر، طبقه‌ی بورژوازی جامعه‌ی ایران بیش از آنکه نتیجه‌ی فعل و انفعال‌های درازمدت اقتصادی باشد، زاییده‌ی پدیده‌ای است که بورژوازی وابسته یا کمپرادوریسم خوانده می‌شود.

این مفاهیم را بیژن جزنی صورتبندی کرده است. به زعم او در کشورهای استعماری و نواستعماری «هنگامی که استعمار قدم به کشورهای تحت سلطه گذاشت، فئودالیسم صورت‌بندی مستقر در پیشرفته‌ترین سرزمین‌های مورد هجوم بود».^۹

به بیان دیگر در ایران، طبقه‌ی سرمایه‌دار نتیجه تکوین تاریخی و تحولات اجتماعی نبود.

این پدیده فقط به این سه دهه محدود نمی‌شود، بلکه اصلاحات ارضی در دهه‌ی پیش از آن نیز نتیجه‌ی فشاری نواستعماری بود برای صنعتی‌شدن به عنوان پیش‌شرط مشارکت پیرامونی ایران در نظام جهانی سرمایه‌داری. به باور جزنی اصلاحات ارضی صرفاً مرحله گذار برنامه‌ریزی شده بود، از یک نظام فئودال-کمپرادور به یک نظام سرمایه‌داری-کمپرادور بود.

زندگی و رشد این طبقه وابسته به رانت‌ها و امتیازات انحصاری است که حفظ آنها نیازمند یک دولت غول‌پیکر و تامین خواسته‌های قدرت‌های نواستعماری است. بارها تکرار شده که فرایند سلب مالکیت و تصاحب در ایران به انباشت سرمایه (در جهت تولید سرمایه‌دارانه) منجر نمی‌شود.^{۱۰}

این وابستگی یکی از ریشه‌های همین دور باطلی است که طی آن تمرکز ثروت در دست طبقه‌ی حاکم هر بار با سرریز شدن بخش بزرگتری از این ثروت به خارج از ایران همراه بوده است. همین مناسبات باعث می‌شود که در سرمایه‌داری وابسته بخش خدمات بسیار بیشتر از بخش تولید رشد کند. نتیجه‌ی آن تشکیل طبقات میانی به نسبت بزرگی است که ضمن منافی که در حفظ امتیازات موجود دارد، انتخاب سیاسی‌اش همواره دموکراسی بورژوایی است.

این تضاد از آنجایی برجسته می‌شود که فرماسیون ناقص بنا به ماهیت انحصاری خود نمی‌تواند با دموکراسی بورژوایی سازگار باشد. از این رو در تمام تاریخ مدرن ایران، بورژوازی ملی نتوانست به بازیگر اصلی تبدیل شود،

به‌گونه‌ای که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق و جبهه‌ی ملی، بورژوازی تجاری کمپرادور به جای آن رشد کرد، و پس از اصلاحات ارضی نیز بورژوازی ملی به عنوان یکی از پیامدهای جانبی نظم پیشین عملاً آر سپهر سیاسی ایران حذف شد. این روند با انقلاب ۵۷، و حتی پس از مرگ آیت‌الله خمینی نیز، به رغم نوسانات مقطعی، تغییر اساسی نکرده است.

پس رشد این دو طبقه را نباید به حساب تثبیت مناسبات تولیدی سرمایه‌داری گذاشت. در واقع، از یک سو، ناکارآمدی تولید، دولت را به تنها عامل توسعه بدل ساخته است (اکثریت قاطع طبقه‌ی متوسط در هر سه دوره در استخدام بخش دولتی بوده‌اند)، و از سوی دیگر با توجه به سازوکار طبقاتی در سرمایه‌داری کمپرادور، دولت بدون الگوهای دستوری و دیکتاتوری سیاسی نمی‌تواند بقای خود را تضمین کند. بازتاب سیاسی این پدیده را می‌توان در ناکارآمدی تاریخی دموکراسی بورژوایی در جامعه‌ی ایران جستجو کرد. به باور برخی تحلیل‌گران همچون آقای مهرداد وهابی، هنوز حاکمیت و مالکیت در جامعه ایران از یکدیگر تفکیک نشده است و به این اعتبار نمی‌توان در هیچ تحلیلی، مسئله‌ی استبداد و نقش سرکوبگر حاکمیت را نادیده گرفت.^{۱۱}

و در نهایت مفاهیم فرماسیون ناقص و کمپرادوریزم به ما یادآوری می‌کنند که هرگز نمی‌توان اقتصاد ایران را به دور از مناسبات بین‌المللی و نقش تعیین‌کننده امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی تبیین کرد. در واقع شعارهای دوره‌ای درباره‌ی آشتی با دنیا و عادی‌سازی روابط بین‌المللی، فراتر از اراده و صداقت گویندگان آنها، با بن‌بست‌های ساختاری مواجه است، زیرا چنین فرایندی به معنای از دست رفتن نظام امتیازدهی و سلطه هم در داخل و هم برای بازیگران بین‌المللی است.

۲- خرده بورژوازی

پایداری فعالیت تولید خرده‌کالایی یکی از مولفه‌های سرمایه‌داری ایران است. به بیان دیگر، تقسیم‌بندی عمده بر مبنای مالکیت ابزار تولید و فروش نیروی کار، و سپس تبیین طبقات میانی بر مبنای دانش، مهارت، و رانت قدرت، باید به‌گونه‌ای تنظیم شود تا نقش مالکان غیرسرمایه‌دار یا همان خرده‌بورژوازی سنتی و مدرن را در این میان تبیین کند.

توجه به طبقه‌ی خرده‌بورژوازی به ویژه از آن جهت اهمیت دارد که این طبقه بزرگترین رشد را در دهه‌ی بعد از انقلاب تجربه کرد، تا جایی که در سال ۱۳۶۵ خرده‌بورژوازی به جای طبقه‌ی کارگر بزرگترین طبقه‌ی موجود در سپهر

اجتماعی ایران شد. در یک دهه‌ی متعاقب آن هرچند این طبقه تا حدودی کوچک شد، اما کماکان در سال ۱۳۷۵، نزدیک به نیمی از نیروی کار ایران را تولیدکنندگان خرده‌کالایی تشکیل می‌دادند.

چنانچه سرنوشت این طبقه در شکل‌گیری «طبقه‌ی متوسط فقیر» در نسل بعدی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد، باید چندین معضل پیچیده را در تبیین خاستگاه طبقه‌ی متوسط فقیر مد نظر داشت: نخست آنکه سرنوشت خرده‌بورژوازی فراز و نشیب بیشتری از مسیر معمول و بلندمدت در تحلیل‌های طبقاتی داشته است. زیرا با اصلاحات سیاسی، جنگ، انقلاب و جایگزینی نظام امتیازدهی در جامعه همراه بوده است. دیگر آنکه خرده‌بورژوازی (و به باور عده‌ای حتی بورژوازی) در ایران با تقسیم‌بندی‌ها بر مبنای درآمد همخوانی نسبی نیز ندارد. به بیان دیگر در تبیین طبقات، حتی اگر ملاک میزان درآمد نباشد، باز هم یک هماهنگی نسبی میان طبقات اجتماعی و سطح درآمد برقرار است، اما خرده‌بورژوازی از پایین‌ترین دهک‌ها تا بالاترین‌شان را در می‌نوردد. و در آخر آنکه بخش زیادی از کار غیرمولد در ایران به کارکنان فامیلی بدون مزد بخش تعلق دارد که عملاً بخشی از این طبقه شمرده می‌شوند و ارزیابی حدود و ثغور کمی و کیفی آن را دشوار می‌سازد.

۳- درون‌تابی و برون‌تابی

جدول شماره‌ی یک همچنین دو روند معکوس را در این سه دهه نشان می‌دهد. نخست پس از انقلاب ۵۷ که طبقه‌ی خرده‌بورژوا ۸ درصد رشد کرده، در حالی که طبقه‌ی کارگر به شدت کوچک شده است (از ۴۰.۲ در سال ۱۳۵۵ به ۲۴.۶ درصد در سال ۱۳۶۵)، و مسیر معکوس آن که پس از پایان جنگ و فوت آیت‌الله خمینی طی شد به‌گونه‌ای که در بازه ده ساله‌ی منتهی به سال ۱۳۷۵ طبقه‌ی خرده‌بورژوا بیش از ۴ درصد کاهش، و طبقه‌ی کارگر بیش از ۶ درصد افزایش یافته است. نعمانی و بهداد در کتاب طبقه و کار در ایران این دو روند را با مفاهیم درون‌تابی و برون‌تابی توضیح می‌دهند (نعمانی، ۱۳۸۷، ص ۷۴-۷۰).

انقلاب سال ۱۹۷۹ برنامه‌ای برای بازسازی اجتماعی و اقتصادی نداشت، همانطور که پیش‌تر اشاره شد، بحران اقتصادی پساانقلابی را نمی‌توان به صرف کاهش تولید به خاطر تحول شدید و سریع تقلیل داد. برخی تحلیل‌گران معتقدند اقتصاد ایران هنوز با بحران پساانقلابی دست و پنجه نرم می‌کند.

چنانکه دیدیم دوره‌ی نخست پس از انقلاب که تا پایان جنگ ادامه یافت، عملاً

با پرولترزدایی از طبقه‌ی کارگر، و گسترش فعالیت‌های تولیدی خرده‌کالایی و خدماتی همراه بوده است. در این دوران سیاست‌های پوپولیستی در حوزه اقتصاد حاکم بود. برای توصیف این دوران از اصطلاح «درون‌تابی ساختاری» استفاده شده است.

پس از جنگ، اما صحبت از متعارف شدن اقتصاد و استقرار لیبرالیسم اقتصادی بود. این دوران که «برون‌تابی ساختاری» اقتصاد ایران خوانده می‌شود با پرولتریایی شدن نیروی کار و دهقان‌زدایی از کشاورزی همراه بوده است.

اعداد این جدول و جدول‌های مشابه، گرایش‌های غالب در هر یک از این دوران را نشان می‌دهند. اما مستقل از اینکه کدام سیاست‌ها دست بالا را داشته باشد، طبقه‌ی متوسط فقیر از ابتدا در کشمکش میان این دو قرار داشته است. در واقع، در سال ۱۹۹۷ خاتمی توانست هر دو گرایش راست مدرن و چپ مدرن را گرد هم آورد و برای همین از یکپارچگی ملی و از آشتی با جهان صحبت می‌کرد. راست مدرن همان طرفداران بازار آزاد بودند و چپ مدرن بقایای گرایش پوپولیستی-دولت‌گرایی. مدرن بودن آنها تنها از این لحاظ بود که در تحمیل ارزش‌های سنتی اسلامی اصرار کمتری به خرج می‌دادند.

به تفاوت‌های روبنایی در دوره‌های مختلف در ادامه خواهیم پرداخت. اما از چشم‌انداز اقتصادی، در واقع قیمت و میزان فروش نفت به عنوان یک عامل کاملاً خارجی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در اجرای سیاست‌های کلان اقتصادی داشته است. برای نمونه در سال اول ریاست‌جمهوری محمد خاتمی، بهای نفت کاهش یافته بود، و به رغم تمام شعارهای اقتصادی، در سال ۱۹۹۸ بیش از ۴۰۰ کارخانه تعطیل شدند، و تمام کالاهای مصرفی افزایش قیمت زیادی را از سر گذراندند. کابینه‌ی خاتمی نیز ملغمه‌ای بود از این دو جناح که بر تامین امنیت سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی اصرار داشت، و هم‌زمان بر توزیع عادلانه و عدالت اجتماعی نیز تاکید می‌کرد. یک سال بعد قیمت نفت مجدداً افزایش یافت و کابینه‌ی خاتمی توانست از بحران اقتصادی با همین رویکرد زیگزاگی عبور کند. بنابراین، هرچند درون‌تابی و برون‌تابی ساختاری برای توصیف مسیر کلان اقتصادی در دو دهی آغاز پس از انقلاب ۵۷ به کار می‌رود، اما حرکت‌های پیاپی میان سیاست‌گذاری‌های ملازم با هر دوره می‌تواند به عنوان یکی از خاستگاه‌های پیدایش قشر جدیدی با عنوان «طبقه‌ی متوسط فقیر» در نظر گرفته شود.

تا اینجا درباره‌ی خاستگاه طبقه‌ی متوسط فقیر به این نکات رسیدیم: این طبقه فارغ از محتوای خود، حاصل یک فرماسیون ناقص است، و در واقع همواره در مناسبات تولیدی ناکارآمد جای‌گرفته، و مناسبات حاکم بر زندگی آنها ناشی از عوامل بیرونی و با اتکا به زور و استبداد میسر خواهد بود. به علاوه، این طبقه از دل یک تغییر در سیاست‌های کلان اقتصادی زاده شده که از دوره‌ی درون‌تابی ساختاری (همراه با شعارهای اولیه‌ی انقلاب مبتنی بر حمایت از مستضعفان) به دوره‌ی برون‌تابی تغییر یافته (دوره‌ی دوم به دنبال توزیع کارکردی درآمد از طریق افزایش سهم انباشت سرمایه). نمی‌توان به دقت تبیین کرد که این طبقه از دل کدام طبقات و با چه نسبتی با آنها بیرون آمده است، اما سرنوشت خرده‌بورژوازی به عنوان ذی‌نفع اولیه‌ی اقتصادی پس از انقلاب ۵۷ در هر صورت نقشی در پیدایش این طبقه خواهد داشت.

آصف بیات این طبقه را محصول دوره‌ای نئولیبرال می‌داند، اصطلاحی که برای توصیف نیروهای انقلابی در انقلاب مصر و تونس نیز به کار برده بود. اکنون با این مقدمه به مختصات نئولیبرالیسم در ایران می‌پردازیم.

نئولیبرالیسم در ایران

نئولیبرالیسم مفهومی آشنا در تحلیل‌های اقتصادی سیاسی اخیر در ایران است. برخی تحلیل‌گران دستورالعمل‌ها و سیاست‌های دستوری صندوق بین‌المللی پول را منشا مشکلات متعددی می‌دانند که جامعه‌ی امروز ایران با آنها دست به گریبان هستند.^{۱۲}

عمده‌ی این دستورالعمل‌ها شامل کوچک سازی دولت، حذف خدمات عمومی، تسهیل فرایند گردش و انباشت سرمایه، و در نهایت تخریب تشکلهای مستقل کارگری و ارزان‌سازی و بی‌ثبات‌سازی نیروی کار می‌شوند.

برخی نیز نئولیبرالیسم را فراتر از سیاست‌های اقتصادی تجلی معاصر مناسبات اجتماعی در فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری می‌دانند و به این اعتبار از «سوژه‌ی نئولیبرال» حرف می‌زنند.^{۱۳}

طنین سوژه نئولیبرال را در گزاره‌ی مارگارت تاچر می‌توان شنید که می‌گفت هیچ چیز جز فرد وجود ندارد، حتی خانواده؛ فردی متمایز شده و منزوی که باید به تنهایی از پس خود و زندگی‌اش بر بیاید و کل جامعه را در هیئت خطری احتمالی و بیرونی درک می‌کند که در نهایت با اتکا به ترس متقابل افراد از یکدیگر قرار است به تعادل برسند.

در مقابل برخی نیز بر تاریخمندی و مکانمندی نئولیبرالیسم تاکید کرده‌اند، و اشاره به برخی از مولفه‌های غایب نئولیبرالیسم در ایران، استفاده از این عبارت را نادقیق دانسته‌اند. در این نگاه، بسیاری از مولفه‌های مطرح شده درباره‌ی سه دهه استقرار سیاست‌های نئولیبرالی در ایران، عملاً ملازم‌های همیشگی مناسبات سرمایه‌داری بوده‌اند، خواه تبدیل فرد به واحد طبیعی و فراتاریخی جامعه بشری باشد، و خواه ارزان‌سازی نیروی کار، یا تسهیل گردش سرمایه. به بیان دیگر، سیاست‌های حمایتی دولت‌ها، خود، نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل بیرونی، همچون انقلاب‌ها، جنگ‌ها، و مبارزات طبقه کارگر سازمان‌یافته بوده است، و باید آنها را به عنوان انحراف از نرم مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری تبیین کرد. به علاوه، در مورد مشخص ایران، اگر پس از جنگ را به عنوان «دوران نئولیبرال» در ایران ترسیم کنیم، چرا هنوز بعد از سه دهه دولت بازیگر اصلی در سپهر اقتصادی است؟ نقش نهادهای فرادولتی که به گفته‌ی برخی از مسئولان حکومت ایران بیش از شصت درصد کل اقتصاد را در اختیار دارند^{۱۴} در بازار آزاد نئولیبرالیسم چگونه تبیین می‌شود؟ یا نئولیبرالیسم چرا در هیچ برهه‌ای منجر به کنترل تورم نشده، در حالی که در اصل نئولیبرالیسم سیاستی برای کنترل تورم بوده است؟ به همین سیاق، چرا نئولیبرالیسم در ایران با انباشت سرمایه در بخش تولید همراه نبوده و برعکس به خروج سرمایه منجر شده است؟

در این مقاله قصد نداریم هیزم به آتش این جدال قدیمی بریزیم که «ایران نئولیبرال هست یا خیر». بخش عمده‌ای از این اختلاف نظرها در تمام دنیا وجود دارد، تا جایی که کین برج نویسنده‌ی کتاب دستورالعمل نئولیبرالیسم می‌گوید «این مفهوم قابلیت تحلیلی خود را از دست داده است».^{۱۵}

اما چنانکه در تعریف آصف بیات خواندیم، طبقه‌ی متوسط فقیر، زاده نئولیبرالیسم در کشورهای خاورمیانه است. بنابراین ما به جای واکاوی سوبیه‌ی تحلیلی و توصیفی مفهوم نئولیبرالیسم، با توجه به مقدماتی که درباره‌ی ساخت طبقاتی جامعه‌ی ایران خواندیم، به برخی جنبه‌هایی می‌پردازیم که می‌توانند در همین دوره‌ی تاریخی قابل‌هی این طبقه‌ی نوین خطرناک به حساب بیایند (مستقل از اینکه در تحلیل‌های متفاوت این مولفه‌ها را دلیل بر اثبات یا رد نئولیبرالیسم در ایران بدانند).

به طور مشخص، سه ضلع همواره در عرصه‌ی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کلان ایران پس از جنگ حاضر بوده‌اند، که با توجه به میزان اعتراض مردم، و دیگر شرایط داخلی و خارجی، به شکل زیگزاگی پیش رفته‌اند. نخستین آنها آزادسازی قیمت‌ها است، که به معنای حذف سوبسیدهای دولتی از انرژی و

سایر مایحتاج ضروری است. هرچند این رویه از همان نخستین سالهای دوران برون‌تابی ساختاری تا به امروز با تنش‌ها و مقاومت‌های فراوانی روبه‌رو بوده است (اعتراض‌های آبان ۹۸ نیز در اعتراض به گرانی بنزین شروع شد)، اما در تبیین طبقه‌ی متوسط فقیر تأثیری فراتر از فقیرسازی این طبقه ندارد. به این اعتبار، تنها به دو ضلع دیگر نئولیبرالیسم در ایران، یعنی خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی خواهیم پرداخت.

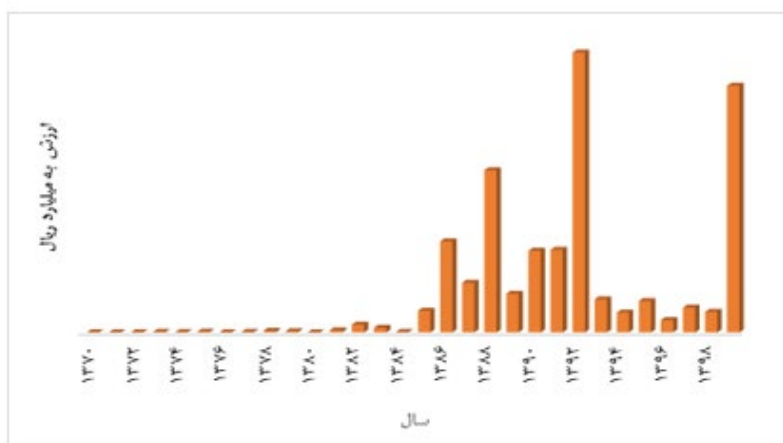
خصوصی‌سازی

خواه واگذاری شرکت‌های دولتی و عمومی به بخش خصوصی، مقررات‌زدایی، و شانه خالی کردن از مسئولیت‌های دولت در قبال خدمات و بازتولید اجتماعی را نشانه‌ای از نئولیبرالیسم بدانیم یا خیر، این روند با ویژگی‌های خاص‌اش در ایران، تأثیر چشمگیری در شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط فقیر داشته است. خصوصی‌سازی با تفسیر جدیدی که رهبر جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۴ از اصل ۴۴ قانون اساسی ابلاغ کرد، وارد گفتمان رسمی و عمومی شد. بنابر اصل ۴۴ قانون اساسی بخش‌های دولتی، تعاونی و خصوصی در نظام اقتصادی ایران به شرح زیر تعریف می‌شود:

بخش دولتی شامل کلیه‌ی صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی نیز شامل شرکت‌ها و موسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده‌ی قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه‌ی اقتصادی کشور گردد و مایه‌ی زیان جامعه نشود، مورد حمایت قانونی جمهوری اسلامی است. تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت بخش خصوصی را تنها در قالب مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی تعریف می‌کند. با این وجود در تفسیر جدید که با هدف خصوصی‌سازی صورت گرفت، نه تنها ۸۰ درصد از سهام بخش‌های دولتی باید به اصطلاحاً بخش خصوصی واگذار شود، بلکه عملاً تعاونی‌های کارگری نیز به عنوان یک بدیل برای اقتصاد دولتی کنار گذاشته شد.

از جمله اهداف این اقدام «شتاب‌بخشیدن به رشد اقتصاد ملی»، «گسترش مالکیت به عموم مردم»، «ارتقای کارایی بنگاه‌های اقتصادی»، «افزایش رقابت‌پذیری» اعلام شده بود.^{۶۱} و در ۱۵ سال گذشته که خصوصی‌سازی تمام ابعاد زندگی طبقات جامعه را تحت تاثیر قرار داده است، کماکان بخشی از رسانه‌ها ادعا می‌کنند که اگر هیچ‌کدام از وعده‌های خصوصی‌سازی واقعیت نیافت، به خاطر اجرای غلط این سیاست‌ها بوده است. جدول ۲ که از پژوهش آقای حامد سعیدی درباره‌ی ویژگی‌های سه دهه نئولیبرالیسم در ایران عیناً نقل شده ذهنیتی از روند کلی خصوصی‌سازی‌ها به دست می‌دهد:



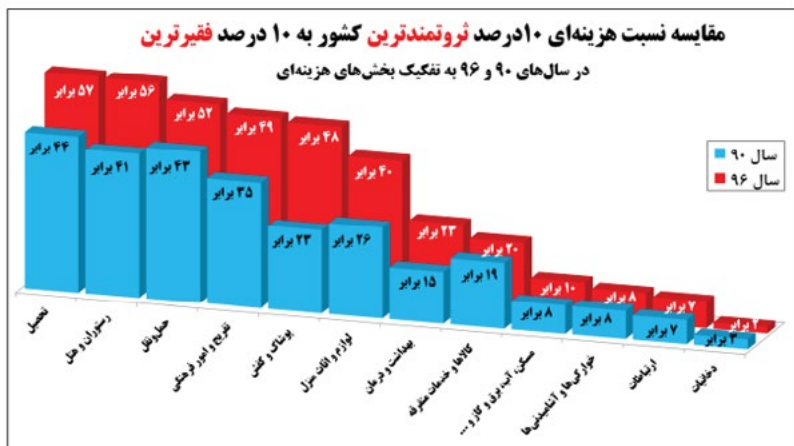
جدول شماره ۲: ارزش شرکت‌های واگذارشده از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۸

بحث‌های متعددی درباره گروه‌های ذی‌نفع و سهم‌های بخش خصوصی، دولتی، و آنچه به اصطلاح خصولتی^{۱۸} خوانده می‌شود، صورت گرفته است که برای فهم مولفه‌ها و بن‌بست‌های اقتصادی و سیاسی امروز ایران مهم هستند. اما طبقه‌ی متوسط فقیر بیش از هر چیز تحت تاثیر پیامدهای کلان این روند بوده است. مهم‌ترین این پیامدها در مناسبات و قراردادهای کاری نمود پیدا می‌کند که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

واگذاری‌های اموال عمومی به نزدیکان کانون قدرت، علاوه بر تشدید فساد و ناکارآمدی، شکاف طبقاتی را نیز به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش داده است. اگر به تاسی از دیوید هاروی در کتاب تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، نئولیبرالیسم را نه راهکاری برای افزایش رشد اقتصادی، بلکه پروژه‌ای بدانیم برای احیای قدرت طبقاتی، آنگاه خصوصی‌سازی‌ها در ایران در بازتوزیع ثروت عمومی به نفع نخبگان اقتصادی و سیاسی بسیار موفق عمل کرده‌اند. متأسفانه به دلیل

عدم شفافیت و بخش‌های نامشخص در اقتصاد ایران آمارهای رسمی در این زمینه قابل اتکا نیستند. ضمن اینکه عواملی همچون جنگ، تحریم‌های بین‌المللی، نوسان‌های قیمت نفت، و سیاست‌های پوپولیستی همچون توزیع یارانه نقدی در محاسباتی همچون ضریب جینی به درستی لحاظ نمی‌شوند. اما برای یک تصویر کلی با مراجعه به آمارهای رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی، مشاهده می‌کنیم که نسبت هزینه‌ی ثروتمندترین دهک جامعه به فقیرترین آنها در بازه‌ی شش ساله‌ی منتهی به ۲۰۱۷ از ۱۲ به ۱۴ افزایش یافته است. درحالی‌که میانگین هزینه‌ی فقیرترین دهک در همین بازه‌ی شش ساله دو و نیم برابر شده است. چنانکه در جدول ۳ زیر به نقل از روزنامه‌ی فرهیختگان مشاهده می‌شود، در سال ۲۰۱۷ ثروتمندترین دهک هشت برابر فقیرترین دهک هزینه خوراک کرده، و این نسبت برای بهداشت به ۲۳ برابر و برای تحصیل به ۵۷ برابر می‌رسد.

در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۶ ورود طبقه‌ی متوسط فقیر به عرصه‌ی اجتماع از یک سو با افزایش شکاف طبقاتی همراه بوده است، و از سوی دیگر عاری از شکوفایی اقتصادی. جدول ۴ زیر برگرفته از سایت رسمی بانک مرکزی جمهوری

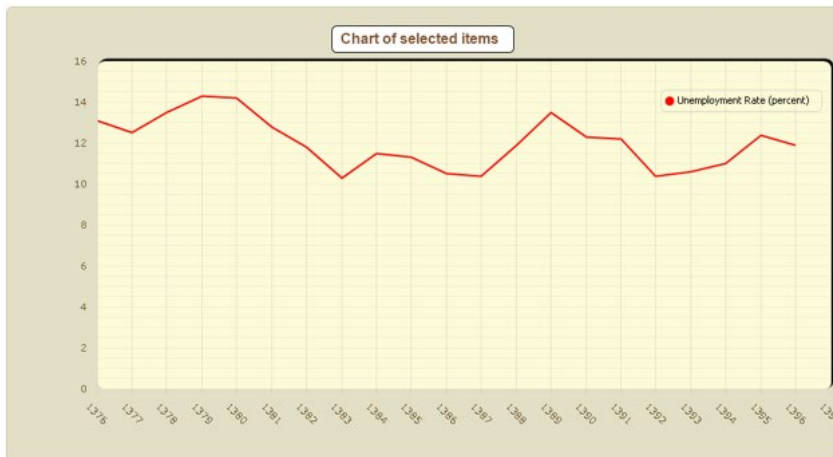


جدول ۳: مقایسه نسبت هزینه‌ای ۱۰ درصد ثروتمندترین و ۱۰ درصد فقیرترین در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۶

اسلامی است که به باور بسیاری از متخصصان همواره اعدادی پایین‌تر از مقدار واقعی را عرضه می‌کنند، با این حال در تمام بازه‌ی ۲۰ ساله ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۷ نرخ رسمی بیکاری دو رقمی بوده است.

معیشت متزلزل، ناکام ماندن در بازار، و محرومیت از مزایای این جامعه و آگاهی نسبت به این محرومیت، جملگی اجزای تعریف آصف بیات از طبقه‌ی متوسط

فقیر در مقام «محصول دوره‌ی نئولیبرال» هستند. آصف بیات همچنین دوران نئولیبرال را زمانه‌ای می‌داند که «در آن رفاه مردم به امان خدایان بازار رها می‌شود». کیفیات خصوصی‌سازی خدمات رفاهی همچون آموزش و بهداشت در این دو دهه به گونه‌ای بوده است که برخی آن را «پولی‌سازی» و «تجاری‌سازی»



جدول ۴: نرخ بیکاری از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۷ برگرفته از بانک اطلاعات بانک مرکزی ایران^{۲۰}

خوانده‌اند. واگذاری مسئولیت‌های بازتولیدی به دوش ضعیف‌ترین حلقه‌ی اجتماعی یکی از مولفه‌های مشترک نئولیبرالیسم در سرتاسر دنیا بوده است. طبعاً این فرایند در هر جغرافیا و تاریخی با مختصات ویژه آن، و با توجه به پویایی نهاد‌های مدنی و اجتماعی با شدت و ضعف و به اشکال گوناگون پیش می‌رود. در ایران خصوصی‌سازی آموزش ضمن اینکه از نخستین حوزه‌هایی بوده که در آن خصوصی‌سازی صورت گرفته، هم‌زمان با محتوای ایدئولوژیک و دولتی آموزش نیز گره خورده است. به‌علاوه، روند خصوصی‌سازی آموزش با تشدید هولناک شکاف امکانات آموزشی میان ثروتمندان و اکثریت جامعه، عملاً توزیع فرصت‌های آینده را به شکل انحصاری در اختیار طبقات فوقانی قرار داده است.

رضا امیدی، استاد دانشگاه و پژوهشگر حوزه‌ی سیاستگذاری اجتماعی توضیح می‌دهد که در ایران برخلاف بسیاری از کشورهای دنیا که نظام آموزشی در انتهای صف خصوصی‌سازی قرار می‌گیرد، خصوصی‌سازی آموزش عمومی در ابتدای صف خصوصی‌سازی قرار داشت، به‌گونه‌ای که هاشمی رفسنجانی، نخستین رئیس‌جمهور پس از جنگ، خواهان خصوصی‌سازی آموزش برای دستیابی به کیفیت آموزشی بهتر شده است، هرچند در عین حال، دلیلی

برای کتمان انگیزه‌ی دولت برای کاهش هزینه‌های خود در دوران برون‌تابی اقتصادی نمی‌بیند.^{۲۱}

نخستین مدارس خصوصی به شکل طعنه‌آمیزی «غیرانتفاعی» خوانده می‌شدند. در حالی‌که غیردولتی شدن الزاما به معنای پولی شدن نیست (مانند بسیاری از نهادهای اجتماعی غیردولتی که از مالیات‌ها یا منابع دیگر تامین بودجه می‌شوند)، مدارس غیرانتفاعی ایران از یک سو آموزش را پولی می‌کردند، و از سوی دیگر از زیر چتر ایدئولوژیک و الگوهای آموزشی مورد نظر حاکمیت خارج نمی‌شدند. استحاله‌ی نهاد آموزشی به یک بنگاه اقتصادی در شرایطی ادامه داشت که حتی ابلاغیه‌ی سال ۱۳۸۴ در رابطه با اصل ۴۴ قانون اساسی مدارس را از واگذاری به بخش خصوصی مستثنی می‌سازد. البته چنانکه آصف بیات نیز به درستی اشاره می‌کند، نسل متولدین دهه ۱۹۸۰ در ایران، کمابیش از فرصت‌های آموزشی دهه‌ی ۱۹۹۰ بهره برد، اما روند خصوصی‌سازی آموزش در ایران، در تناقض با اصل ۳۰ قانون اساسی که تامین آموزش رایگان را وظیفه‌ی دولت می‌داند، علاوه بر کالایی‌سازی محتوا و فرآیند آموزشی که به نوبه‌ی خود به بی‌ثبات‌سازی و فقیرسازی معلمان و کارگران آموزشی منجر می‌شود، بهره‌مندی از امکانات آموزشی را همچون دیواری بلند و رخنه‌ناپذیر در میان طبقات اجتماعی ایران برافراشت.

۲۲۲

در میانه،
در حاشیه

پیش از پرداختن به تحول مناسبات کاری لازم به یادآوری است که هر دو مورد ذکر شده در بالا، سابقه‌ای طولانی‌تر از حکومت جمهوری اسلامی دارند. به‌گونه‌ای که ضریب جینی در سال ۱۳۵۴ به رقم هولناک ۰.۵ رسیده بود. همچنین نخستین مدارس خصوصی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاسیس شدند. به تعبیر منتقدان مفهوم «نئولیبرالیسم»، سه دهه‌ی معاصر ایران یک دوران جدید با ویژگی‌های بی‌سابقه نبوده که برای آن از این حیث عنوانی ضرب شود؛ برعکس، دهه نخست پس از انقلاب ۱۳۵۷ را باید به عنوان دوره‌ی خاصی در نظر گرفت که انحرافات متعددی را از مسیرهای پیش و از پس خود نشان می‌دهد، و طبعا برخی نشانه‌های آن تا مدت‌ها بعد از پایان دوران دورن‌تابی هنوز مشهود هستند.

بی‌ثبات‌سازی و مقررات‌زدایی

گای استندینگ در کتاب پریکاریا: طبقه‌ی نوین خطرناک نشانه‌های ظهور یک طبقه جدید در کشورهای پسا صنعتی را تشریح می‌کند: طبقه کارگری که شاهد انتقال کارخانه‌هایش به شرق آسیا است، و از امنیت شغلی، و امکاناتی که دهه‌ها به آن عادت کرده بود، به سرعت محروم می‌شود. اصطلاح پریکاریا از

ترکیب precarious به معنای بی‌ثبات و متزلزل و پرولتاریا ساخته شده است تا بیانگر وضعیت این طبقه‌ی نوظهور باشد.

برای بخش عمده‌ای از زحمتکشان جهان، بی‌ثباتی پدیده‌ی نوظهوری نیست، و شرایط بقا و ارتقای افراد این طبقه، به ویژه درون خطوط مضاعف تبعیض جنسیتی و نژادی، همواره متزلزل بوده است. به این اعتبار پریکاریا به بخش ممتازی از طبقه‌ی کارگر اشاره می‌کند که در کشورهای پیشرفته به مدت چند دهه از ثبات نسبی برخوردار بود، و چه بسا خواسته‌ی این طبقه نوظهور صرفاً بازگشت به شرایط استثمار پیشین باشد. اما چنانکه استندینگ در همین کتاب نشان می‌دهد، دلالت‌های پریکاریا می‌تواند فراتر از وضعیت جزئی طبقه کارگر در کشورهای پسا صنعتی، درباره‌ی تمامیت وضعیتی که در آن زندگی می‌کنیم به کار رود. اگر انتقال کارخانه‌ها به شرق آسیا را در مقیاسی بین‌المللی نگاه کنیم، می‌بینیم که بدون مقررات‌زدایی و تسهیل گردش سرمایه در مقیاسی جهانی، چنین انتقالی ناممکن می‌بود. همچنین بی‌ثبات‌سازی نیروی کار مستلزم در هم شکستن تشکلهای کارگری است که می‌توانند مطالبات آنها را دنبال کنند. به‌علاوه مهارت‌زدایی از کارها و انعطاف‌پذیر ساختن زمان و شرح وظایف کاری از رویه‌های فراگیر برای متزلزل ساختن توان چانه‌زنی نیروی کار در چند دهه‌ی گذشته بوده است. تمام این موارد از جمله مولفه‌های اصلی نئولیبرالیسم خوانده می‌شوند، که در ادامه تلاش خواهیم کرد آنها را در تاریخ معاصر ایران دنبال کنیم.

قانون کار ایران یکی از محدود باقی‌ماندگان تصور انقلابی در سال‌های اول بعد از انقلاب بوده است. این قانون که پس از یک دهه کشمکش در سال ۱۳۶۹ یعنی پس از اتمام جنگ تصویب شد، تا حدودی تلاش می‌کند از شرایط کارگران دفاع کند، برای نمونه کارفرما پس از عقد قرار رسمی با کارگر نمی‌تواند بدون هیچ دلیل و توضیحی دست به اخراج او بزند.

در دوران برون‌تابی ساختاری پس از دوران جنگ، قانون کار از دید نخبگان سیاسی و اقتصادی حاکم یک مانع جدی به حساب می‌آمد. ابتدا راه‌های مختلفی برای بی‌اثر کردن این قانون دنبال می‌شد. محمد مالجو، اقتصاددان در پژوهشی درباره کارگران وزارت نفت، این رویه را در صنعت نفت ایران تشریح کرده است. در این صنعت، ابتدا کارگران با مشوق‌هایی همچون مزایای اندک در حقوق (در قالب حق خواربار) ترغیب می‌شدند تا ماهیت قرارداد کاری خود را از قرارداد میان کارگر- کارفرما به قراردادی تبدیل کنند. این ماهیت جدید هیچ تغییری در شرح وظایف آنان ایجاد نمی‌کرد، اما در صورت بروز اختلاف، مرجع حل اختلاف میان کارگر و کارفرما وزارت کار

است که بنا بر قانون کار معمولاً حق را به کارگر می‌دهد، اما کارمند به لحاظ حقوقی نماینده‌ی کارفرما به حساب می‌آید، و در صورت بروز اختلاف باید به تامین اجتماعی مراجعه کند، که به نخبگان اقتصادی و سیاسی نزدیک است. به‌علاوه شرکت‌های واسطه‌ی نیروی کار در دهه‌ی ۱۳۷۰ به شدت رشد کردند؛ این شرکت‌ها در واقع دلال‌هایی بودند که به واسطه‌ی نزدیکی به مدیران سازمان تامین اجتماعی می‌توانستند شکایت‌های کارگران را ختشی سازند.

در سال ۱۳۸۱ دولت خاتمی، طرح معافیت کارگاه‌های زیر ده نفر کارگر از شمول قانون کار را تصویب کرد. هرچند این قانون قرار بود به صورت موقتی و آزمایشی اجرا شود، اما تا امروز همواره تمدید شده، و عملاً قانون کار را در اکثر روابط میان کارگر و کارفرما خنثی کرده است. بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی با چندصد کارگر مشغول به کار بودند، در حالی که کارگران رسمی آنها زیر ده نفر بود. به این اعتبار، بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط جامعه‌ی ایران، از پشتیبانی قانونی در برابر کارفرما برخوردار نیست.

این بن‌بست حقوقی به ویژه از آن جهت حائز اهمیت می‌شود که در نظر بگیریم هر نوع تشکل مستقل کارگری پس از انقلاب ۱۳۵۷ غیرقانونی بوده، و تنها نهادهای وابسته به حکومت به رسمیت شناخته می‌شوند. به بیان دیگر، یک کارگر یا کارمند در برابر تعرض به شرایط کاری و زیست خود، نه می‌تواند از مجرای قانونی پیگیری کند، و نه مجاز است با تشکل‌یابی در کنار همکاران خود با کارفرما مذاکره کند. این موضوع به معنای عدم وجود تشکل‌های مستقل در میان طبقه کارگر نیست؛ از ابتدای دهه هشتاد، معلمان، رانندگان شرکت اتوبوسرانی تهران و حومه، و کارگران شرکت نیشکر هفت تپه توانستند سندیکاها و کانون‌های مستقل خود را تاسیس کنند، و علاوه بر مطالبات صنفی، خواسته‌های عمومی‌تری نیز مطرح سازند؛ برای نمونه تشکل‌های معلمان به ویژه در دهه‌ی پایانی قرن شمس می‌توانستند مطالبه آموزش با کیفیت و رایگان را وارد گفتار عمومی جامعه کنند. اما این تشکل‌ها با سرکوب‌های شدید از جانب حاکمیت مواجه بوده‌اند، و برای همین به جز چند مورد، تمام صنایع و بنگاه‌های اقتصادی فاقد تشکل مستقل صنفی هستند.

نسل پرتعداد متولدین دهه ۱۹۸۰ که با یک انفجار نسلی همراه بوده‌اند، باید در چنین شرایطی به رقابت برای یافتن کار می‌پرداختند؛ آن هم برای کارهایی که اغلب با سطح تحصیلات آنها سنخیت ندارد؛ و با حقوقی که هر سال سید کوچک‌تری را تامین می‌کند؛ و در اقتصادی که با اتکا به رانت و فساد

هر روز با شکاف طبقاتی بیشتری همراه است؛ و با سایه‌ی سنگین هزینه‌های خدمات رفاهی که هر روز بیش از پیش بر دوش آنان گذاشته می‌شود. در واقع آنچه آصف بیات «انتظارات زیاد» این نسل می‌خواند بیش از آنکه به توقع این افراد از سطح و جایگاه شغلی مربوط باشد، به عدم تناسب درآمدها با هزینه‌های فزاینده مربوط است. فاصله میان حداقل دستمزد و حداقل دستمزد قابل زیستن هر سال افزایش یافته، به‌گونه‌ای که اگر نرخ تورم رسمی اعلام شده را از سال ۱۳۶۰ به دستمزد مصوب این سال اضافه کنیم، حداقل دستمزد در پایان قرن چهاردهم شمسی بیش از پنج برابر حداقل دستمزد مصوب در این سال خواهد بود.

جنبش سبز: پیش‌درآمدی برای طبقه‌ی متوسط فقیر

معمولاً جنبش سبز در قالب یک جنبش مدنی خشونت‌پرهیز در اعتراض به تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹ ترسیم می‌شود. اما با نگاهی رو به عقب، می‌توانیم بسیاری از مولفه‌هایی را که تا اینجا مطرح شد در این جنبش بازباییم. به‌علاوه، این جنبش اعتراضی در سطح ملی در میانه‌ی بازه‌ی بیست ساله‌ی مورد بررسی ما اتفاق افتاد و هم بخشی از آنچه بعداً طبقه‌ی متوسط فقیر خواند شد، در این جنبش شرکت داشته، و هم متقابلاً سرنوشت این جنبش در شکل کنونی طبقه‌ی متوسط فقیر تاثیر داشته است.

اگر بار دیگر به جدول شماره یک واگذاری‌ها به بخش خصوصی نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که عمده‌ی خصوصی‌سازی‌ها در دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد صورت گرفته است. با این حساب، نزاع میان دو بلوک قدرت در انتخابات سال ۱۳۸۸، علاوه بر اختلاف‌های سیاسی، درگیری بر سر تصاحب جایگاه تصمیم‌گیری برای واگذاری اموال عمومی نیز بوده است. پافشاری نهادهای همچون سپاه پاسداران برای حفظ احمدی‌نژاد بر منصب ریاست‌جمهوری نیز از این منظر قابل فهم است. علاوه بر خصوصی‌سازی گسترده، سیاست واریز یارانه‌ی نقدی در مقابل آزادسازی قیمت‌ها نیز در دور دوم ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد انجام گرفت. می‌توان این بازه را زمان به بار نشستن میوه‌ی تعدیل ساختاری دانست که پس از جنگ آغاز شده بود.

در سوی دیگر، بسیاری از متولدین دهه ۱۹۸۰، در این سال توانستند نارضایتی خود را از وضع موجود به یک اعتراض فراگیر پیوند بزنند، حتی اگر هنوز دقیقاً نمی‌دانستند ریشه‌ها و راه‌های علاج این نارضایتی چیست. تصادفی نیست که در همین دوران متولدین این دوره تلاش کردند خود هویت واحدی در قالب یک نسل واحد با عنوان «دهه شصتی‌ها» ایجاد کنند.

متولدین دهه ۱۹۸۰ که در لایه‌های مختلف اجتماعی سرگردان بودند، پس از اعتراض خیابانی سال ۱۳۸۸، متوجه شدند که تجربه‌های مشترک متعددی آنها را به یکدیگر گره می‌زند. کتاب پرروشی در سال ۱۳۹۰ تلاش کرد این تجربه مشترک را در قالب خاطرات نوستالژیک از برنامه‌های تلویزیونی کودکان در دوران محرومیت و جنگ صورت‌بندی کند.^{۲۲} ولی پیوند ماندگار میان آنها، وضعیت تعلیقی بود که در آن به سر می‌بردند، و دورنمایی از تغییر آن مشاهده نمی‌کردند. متولدین دهه‌ی شصت تا آن زمان شاهد ظهور و افول جنبش اصلاحات بودند، چشم‌انداز خوبی در بازار کار مشاهده نمی‌کردند، در مقابل شاهد هر چه متزلزل‌تر شدن معیشت خویش بودند. همچنین این نسل شاهد تصمیمات کلانی همچون پروژه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی بودند که فشارش روی دوش آنها بود، اما منافعش از آن دیگری، و در این تصمیمات هرگز کسی نظر آنها را جویا نمی‌شد.

به بیان دقیق‌تر، هرچند درهم تنیدگی اقتصاد و سیاست هنوز به فهرست اولویت‌های اعضای این نسل تبدیل نشده بود، اما آنها به وضوح احساس می‌کردند که در این جامعه، جایگاه یک شهروند را ندارند. اعتراض‌های سال ۱۳۸۸ به این نسل فرصتی داد تا پیش از هر چیز بتواند درکی از خود داشته باشد، و هم‌زمان نسبت به جایگاه خود در این جامعه با واقع‌بینی بیشتری بنگرد. در نهایت این نسل شاهد یک راه جدید برای تغییر این وضعیت نابسامان بوده است: حضور در خیابان و هم‌اوردطلبی در مقابل حاکمیت. هرچند این راه به تعبیری شکست خورد و به هیچ‌یک از خواسته‌هایش نرسید، اما درک سیاسی نسلی را شکل داد که هیچ جایگاه قابل قبولی در سپهر سیاسی و اقتصادی برای خود متصور نیست.

در دهه‌ی دوم قرن بیست و یک، جوانانی که تازه نوبت ورود آنها به جامعه رسیده بود، تمام مولفه‌های مطرح‌شده را نه در قالب پدیده‌های جدید یا امور از دست رفته، بلکه در قالب واقعیت روزمره تجربه کردند. همانطور که اینترنت یا آزادی‌های نسبی جنسی در روابط فردی به فاصله‌ی چند سال، از یک تجربه‌ی جدید و بی‌سابقه به بخشی از حیات روزمره بدل شده بود، بی‌ثباتی، شکاف طبقاتی، رهاشدگی، و فقدان آینده نیز به اجزای آشنای حیات اجتماعی جوانان بعضاً خشمگین ایران بدل شد. از یک سو با اوج‌گیری مشکلات اقتصادی، معیشت به اولویت نخست آنان بدل شده، و از سوی دیگر، می‌دانند که حل مشکلات معیشتی بدون تغییر نظام امتیازدهی و ساختار سیاسی میسر نیست.

در این یادداشت تلاش کردیم سویه‌های مختلفی از تعریف آصف بیات از «طبقه‌ی متوسط فقیر» را بررسی کنیم. دیدیم که آنچه گشایش اقتصاد ایران در دوران برون‌تابی ساختاری اقتصادش دانسته می‌شود چه تفاوتی با برداشت متعارف از لیبرالیسم دارد، تا جایی که در کتاب طبقه و کار می‌خوانیم:

«تجربه‌ی ایران با سیاست لیبرالیسم اقتصادی متعارف بی‌شبهت با «به‌عرق نشستن» تب پس از مصرف دارو نیست. اگر بیماری حاد باشد، مقدار زیاد دارو ممکن است باعث چنان تشنجی شود که یا بیمار بمیرد، یا ناگزیر باید میزان دارو را کم کرد که در آن مورد عود کردن بیماری اجتناب‌ناپذیر است.» (نعمانی. ۱۳۸۷. ص ۹۰)

این رویه‌ی زیگزایی را باید در کنار همزیستی دو نگاه در سیاست‌های کلی حاکمیت در نظر گرفت. بسیاری از مولفه‌های طبقه‌ی متوسط فقیر را باید در اصطکاک میان این دو رویکرد و البته غالب شدن نگاه دوم در دورانی که به اصطلاح برون‌تابی ساختاری خوانده می‌شود، جست. همچنین برخی از مولفه‌های ساختار طبقات اجتماعی ایران را مرور کردیم که بعضاً بر نسل متولدین دهه ۱۹۸۰ بسیار سریع‌تر از فعل و انفعال‌های بلندمدت تحولات طبقاتی تاثیر گذاشته‌اند و دیدیم که امکان تبیین و تغییر مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه ایران بدون در نظر گرفتن عنصر سیاسی استبداد وجود ندارد. تثبیت این نظام امتیازدهی یا فرماسیون ناقص سرمایه‌داری نیازمند قسمی رابطه با قدرت‌های جهانی است که در سه دهه‌ی گذشته در قالب سیاست‌های نئولیبرالی یا تعدیل ساختاری صورت‌بندی شده است. به‌علاوه دیدیم که آنچه نئولیبرالیسم در ایران خوانده می‌شود، نه به حل بحران انباشت سرمایه منجر شده، نه به کنترل تورم، و نه حتی به کوچک‌سازی دولت. با وجود این، رویه‌های ثابتی را (همچون مقررات زدایی و خصوصی‌سازی) در تمام دوران پس از جنگ نشان می‌دهد که سازماندهی مجدد تمام مناسبات اجتماعی منجر شده است، که شرایط زیست طبقه‌ی متوسط فقیر را تعیین می‌کند.

با همه‌ی این‌ها هنوز نمی‌توان جایگاه طبقه‌ی متوسط فقیر را به شکل دقیق مشخص کرد. آیا این مفهوم به یک طبقه‌ی مجزا اشاره می‌کند، یا به روند فقیرسازی طبقات میانی؟ طبقه‌ی متوسط به سطح درآمد و امکانات تحصیلی اشاره دارد، یا به نسبت این طبقه با ابزار تولید (به‌گونه‌ای که شامل خرده‌بورژوازی نشود)؟ آیا طبقه‌ی متوسط فقیر را باید با تجربه‌ی مشخص

متولدین دهه ۱۹۸۰ یکی بگیریم؟ یا طبقه‌ی متوسط فقیر زاییده شرایطی است که نسل‌های بعدی را نیز در برمی‌گیرد؟ چنانچه کیفیاتی همچون متزلزل‌سازی زندگی و کار، افزایش مسئولیت‌های بازتولیدی افراد، و به تعبیر آصف بیات «زندگی عاریتی و به ظاهر موقتی که به وضعیت برزخ دائمی» بدل شده را مشخصه‌های طبقه‌ی متوسط فقیر بدانیم، آنگاه نسل‌های پیشین که در این دو دهه وارد همین دور باطل شده‌اند نیز در این طبقه می‌گنجند؟ برای پاسخ دادن به بخشی از این پرسش‌ها هنوز زود است، و باید منتظر بود تا اعضای این طبقه‌ی نوظهور با فعالیت خود بتوانند قلمروی خود را در قالب یک طبقه تعیین کنند. اما هنگام بررسی نقش طبقه متوسط در عرصه سیاست رادیکال باید چند مورد را در نظر گرفت:

نخست، اگر طبقه متوسط فقیر را یکی از اقشار طبقات میانی در نظر بگیریم، آنگاه این طبقه به یک معنا نتیجه‌ی یک ناهماهنگی موضعی در تاریخ ساختار طبقاتی است، زیرا به لحاظ امتیاز مهارت و دانش از طبقه کارگر مجزا می‌شود، اما امکان تبدیل کردن مهارت و دانش خود به یک امتیاز طبقاتی را نخواهد داشت. به‌علاوه بخش عمده‌ای از طبقه‌ی متوسط به صورت خوداشتغالی مشغول به کار هستند که بخشی از این طبقه را در زمره‌ی خرده‌بورژوازی گسترده ایران قرار می‌دهد.

دیگر آنکه اگر طبقه‌ی متوسط فقیر را به یک تجربه‌ی نسلی تقلیل بدهیم، از یک سو امکان درک ناهمگونی‌های و گسل‌های متعدد درون نسل متولدین دهه ۱۳۶۰ را نخواهیم داشت، و از سوی دیگر دلالت‌های مهم این مفهوم برای نسل‌های پیش و پس از متولدین دهه ۱۳۶۰ را از دست خواهیم داد. بنابراین جنبه‌ی توصیفی طبقه‌ی متوسط فقیر که نخست در قالب متولدین دهه ۱۳۶۰ از ورود به عرصه‌ی اجتماع صورت‌بندی شده، دلالت‌های فراتر از زیست مشخص یک گروه سنی در جامعه‌ی ایران دارد.

و اگر طبقه‌ی متوسط فقیر را مفهومی برای توصیف یک فرایند عمومی تعریف کنیم، یعنی روندی از بی‌ثبات‌سازی کار، زندگی، و آموزش، که همراه با بازتوزیع ثروت به نفع اقلیت ابرثروتمند جامعه است، امکان تبیین کیفیات مشخص طبقه‌ی متوسط فقیر در حکم یک عامل تعیین‌کننده در عرصه‌ی سیاست رادیکال را از دست خواهیم داد.

در واقع، طبقه‌ی متوسط فقیر همواره در کنار سایر عاملان و طبقات اجتماعی می‌تواند به صورت متقابل پتانسیل‌ها و حدود و ثغور خویش و سایر عوامل را روشن‌تر سازد. برای نمونه، اگر به اعتراضات دی‌ماه ۹۶ بازگردیم، نمی‌توانیم

این قیام را تنها به طبقه‌ی متوسط فقیر نسبت دهیم، یکی از عوامل مهم در این خیزش، روستاییانی بودند که برای حق‌آبه خود دست به قیام زدند، و تصویر رایج از روستاییان همراه با نظام جمهوری اسلامی را به چالش کشیدند. مسئله‌ی آب و بحران‌های محیط‌زیستی در تابستان ۱۴۰۰ بار دیگر سکوی قیام اهالی خوزستان شد، و به هیچ عنوان یک مسئله‌ی گذرا به حساب نمی‌آید و به این اعتبار جمعیت روستانشین نیز که زیست خود را در معرض تهدید جدی می‌بیند قطعاً یکی از عوامل اصلی در صحنه‌ی سیاست رادیکال خواهد بود. همچنین پس از دی‌ماه ۹۶ جامعه‌ی ایران شاهد میزان بی‌سابقه‌ای از اعتصابات و تحرکات کارگری به نسبت سازمان‌یافته بوده است، در حالی که طبقه‌ی کارگر نیز در نوک پیکان حملات سیاست‌های نئولیبرالی در این سه دهه بوده است. در سال ۱۴۰۰ کارگران بی‌ثبات‌کار در صنعت نفت، دست به اعتصاب گسترده و فراگیر زده‌اند که همزمان با نگرش این یادداشت ادامه دارد. به این اعتبار، طبقه‌ی متوسط فقیر، در مقام یکی از عوامل تاثیرگذار در عرصه‌ی سیاست رادیکال باید راهکارهای هم‌افزایی با طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته را بیابد.

پانویس ها

1- uncanny.

۲۲۹

در میانه،
در حاشیه

۲ - برای نمونه یادداشت زیر در وبسایت بی‌بی‌سی فارسی به مناسبت نخستین سالگرد اعتراضات دسامبر ۲۰۱۷ علاوه بر استفاده از تعبیر «ده روزی که ایران را تکان داد»، این اعتراضات را نقطه شروع شکل‌گیری آلترناتیوی برای نظام حاکم می‌داند:

<https://www.bbc.com/persian/iran-46695836>

۳ - مقاله زیر از آصف بیات که تنها چند هفته پس از اعتراضات ۲۰۱۷ منتشر شده یکی از منابع اصلی در تحلیل مفهوم طبقه متوسط فقیر نزد آصف بیات در این مقاله است:

<https://www.theatlantic.com/international/archive/2018/01/iran-protest-mashaad-green-class-labor-economy/551690/>

۴ - بسیاری از شعارهای مطرح شده در اعتراضات ۲۰۱۷ در صفحه ویکی‌پدیای فارسی مرتبط با آن همراه با لینک اصلی منتشر کننده فیلم یا خبر این شعار ذکر شده است:

https://fa.wikipedia.org/wiki/اعتراضات_دی_۱۳۹۶_ایران

۵ - فرهاد خسرو خاور تحلیل خود را درباره طبقه متوسط ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ در

این سخنرانی به تفصیل شرح داده است:

https://www.youtube.com/watch?v=RkO_4VfP6bA&t=2296s

6- Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*.
Princeton, 1982: p 6

7- Wright, Erik Olin (2009), *Understanding Class; Towards an Integrated Analytical*

Approach, *New Left Review*, no 60, Nov-Dec 2009, pp 101-116.

۸ - نعمانی، فرهاد، و سهراب بهداد. طبقه و کار در ایران. ترجمه محمود متحد. تهران: آگاه، ۱۳۸۷. ص ۳۱۵

۹ - بیژن جزنی. وقایع سی ساله اخیر ایران، تئوری جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران. انتشارات چریک‌های فدایی خلق. تهران: ۱۳۵۵. صفحه ۸۹

۱۰ - برای نمونه می‌توانید به گفتگوی سایت پروبلماتیکا با محمد مالجو در آدرس زیر مراجعه کنید. محمد مالجو که مدت‌ها مشغول صورت‌بندی نظریه «حلقه‌های شش‌گانه‌ی زنجیره‌ی انباشت سرمایه در ایران» است، نتیجه می‌گیرد که هرچند فرآیند سلب مالکیت و تصاحب ارزش با قاطعیت پیش می‌رود، اما سرمایه به دلیل بحران تولید و تحقق ارزش بیشتر ترجیح می‌دهد از کشور خارج شد و در بازارهای امن‌تر بازسرمایه‌گذاری گردد. لینک این مصاحبه که در ۱۳۹۵/۰۷/۱۴ منتشر شده است:

<http://problematicaa.com/accumulationchainmaljoo/>

۱۱- وبینار آقای وهابی با عنوان «خوانشی جدید از تاریخ اقتصاد مدرن در ایران از منظر آمیزش حاکمیت و مالکیت» در آدرس زیر در دسترس است:

<https://www.radiozamaneh.com/626460/>

وهابی در مقدمه این وبینار چنین می‌گوید: «عصر تجدد در پی انقلاب شکوهمند انگلستان (۱۶۸۸)، جنگ استقلال آمریکا (۱۷۷۶)، و انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) این تمایز نخستین را به تمایزی بزرگ فرا رویاند: تمایز حاکمیت از مالکیت، و تفوق دومی بر اولی به نحوی که حاکمیت خادم مالکیت به حساب آید. تجدد ایرانی از مشروطیت تاکنون، اما، از فقدان این تمایز بزرگ در رنج بوده و هست. ثمره آن درهم تنیدگی دو نوع سرمایه‌داری است که هم‌زمان عامل ترقی و انسداد اقتصادی بوده و

هست: سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری بازار.»

۱۲ - برای نمونه نگاه کنید به:

<https://pecritique.files.wordpress.com/2018/11/neoliberalism-in-iran-parviz-sedaghat.pdf>

۱۳ - برای نمونه نگاه کنید به :

<https://pecritique.files.wordpress.com/2019/02/aba-zari-zakeri-on-neoliberalism-.pdf>

۱۴ - به نقل از بهزاد نبوی در گفتگوی خبری با سایت الف که در دوپچه وله فارسی بازنشر شده است:

۱۵ - برگرفته از یادداشت «نئولیبرالیسم دقیقاً چیست» نوشته کین برچ و ترجمه مریم وحیدی که در آدرس زیر در دسترس است:

<https://www.radiozamaneh.com/478507/>

۱۶ - شرح کامل این اهداف ادعایی در آدرس زیر موجود است:

<https://ipo.ir/۴۴-کلی-اصل-سیاست‌های>

۱۷ - سعیدی، حامد. «سرشت‌نشان‌های نئولیبرالیسم در ایران». تهران: نقد اقتصاد سیاسی:

<https://pecritique.com/2021/01/25/-در-نولیبیرالیسم-سرشت‌نشان‌های-نولیبیرالیسم-در-ایران/>

۱۸ - خصولتی ترکیب دولتی و خصوصی به شرکت‌های وابسته به قدرت و رانت اطلاق می‌شود که به لحاظ حقوقی شرکت خصوصی به حساب می‌آیند و در بسیاری از موارد در جایگاهی فراتر از دولت قرار گرفته اند.

19- <https://farhikhtegandaily.com/news/23030/> - / کورد - /

<https://tsd.cbi.ir/>

۲۱ - شرح کامل این روند در آدرس زیر موجود است:

<https://meidaan.com/archive/57657>

۲۲ - منتصری، مهدی. یادتونه؟! (مروری بر خاطرات مشترک بچه‌های دهه شصت). ۱۳۹۰. ناشر: مولف؛ تهران، چاپ اول

منابع

Birch, Kean. 2016. *The Handbook of Neoliberalism*. Routledge: Oxfordshire

Golkar, Saeid. 2020. PROTESTS AND REGIME SUPPRESSION IN POST-REVOLUTIONARY IRAN; Washington: The Policy Notes #85: October

Moghissi, Haideh, and Saeed Rahnema. 2004. "The Working Class and the Islamic State in Iran". published in "Reformers and Revolutionaries", *Modern Iran*: Routledge, first edition

Sengebusch, Karolin, and Ali Sonay. 2014. "Caught in the middle? On the Middle class and its Relevance in the Contemporary Middle East". Published in *Middle East – Topics & Arguments #02*

اباذری، یوسف، و آرمان ذاکری. ۱۳۹۸. «سه دهه همنشینی دین و نئولیبرالیسم در ایران». تهران: نقد اقتصاد سیاسی

اتابکی، تورج. ۱۳۹۷. تاریخ و تاریخ‌نگاری کار و طبقه کارگر در ایران. ترجمه فروزان افشار. تهران، نقد اقتصاد سیاسی: تیرماه

بیات، آصف؛ زندگی همچون سیاست. ۱۳۹۰. ترجمه فاطمه صادقی. تهران، انگاره

خیراللهی، علیرضا و عمرانی، میلاد. ۱۳۹۸. «تاملاتی درباره طبقات». سایت نقد:

مالجو، محمد. ۱۳۹۷. «مدارهای بحرانی در اقتصاد ایران». تهران، نقد اقتصاد سیاسی
: تیرماه

%B۱%D۸%AV%AF%D۸%D۸%۸۵%D۹%/۳۰/۰۶/۲۰۱۸/https://pecritique.com
%DB%۸۶%D۹%AV%D۸%B۱%AD%D۸%D۸%A۸%۸C-%D۸%DB%AV%D۸%۸۷%D۹
AF-%D۸%AV%D۸%B۵%AA%D۸%D۸%۸۲%D۹%AV%D۸%-B۱%AF%D۸%۸C-%D۸
AF-%D۸%۸۵%AD%D۹%D۸%۸۵%D۹%-۸۶%D۹%AV%D۸%B۱%۸C%D۸%DB%AV%%D۸
/AV%D۸%۸۵%%D۹

نعمانی، فرهاد، و بهداد، سهراب. ۱۳۸۷. طبقه و کار در ایران. ترجمه محمود متحد.
تهران، نشر آگه



درمیانہ | **درحاشیہ**

کنش گفتاری تأثیرگذار بر کمپین های آنلاین و آفلاین علیه قتل ناموسی، تجاوز جنسی و حجاب اجباری

نازلی کاموری

۲۳۵

در میانه،
در حاشیه

فشرده: مبارزات سازماندهی شده‌ی زنان ایرانی با قوانین تبعیض آمیز جنسیتی جمهوری اسلامی ایران از آغاز انقلاب ۱۹۷۹ با اعتراضات ضدحجاب اجباری در اسفند و فروردین ۱۳۵۷ آغاز شد. این مبارزه در بسیاری از جبهه‌ها - به ویژه علیه قوانین تبعیض‌آمیز و ضد حجاب ادامه داشت. از سال ۱۳۸۵، با اعمال تدریجی تحریم‌های اقتصادی بیشتر علیه برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی، ایران با رکود اقتصادی روبه‌رو شد و زنان طبقه‌ی متوسط که در خط مقدم مبارزه برای احقاق حقوق خود قرار داشتند، تحت تأثیر شرایط سیاسی و اقتصادی قرار گرفتند. پس از سال ۱۳۸۸، دستگاه کنترل حکومتی بر فعالان حقوق زنان، به ویژه کمپین یک میلیون امضاء فشار آورد و بسیاری از آنها را سرکوب و زندانی کرد. این سرکوب به همراه کاهش سهم زنان ایرانی از اقتصاد، شکل مشارکت در کمپین‌های مطالبه محور برای حقوق زنان را تغییر داد.

این مقاله به سه کمپین حقوق زنان می‌پردازد که از سال ۲۰۱۷ حضور آنلاین پررنگی داشته‌اند و منجر به ایجاد حرکت‌های میدانی برای حقوق زنان شده‌اند، از جمله از طریق پاسخگو کردن حکومت، عامه مردم و یا از طریق کنشگری مخالفت با قوانینی مانند قانون حجاب در خیابان. در این مقاله با توجه به کنش‌های گفتاری آنلاین و شبکه‌های ارتباطی تأثیرگذار، سه کمپین مبارزه با

حجاب اجباری، مبارزه با قتل‌های مبتنی بر جنسیت و مبارزه با آزار جنسی را نگاه خواهیم کرد. این کمپین‌ها همگی توسط زنان طبقه‌ی متوسط و فمینیست ایرانی که در مقایسه با سال ۲۰۰۶ فقیرتر شده‌اند، رهبری یا تقویت شده‌اند - زنانی که ممکن است امروز فقیرتر از دیروز باشند اما کماکان سرمایه‌ی اجتماعی خود مانند تحصیلات دانشگاهی، دسترسی به اینترنت، و ارتباط با شبکه‌های فراملی زنان و رسانه‌ها را دارند.

پیشگفتار

از سال ۱۳۸۶ و با تشدید اثرات تحریم‌های اقتصادی مرتبط با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی و همراه با آن سوء مدیریت اقتصادی داخلی، عرصه اقتصادی به زنان طبقه متوسط حرفه‌ای با تحصیلات دانشگاهی تنگ شد. سیاست‌های تبلیغاتی و اجرایی دولتی زنان را تشویق کرد که به نقش‌های سنتی خود به‌عنوان زنان خانه‌دار، مادر و همسر بازگردند. در این محیط، فعالان حقوق زنان ایرانی با سرکوب بیشتری برای فعالیت‌های خیابانی و آفلاین مواجه شدند و شروع به هدایت و تقویت کارزارهای کم‌خطرتر در فضای مجازی کردند.

۲۳۶

در میانه،
در حاشیه

یکی از راهبردهایی که در پیشبرد کارزارهای مبتنی بر مطالبات حقوق زنان موفق بوده به‌کارگیری کمپین‌های بیان خشم در شبکه‌های رسانه‌های اجتماعی است. این کارزارها، شهروندان عادی را در کنش‌های گفتاری و همچنین واکنش‌های عاطفی نسبت به مسائل زنان درگیر می‌کنند. این شهروندان عادی ممکن است فمینیست یا فعال جامعه مدنی نباشند و یا حتی با چنین گفتمان‌هایی آشنایی هم نداشته و مطلع از آنها نباشند. اما این کارزارهای مجازی، پیام‌های مطالبه محور را به‌صورت ساده (و گاهی ساده‌سازی شده) و مؤثر، برای همه قابل درک می‌کنند. این همه‌کس‌فهمی این کارزارهاست که چشم اندازه‌های فعالیت‌های افقی را برای فعالان حقوق زنان گسترده‌تر می‌کند. راهبرد دیگر، تعامل مستقیم و غیرمستقیم با نهادهای حکومتی حقوق زنان در ساختار دولت، برای بازکردن فضاها و قانونی است. یک راهبرد دیگر هم، دیگر کنش‌گری‌های نمادین برای اعلام مخالف با قوانین ضد زن حکومتی و از این طریق تعامل سازنده با شهروندان منتقد است که از چنین نافرمانی‌های مدنی حمایت می‌کنند. حکومت اینجا مرکزی می‌شود و جذب حمایت از شهروندان مخالف از این طریق با جلب حمایت آنها از برنامه مطالبه محور حقوق زنان، مؤثر می‌شود. در جریان سازی برای تمامی راهبردهایی که در بالا ذکر شد، نباید نقش رسانه‌های جمعی را در انتشار پیام‌ها و مطالبات کارزارهای مجازی

حقوق زنان در رسانه‌های اجتماعی فراموش کرد. اگر بسیاری از سازمان‌های رسانه‌ای خارج از ایران نبودند تا صدای این کمپین‌ها را بازتاب دهند، استقبال مردم از این کمپین‌ها کمتر بود.

این مقاله به سه مورد از کمپین‌های حقوق زنان علیه قوانین تبعیض‌آمیز می‌پردازد:

- کمپین‌های ضد حجاب اجباری
- مبارزه برای رسیدگی قانونی به جنایت علیه زنان و قتل‌های ناموسی
- کمپین #من_هم در ایران.

هر سه کمپین به‌صورت آنلاین شروع شده و نتیجه‌هایی در فضای آنلاین داشتند. هر سه تا حدودی قوانین و کاستی‌های موجود را به چالش می‌کشند و هر سه از راهبردهای فوق استفاده می‌کنند. این مقاله همچنین واکنش حکومت و قوه مجریه (دولت) را به این کمپین‌ها را بررسی می‌کند. و در مورد به چالش‌هایی که این کمپین‌ها به‌صورت آنلاین و آنلاین برای جلب حمایت با آن مواجه هستند، می‌پردازد.

۲۳۷

در میانه،
در حاشیه

زنان طبقه‌ی متوسط در ایران در حال فقیر شدن هستند

در ۲۷ مارس (۷ فروردین ۱۴۰۰)، آزاده معاونی و سوسن طهماسبی در نیویورک تایمز مقاله‌ای با عنوان «زنان طبقه متوسط ایران در حال ناپدید شدن هستند» منتشر کردند. در این مقاله، آنها استدلال کردند که اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ایران در پی تصمیم دولت دونالد ترامپ مبنی بر خروج از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، اقتصاد ایران را به سمت بحران سوق داده و در نتیجه، طبقه‌ی متوسط ایران در حال کوچک شدن است و زنان این طبقه که «برای اصلاح و آزادسازی امور کار می‌کردند» در نتیجه دچار دشواری شده‌اند. این نویسندگان با بیان روایت‌های زنانی که در شرایط اقتصادی کنونی ایران زندگی می‌کنند، نوشتند:

«زنان ایرانی ده‌ها سال است که برای حقوق بیشتر و دموکراسی تلاش می‌کنند و پیروزی‌های آنها در برابر مکتبی‌ترین محدودیت‌های نظام حاکم توسط فعالان طبقه متوسط رهبری شده است.»^۱

از آبان ۱۳۹۸ - پس از تظاهرات‌های سراسری و سرکوب گسترده معترضان،

تقریباً هر هفته مقاله‌ای در رسانه‌های داخل کشور منتشر می‌شود که هشدار می‌دهد طبقه‌ی متوسط ایران در حال فقیرتر شدن است. در یکی از این مقاله‌ها سجاد بهزادی، جامعه‌شناس ساکن ایران می‌نویسد:

«مشکلات اقتصادی چنان سنگینی می‌کند که دیگر طبقه‌ی متوسط دغدغه اصلی خود را مانند کسب حقوق مدنی، عدالت اجتماعی، برابری فرصت‌ها، کرامت شهروندی و آزادی، به شیوه‌ی مشارکت‌های اجتماعی و مسالمت‌آمیز فریاد نمی‌زند. اکنون طبقه‌ی متوسط در ائتلافی ناخواسته با طبقه‌ی فقیر جامعه قرار دارد...»

فقر تدریجی طبقه‌ی متوسط تا حدودی ناشی از انزوای اقتصادی و همچنین سیاست‌های نئولیبرالی، فساد، خصوصی‌سازی، و سوءمدیریت اقتصادی در ایران است. در نتیجه، تنها فعالان حقوق زنان نیستند که از فعالیت‌های عمومی عقب نشینی کرده‌اند. بلکه میزان مشارکت زنان طبقه‌ی متوسط در عرصه‌ی عمومی نیز پس از انتخابات مورد مناقشه‌ی سال ۱۳۸۸ تغییر کرد. این تغییر تنها نتیجه‌ی سیاست‌های امنیتی و نظارت بر گردهمایی‌های حقوق زنان نبود، بلکه سیاست‌هایی حکومتی برای تحدید مشارکت زنان به عنوان نیروی کار هم موثر بود.

تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل متحد مربوط به برنامه هسته‌ای ایران از سال ۲۰۰۶ / ۱۳۸۷ آغاز شد و پس از سال ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹ تشدید شد. ارزش ریال سقوط کرد. هزینه‌های زندگی بیشتر شد. همچنین مشارکت اقتصادی زنان در ایران از ۱۷ درصد در سال ۲۰۰۵ که در پایان آن تحریم‌های هسته‌ای آغاز شد به ۱۴٫۹ درصد در سال ۲۰۱۵ با لغو تحریم‌ها کاهش یافت.

از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۴، مشارکت اقتصادی زنان با بررسی بازه‌های گروه‌های سنی ۱۰ تا ۲۹ سال افزایش می‌یابد. با این حال، پس از ۳۰ سالگی، مشارکت اقتصادی زنان عمدتاً به دلیل موانعی که زنان متأهل و مادران شاغل با آن روبه‌رو هستند کاهش می‌یابد. تصویب قانون باننشستگی زنان شاغل با ۲۰ سال سابقه‌ی کار مصوب در دی ماه ۱۳۹۵ / ژانویه ۲۰۱۷ که جمهوری اسلامی آن را ابزاری قانونی برای حمایت از اشتغال زنان توصیف می‌کند، یک روند تبعیض‌آمیز حذف زودهنگام زنان از بازار کار است. این قانون بارها در رسانه‌های داخلی با استدلال باز کردن بازار برای کارگران/کارمندان مرد و حفظ حرمت مادری و همسری همراه شد. همچنین در این سال‌ها، به دلیل سیاست‌های

دولت ایران مبنی بر حمایت از مشاغل عمدتاً غیررسمی برای زنان در قالب وام‌های خرد و وام‌های کم بهره به ویژه برای مشاغل خانگی، زنان کمتر در فعالیت‌های اقتصادی در حوزه عمومی شرکت کردند. این به معنای شغل‌های بیشتر غیررسمی برای زنان بود - یعنی مشاغل بدون قرارداد، با مزایای کمتر برای زنانی که از خانه کار می‌کنند.

مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت کار گزارش می‌دهد که تعداد زنان بیکار در ایران طی هفت سال منتهی به ۱۳۹۷، ۲۵ درصد افزایش یافته است. جمعیت بیکار ایران در این هفت سال رشد سالانه ۸/۱ درصدی داشته است. میانگین نرخ بیکاری زنان سالانه ۳،۸ درصد بوده که در سال ۱۳۹۷ به ۳۲،۳ درصد رسیده است. با این حال، اعداد واقعی بیکاری و بیکاری زنان بسیار بیشتر است، وزارت کار در ایران هر فردی را که حتی یک ساعت در هفته کار می‌کند را شاغل می‌داند. شرایط اقتصادی و فقر روزافزون حقوق زنان را به شدت کاهش داده و با بالا بودن هزینه‌های زندگی، کار کردن حتی کفاف هزینه‌های زندگی را نمی‌دهد.

عاملیت فمینیستی، کنش‌های گفتاری و روابط عاطفی آنلاین

ابراز خشم در شبکه‌های اجتماعی از شرایط زندگی در ایران در دوره‌ی رکود اقتصادی، تحریم‌های بیشتر و فشار قدرت‌های غربی علیه برنامه‌ی هسته‌ای ایران، افزایش یافته است. کارزارهایی مانند «زندگی نرمال» - که اکنون تبدیل به سازمان شده است - یکی از نمونه‌های ابراز خشم آنلاین است که در آن شهروندان ایرانی در خارج و داخل ایران زندگی خود را از طریق عکس، رسید خرید مواد غذایی، سید خرید، سرعت اینترنت، خودروهای خانوادگی، و دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی از جمله مدیریت واکسن کوید-۱۹ مقایسه می‌کنند. در این کمپین شرایط زندگی در کشورهای غربی به عنوان شرایط «زندگی نرمال» و خشم از شرایط زندگی در ایران بیان می‌شود. این کارزارهای آنلاین بیان خشم معمولاً از هشتگ استفاده می‌کنند تا پیام‌های خود را متمرکز ساده (و یا ساده‌سازی) کنند. این پیام‌های ساده توسط کاربران مشهورتر که اغلب به رسانه‌های تبعیدی منتقد حکومت ایران دعوت می‌شوند، و توسط خود روزنامه‌نگاران در این رسانه‌ها، رساتر می‌شوند و به مخاطب‌های بیشتری می‌رسند.

پس از سال ۱۳۸۸/۲۰۰۹، دستگاه‌های امنیتی ایران به طور سیستمی عرصه را برای فعالیت‌های آنلاین و میدانی فعالان حقوق زنان ایرانی تنگ کردند. در

نتیجه‌ی این سرکوب و بسته شدن فرصت‌ها و فضاهایی که سرمایه‌گذاری‌های خارجی و داخلی در سازمان‌های غیردولتی و جامعه مدنی در دوره‌ی اصلاحات ایجاد کرده بود، فعالان حقوق زنان ناچار شدند که به پشت کامپیوترها و تلفن‌های همراه‌شان بروند. این سرکوب‌ها و حرکت به سمت آنلاین، سیاست فعالیت فمینیستی را متحول کرد، زیرا فعالان برجسته حقوق زنان در عرض ده سال مزایای عمومی بودن در فضای آنلاین را از دست دادند.

زنان طبقه‌ی متوسط ایرانی که اکنون فقیرتر شده بودند، با بیرون رانده شدن از حوزه‌ی فعالیت‌های فضای عمومی مبتنی بر شبکه‌های توده‌ای، و مشکلات اقتصادی افزایش یافته، از هر آنچه که باقی مانده بود استفاده کردند. آنها سرمایه‌ی اجتماعی دانش دانشگاهی و دسترسی به اینترنت خود را برداشتند و «کنش‌های گفتاری» در فضای آنلاین را به عنوان روشی برای به چالش کشیدن ساختارهای مردسالارانه پیرامون خود، از جمله قوانین تبعیض آمیز جمهوری اسلامی، انتخاب کردند.

من در اینجا «حوزه‌ی فضای عمومی» و «کنش‌های گفتاری» را با استفاده از مدل قهوه‌خانه‌ی یورگن هابرماس شرح می‌دهم که اولین بار در کتاب «دگرگونی ساختاری حوزه‌ی عمومی» معرفی شد. این ایده در مطالعه‌ی شبکه‌های اجتماعی فضای مجازی به ویژه برای آن دسته از محققانی که ارزش‌های لیبرال دموکراتیک را برای استفاده از شبکه‌های اجتماعی برای جنبش‌های اجتماعی مفید می‌بینند، دوباره مطرح شده است. همانطور که کاترین دامت و پیتر جی وروشک استدلال می‌کنند، مفهوم سازی هابرماس از دموکراسی مشورتی را می‌توان در حوزه‌ی عمومی دیجیتال که در آن گفت‌وگوهای آگاهانه و توافق مبتنی بر عقلانیت به شکل‌گیری «افکار عمومی غیررسمی با میانجی‌گری جامعه مدنی» کمک می‌کند، استفاده کرد.

کنش‌های گفتاری در این مدل مرکزیتی است که در آن «افراد حوزه‌ی خصوصی به عنوان یک جمع عمومی گرد هم می‌آیند» با یکدیگر مناظره می‌کنند و این بحث با «استفاده‌ی عمومی مردم از عقل خود» یا عقلانیت تسهیل می‌شود (مفهوم هابرماس استدلال‌ورزی عمومی با استفاده از عقلانیت را تداعی می‌کند - به آلمانی öffentliches Rasonnement. این ایده که افکار عمومی از استدلال ورزی استفاده می‌کنند و می‌توانند به توافق خاصی در مورد یک خیر مشترک برسند، ممکن است در فضایی مانند رسانه‌های اجتماعی که کمپین‌های مبتنی بر خشم گاهی در این فضا منجر به آزار و اذیت سایبری و

نفرت‌ورزی می‌شود، ساده‌لوحانه به نظر برسد. در مورد کمپین‌های معطوف به سیاست‌ها و رفتار جمهوری اسلامی ایران در قبال زنان، کارزارهای مبتنی بر کنش‌گفتاری تنها به سیاست‌های دولتی/حکومتی محدود نمی‌شود، بلکه به چالش کشیدن تبعیض‌هایی که زنان در خانواده هسته‌ای و مردسالاری با آن مواجه هستند، به رانه‌ای برای ایجاد عاملیت برای زنان و فعالان حقوق زنان می‌شود که به پشتوانه آن با سایر کاربران در حوزه‌ی عمومی دیجیتال گفت‌وگو می‌کنند.

با این حال، هنگام برخورد با کمپین‌های آنلاین، بیان خشم درباره‌ی مسائل زنان آنلاین، لایه‌ی دیگری از پیچیدگی وجود دارد: این مؤلفه‌ی تأثیرگذاری عاطفی و تأثیرپذیری عاطفی است که پیام‌های این کارزارهای آنلاین را برای کاربران عادی قابل دسترس می‌کند. کنش‌های گفتاری در بیان هابرماس عقلانیت محور هستند و به عقل و استدلال ورزی ارزش می‌دهد. با این حال، مؤلفه‌ی عقل برای رسیدن به خیر عمومی تنها چیزی نیست که در کمپین‌های مرتبط با مسائل زنان ایرانی مطرح است. ژیل دلوز و فلیکس گاتاری از این درک عقلانیت محور و عقلانیت مرکز روابط متقابل افراد باهم فاصله می‌گیرند و بر اهمیت تأثرات در شکل‌گیری ذهنیت سوژه، سوژه بودن و عاملیت اشاره می‌کنند. همانطور که برایان معصومی در پیش‌نویس خود به کتاب «هزار فلات» دلوز و گاتاری می‌نویسد، برای این دو نویسنده «عاطفه» تنها یک احساس نیست، بلکه «توانایی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری» به شیوه‌ای متقابل است بین یک بدن و بدن دومی که در این ارتباط متاثر شده‌اند. معصومی می‌گوید که بدن اینجا در «گسترده‌ترین معنای ممکن که شامل بدن‌های «ذهنی» یا ایده‌آل است» تبیین می‌شود.

واکنش‌های زنان ایرانی به شرایط زندگی‌شان، کانون روابط را در فضای مجازی تغییر داده است. در این ارتباطات مجازی تنها منطق و عقلانیت در کار نیست، بلکه واکنش‌های عاطفی، تأثرات و احساسات، در ایجاد فهم مشترک، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در رابطه با وضعیت ظالمانه در کار است (به عنوان نمونه در رابطه با وضعیت ظالمانه‌ای که حکومت ایران برای زنان ایجاد کرده است). این تغییر عقلانیت محوری با اضافه کردن لایه‌های تأثرات عاطفی، پیچیدگی فراتر از ساختار لیبرالی گفت‌وگو محور دارد که هابرماس در مدل قهوه‌خانه‌ی خود ابتدا بیان کرد. در مدل قهوه‌خانه (یا مدل سالن‌ها)، هابرماس رابطه و مکانسیم ارتباطات را در امر دانستن، معقول و قابل درک قرار می‌دهد. هابرماس به موضوع روابط عاطفی توجهی ندارد. توجه به موضوع عاطفه فراتر از مرکزیت تعقل و در ایجاد این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری مهم است. این لایه‌ی

عاطفی همچنین اگر بخواهیم به عاملیت زنان در شبکه‌های اجتماعی مجازی بپردازیم، و این شبکه‌ها را به صورت ریزومی از ارتباطات افقی ببینیم، به ویژه مفید است.

مفهوم و تصویرسازی زمین‌ساقه یا ریزوم (rhizome) آنچنان که دلوز و گاتاری آن را در کتاب هزار فلات استفاده می‌کنند، برای توضیح شبکه‌های ارتباطی مجازی که رویشی افقی دارند استفاده شده است. دلوز و گاتاری ریزوم را به عنوان مدلی از عاملیت فرموله می‌کنند که در آن رابطها و رابطه‌ها با دیگری شکل «ناهمگونی» به خود می‌گیرد و هر نقطه از ریزوم را می‌توان به هر نقطه‌ی دیگری متصل کرد. مدل ریزوم امکان مطالعه‌ی اتصالات بین بدن‌های مجازی - چه بین ذهن‌ها و چه بین عاملیت‌ها - را با اتصالات چندگانه با کیفیت‌های مختلف فراهم می‌کند. ارتباط‌های تاثیرگذاری و تاثیرپذیری فمینیست‌های ایرانی آنلاین هم به صورت ریزومی گسترش می‌یابد؛ از جمله با شهروندان عادی، با شبکه‌های فراملی فمینیست‌ها و فعالان حقوق زنان و با بازیگران و نهادهای داخل دولت‌ها (چه ملی و چه فراملی).

فعالیت‌های مجازی فمینیست‌های آنلاین فضایی را برای شهروندان عادی گشوده تا به کمپین‌هایی که در مورد حقوق زنان است بپیوندند و به فمینیست‌های ایرانی کمک کرده تا با استفاده از کنش‌های گفتاری آنلاین و روابط عاطفی در مورد مسائل زنان ایران آگاهی ایجاد کنند و حساسیت‌های عاطفی پیرامون حقوق زنان را بیشتر کنند. در رابطه با یکی از این کارزارهای حقوق زنان در فضای مجازی که مطالبه‌ی برچیده شدن حجاب اجباری است (کمپین آزادی‌های یواشکی) کاف. ثریا باتمانقلیچی می‌نویسد:

فعالیت آنلاین در قالب «آزادی‌های یواشکی» راهی متفاوت را برای مردم عادی که لزوماً نه با گفتمان‌های پس از انقلاب در مورد فمینیسم و کنشگری سیاسی آشنا هستند و نه با نام‌ها و دستاوردهای گذشته‌ی پیشگامان فعال حقوق زنان در طول چهار دهه حیات جمهوری اسلامی آشنا هستند، گشوده است.

کنش‌گری آنلاین همچنین به فمینیست‌ها این امکان را داده است که از فضای مجازی به‌عنوان یک سکوی چندمنظوره برای سازماندهی سیاسی و در فرآیند «سازماندهی زنان عادی حول کمپین‌های آنلاین برای حقوق زنان در ایران، و همچنین امکان تعامل و گفت‌وگو با زنان دیگر در منطقه» استفاده کنند.

دسترسی کمپین‌های حقوق زنان آنلاین به اقشار پایین‌تر از طبقه‌ی متوسط

تا حدی به دلیل تغییر الگوهای نفوذ اینترنت در ایران افزایش یافته است. زنان طبقات اجتماعی-اقتصادی فقیرتر با چالش‌های بیشتری برای دسترسی به اینترنت و رسانه‌های اجتماعی مواجه هستند. با این حال، الگوهای دسترسی برای این گروه از زنان تا حدی به دلیل دسترسی به تلفن‌های هوشمند ارزان‌تر در ایران به سرعت در حال تغییر است. به عنوان مثال، یک مطالعه در سال ۲۰۲۰ از ۲۸۰ زن باردار افغانستانی مهاجر ساکن در جنوب شرقی استان تهران پرسید که اطلاعات مورد نیاز خود را در مورد بارداری از کجا به دست می‌آورند. ۳۲ درصد از آنها گفتند که برای دسترسی به این اطلاعات به اینترنت مراجعه کردند. مناطقی که این پژوهش در آن انجام شد، عملاً زاغه‌های جنوب شرقی تهران‌اند و این میزان استفاده از اینترنت در بیان زنان این مناطق قابل توجه است.

یک پژوهش دیگر که سال ۲۰۲۰ منتشر شده، استفاده از اینترنت در میان زنان شهر اردبیل، در شمال غرب ایران با جمعیتی حدود نیم میلیون نفر، را بررسی کرده است. این پژوهش، ۱۵۰ زن بالای ۲۵ سال را به طور راندوم انتخاب کرد و از آنها در مورد الگوی استفاده از اینترنت پرسید. اکثر جمعیت این شهر را اقلیت‌های قومی ترک تشکیل می‌دهند و بیشتر افراد گروه انتخابی از میان زنان طبقه‌ی متوسط و متوسط رو به پایین هستند. در این مطالعه ۷۹۴/ درصد از زنان از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کردند و تلگرام پس از اینستاگرام بیشترین محبوبیت را داشت.

میراث کمپین یک میلیون امضا و حرکت به سمت فضای مجازی

کمپین یک میلیون امضا برای پایان دادن به قوانین تبعیض‌آمیز در ایران (۱۳۸۵-۱۳۸۸)، کمپینی کوتاه‌مدت بود که عمدتاً توسط فمینیست‌های طبقه متوسط ایرانی، دانشجویان دانشگاه، وکلا و حقوقدان‌ها، روزنامه‌نگارها، کنشگران مدنی، و فعالان سازمان‌های غیردولتی رهبری می‌شد. آنها توانستند در این دوره‌ی کوتاه شبکه‌های ارتباطی بین فعالان حقوق زنان را سازماندهی کنند و گسترش دهند و حضور آنلاین آنها هم از طریق وبلاگ‌های مختلف و همچنین وبسایت رسمی کمپین نمود پیدا می‌کرد. این کمپین زمانی شروع شد که فمینیست‌های برجسته از جمله نوشین احمدی خراسانی، پروین اردلان، رضوان مقدم و شیرین عبادی تصمیم گرفتند که کارزاری مردمی (Grassroot) به‌قصد جمع‌آوری یک میلیون امضا برای دادخواست لغو قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان در ساختار قوانین ایران، آغاز کنند.

این کمپین از آغاز کار خود در سال ۱۳۸۵ با سرکوب مواجه شد. بسیاری از

اعضای کلیدی کمپین یک میلیون امضا توسط نیروهای امنیتی برای بازجویی احضار، بازداشت و تفهیم اتهام شدند، حکم‌های زندان و شلاق دریافت کردند و به زندان رفتند. در ۴ مارس ۱۳۸۷، فعالان کمپین در اعتراض به آزار و اذیت و تعقیب قضایی اعضای کمپین به مناسبت روز جهانی زن در مقابل دادگاه انقلاب تهران تجمع کرده بودند. در این تجمع ۳۳ فعال حقوق زنان دستگیر و به زندان اوین منتقل شدند. در سال‌های بعد از این دستگیری بسیاری از کنشگران مرتبط با کمپین به مجازات‌های زندان از جمله مجازات‌های بدنی مانند شلاق محکوم شدند.

همانطور که کاف. ثریا باتمانقلیچی و لایلا موری می‌نویسند، پس از انتخابات مورد مناقشه‌ی سال ۱۳۸۸، بسیاری از فعالان حقوق زنان ایرانی مجبور به ترک ایران و در جهان «پراکنده» شدند. با این حال، آنها به صورتی موفقیت‌آمیز کار خود و گفت‌وگوها در مورد حقوق زنان در ایران و فمینیسم را به صورت فردی و گروهی و از طریق «پلتفرم‌های آنلاین» مانند بیدارزنی، دیده‌بان زنان، دیده‌بان آزار، فمینیسم روزمره، آزادی‌های یواشکی، شش رنگ، و زنان تی‌وی ادامه دادند.

کمپین یک میلیون امضا چون یک کمپین زنان طبقه‌ی متوسط و بیشتر معطوف به تغییر قوانین بر اساس اولویت‌های این طبقه‌ی خاص بود، مورد انتقاد قرار گرفت از جمله اینکه درگیری با قوانین تبعیض آمیز در ساختار قوانین ایران، چگونگی درگیری طبقات پایان تر جامعه با این قوانین را در نظر نمی‌گرفت و اینکه چگونه این تبعیض‌ها برای زنان فقیرتر آشکارتر می‌شدند.

یک نمونه درگیری کمپین با قوانین چندهمسری و متعه بود. کمپین درخواست لغو این قوانین را بر اساس حمایت از اقتصاد خانواده هسته‌ای تک همسر داشت. اما بسیاری از زنانی که زن دوم و زن سوم و زن صیغه‌ای می‌شدند از طبقات پایین تر جامعه بودند و منافع اقتصادی آنها در ساختار خانواده‌های چندهمسر اولویت نبود.

میراث کمپین یک میلیون امضا تنها جمع‌آوری امضا برای پایان دادن به قوانین تبعیض آمیز نبود؛ بلکه این کمپین نقش مهمی در ایجاد شبکه‌های زنان هم در سطح داخلی و هم در سطح فراملی و تغییر گفت‌وگوها در مورد نگاه به شیوه‌های دموکراسی و حقوق زنان ایفا کرد. این میراث حتی زمانی که بسیاری از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضا و دیگر کمپین‌های حقوق زنان مجبور به ترک ایران شدند، ادامه دارد. شیرین عبادی، پروین اردلان، منصوره شجاعی، سوسن طهماسبی، مریم حسین خواه، آسیه امینی، محبوبه عباسقلی‌زاده،

شادی صدر و بسیاری دیگر از فمینیست‌های ایرانی که با کمپین یک میلیون امضا و دیگر کمپین‌های فمینیستی در داخل کشور همکاری می‌کردند، زمانی که مجبور به ترک کشور شدند، تبدیل به فمینیست‌های فعال در فضای مجازی و مشارکت‌کنندگان دائمی رسانه‌های برون‌مرزی شدند.

این کنشگران حقوق زنان که زمانی در حوزه‌ی فضای عمومی در ایران کار می‌کردند، اکنون نیروهای تاثیرگذاری هستند که از جمله ناظران و نظردهندگان در مورد کارزارهای حقوق زنانند که این کار را با کنش‌های گفتاری، سیاست‌های عاطفی، و ارتباطات‌های تأثیرگذار در رسانه‌های جدید مانند شبکه‌های اجتماعی مجازی و رسانه‌های جمعی تسهیل می‌کنند و مسائل مربوط به حقوق زنان ایران را منعکس می‌کنند. آنها به مانند آمپلیفایر عمل می‌کنند و فعالیت مطالبه‌ی حقوق زنان را با کنش‌های گفت‌وگو محور شکل می‌دهند و به ساخت ذهنیت‌ها، عاملیت‌ها و سازمان‌های فمینیستی کمک می‌کنند. در ارتباط با کاربران عادی و دختران جوان، این تاثیرگذاری و تاثیرپذیری، به توانمندی بلندمدت و آگاهی در مورد مسائل زنان می‌انجامد.

کارزار بیان خشم علیه قتل‌های مبتنی بر جنسیت زنان و دختران

در کمتر از ۳۰ روز در اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۹، سه زن جوان در ایران توسط پدران و همسرانی به قتل رسیدند که مدعی بودند در دفاع از ناموس خانوادگی خود اقدام کرده‌اند. رومینا اشرفی ۱۴ ساله بود که پدرش او را به دلیل رابطه با مردی بزرگسال کشت. فاطمه بریهی، ۱۹ ساله و اهل شهر آبادان توسط شوهرش که او را به خیانت متهم کرده بود، سر بریده شد. ریحانه عامری، که در کافی‌شاپی در کرمان کار می‌کرد، ۲۲ ساله بود که توسط پدرش کشته شد.

قتل‌های مرتبط با جنسیت و قتل‌های ناموسی در ایران به سه حادثه‌ی فوق محدود نمی‌شود. این سه حادثه در میان خانواده‌های طبقه‌ی متوسط رو به پایین بود. بلافاصله پس از انتشار این خبر، کمپین‌های بیان خشم در شبکه‌های اجتماعی به شکلی ارگانیک شکل گرفت. نام این سه زن جوان به دو زبان فارسی و انگلیسی هشتگ شدند. کاربران در شبکه‌های اجتماعی از جمله توئیتر، تلگرام، اینستاگرام و فیس‌بوک در مورد جزئیات خبری قتل‌ها نوشتند. کاربران فمینیست نیز با معرفی مفاهیمی مانند قتل مبتنی بر جنسیت و زن‌کشی به سرعت شروع به شکل دادن به کمپین کردند. هشتگ #زن_کشی از سوی کاربران فمینیست و پلتفرم‌های فمینیستی از جمله «بیدارزنی» استفاده شدند و رواج پیدا کردند. این هشتگ‌ها از سال ۱۳۹۹ در رابطه با قتل‌های مبتنی بر جنسیت دیگر هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

همان‌طور که کاف. ثریا باتمانقلیچی و لیلا موری بیان می‌کنند «گرایش به سمت پیشبرد اهداف فمینیستی از طریق شبکه‌های مجازی در میان جوامعی که به دلیل شرایط سیاسی و فاصله‌ی جغرافیایی از هم جدا شده‌اند، و در میان فعالان زن در ایران مشهود است». این روند به عنوان نمونه در کارزار بیانگری خشم علیه قتل‌های مبتنی بر جنسیت در پلتفرم‌های آنلاین «بیدارزنی» نمایان است که با استفاده از فضای مجازی در بازنشر و تولید اصطلاحات و ایده‌های فمینیستی مربوط به قتل‌های ناموسی نقش ایفا کنند.

این روند را در رابطه با سایر کمپین‌های آنلاین حقوق زنان هم می‌توان دید. ثریا باتمانقلیچی و لیلا موری به نقل از پروین اردلان از فمینیست‌هایی که کمپین یک میلیون امضا را آغاز کرد، می‌نویسند:

«هر مجله‌ی چاپی برای زنان که داشتیم بسته شد. از این رو ما در فضای مجازی دنیای جدیدی برای خود ایجاد کردیم.»

فعالان حقوق زنان ایرانی با قرارداد خود در جریان کنش‌های گفتاری و شبکه‌های تأثیرگذار عاطفی در کمپین‌های آنلاین، توانسته‌اند با سیل کاربرانی که هشتک‌ها و اخبار را دنبال می‌کنند، رابطه بگیرند. با این حال، استراتژی‌های استفاده‌ی فمینیست‌ها از کنش‌های گفتاری و شیوه‌های ارتباطی مبتنی بر تأثیر عاطفی در شبکه‌های اجتماعی در مقایسه با رسانه‌های سنتی که از جلسه‌ها، فعالیت‌های خیابانی، مقالات روزنامه‌ها و رسانه‌های چاپی استفاده می‌کنند، بسیار متفاوت است. در شبکه‌های مجازی، پیام‌های ساده یا ساده‌سازی‌شده که بتوانند از منظر عاطفی قدرتمند و تاثیرگذار باشند، توجه بیشتری از سایر کاربران برمی‌انگیزد.

همان‌طور که گئون بوویر و دیوید میچین استدلال می‌کنند، کمپین‌های بیان خشم آنلاین تمایل دارند با روایت‌های ساده انجام شوند و «نیروهای متضاد خیر و شر را آشکار کنند». این کارزارهای بیان خشم در سطح روابط عاطفی کار می‌کنند و شبکه‌ای از کاربران در حال تاثیرپذیری از هم ایجاد می‌کنند. استفاده از هشتک‌ها «باعث ایجاد تعامل و سمت‌دهی شدید اخلاقی می‌شود که می‌تواند مجمع تشکیل شده در این شبکه را تحت تأثیر قرار دهد». در این کمپین‌ها، درگیر شدن در استدلال عمیق پیرامون موضوع دشوار است. محتواهای کوتاه و قابل درک برای همه، اغلب برای برانگیختن یک اشتراک عاطفی استفاده می‌شود و بیان احساسات می‌تواند نیروی قدرتمندی باشد - برای مثال بیان خشم و انزجار نسبت به عمل کشتن زنان توسط پدر و شوهرشان.

کارزار آنلاین علیه قتل‌های مبتنی بر جنسیت در فضای آنلاین باقی نماند و موفق شد که گردهمایی‌های آفلاین هم ایجاد کند. این چیزی است که همیشه مورد استقبال سازمان‌دهندگان کمپین‌های آنلاین در ایران قرار می‌گیرد. امجد حسین پناهی در اردیبهشت ۱۳۹۹ نوشت که زنان شهر سمنان در استان کردستان دو بار با در دست داشتن عکس‌های رومیا اشرفی و با شعار «زن ناموس هیچ کس» در فضاهای عمومی این شهر تجمع کردند. در خرداد ۱۳۹۹، بیدارزنی و سایر گروه‌های حقوقی، شکل دیگری از فعالیت آفلاین را منتشر کردند - آنها عکس‌هایی از گرافیتی‌های دیواری با تمرکز بر قتل رومینا اشرفی، قتل‌های ناموسی و خشونت خانگی در خیابان‌های تهران منتشر کردند.

زنان و اقلیت‌های جنسی در ایران به‌ویژه در برابر خشونت‌های مبتنی بر جنسیت آسیب‌پذیر هستند. پیگیری قضایی قتل به دست پدران و شوهران توسط قوانین رسمی و سیستم قضایی ایران مشکل ایجاد کرده است. ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی به مردی که شاهد رابطه جنسی همسرش با شخص دیگری است، اجازه می‌دهد هم همسرش و هم کسی که با او سکس خارج از ازدواج (زنا) کرده را به قتل برساند. بر اساس ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی، پدر یا جد پدری (و به طور کلی هر جد بزرگ پدری) در صورت کشتن فرزند خود از مجازات قصاص معاف است. ماده ۶۱۲ مقرر کرده که اگر قاتل توسط اولیای دم عفو شود، قصاص نمی‌شود. مستثنی کردن پدر و جد پدری‌ای که فرزندکشی می‌کند از مجازات قصاص در ساختار قانون مجازات اسلامی، زنان و اقلیت‌های جنسی را در معرض خطر بیشتری برای قتل خانگی قرار می‌دهد.

۲۴۷

در میانه،
در حاشیه

طبق قوانین فعلی جزا در ایران، خشونت مردان به ویژه نسبت به زنان خانواده‌شان به راحتی پذیرفته می‌شود. زمانی که مرد یکی از اعضای زن خانواده را به قتل می‌رساند، پیش‌بینی می‌شود که از مجازات شدید نیز فرار خواهد کرد. در ماجرای قتل ناموسی رومینا اشرفی، پدرش این قتل را برنامه‌ریزی کرده بود و از قبل با وکیل مشورت کرده بود که تأیید کند که او فقط به جرم قتل دخترش نهایت به مدت ۱۰ سال به زندان خواهد رفت. دکتر ابراهیم مقدم وکیل مادر رومینا اشرفی در دادگاه قتل رومینا، اظهار داشت که یک وکیل به پدر توصیه کرده است که در صورت تصمیم به قتل دخترش، چه مجازاتی ممکن است دریافت کند. در نهایت پدر رومینا اشرفی به خاطر قتل دخترش به ۹ سال حبس و پرداخت دیه به مادر رومینا محکوم شد.

این واقعیت که سیستم قضایی ایران نتوانست عدالت را در رابطه با قتل رومینا به نحوی که اذهان عمومی انتظار آن را داشتند اجرا کند، کمپین بیان خشم در رسانه‌های اجتماعی را تشدید کرد. فائزه عباسی، یک کاربر توئیتر، در این

«اون قضیه برخورد قاطعانه باپدر رومینا اشرافی بود که درنهایت به ۹ سال حبس رسید. حالا سخنگوی قوه قضائیه فرمودند که این حکم قابل فرجام‌خواهی و تجدید نظر است. (منظورش از قاطعیت این بوده که ما دعواش کردیم) خلاصه که کشتن فرزندان به فجیع‌ترین شکل ممکن جرمش کمتر از اعتراض به وضعیت معاش است.»

آسیه امینی، روزنامه‌نگار و کارشناس حقوق زنان در گفت‌وگو با رادیو زمانه توضیح می‌دهد که چالش اصلی فعالان حقوق زنان در ایران در رابطه با پرونده‌هایی مانند پرونده‌ی قتل رومینا اشرفی، تلاش کنشگران برای درخواست جرم‌انگاری قتل‌های ناموسی و دادخواهی عادلانه برای فرزندکشی بدون حمایت از قصاص و مجازات اعدام بوده است.

در رابطه با کمپین بیان خشم نسبت به قتل‌های ناموسی، کارشناسان حقوق زنان در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های خارج از ایران با موفقیت از کنش‌های گفتاری و راهبردهای عاطفی استفاده کردند تا به عموم مردم نشان دهند که قوانین تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی ایران قتل‌های ناموسی را تسهیل می‌کند. این آگاهی از کاستی‌های قوانین، از تریبون شبکه‌های اجتماعی مجازی به تریبون‌های رسانه‌های بزرگ و خبری و تحلیلی منتقل شد و مشروعیت این قوانین را به حدی متزلزل کرد که دستگاه‌های داخل کشور که به مسائل زنان می‌پردازند مجبور به ارائه راه حل شدند.

در اوت ۲۰۲۰ / شهریور ۱۳۹۹، پس از بیان خشم عمومی شدید در کمپین‌های مجازی، معصومه ابتکار، معاون رئیس‌جمهوری ایران در امور زنان و خانواده، اعلام کرد که دفتر او لایحه‌ای را برای افزایش مجازات مردانی که مرتکب جنایت فرزندکشی می‌شوند، ارائه کرده است. دفتر ابتکار اعلام کرد که این لایحه توسط دفترشان و با همکاری قوه قضائیه تهیه می‌شود و برای بررسی به مجلس ارسال می‌شود.

شهناز سجادی، معاون حقوق شهروندی دفتر ابتکار، در ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۰ به همشهری گفت که آنها بخش فقهی این لایحه را به فقها واگذار می‌کنند و دغدغه آنها بحث درباره قصاص نیست. به عبارتی از آنجا که قصاص آنها را با دستگاه فقه شیعه درگیر می‌کند، این دفتر تصمیم راهبردی داشته که در مورد موضوع قصاص مداخله‌ای نکند. او توضیح داد که دفتر آنها در درجه اول بر ماده‌ی ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی متمرکز شده که بر اساس آن معمولا

کسی که به جرم قتل قصاص نمی‌شود به ۳ تا ۱۰ سال زندان محکوم می‌گردد. مداخله‌ی دفتر آنها افزایش مجازات و تعیین مجازات‌های شدیدتر برای پدران، پدربزرگ‌ها و اجداد پدري است که فرزندان و نوه‌های خود را می‌کشند. به گفته‌ی سجادی، به عنوان مجازات فرزندکشی لایحه، پیشنهاد حداقل ۲۵ سال حبس، بیش از یک میلیارد ریال جزای نقدی و مصادره کلیه اموال را می‌دهد.

این لایحه توسط ابتکار در کمیسیون لوایح دولت مطرح و در کمیسیون اصلی لوایح دولت بررسی شده است. دفتر ریاست جمهوری با توجه به ماهیت قضایی این لایحه برای رسیدگی باید آن را به قوه‌ی قضائیه ارسال کند. این لایحه پس از آن آماده‌ی ارسال به مجلس برای بحث و بررسی بیشتر و رای‌گیری می‌شود. اما این روند قبلاً هم در مورد لایحه‌ی «تأمین امنیت زنان در برابر خشونت» تکرار شده است که بیش از ده سال است در قوه‌ی قضائیه در انتظار تأیید بوده و بسیاری از مفاد آن یا بازنویسی شده‌اند و یا ماهیت حقوق زنانی خود را از دست داده‌اند.

ابتکارهای کارزارهای زنان ایرانی علیه حجاب اجباری

اعتراضات علیه حجاب اجباری در ایران، از زمانی آغاز شد که آیت‌الله روح‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ گفت که همه‌ی زنان باید در فضای عمومی باحجاب باشند. به گزارش نیویورک تایمز، در همان روز و روزهای آتی که هم‌زمان با هشت مارس هم بود، ۱۵ هزار زن و دختر جوان در واکنش به این دستور، دانشگاه‌ها، مدارس، و محل کار خود را ترک کردند، به خیابان آمدند تا به این دستور اعتراض کنند.

قوانین ایران که بی‌حجابی را جرم‌انگاری می‌کرد، در ده سال اول این حکومت و با تحکیم قدرت جمهوری اسلامی پس از انقلاب ۱۳۵۷، محدودیت بیشتری را بر زنان تحمیل کرد. نسخه‌ی مصوب سال ۱۳۶۲ قانون مجازات اسلامی اولین قانون در رابطه با حجاب است که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و در ماده‌ی ۱۰۲ آن بی‌حجابی آنچنان که احکام شیعه مشخص کرده‌اند، جرم کیفری شد:

هر کس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید علاوه بر کیفر عمل تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس عمل دارای کیفر نمی‌باشد ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید، فقط تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد. تبصره - زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به تعزیر تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم

در نسخه‌ی مصوب ۱۳۷۰ قانون مجازات اسلامی، جریمه‌ی نقدی هم به این لیست از مجازات‌ها اضافه می‌شود و تبصره ماده ۶۳۸ این قانون مقرر کرد که زنانی که بدون «حجاب شرعی» در فضای عموم بیایند به حبس یا «پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی» مجازات شوند. طبق ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، قاضی می‌تواند در مورد نسبت مجازات و برای نمونه تبدیل مجازات از حبس و شلاق به پرداخت جزای نقدی، تصمیم بگیرد.

جریمه‌های نقدی در رابطه با بی‌حجابی در طول سال‌ها افزایش یافته است. زنان ایرانی اما منفعل نبودند. آن‌ها دائماً هنجارهایی را که حکومت در رابطه با حجاب ایجاد کرده به چالش کشیدند و مرزهای انتخاب لباس و آرایش قابل قبول را در طی سال‌ها تغییر داده‌اند.

در سال‌های اخیر، فعالیت‌ها ضد حجاب اجباری در ایران به‌ویژه با محبوبیت کمپین‌هایی مانند «آزادی‌های یواشکی زنان در ایران» شتاب بیشتری یافته است. این کمپین تقریباً در تمامی شبکه‌های اجتماعی از جمله توئیتر و فیس‌بوک فعال است. در این کمپین، زنان درباره خود بدون حجاب شرعی/رسمی‌شان، محتوای چندرسانه‌ای منتشر می‌کنند. این کمپین توانسته است به افشار پایین‌تر از زنان طبقه متوسط، به ویژه در مراکز شهری دسترسی پیدا کند و آنها را با مطالبه برچیده شدن حجاب اجباری همراه کند. همان‌طور که ویکتوریا طهماسبی بیرگانی استدلال می‌کند، کمپین آزادی‌های یواشکی در زمانی که فشار بر گروه‌های حقوق زنان به طور تصاعدی افزایش یافت، فعالیت‌های آنلاین «کم‌خطر» را برای زنان ممکن کرد.

مسیح علینژاد، روزنامه‌نگار ایرانی، کمپین آزادی‌های یواشکی را در ابتدا در سال ۲۰۱۴ در فیس‌بوک آغاز کرد. علینژاد که در رسانه‌های خارج از ایران فعال است و برنامه‌ای هم در بخش فارسی صدای آمریکا دارد، جنبش ضد حجاب اجباری را در رسانه‌های فارسی زبان خارج از ایران و رسانه‌های و بین‌المللی بیشتری در معرض دید قرار داد. علینژاد به چهره‌ی کمپین در رسانه‌های غربی تبدیل شد و حمایت‌های فراوانی از شخص او و از مطالبه‌ی برچیده شدن حجاب اجباری از این رسانه‌ها تقویت شد. در نتیجه، او مورد حملات متعدد رژیم ایران و نیز منتقدانی قرار گرفت که معتقدند داشتن نماینده‌ای که پوستر و چهره‌ی کمپین باشد، می‌تواند به قیمت بازنمایی نادرست بخش شبکه‌های افقی/مردمی کمپین بیانجامد یا شکل‌گیری و گسترش آن را به خطر بیندازد.

مطالبات کمپین آزادی‌های یواشکی برای لغو حجاب اجباری از سال ۲۰۱۴ نه تنها توسط زنانی که عکس و فیلم برای کمپین آنلاین ارسال می‌کنند، بلکه توسط گروه‌هایی که به صورت آنلاین و به صورت میدانی این ابتکار را گسترش دادند، بیان و تکرار شده است. یکی از نمونه‌ها، حرکت دختران خیابان انقلاب است که در آغاز آن شبکه‌ای از زنان گمنام بی‌ارتباط به هم بود که به عرصه‌های عمومی رفتند، حجاب خود را برداشتند، حجاب به سر چوب زدند و به نشان اعتراض آن را تکان دادند.

هشتگ #دختران_خیابان_انقلاب در دی ۱۳۹۶ به دو زبان فارسی و انگلیسی در توئیتر و دیگر رسانه‌های اجتماعی رایج شد؛ زمانی که ویدئو موحدی ۳۱ ساله در ۶ دی ۱۳۹۶ حجاب برداشت، روسری‌اش را بر چوب زد، بالای جعبه‌ی برق در خیابان انقلاب تهران ایستاد و روسری بر چوب زده را تکان داد. این حرکت و اجراگری آن به همین ترتیب، توسط زنان بیشتری تکرار شد و در مجموع ۳۲ زن در ارتباط با حرکت دختران خیابان انقلاب دستگیر شدند. چهار زن در رابطه با این حرکت تحت تعقیب قضایی قرار گرفتند و به زندان محکوم شدند، از جمله موحدی که دوباره اعتراض خود را در سال ۲۰۱۸ تکرار کرد.

۲۵۱

در میانه،
در حاشیه

ابتکار دختران خیابان انقلاب اولین حرکت اعتراض به حجاب است که به شکل اجراگری مقاومتی نمود پیدا کرد و در فضاهای عمومی اجرا شد. در موردهای پیشین معمولا زنان عکس یا تصویر ویدئویی بی حجاب خود را به کمپین آزادی‌های یواشکی می‌فرستادند - به شکلی که در فضاهای عمومی باشند اما شناسایی آنها دشوار باشد و کم‌خطر باشد. اما در مورد دختران خیابان انقلاب، حرکت به شکل یک مقاومت غیرخشونت‌آمیز با اجراگری نمادین مطرح شد که نشانه‌هایش مقاومت و اعتراض خوانده شد. هدف این اجراگری‌ها این بود که در فضای عمومی نه تنها توسط دوربین‌ها، بلکه توسط رهگذرها در شلوغ‌ترین خیابان‌های تهران (و بعد سایر شهرها) دیده شوند. نماد ایستادن در سکوت و ایستادگی کردن ویژگی این کنشگری شد. حرکت دختران خیابان انقلاب در شبکه‌ی رسانه‌های اجتماعی مجازی مورد حمایت قرار گرفت. بیش از سی نفر از زنانی که این اجراگری را به صورت بیان یک اعتراض انتخاب کردند، بازداشت شدند اما در نهایت، اعتراض و مقاومت خود را در نقاط مختلف و شهرهای مختلف ایران به نمایش گذاشتند.

ابتکار این حرکت نوعی کنشگری اجرایی خاص بود که دلالت بر مقاومت داشت و توسط بسیاری از زنان تکرار شد: روسری در آوردن، روسری را افراختن و تکان دادن روسری در دست (یا بر سر چوب).

عنصر اجراگری مهم است، زیرا در قلمرو زبان مانند کلمات یا کنش گفتاری در مدل قهوه‌خانه هابرماس کار می‌کند. این عنصر، اقدامی است نه بر اساس کلام، بلکه بر اساس عملکرد اجراگری که از نظر عاطفی تأثیرگذار است. تأثیرگذاری این اجراگری به شکل هجوم انتشار احساسات نسبت به حرکت دختران خیابان انقلاب در رسانه‌های اجتماعی نمود پیدا کرد. به‌ویژه بیان حمایتی بسیاری از مردان فعال مدنی دگراندیش از طیفی گسترده از عقاید سیاسی در رابطه با حرکت دختران خیابان انقلاب در شبکه‌های مجازی تجلی پیدا کرد.

کمپین بیان خشم علیه قتل‌های مبتنی بر جنسیت و قتل‌های ناموسی، و حرکت دختران خیابان انقلاب، از آنجا که هردو در برابر قوانین تبعیض‌آمیز حکومتی شکل گرفتند، توانستند حمایت بسیاری از مردان مخالف حکومت را جلب کنند. عمل بیان مخالفت علیه جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت و قوانین آن در اینجا نقش کلیدی دارد. همان‌طور که در بخش بعدی خواهیم دید، کمپین نه به آزارهای جنسی که به #من_هم ایران مشهور شد، به اندازه‌ی این کمپین قادر به جلب یا سازماندهی حمایت کاربران مرد در رسانه‌های اجتماعی نشد. شاید به این دلیل که کمپین #من_هم امتیازات مردانه را در جامعه‌ی ایران هدف قرار می‌داد و همچنین به این دلیل که موضع روشن ضد حکومتی نداشت.

پیامدهای میدانی برای زنانی که در این اجراگری بیان مخالفت با حجاب اجباری شرکت کردند، شدید بود. این حرکت از سال ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸ چندین بار به اشکال مختلف - اما همیشه همراه با یک عنصر اجراگری- تکرار شد. حرکت محدود به آنچه ویدئو موحد اجرا کرد باقی نماند. به عنوان نمونه، در ۱۷ اسفند ۱۳۹۷ منیره عربشاهی به همراه دخترش یاسمن آریانی و مژگان کشاورز بدون روسری بر سر به مترو تهران رفتند و به زنان متروسوار گل اهدا کردند. این سه زن در آوریل ۲۰۱۹ پس از انتشار ویدئویی از این اعتراض دستگیر شدند و مجموعاً به ۵۵ سال زندان محکوم شدند که پس از آن حکم در دادگاه تجدید نظر به ۳۱ سال و ۷ ماه کاهش یافت.

ابتکار دختران خیابان انقلاب به افزایش تولیدات فمینیسم مجازی و فضایی که به صورت آنلاین برای حمایت از مخالفان به صورت شبکه‌های ریزومی افقی ایجاد شده مرتبط است. پریا رحیمی با مقایسه حرکت دختران خیابان انقلاب با کمپین یک میلیون امضا، ابتکار دختران خیابان انقلاب را نوعی «نافرمانی مدنی» می‌داند و می‌نویسد: «نافرمانی مدنی دختران انقلاب و دیگر نافرمانی‌های اخیر گرچه انفرادی بوده‌اند، اما نباید فردی قلمداد شوند.»

رحیمی با استفاده از دیدگاه‌های آصف بیات در مورد «ناجنبش‌های افقی» حرکت دختران خیابان انقلاب را به شبکه‌های افقی ارتباطات فمینیستی که در فضای مجازی شکل گرفته ربط می‌دهد و می‌نویسد:

کنشگرایان این جریان فمینیستی دارای شبکه‌هایی افقی از ارتباطات‌اند که در فضای مجازی شکل گرفته است و از این سکوه‌های مجازی (و نه دیدارهای رودررو به سیاق کمپین یک میلیون امضا) به سکوه‌های مترو و به سکوه‌های تقسیم برق شهری رسیده‌اند، به فضای مکان‌ها (فضای واقعی).

زنان و دختران خیابان انقلاب حامل یک عاملیت فمینیستی مقاومتی هستند و من با رحیمی موافقم که این زنان:

«حاملان هویت مقاومتی هستند که سنگرهای مقاومت خود را خارج از چارچوب سلسله مراتبی احزاب و چانه زنی با نهادهای رسمی بر ساخته‌اند. آنها نه جنبشی پایدار بلکه شبکه‌هایی از کنشگرایان بی نام و نشان هستند که اغلب در پی برهم‌زدن نام نیز نیستند».

این عاملیت مقاومتی، در حمایت عاطفی‌ای که دختران خیابان انقلاب در شبکه‌های اجتماعی مجازی دریافت کردند، مرکزی است. جدا از اجراگری بیان مخالفت فردی نسبت به حجاب اجباری (و نظام سیاسی‌ای که آن را حاکم کرده) است، بین سال‌های ۱۳۹۶-۱۳۹۹ حرکت‌های غیر فردی و مردمی نیز حول همین مطالبه در دانشگاه‌ها شکل گرفت. به عنوان مثال، در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۸ تجمعی در دانشگاه تهران علیه حجاب اجباری برگزار شد که صدها دانشجو در این مراسم گرد هم آمدند و شعار آزادی و انتخاب دادند.

این بار، در واکنش به حرکت‌های ضد حجاب اجباری، دستگاه حکومتی رفتار متفاوت از واکنشش نسبت به کمپین خشم علیه خشونت‌های ناموسی نشان داد. گذشته از سرکوب آشکار دختران خیابان انقلاب، حکومت همچنین دست بازیگران فراقانونی وابسته به حکومت و یا همراه با ایدئولوژی حکومتی را باز گذاشت تا علیه زنان مخالف حجاب اقدامات خشونت‌آمیز انجام دهند.

در ۱۱ مهر ۱۳۹۹، شش سال پس از اسیدپاشی به بیش از چهار زن در اصفهان به بهانه اینکه حجاب شرعی‌شان مناسب نبوده، امام جمعه اصفهان، یوسف طباطبایی نژاد بار دیگر خشونت علیه زنان «بد حجاب» را توصیه کرد. او که رهبری مذهبی است، حامیان خود را تشویق کرد که فضاهای شهری را برای زنانی که هنجارهای حجاب را رعایت نمی‌کنند، ناامن کنند: «باید فضای جامعه

را برای این عده که تعداد آنها هم کم است ناامن کرد و نباید اجازه داد به راحتی بیایند و در خیابان‌ها و پارک‌ها هنجارشکنی کنند.» او همچنین خواستار تشکیل «شعبه‌های ویژه» در قوه قضائیه برای رسیدگی انحصاری به پرونده‌های «بدحجابی» شد. امام جمعه اصفهان در قالب امر به معروف و نهی از منکر از استفاده از نیروهای مذهبی غیرنظامی برای کنترل پلیسی بی‌حجابی تأکید کرد و در این باره گفت: «ما اگر گناه ببینیم و فقط نهی از منکر می‌تواند از بچه‌های حزب‌اللهی استفاده کند.» شش سال پیش مواضع مشابه طباطبایی نژاد علیه زنان بی‌حجاب، زنجیره اسیدپاشی علیه زنان را آغاز کرد که در آن حداقل چهار زن مورد حمله قرار گرفتند و یک نفر در نتیجه‌ی این حمله‌ها با اسید کشته شد.

برخلاف کمپین‌های ضد قتل ناموسی، حرکت‌های زنان و کارزارهای آنلاین علیه حجاب اجباری، هیچ پاسخی از دفتر معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری دریافت نکرد. اسلام‌گرایان صاحب قدرت در ایران در برابر خواسته‌های تغییر در قوانین حجاب مقاومت می‌کنند، زیرا این امر به طور استراتژیک ماهیت اسلام‌گرایانه و قوانین فقهی شیعی جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار می‌دهد. این قوانین مکانیسم‌های نظارتی متعددی را بر زنان، مشارکت آنها در عرصه فضای عمومی، سهم آنها از اقتصاد، از طریق کنترل بدن و حرکت زنان تحمیل می‌کند.

حکومت خشونت و سرکوب علیه فعالان ضد حجاب اجباری با ربط دادن حرکت آنها به نیروهای فمینیستی مستقر در کشورهای غربی و به برنامه‌های نئومپریالیستی و خواسته‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های غربی توجیه می‌کند. در همین راستا، رسانه‌های حکومتی مرتب روابط مسیح‌علینژاد با سیاستمداران و رسانه‌های غربی را برجسته می‌کنند.

همانطور که در بخش بعدی توضیح خواهم داد، دولت تنها سرکوب زنان ضدحجاب را تضمین نمی‌کند، بلکه با اقدامات انضباطی و تادیبی علیه زنان طبقه‌ی متوسط که با انتخاب‌های پوششی خود هنجارهای مورد تأیید حکومت در رابطه با حجاب اجباری را نادیده می‌گیرند، برخورد می‌کند. این زنان لزوماً در اعتراض هم شرکت نمی‌کنند، اما در رابطه با مد و لباس روش‌های عبور از هنجارهای حکومتی را اتخاذ می‌کنند.

نیروی انتظامی ایران (ناجا) در تابستان ۱۳۹۹ برنامه‌ی پایش دوربینی با استفاده از دوربین‌های سطح شهرها را برای کنترل حجاب زنان به نام «طرح ناظر» معرفی کرد. در این برنامه، ناجا از دوربین‌های ترافیک و سایر دوربین‌های مدار بسته در مراکز شهری برای شناسایی زنانی که در عرف حکومتی حجاب را رعایت نمی‌کنند، استفاده می‌کند. برنامه، خودروها را هدف قرار داده است. با رعایت نکردن هنجارهای مورد نظر حکومت در مورد حجاب، ناجا با ارسال پیامک به شماره تلفن همراهی که با شماره پلاک خودرو ثبت شده، مالک را به دلیل نقض قوانین حجاب به دفاتر پلیس امنیت اخلاق احضار می‌کند. این پیامک‌ها معمولاً این چنین متنی دارند:

«مالک خودرو شماره... با توجه به اینکه در خودرو شما جرم کشف حجاب صورت گرفته است، ضمن اخطار مبنی بر عدم تکرار، ابلاغ می‌گردد حداکثر ظرف ۷۲ ساعت برای رسیدگی به این موضوع به پلیس امنیت اخلاقی محل سکونت خود مراجعه فرمایید.»

عملکرد «طرح ناظر» از طریق دوربین‌های سطح شهری است که در این رابطه تبدیل به دوربین‌های پایش امنیتی می‌شوند اما عملکردشان همیشه هم دقیق نیست. برخی از کسانی که پیامک دریافت کرده‌اند می‌گویند تا به حال یک مسافر زن در خودروی خود نداشته‌اند. اگر چنانچه مالک خودرو بنا به قوانین حجاب مجرم شناخته شود، ناجا می‌تواند وسیله‌ی نقلیه را در طی مراحل قانونی توقیف، در پارکینگ‌های پلیس امنیت به مدت دو یا سه هفته ضبط و مالک را جریمه کند. مالک باید هزینه‌ی نگهداری خودرو در پارکینگ را هم برای ترخیص خودرو بپردازد. در مراکز شهری در ایران معمول است که شهروندان با وسایل نقلیه شخصی به عنوان تاکسی کار کنند. بسیاری از زنان برای رفت‌وآمد به این تاکسی‌های غیررسمی وابسته هستند و «طرح ناظر» با توجه به اینکه هزینه جرم‌انگاری انتخاب‌های پوششی زنان را بر مالک خودرو تحمیل می‌کند، به طور بالقوه مردان مالک یا راننده خودرو را تبدیل به پلیس‌های حجاب زنان مسافر می‌کند.

«طرح ناظر» تنها زنانی را که روسری برمی دارند هدف نمی‌گیرد. اکثر زنانی که از طریق این طرح به دلیل «بدحجابی» مجازات می‌شوند، حجاب خود را کنار نگذاشته‌اند، بلکه تنها روسری‌های خود را شل به سر کرده‌اند یا لباس‌ها و پوششی را انتخاب کرده‌اند که با هنجارهای مورد پسند حکومت تفاوت دارد. طرح ناظر حقوق شهروندان ایرانی را در سطوح مختلف از جمله استفاده از

دوربین‌های ترافیک برای پایش داخل وسیله نقلیه شخصی نقض می‌کند.

داشتن وسیله‌ی نقلیه در ایران به طور فزاینده‌ای نشانگر تعلق به طبقه‌ی متوسط به بالا یا لایه‌های کمی پایین‌تر از طبقه‌ی متوسط است. برای طبقه‌های فقیرتر، داشتن خودرو شخصی به دلیل تورم و گران شدن قیمت خودرو دشوارتر شده است. در زمستان ۱۳۹۸، همزمان با افت ارزش ریال و افزایش نرخ تورم، رسانه‌ی «ایران جیب» گزارشی منتشر کرد مبنی بر اینکه پنج دهک اول درآمدی ایران به سختی می‌توانند مقرون به صرفه‌ترین خودروی بازار ایران (پراید سایپا) را خریداری کنند. در این گزارش آمده است که یک خانواده‌ی متوسط ایرانی می‌تواند سالانه حدود ۹ میلیون تومان پس انداز کند و قیمت پراید در دی ماه ۱۳۹۸ به ۵۰ میلیون تومان رسیده است.

به این ترتیب، طرح ناظر، مسافران و رانندگان زن سوار بر خودروها را هدف قرار می‌دهد که بیشترشان متعلق به لایه‌های کمی بالاتر و پایین‌تر طبقه متوسط هستند. این امر خودروی شخصی را عملاً به وسیله‌ای انضباطی و تادیبی علیه زنان طبقه متوسط و انتخاب‌های پوششی آنها تبدیل می‌کند و اجازه می‌دهد که مردان - چه مردان مالک و راننده خودروهای خانوادگی، چه رانندگان تاکسی مرد و چه نیروهای ناجا - پلیس پوشش زنان شوند. زمانی که خود زنان راننده باشند هم باز این احتمال زیاد است که برای توقیف و جریمه‌ی خودرو ناچار به پاسخگویی به مردان خانواده و مردان پلیس امنیت اخلاق شوند. برای زنان صاحب خودرو، این بدان معناست که خود آنها باید در خط مقدم این نظام تادیبی، به پلیس امنیت اخلاق پاسخگو باشند و به غیر از جریمه‌ی مالی، هزینه‌های روانی رسیدگی به تخلف در پلیس امنیت اخلاق را هم بپردازند.

این طرح، جریمه‌ی نقدی را بهای تخطی از هنجارها کرده و پاییدن زنان طبقه‌ی متوسط و پوشش آنها را روشی برای پول سازی دولت ساخته است. با این حال، طرح ناظر هنوز موضوع یک کمپین بیان خشم در شبکه‌های اجتماعی نشده است. شهروندان گاهی پیامک، جریمه و مدارک مربوط که به تلفن همراهشان در رابطه با طرح ناظر فرستاده شده را منتشر می‌کنند و بیان خشم می‌کنند، اما این تبدیل به یک کارزار منسجم نشده است. انتخاب‌های پوششی زنان ایرانی، که بیش از چهل سال است هنجارهای تحمیلی حکومتی را با عاملیت خود به چالش می‌کشند، به طور عمومی یک عمل مقاومتی مخالف حکومت دیده نمی‌شود. به این ترتیب، «طرح ناظر» در معرض اشاره‌های پراکنده در شبکه‌های اجتماعی مجازی است - یک یا دو توییت عصبانی گاهی نوشته می‌شود - اما هنوز کمپینی در کار نیست.

حرکت #من_هم در شبکه‌های مجازی فارسی‌زبان

در شهریور ۱۳۹۹، برخی از زنان ایرانی در رسانه‌های اجتماعی (عمدتاً توئیتر و اینستاگرام) اقدام به انتشار روایت‌های آزار جنسی و تجاوز جنسی کردند. متهمان این روایت‌ها طیف گسترده‌ای از افراد بودند از جمله: هنرمندان، خوانندگان، اساتید دانشگاه‌ها، پژوهشگران، کارآفرینان استارت‌آپ‌های مطرح، و یک نفر متجاوز سریالی که از مواد مخدر برای تجاوز جنسی استفاده می‌کرده است. هشتگ‌های #تجاوز_جنسی، #آزار_جنسی، #روایت_آزار، #روایت_تجاوز و #من_هم از جمله هشتگ‌هایی بودند که در رابطه با این حرکت روایت‌گری آزارهای جنسی در شبکه‌های اجتماعی مجازی رواج پیدا کردند.

سارا امت‌علی یکی از زنانی بود که به این حرکت روایت آزار جنسی پیوست و در اول شهریور ۱۳۹۹ در حساب توئیتر خود این اتهام را مطرح کرد که از سوی آیدین آغداشلو، یک هنرمند نقاش مشهور مورد آزار جنسی قرار گرفته است. امت‌علی همچنین به تلویزیون «ایران اینترنشنال» مستقر در لندن هم رفت و روایت خود را آنجا هم بازگو کرد و گفت که آغداشلو زمانی به او تعرض جنسی کرده که به عنوان خبرنگار برای مصاحبه با او ملاقات کرده است. زنان بیشتری هم با اتهامات بیشتری علیه آغداشلو آمدند و روایت خود را نوشتند. موضوع اتهام‌های آزار جنسی علیه آغداشلو موضوع یک گزارش تحقیقی «نیویورک تایمز» شد که در اول آبان ۱۳۹۹/۲۲ اکتبر ۲۰۲۰ منتشر شد. نیویورک تایمز در گفت و گویی جامع با برخی از زنانی که اتهام آزار جنسی را علیه آغداشلو مطرح کرده بودند نوشت: «سیزده زن در مصاحبه با نیویورک تایمز، آیدین آغداشلو هنرمند را به آزار جنسی در طول ۳۰ سال متهم کردند.»

ظهور یک حرکت روایت‌گری به مانند حرکت MeToo در رسانه‌های اجتماعی فارسی‌زبان همراه با اظهارات هیجانی از سوی ناظران بود که این حرکت را نوک کوه یخ نامیدند. اما کسانی که در کمپین بیان خشم علیه آزار جنسی و کاستی‌های قانون ایران برای مقابله با چنین آزارهایی شرکت کردند، دیگر یک گروه عظیم از کاربران عادی نبودند. از خود روایت‌ها حمایت می‌شد اما انتقادهای فمینیستی و لایه‌هایی که فمینیست‌های آنلاین به گفت‌وگوها اضافه می‌کردند به اندازه‌ی کمپین مقابله با قتل ناموسی و حرکت دختران خیابان انقلاب خریدار نداشت. به عنوان مثال، توئیتر اصلی که سارا امت‌علی نوشت و آغداشلو را متهم به تجاوز جنسی کرد، بیش از ۱۲ هزار لایک به

نشان حمایت و صدها کامنت دریافت کرد. اما زمانی که مینا خانی- یکی از زنان مطرح فمینیست در رسانه‌های اجتماعی و رسانه‌های جمعی سعی کرد در مورد افسانه‌هایی درباره تجاوز جنسی بنویسد تا آگاهی بیشتری ایجاد کند، همان توجه را نگرفت. رشته‌ی توییت خانی، با اینکه یکی از پرطرفدارترین‌ها در راستای اضافه کردن لایه‌های انتقادی به حرکت روایت آزارهای جنسی بود، کمی بیش از ۲۰۰ لایک و چندین نظر دریافت کرد.

کمپین روایت آزار جنسی، همان واکنش عاطفی جمعی را که در جریان کمپین بیان خشم علیه قتل زنان توسط اعضای مرد خانواده مشاهده شد، برنیا نگیخت. همان‌طور که ما در MeToo در دنیای انگلیسی زبان هم دیدیم، بسیاری از کاربران مرد با کارزار «من هم» فارسی زبان متحد نشدند. نگرانی و اضطراب به‌ویژه در میان کاربران مرد شبکه‌های اجتماعی در مورد این شیوه بیان جدید، این کنش گفتاری که موضوع آزار جنسی را تبدیل به سوژه روایت‌گری کرد، در توییت‌های ایرانیان و همچنین در اینستاگرام مشهود بود. با این حال در تعداد کمتر، مردانی هم بودند که یا موضع حمایتی منفعلانه می‌گرفتند و یا به عنوان متحد با کارزار همراه شدند.

بسیاری از مردان روشنفکر، روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان، نویسندگان، نوعی حمایت یا همدلی منفعلانه یا فعال را با دور اول روایت‌های زنان ایرانی از آزار جنسی، نشان دادند. با این حال، میزان قابل توجهی از واکنش‌های زن‌ستیز نیز وجود داشت و در شبکه‌ها منتشر شد.

حمایتی که فمینیست‌ها دریافت کردند هم به اندازه کمپین‌های بیان خشم علیه قتل‌های ناموسی یا خشونت حکومتی به فعالان ضد حجاب اجباری نبود. رواج ایده‌های فمینیستی در رابطه با حرکت روایت‌گری آزارهای جنسی در شبکه‌های رسانه‌های اجتماعی - فضایی که در آنجا تاثیرپذیری و تاثیرگذاری جنبه‌ای عاطفی دارد، به واکنش‌های تقابلی منجر شد. در مورد جنبش #MeToo در شبکه‌های انگلیسی زبان، پژوهشگران نوشته‌اند که حداقل در دوره اولیه این روایت‌گری، استدلال‌هایی از جنس فمینیسم عامه‌پسند و زن‌ستیزی عامه‌پسند با هم هم‌زیستی و تعامل آنلاین داشتند. واکنش‌های عامه‌پسند زن‌ستیزانه، به‌گونه‌ای که هیچ همدلی با روایت‌ها نداشته باشند، قربانی را سرزنش کنند، راوی‌های آزار را ترول و مسخره کنند و یا کمپین‌های طنز تقابلی بسازند، در رابطه با حرکت روایت جنبش آزار در شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان هم بسیار بود. واکنش‌هایی که زنان ایرانی در دور اول جنبش روایت‌گری آزار جنسی و در شش ماه اول این حرکت تجربه کردند برای بسیاری از آنها آزاردهنده بود.

این امر از آنجا تشدید شد که دو نفر از مردانی که توسط زنان متهم به آزار جنسی بودند به ترتیب آیدین آعداشلو، نقاش مشهور ایرانی و محسن نامجو، موسیقیدان و خواننده، پس از انتشار روایت‌های آزار از جانب طرفداران خود حمایت قابل توجهی دریافت کردند.

مردانی نیز وجود داشتند که آمدند و زنان را متهم به سوء استفاده جنسی کردند. جالب اینجاست که بسیار شبیه به واکنشی که #MeToo انگلیسی دریافت کرد، هشتگی که توسط کاربران مرد ایرانی که درباره داستان‌های سوءاستفاده‌های جنسی زنان نوشتند با هشتگ #HimToo (به انگلیسی و نه فارسی) منتشر می‌شد. حرکت #HimToo به زبان فارسی هم به مانند همین حرکت در زبان انگلیسی، پاسخی بود برای به سخره گرفتن ناشناس وار بسیاری از زنانی که روایت منتشر می‌کردند. مردانی که با این هشتگ می‌نوشتند داستان‌هایی می‌نوشتند به طنز از داستان تجاوز زنان به مردان و بعد به تمسخر هشتگ #HimToo می‌زدند.

اینکه تعداد قابل توجه از زنانی که در شش ماه نخست کارزار روایت آزار جنسی در شبکه‌های اجتماعی تصمیم گرفتند بدون نام خود، با نام مستعار و یا از طریق گروه‌های فمینیستی (مانند بیدارزنی) روایت خود را منتشر کنند تا حدی به این دلیل بود که در ساختار قوانین ایران، مطرح کردن اتهام آزار جنسی می‌تواند برای آزاردیده تبعات پیگرد قضایی داشته باشد.

قانون مجازات اسلامی اثبات جرم را به عهده‌ی فردی می‌گذارد که اتهامی که ماهیت سکسی دارد را علیه فردی دیگر مطرح می‌کند - این در مورد اتهام جنسی مانند تجاوز، سکس با همجنس و سکس خارج از ازدواج مطرح است. ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی در مورد مفهومی فقهی به نام قذف به معنای اتهام «زنا» و «لواط» یا همه اینها به صورت تجاوز و یا «به‌عنف» است. متهم به این جرایم به موجب ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی می‌تواند از کسی که به او اتهام زده، شکایت متقابل کند. در این سناریو، آنکه آزار جنسی دیده باید به دادگاه ثابت کند مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است. اگر کسی که آزار جنسی دیده مدارک کافی مانند فیلم، عکس، مدارک پزشکی قانونی و یا شهادت چهار شاهد مرد را نداشته باشد که شاهد آزار بوده باشند، بر اساس قذف، آزاردیده متعاقباً مجازات خواهد شد. حد قذف، هشتاد ضربه شلاق است. اگر قذف بیش از سه بار تکرار شود، قربانی در محکومیت چهارم ممکن است با مجازات اعدام روبه‌رو شود (برای اطلاعات بیشتر در مورد قذف، به مواد ۲۴۵-۲۶۱ قانون مجازات اسلامی مراجعه کنید).

منح قانونی و قوانین مربوط به قذف چالش جدی برای حرکت روایت آزارهای جنسی است، اما موضوع بیان روایت‌ها بدون نام نگرانی‌های دیگری هم در مورد این حرکت ایجاد کرده است. مریم وحیدیان، روزنامه‌نگار عدالت اجتماعی و کارگری در واکنش به روایت‌هایی که برخی گروه‌های فمینیستی از جانب آزاردیده‌ها منتشر می‌کردند، نوشت:

«مشخصه نهاد گزارش دهنده #روایت_آزار حداقل خودش باید حقیقی بودن فرد آزاردیده رو مستقیم یا باواسطه احراز کنه... اگر همه چیز ناشناس باشه فضا برای اکت محفلی باز می‌شه. از نیت‌های محفلی افراد نباید گذشت.»

وحیدیان اشاره به اتهام‌های آزار جنسی دارد که «بیدارزنی» بدون نام آزاردیده و همراه با نام آزارگر منتشر کرده بود. اینکه قدرت جنبش روایت‌گری در بیان روایت با نام حقیقی کسی است که آزاردیده تا مدتی موضوع گفت‌وگوهای شبکه‌های اجتماعی بود.

به زودی آشکار شد که سال‌ها سرکوب فعالان حقوق زنان، وکلای فمینیست و شبکه‌های خانه‌های امن در ایران پیامدهای فاجعه‌باری برای حرکت روایت آزار داشته است. زنان مایل بودند بیایند و در مورد تجربه‌های خود از تجاوز جنسی، بدرفتاری جنسی، استثمار و سوء استفاده‌های جنسی در محل کار بگویند، اما بازیگران و گروه‌های میانجی جامعه‌ی مدنی منابع کافی نداشتند که به آنها کمک کنند. خلاء وجود سازمان‌های میانجی که بتوانند به روایان آزارهای جنسی، کمک حقوقی و پشتیبانی مشاوره‌ای برسانند، مشهود بود.

دو گروه جامعه‌ی مدنی فعال در داخل ایران که برای کاهش آزار جنسی در فضای عمومی کار می‌کنند (دیدبان آزار و بیدارزنی)، هر دو از پلتفرم‌های آنلاین خود برای افزایش آگاهی در مورد آزارهای جنسی و پاسخ‌های قانونی احتمالی استفاده کرده‌اند. انجمن جامعه شناسی ایران نیز زمانی که اتهاماتی علیه یکی از اعضای آن مطرح شد، موضع قاطعی نشان داد و عضویت کامیل احمدی را در این انجمن لغو کرد. انجمن در رابطه با لغو عضویت کامیل احمدی بیانیه‌ای صادر کرد و در آن نوشت:

داوری نسبت به اتهام‌های مطرح شده مستلزم رسیدگی دقیق قضایی و یا مدنی است، با وجود این شواهد مطرح شده (روایت‌های آزاردیدگان، توضیح منتشر شده از طرف آقای احمدی و اطلاعات جنبی شماری از همکاران) حاکی از آن است که دستکم صورت‌هایی از سوءاستفاده از اقتدار جایگاه مدیریت

پژوهش و روابط مبتنی بر اعتماد صورت گرفته که اخلاقاً بسیار مذموم است.

انجمن همچنین در سپتامبر ۲۰۲۱ کتابچه‌ای در مورد آزار و اذیت جنسی، گزارش جنایات و منابع برای قربانیان منتشر کرد که یکی از اولین ابتکارات یک سازمان میانجی برای حمایت تلاش برای کم کردن آزارهای جنسی بود.

معصومه ابتکار در دولت روحانی به حرکت روایت آزارهای جنسی پاسخی محافظه‌کارانه داد. هیچ بودجه‌ی فوری برای کمک به آنها که روایت‌های آزارشان را منتشر می‌کردند، تخصیص نیافت و برنامه‌ای هم برای کمک رسانی حقوقی و یا پشتیبانی از این حرکت ایجاد نشد. ابتکار در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۹۹ اعلام کرد که گزارشی در مورد موضوع روایت‌های تجاوز جنسی تهیه کرده و آن را به کمیسیون لوایح دولت ارائه کرده است. او گفت که دولت لایحه‌ی جداگانه‌ای برای رسیدگی به موضوع تجاوز جنسی صادر نخواهد کرد و موضوع خشونت جنسی علیه زنان در لایحه‌ی تأمین امنیت زنان برابر خشونت گنجانده شده است. مشکل لایحه تأمین امنیت زنان برابر خشونت این است که طی یک دهه‌ی گذشته توسط قوه‌ی قضائیه مورد بازنگری قرار گرفته و بسیاری از قوانین حمایتی آن به ضرر زنان تغییر کرده و پس از بیش از ده سال هنوز به قانون تبدیل نشده است.

۲۶۱

در میانه،
در حاشیه

با توجه به مجرمانه بودن برخی از اتهام‌هایی که زنان منتشر می‌کنند، ابتکار از قوه‌ی قضائیه خواست تا این اتهام‌ها را پیگیری و با متجاوزان به شدت برخورد کند.

اما برخورد شدید با جرایم جنسی از جمله مجازات اعدام برای تجاوز جنسی، از کاستی‌های قانون مجازات اسلامی است و مشکلی است که قربانیان هنگام مطرح کردن اتهام آزار جنسی با آن مواجه می‌شوند. در میان متهمان کیوان اماموردی، هنرمند و کتابفروشی در تهران بود که بعد از انتشار روایت‌های آزار و تجاوز دستگیر شد. سردار حسین رحیمی، رئیس پلیس تهران در رابطه با بازداشت اماموردی که روایت‌ها در مورد او بیشتر مربوط به تجاوز جنسی پس از خوردن دارو به قربانی‌ها بود، گفت که ۳۰ نفر برای شکایت از اماموردی به پلیس مراجعه کرده‌اند و اماموردی در بازجویی‌ها به تجاوز به ۳۰۰ زن اعتراف کرده است. پرونده‌ی اماموردی یک پرونده‌ی چالش برانگیز برای فعالان حقوق زنان ایرانی است، زیرا اماموردی به «فساد در الارض» متهم شده، اتهامی که در صورت محکومیت می‌تواند منجر به اعدام او شود. این یک پرونده‌ی دشوار برای جنبش فمینیستی به عنوان یک جنبش پیشروست. تنها مجازات موجود در نظام حقوقی ایران برای تجاوز به عنف (تجاوز با زور و با دخول)، مجازات

اعدام است و بازیگران پیشرو در در جامعه‌ی مدنی ایران سال‌هاست که با مجازات اعدام مبارزه می‌کنند و نمی‌توانند از این حکم برای یک متجاوز سریالی دفاع کنند.

در حالی که ابتکار از مجازات شدید تجاوز به عنف به عنوان یک عامل بازدارنده صحبت می‌کند، متخصصان حقوقی از جمله حسین رئیسی، وکیل حقوق بشر که در این باره با رادیو زمانه گفت‌وگو کرده، توضیح می‌دهد که مجازات اعدام به عنوان مجازات تجاوز به قربانیان تجاوز کمکی نمی‌کند. به گفته رئیسی، تبصره ۲ ماده ۲۲۴ قانون مجازات اسلامی با تعیین مجازات اعدام برای دخول اجباری محدودیت‌های عمده‌ای ایجاد می‌کند. پگاه بنی‌هاشمی، وکیل حقوق بشر که در مورد موضوع جرایم جنسی در ساختار قانون مجازات اسلامی کار کرده، توضیح می‌دهد که صدور حکم اعدام در مجازات تجاوز جنسی، بازدارندگی بیشتری برای قربانیان تجاوز دارد. این امر به ویژه زمانی صادق است که متجاوز یکی از اعضای خانواده‌ی قربانی باشد. به گفته بنی‌هاشمی، قانون همچنین هیچ ماده‌ای برای جرم‌انگاری تجاوز جنسی در ساختار ازدواج ندارد. بر اساس تجربه‌ی کار او به عنوان وکیل در دادگاه‌های خانواده ایران، تعداد قابل توجهی از زنان در دادگاه به تجاوز جنسی توسط شریک زندگی خود در طول پرونده‌های طلاق گواهی می‌دهند.

موضوع تجاوز جنسی در ایران هم در ازدواج موقت و هم در ازدواج دائم رخ می‌دهد. مطابق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی ایران، در هر دو نکاح دائم و متعه (ازدواج موقت)، زن وظیفه دارد که نیازهای جنسی شوهر خود را همیشه برآورده کند. مفهوم تمکین جنسی موجب ایجاد یک بن‌بست فقهی و قانونی برای رسیدگی به تجاوزها در ساختار ازدواج می‌شود و حتی دفتر ابتکار هم نمی‌تواند لایحه‌ای برای تغییر تفسیر تمکین ایجاد کند. به این ترتیب، جرم‌انگاری تجاوز جنسی از سوی همسر در چارچوب قوانین جزای ایران غیرممکن است.

قانون مجازات اسلامی در شکل فعلی، به گستره‌ای از جرایم جنسی که در قوانین سایر کشورها تعریف شده است، نمی‌پردازد؛ از جمله آزار و اذیت جنسی، سوء استفاده جنسی، سوء استفاده از قدرت، سوء استفاده در تجاوز به کودکان زیر سن قانونی و... آنچه قانون دارد، تجاوز دخول محور است. بنی‌هاشمی در مقاله‌ای به برخی از محدودیت‌های قانون مجازات اسلامی در مورد تجاوز جنسی، تجاوز و آزار و اذیت اشاره کرده است. جرم‌انگاری طیفی از خشونت جنسی علیه زنان و اقلیت‌های جنسی در ایران، از جمله سوء رفتار جنسی در محیط کار، دانشگاه‌ها و مدارس همچنان بدون حمایت قانونی جرم نیستند.

جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس، اسلامی بودن خود را با قوانین حجاب و قوانین خانواده برگرفته از فقه شیعه در ساختار قوانین مدنی و جزایی ایران تثبیت کرد. این قوانین به مکانیسم‌های نظارتی جمهوری اسلامی برای کنترل مشارکت زنان در عرصه‌ی عمومی از جمله از طریق تحمیل هنجارهای پوشش بر بدن زنان تبدیل شدند. در بیست سال گذشته، پس از تشکیل کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز، سرکوب سازمان‌ها، شبکه‌ها و کمپین‌های حقوق زنان شدت گرفت. در دوران پس از تحریم‌های هسته‌ای، هم‌زمان با رکود اقتصاد ایران، جمهوری اسلامی ایران با تهدید سیطره‌ی قدرت خود توسط کارزارهای شبکه‌ای و مردمی «گرسروت» مانند کمپین یک میلیون امضا مواجه شد و تصمیم به سرکوب این شبکه‌ها گرفت. فعالان زنان در این جنبش کوتاه‌مدت به دلیل شدت سرکوب‌ها مجبور به انتخاب تبعید شدند (اینجا تبعید را می‌توان هم از کشور و هم از اکوسیستم جنبش‌های موجود خواند).

میراث کمپین یک میلیون امضا با این حال ادامه یافت و فمینیست‌هایی که زمانی در این کارزارهای میدانی فعال بودند، با تبعید اجباری بیشتر به صورت آنلاین به فعالیت‌های مجازی کم‌خطر روی آوردند. آن‌ها توانستند از کنش‌های گفتاری و تاثیرگذاری و تاثیرپذیری عاطفی برای تعامل با دیگر کاربران و شبکه‌های فمینیستی فراملی در مدلی ریزومی از ارتباطات در شبکه‌های اجتماعی استفاده کنند. استفاده از رسانه‌های جمعی در خارج از ایران توسط این فمینیست‌ها همچنین به آنها کمک کرد تا بتوانند کارزارهای مرتبط با حقوق زنان را در شبکه‌های اجتماعی تقویت کنند، لایه‌های تحلیل به آن اضافه کنند و با حضور در رسانه‌های جمعی در مورد این کارزارها بتوانند پیام‌های خود را به تعداد بیشتری مخاطب داخل ایران برسانند.

تا آنجا که به مطالبات برابری طلبانه و دموکراتیک زنان مربوط می‌شود، گروه‌ها و افراد فمینیست در فضای مجازی از کارزارهای مجازی بیان خشم علیه قتل‌های ناموسی و قتل‌های مبتنی بر جنسیت استفاده کردند تا فضا را برای معرفی مفاهیم حق‌محور و مطالبه‌محور باز کنند. در این راستا آنها توانستند از فضای شبکه‌های اجتماعی استفاده کنند تا با کاربران عادی که لزوماً با مفاهیم حقوق زنان آشنایی نداشتند، بحث و تبادل نظر کنند. آنها همچنین کوشیدند تا کاستی‌های قوانین موجود را در مورد حقوق زنان آشکار کنند و در مورد تبعات این کاستی‌ها برای زنان و در رابطه با خشونت علیه زنان، ابراز نگرانی کنند. هدف آنها برای اینکه نشان دهند که قوانین تبعیض‌آمیز، خشونت‌های جنسیتی را تسهیل می‌کند با کارزارهای روایت‌گری که تاثیرگذاری عاطفی داشتند، همراه بود. تا زمانی که این کارزارها، مشروعیت حکومتی را

(و به واسطه‌ی آن مشروعیت قوانین حکومتی را) به چالش می‌کشد، نخبگان سیاسی مرد بیشتر از کارزارهای حقوق زنان حمایت کردند. برای مثال، زمانی که کمپین‌های مجازی پیرامون حجاب اجباری، قتل‌های ناموسی و یا خشونت جنسیتی علیه زنان و دختران شکل گرفت، موضوع مشروعیت حکومت و قوانین حکومتی پررنگتر بود و کارزارها حمایت بیشتری می‌گرفتند.

در مورد قتل‌های ناموسی، دستگاه‌های دولتی برای مسائل زنان به کمپین‌های خشم آنلاین پاسخ دادند و مجازات بیشتر برای پدرانی که فرزندکشی می‌کنند را پیشنهاد دادند، اما به مطالبات کمپین علیه قوانین فقهی به ویژه قانون قصاص توجه نکردند. ارائه لایحه تشدید مجازات پدران و پدربزرگ‌های پدری که فرزندان خود را می‌کشند، اقدام مثبتی است. با این حال، این لایحه به مشکلاتی که قوانین فقه شیعه و به طور مشخص قصاص در ایجاد چرخه‌های خشونت ایجاد می‌کند، نمی‌پردازد. حمایت دولتی از کارزارهای ضد حجاب اجباری مشهود نبود، بلکه حکومت / دولت از راه سرکوب فعالان ضدحجاب واکنش نشان داد. دلیل مشخص است؛ کارزار ضد حجاب اجباری هسته‌ی اصلی اسلامی حکومت و قوانینش را هدف قرار داده است.

جذب حمایت - به ویژه از سوی نخبگان مرد مخالف حکومت، با شروع کمپین روایت آزارهای جنسی در ایران دشوارتر شد. این کمپین امتیازات مردان را هدف قرار داد و موضع صریح ضد حکومتی نداشت. این کار را برای قربانیانی که برای بیان روایت‌های آزار پا پیش گذاشتند، دشوار کرد. در حرکت #من_هم و روایت آزارهای جنسی، عنصر تأثیرگذار عاطفی داستان‌ها که مستلزم نوعی همدلی از سوی مخاطبان بود، لزوماً به پاسخ‌های همدلانه منتهی نمی‌شد. قربانیان تجاوز جنسی و آزارهای جنسی، با چالش‌های زیادی روبه‌رو هستند. از جمله قوانینی که قربانیان را ملزم می‌کند که اتهام را با شواهدی مانند چهار شاهد مرد یا گزارش پزشکی قانونی یا با ارائه شواهد دیگر ثابت کنند.

زنان ایرانی همچنان در مورد روایت‌های آزار صحبت می‌کنند، و همچنان که حرکت #من_هم ایرانی ادامه دارد باید بیشتر در مورد چالش‌هایی که زنان در مواجهه با آزار و اذیت خیابانی، تعقیب، فشار برای انجام فعالیت‌های جنسی، آزارهای جنسی در محل کار، آزار جنسی آنلاین، رابطه‌ی جنسی با کودکان، پورنوگرافی کودکان، پورنوگرافی انتقامی، و بهره‌کشی جنسی با آن روبه‌رو هستند، نوشت.

۲۶۵



در میانه،
در حاشیه

1- Moaveni, Azadeh and Tahmasebi, Sussan. 2021. "Opinion | The Middle-Class Women of Iran Are Disappearing," The New York Times, March 27, sec. Opinion:

<https://www.nytimes.com/2021/03/27/opinion/sunday/iran-sanctions-women.html>.

۲- «طبقه متوسط، نقطه تعادل جامعه» ایرنا (خبرگزاری جمهوری اسلامی):

<https://www.irna.ir/news/83211268/طبقه-متوسط-نقطه-تعادل-جامعه>

۳- شامل قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد ۱۶۹۶، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵، ۱۹۲۹، ۱۹۸۴، و ۲۰۹۴).

۴- بنا بر گزارش ماه مه ۲۰۱۶ که با حمایت دفتر ریاست جمهوری، سازمان برنامه و بودجه و مرکز آمار ایران حمایت شده بود:

<https://www.amar.org.ir/Portals/0/News/1396/shbkar.pdf>

5- ibid.

6- IRI UPR Mid-Term Report (2015-2016), pg 91 & 96.

7- ibid and also see "it's a Men's Club: Discrimination Against Women in Iran's Job Market." Human Rights Watch, May 25, 2017:

<https://www.hrw.org/report/2017/05/25/its-mens-club/discrimination-against-women-irans-job-market>.

۸- به وب سایت این کارزار در این آدرس نگاه کنید:

<https://www.nlcouncil.org/>

9- Habermas, Jürgen. 1991. The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois

Society. Cambridge, Mass: MIT Press.

10- Dommett, Katharine, and Verovšek, Peter J. 2021. "Promoting Democracy in the Digital Public Sphere: Applying Theoretical Ideals to Online Political Communication." *Javnost - The Public* 0, no. 0 (September 16, 2021): 1-17. <https://doi.org/10.1080/13183222.2021.1955206>.

11- Habermas, Jürgen. 1991. *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society*. Cambridge, Mass: MIT Press, P.27.

12- Deleuze, Gilles and Guattari, Félix. 1987. *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*. Minneapolis: University of Minnesota Press, P.17.

13- *ibid.*

14- Batmanghelichi, K.S., «Beh Tou Cheh? (What's It to You?). 2021. "Feminist Challenges in Iranian Social Media», Adomako Ampofo, Akosua and Beoku-Betts, Josephine A (Ed.), *Producing Inclusive Feminist Knowledge: Positionalities and Discourses in the Global South*, pp. 125-146.

15- Tahmasebi-Birgani, Victoria. 2017. "Social Media as a Site of Transformative Politics: Iranian Women's Online Contestations," in *Iran's Struggles for Social Justice*, ed. Peyman Vahabzadeh Cham: Springer International Publishing, 181-98, p. 191: https://doi.org/10.1007/978-3-319-44227-3_11.

16- Sharifi, Mahnaz et al. 2021. "Sources of Get Information and Related Factors during Pregnancy among Afghan Migrant Women in Iran". *Nursing Open* 8, no. 2): 975-81,

<https://doi.org/10.1002/nop2.707>.

17- Firouz Amani et al., "Using Social Network Rates among Ardabil City Women over 25 Years Old". 2020. in *Journal of Human Sport and Exercise Winter Conferences of Sports Sci-*

ence (Journal of Human Sport and Exercise - 2020 - Winter Conferences of Sports Science, Universidad de Alicante, 2020), <https://doi.org/10.14198/jhse.2020.15.Proc2.33>.

18- Ahmadi Khorasani, Noushin. 2009. Campaign for Equality: Iranian Women's One Million Signatures, The Inside Story. ohne Ort: Women's Learning Partnership (WLP).

19- Mahmoudi, Hoda. 2019. "Freedom and the Iranian Women's Movement," Contexts 18, no. 3 pp 14-19: <https://doi.org/10.1177/1536504219864953>.

۲۰- نگاه کنید به این گزارش دیدبان حقوق بشر در مورد سرکوب کمپین یک میلیون امضاء، آزارهای قضایی و مهاجرت اجباری بسیاری از کنشگران آن:

<https://www.hrw.org/reports/iran1212faForUpload.pdf>

۲۱- منظور از «پلتفرم» اینجا هر سامانه‌ای است که در فضای مجازی امکان ارتباط جمعی را ممکن می‌کند. بیشتر گروه‌هایی که در جمله بعد نام‌شان می‌آید بیش از یک پلتفرم دارند. به عنوان نمونه وب سایت، حساب‌های شبکه‌های اجتماعی در توئیتر و فیس‌بوک و اینستگرام و استفاده از پیام‌رسان‌ها مانند تلگرام.

22- Batmanghelichi, K. Soraya and Mouri, Leila. 2017. "Cyber-feminism, Iranian Style: Online Feminism in Post-2009 Iran," Feminist Media Histories 3, no. 1 (January 1, 2017): pp 50-80: <https://doi.org/10.1525/fmh.2017.3.1.50>.

23- Rahimi, Pariya. 2020. Naghd-e Eqtesad-e Siasi:

<https://pecritique.files.wordpress.com/2020/01/womens-movement-p-rahimi-1.pdf>.

24- Ahmadi Khorasani, Noushin. 2019. "Campaign for Equality: Iranian Women's One Million Signatures, the Inside Story". Women's Learning Partnership (WLP). P. 23-27.

25- "Ashrafi, Romina. 2020. "Outrage in Iran after Girl Murdered 'for Eloping". BBC News, May 27, 2020, sec. Middle East, <https://www.bbc.com/news/world-middle-east-52811631>.

26- "Iran's Police Confirmed the Fourth Case of Honor Killing in Less than a Month". 2020. Iran International, June 19: <https://old.iranintl.com/en/iran/iran%E2%80%99s-police-confirmed-fourth-case-honor-killing-less-month>.

27- Radio Farda, "Third 'Honor Killing' In One Month Shakes Many Iranians". 2021. RFE/RL, accessed November 13:

<https://en.radiofarda.com/a/third-honor-killing-in-one-month-shakes-many-iranians/30676477.html>.

28- Batmanghelichi, K. Soraya and Mouri, Leila. 2017. "Cyber-feminism, Iranian Style: Online Feminism in Post-2009 Iran," *Feminist Media Histories* 3, no. 1 (January 1): 50-80, <https://doi.org/10.1525/fmh.2017.3.1.50>.

۲۹- همان.

30- Bouvier, Gwen and Machin, David. 2021. "What Gets Lost in Twitter 'Cancel Culture' Hashtags? Calling out Racists Reveals Some Limitations of Social Justice Campaigns," *Discourse & Society* 32, no. 3 (May 1): 307-27, <https://doi.org/10.1177/0957926520977215>.

۳۱ - همان.

32- Panahi, Amjad Hossein on Twitter". 2021. Twitter, accessed September 7: https://twitter.com/amjad_panahi/status/1266297824632692742.

33- Bidarzani on Twitter". 2021. Twitter, accessed November 1:

<https://twitter.com/Bidarzani/status/1267716172142850048>.

۳۴ - «ناگفته‌های قتل رومینا اشرفی، وکیل مادر رومینا: پدر رومینا گفت اگر بهمن را می‌کشتم قصاص می‌شدم. تهدید وکیل از سوی متهم.» همشهری آنلاین:

<https://www.hamshahrionline.ir/news/544983/-ناگفته-های-قتل->

رومینا- اشرفی- وکیل- مادر- رومینا- پدر- رومینا- گفت

۳۵- همان.

36- Abbasi, Faeze Tweet, September 9, 2020:

<https://twitter.com/faeze1219/status/1303664717261611008>.

۳۷- «وبینار: زن‌کشی؛ فرهنگ و سیاست - با آسیه امینی، فعال حقوق زنان». رادیو زمانه:

<https://www.youtube.com/watch?v=Jhd1d8PuBow>

۳۸- «ابتکار: لایحه قضایی قتل فرزند در مسیر خانه ملت»، معاونت امور زنان و خانواده:

<https://women.gov.ir/fa/news/13451/>- قتل- فرزند- ابتکار- لایحه- قضایی- در- مسیر- خانه- ملت

۳۹- همان.

۴۰- «جزئیات لایحه تشدید مجازات پدران قاتل. مطالبات عمومی مخالفان را وادار به پذیرش می‌کند.» همشهری:

<https://www.hamshahrionline.ir/news/551516/>- جزئیات- لایحه- تشدید- مجازات- پدران- قاتل- مطالبات- عمومی- مخالفان

۴۱- همان.

42- Jaynes, Gregory. 1979. Special to The New York Times, "Iran Women March Against Restraints on Dress and Rights," The New York Times, March 11, 1979.

<https://timesmachine.nytimes.com/timesmachine/1979/03/11/112867507.html?pageNumber=1>.

۴۳- در سال ۱۳۶۰، دو سال پس از انقلاب ۱۳۵۷، موضوع حجاب اسلامی برای اولین بار در مقررات مربوط به کارمندان دولت آمد. در بند ۵ ماده ۱۸ قانون بازداري نیروی

انسانی مؤسسات دولتی و وزارتخانه‌های وابسته به دولت آمد که کارمندان زن دولت باید حجاب شرعی داشته باشند و نداشتن روسری به عنوان تخلف مطرح شد. همچنین مغازه‌ها و رستوران‌ها موظف شدند تابلویی نصب کنند که روی آن نوشته شده بود: «به دستور دادگاه منکرات از پذیرش مهمانان و مشتریانی که ظواهر اسلامی را رعایت نمی‌کنند معذورییم». نگاه کنید به:

«مجازات بی‌حجابی در ایران چیست.» ساعد نیوز:

<https://saednews.com/fa/post/ruzehkhari-dar-malae-aam>

۴۴ - برای متن قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۲ نگاه کنید به:

<https://prisonatlas.com/wp-content/uploads/2019/05/Islamic-Penal-Code-Tazir-1360.pdf>

۴۵ - برای متن قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نگاه کنید به:

<https://prisonatlas.com/wp-content/uploads/2019/05/Islamic-Penal-Code-1370.pdf>

۲۷۱

در میانه،
در حاشیه

46- Tahmasebi-Birgani, Victoria. 2017. "Social Media as a Site of Transformative Politics: Iranian Women's Online Contestations," in *Iran's Struggles for Social Justice*, ed. Peyman Vahabzadeh (Cham: Springer International Publishing), 181-98:

https://doi.org/10.1007/978-3-319-44227-3_11.

۴۷- همان، ص. ۱۸۷.

48- Esfandiari, Golnaz. "Uncovered 'Girl From Revolution Street' Picks Up Steam In Iran," Radio Free Europe/Radio Liberty, 14:39:25Z, sec. Iran, <https://www.rferl.org/a/iran-hijab-islamic-dress-women-protests-girl-from-enghelab-street/29007848.html>.

49- "Icon of Iran's Hijab Protest Movement Vida Movahedi Released From Prison". Center for Human Rights in Iran (blog), May 28, 2019, <https://iranhumanrights.org/2019/05/icon-of-irans-hijab-protest-movement-vida-movahedi-released-from->

prison/.

۵۰ نگاه کنید به:

<https://twitter.com/ZiaNabavi1/status/1342853455401136129>

<https://twitter.com/HosseinRonaghi/status/1078335297262370817>

<https://twitter.com/Salaamatian/status/1318623735407087616>

51- Radio Farda, "Iran Court Upholds Long Prison Sentences Of Anti-Hijab Women Activists," RFE/RL, accessed November 12, 2021, <https://en.radiofarda.com/a/iran-court-upholds-long-prison-sentences-of-anti-hijab-women-activists/30420949.html>.

52- Rahimi, Pariya. 2020. Naghd-e Eqtesad-e Siasi:

<https://pecritique.files.wordpress.com/2020/01/womens-movement-p-rahimi-1.pdf>. pg. 7.

۵۳- همان، ص ۸.

54- Rahimi Pariya, Naghd-e Eqtesad-e Siasi. 2-020:

<https://pecritique.files.wordpress.com/2020/01/womens-movement-p-rahimi-1.pdf>. pg 8.

55- "Iranian Students Protest Mandatory Headscarf Rule". 2019. AP NEWS, May 13:

<https://apnews.com/article/f1b023115c634c2e87f1a6a-76b8a4538>.

برای تماشای بخشی از این برنامه اعتراض به حجاب اجباری، نگاه کنید به فیلمی که مجید دُری منتشر کرده است:

@majiddorri (blog), May 13, 2019:

<https://twitter.com/majiddorri/status/1127940306664611840>

56- Isfahan's Friday Imam: Make the society unsafe for people who do not wear hijab; Asr of Iran. <https://www.asriran.com/fa/news/749544>

۵۷- همان.

۵۸- برای اطلاعات بیشتر در مورد آنچه قربانیان اسیدپاشی اصفهان درباره تجربیات خود می‌گویند، نگاه کنید به رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/542481>

۵۹- نگاه کنید به این مقالات در رسانه های داخل ایران:

۲۷۳

در میانه،
در حاشیه

«چرا پمپئو با مسیح علی نژاد دیدار کرد؟» پایگاه خبری تحلیلی انصاف نیوز، انصاف نیوز:

<http://www.ensafnews.com/156632/>-نژاد-علی-مسیح-چرا-پمپئو-با-دیدار-کرد؟

«دیدار علینژاد با پمپئو و حکایت کفگیری که ته دیگ خورد.» خبرگزاری مهر:

<https://www.mehrnews.com/news/4534744/>-پمپئو-با-علینژاد-دیدار-و-حکایت-کفگیری-که-ته-دیگ-خورد

«آمریکا قرارداد مالی اش با مسیح علینژاد را به ۱۰۲ هزار دلار افزایش داد.»

<https://www.rajaneews.com/news/335796/>-با-اش-قرارداد-مالی-مسیح-علینژاد-را-به-۱۰۲-هزار-دلار-افزایش-داد

60- Despite Opposition, the «observer plan» to control hijab will Continue. (2020, June 10). Radio Zamaneh. <https://www.radiozamaneh.com/510649>

۶۱- از بررسی تصویر چند پیامک منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی در تابستان ۱۳۹۹. بیشتر پیامک‌ها همین متن را داشتند.

۶۲- مالکان وسایل نقلیه که برای اولین بار تحت «طرح ناظر» متخلف شناخته می‌شوند، گزارش می‌دهند که برای نگهداری وسایل نقلیه خود مجبور به مراجعه به پلیس امنیت اخلاق، پرداخت جریمه و پرداخت قبض پارکینگ به مدت ۲ تا ۳ ساعت هستند. برخی را هم مجبور به امضای تعهد کتبی کرده‌اند (از طریق گفت‌وگوی متنی در توئیتر با افرادی که پیامک «طرح ناظر» را منتشر کردند، این اطلاعات را به دست آوردم).

۶۳- این مقاله در تابناک را ببینید که در آن یک مقام ناجا درباره طرح جریمه بدحجابی خودروها به پاره‌ای پرسش‌ها پاسخ می‌دهد:

<http://www.tabnak.ir/fa/news/906628>

و همچنین این مقاله بولتن نیوز را ببینید در مورد عواقب دریافت پیامک برای بدحجابی بخوانید:

<http://www.bultannews.com/fa/news/60429>

۶۴- «خرید پراید خارج از توان ۵ دهک جامعه است.» ایران جیب:

<https://www.iranjib.ir/shownews/۶۷۵۱۹/خرید-پراید-خارج-از-توان-۵-دهک-جامعه-است/>

65- "Sara Omatali on Twitter," Twitter, accessed November 1, 2021:

<https://twitter.com/SOmatali/status/1297060455249313793>.

۶۶ - گفت‌وگو با سارا امت‌علی، یکی از قربانیان تعرض جنسی: ۲۰۲۰. ایران اینترنشنال:

<https://www.youtube.com/watch?v=w7krU6FfE1g>.

67- Fassihi, Farnaz. 2020. "A #MeToo Awakening Stirs in Iran," The New York Times, October 22, 2020, sec. World:

<https://www.nytimes.com/2020/10/22/world/middleeast/iran-metoo-aydin-aghdashloo.html>.

<https://twitter.com/Khani2Mina/status/1456200138477735941>

69- De Maricourt, Clotilde and Burrell, Stephen R. 2021. "#MeToo or #MenToo? Expressions of Backlash and Masculinity Politics in the #MeToo Era," *The Journal of Men's Studies*, July 26, 2021, 10608265211035794, <https://doi.org/10.1177/10608265211035794>. and Klein, Avi. 2018. "Opinion | What Men Say About #MeToo in Therapy," *The New York Times*, June 30, sec. Opinion:

<https://www.nytimes.com/2018/06/30/opinion/sunday/men-metoo-therapy-masculinity.html>.

۷۰- نگاه کنید به این توئیت بردیا:

«آدم پیش خودش فکر می‌کنه با توجه به تجربه آزارهای جنسی که در توئیتر روایت شده اند، یک حداقلی رشد اجتماعی نسبت به مسائل زنان پیش اومده باشه؛ اشتباه می‌کردم. حجم لجن پراکنی و نفرت انگیزی نسبت به کارمند سابق هرانا حیرت‌انگیزه. راه درازی در پیش داریم. #روایت_آزار».

Tweet, @Bardya__ (blog), June 2, 2021:

https://twitter.com/Bardya__/_/status/1400230300366606337

همچنین نگاه کنید به این توئیت فرزاد صیفی‌کاران:

«زنان با بغض و خشم در کلاب‌هاوس از روایت‌های آزارشان می‌گویند و مقابل قلدری [مردان مدراتور] می‌ایستند. شنیدن این همه رنج و آزار، دردناک و هولناک است، اما همزمان دیدن مبارزه و تلاش جمعی آنها برای دست‌یابی به حقوق‌شان ستودنی است.»

<https://twitter.com/FSeifikaran/status/1382481114653147137>

۷۱- نگاه کنید به این توئیت لون ولف:

«من قبول دارم دخترا بعد از این جور وقایع واقعا از اجتماعات مردانه ترس داشته باشن و همیشه اضطراب داشته باشن ولی باید بدونی با کی میخوای تو یه جای

سیکرت بشینی ولی بعضا غیر قابل تشخیصه گرگ آدم نما...ولی نه اگه فازتون فاز سکسی باشه بعدا پیشمون بشید یه مسئله دیگس»

Tweet, @lonelonetbz (blog), January 8, 2021 <https://twitter.com/lonelonetbz/status/1347515456454852608>

72 Boyle, Karen and Rathnayake, Chamil. 2020. "#HimToo and the Networking of Misogyny in the Age of #MeToo," *Feminist Media Studies* 20, no. 8 (November 16): 1259-77, <https://doi.org/10.1080/14680777.2019.1661868>.

۷۳- نگاه کنید به این توئیت گروهبان برزو:

«#HimToo مدتهاست با خودم کلنچار میرم که آیا بعد ۶ سال باید از تجاوزی که از طرف یک زن بهم شد صحبت کنم یا نه، وقتی گاهی رفقای نزدیکم هم از شنیدن داستان تلخم لیخندکی میزنن. قضیه #نامجو و اصرار بعضی از فمینیستا بر اینکه تجاوزگراها همیشه مرد هستن، انگیزه و جرأت بهم داد.»

<https://twitter.com/Borzool/status/1384172061187141641>

۷۴- قذف. قانون مجازات اسلامی:

Retrieved October 4, 2020, from <http://www.davoudabadi.ir/page/0281593/%D9%82%D8%B0%D9%81>

۷۵- نگاه کنید به توئیت مریم وحیدیان:

<https://twitter.com/vahidian010/status/1381673747715928064>

۷۶- انجمن جامعه شناسی ایران، «اطلاعیه انجمن جامعه‌شناسی ایران در خصوص لغو عضویت آقای کامیل احمدی»،

اطلاعیه‌ها-4960/اطلاعیه-انجمن-جامعه‌شناسی-ایران-در-خصوص-لغو-<http://www.isa.org.ir/> عضویت-آقای-کامیل-احمدی

۷۷- برای دسترسی به این کتابچه نگاه کنید به:

<http://www.isa.org.ir/images/isadoc/asn-ad/%D8%B3%D9%86%D8%AF-%D8%B1%D8%A7%D9%87%D9%86%D9%85%D8%A7%DB%8C-%D9%85%D8%A7%D8%AC%D8%AF1400.pdf>

۷۸- «در کمیسیون لوایح گزارشی درباره تعرض و تجاوزها ارائه شد.» ۲۹ آگوست ۲۰۲۰
ایمنا خبرگزاری شهری ایران:

<https://www.imna.ir/news/441460/>-دربارہ-گزارشی-لوایح-کمیسیون-در
تعرض-و-تجاوزها-ارائه-شد

۷۹- همان.

۸۰- همان.

81- Fassihi, Farnaz. 2020. "A #MeToo Awakening Stirs in Iran," The New York Times, October 22, sec. World;

<https://www.nytimes.com/2020/10/22/world/middleeast/iran-metoo-aydin-aghdashloo.html>.

82- "Iran's '#MeToo' Moment," Middle East Institute, accessed November 1, 2021, <https://www.mei.edu/publications/irans-metoo-moment>

۸۳- وبینار: روایت تجاوز - قانون کجا ایستاده است؟ ۲۷ آگوست ۲۰۲۰. رادیو زمانه:

۵۳۰۱۶۳/<https://www.radiozamaneh.com>

۸۴- همان.

۸۵- همان.

۸۶- «تجاوز به عنف در حقوق کیفری ایران.» ۲۴ آگوست ۲۰۲۰. ایندپندنت فارسی:

<https://www.independentpersian.com/node/80421/>-تجاوز-به-عنف-در-حقوق-کیفری-ایران

۸۷- این ایده که موضوع تبعید تنها در حرکت به خارج کشور نیست و بسیاری از فعالان در داخل مرزهای ایران از اکوسیستم فعالیت خود دور شدند، ابتدا در گفت‌وگو با حامد کیایی شکل گرفت.

۲۷۹



در میانه،
در حاشیه



درمیانہ | **درحاشیہ**

مطالعه‌اي درباره‌ي طبقه‌ي متوسط در شهر سنندج در بخش خدمات

ميديا خانلري

چکیده: پرسش اساسی این تحقیق در این باب است که چه رابطه‌ای میان تنزل در جایگاه طبقاتی و گرایش به معنایابی هویتی وجود دارد. به طور خاص، این پرسش در شهر سنندج و در میان طبقه‌ی متوسط شاغل در بخش خدمات، در رابطه با هویت‌گردي بررسی می‌شود. «هویت» در این نوشتار، بار سیاسی دارد و صرفاً در معنای یک امر فرهنگی نیست. واحد تحلیل، طبقه‌ی اجتماعی است. میدان و سطح مطالعه، گردزبانان استان کردستان هستند. به این دلیل که داده‌هایی که در رابطه با موضوع مورد مطالعه در دسترس هستند، مربوط به شهرهای این استان هستند، نه شهرهای کردنشین استان‌های دیگر، نمونه مورد مطالعه هم طبقه‌ی متوسط خدماتی شهر سنندج است. این مطالعه به صورت میدانی انجام می‌شود. داده‌های آن شامل مصاحبه‌های کیفی انجام‌شده و یافته‌های تحقیقات پیشین است که با دو روش تحلیل تماتیک و تحلیل ثانویه مورد بررسی قرار می‌گیرند. همچنین وضعیت‌های میانجی برای بررسی موضوع، دو پدیده اقتصادی و اجتماعی هستند. یکی وضعیت شاخص‌های اقتصادی مربوط به کیفیت زندگی در کردستان و دیگری هم معنایابی هویتی‌گردي یا همان «گردآبتي». در بخش تحلیل، سعی می‌شود که رابطه‌ی این دو مورد توجه قرار گیرد. داده‌ها با توجه به نیاز به چنین تحلیلی، گردآوری شده‌اند.

در ایران موضوع عاملیت سیاسی و اجتماعی طبقه‌ی متوسط طی سال‌های پس از انقلاب ۵۷ همواره مورد مناقشه بوده است. طیفی از مسائل مورد بحث قرار می‌گیرد: از نقش رده‌پایینی‌های این طبقه در اعتراضات اجتماعی اوائل دهه هفتاد تا حضور میلیونی در خیابان‌ها در سال ۱۳۸۸، از مسائل تئوریک و عملی پیرامون نقش و جایگاه «دختران انقلاب» در چند سال گذشته و جایگاه سیاسی زنان طبقه‌ی متوسط در مبارزه با حجاب اجباری تا همگرایی دانشجویان و معلمان در اعتراضات سال ۱۳۹۶ به بعد. تعیین زاویه نسبت به جنبش‌هایی که طبقه‌ی متوسط در آن‌ها حضور چشمگیر دارد، به ملاکی برای تمایز گروه‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است. اگرچه بخشی از مناقشات نظری موجود پیرامون این موضوع، مربوط به تفاوت رویکردها، منافع، جایگاه و شیوه‌ی تحلیل تحلیلگران این حوزه است، اما تنوع نظرها بیانگر یک مسئله دیگر نیز هست: یکدست نبودن و تزلزل جایگاه اجتماعی طبقه‌ی متوسط در ایران به عنوان یک موجودیت اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار در معادلات سیاسی.

در درون این طبقه، تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز بر اساس جایگاه در ساختار تولیدی و نظام توزیعی، نوع رابطه با دولت و نظام سیاسی، جنسیت، تحصیلات، هویت و جغرافیای سیاسی مطرح است که مانع می‌شود طبقه‌ی متوسط را در ایران، طبقه‌ای منسجم، یکدست و با منافع و دیدگاه‌های یکسان در نظر آوریم.

یکی از مهم‌ترین متغیرهایی که چندقشری بودن طبقه متوسط در ایران را برمی‌سازد، تمایز هویتی و فضایی است. این مسئله در ادبیات نظری مارکسیستی، اغلب با مفاهیم مختلفی از جمله «قومی کردن نیروی کار» (اسدپور، ۱۳۹۱) و در رویکردهای توسعه‌ای به نام «تخصیص فرهنگی مواهب توسعه» تبیین شده است. به این معنی که در یک رابطه‌ی مرکز/پیرامونی درون مرزهای یک کشور و بر مبنای منطق انباشت که نتیجه‌ی آن «توسعه‌ی نامتوازن» است، تمرکز صنعت، تولید و خدمات در بخش‌هایی از کشور (مرکز)، موجب نابرخورداری و توسعه‌نیافتگی بخش‌های دیگر (پیرامون) می‌شود. پیامد این توسعه‌نیافتگی برای پیرامون، با توجه به زمینه‌ی تاریخی و نیروهای اجتماعی موجود در آن متفاوت خواهد بود.

از این نظر شهر سندانج نمونه‌ی جالبی برای بررسی است. این شهر که مرکز استان کردستان است، به لحاظ هویتی متمایز از مرکز در تقسیمات

کشوری است، و بر اساس شواهد و آمارها یکی از مناطق «پیرامونی» است که طبقه‌ی متوسط نوظهور آن اغلب از نظر اشتغال، کارمند دولت یا شاغل در بخش خدمات است. این طبقه در درون خود، لایه‌های متفاوتی با سبک زندگی‌های مختلفی را شامل می‌شود (ودادهیر و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۱). در بحث طبقه‌ی متوسط، بررسی نمونه‌ی شهر سنندج ما را با جنبه‌هایی از مسئله آشنا می‌کند که در یک بررسی متمرکز بر مناطق «مرکزی» پدیدار نمی‌شوند.

بر مبنای نتایج به دست آمده از یک پژوهش در زمینه‌ی فقر شهری در کردستان، از سال ۸۷ تا ۹۰ با توجه به میانگین نرخ رشد ۶٫۹ درصدی تورم و افزایش ۳۲ درصدی بهای سید غذایی طی دوره‌ی مورد بررسی، خط فقر نسبی ماهیانه شهری در کردستان ۳۵٫۳ درصد رشد داشته است، شدت فقر نسبی ۲۰٫۵ درصد و خط فقر مطلق ماهیانه ۱۸ درصد افزایش داشته است (بهرامی، ۱۳۹۶: ۱). این آمار مربوط به حدود یک دهه پیش است و مطابق آمارهای جدید، این وضعیت از آن زمان تاکنون وخیم‌تر شده است.

بر طبق آمار اعلام شده از سوی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برای سال ۱۳۹۵، سنندج با نرخ بیکاری ۱۸٫۸ درصد، پس از کرمانشاه دومین مرکز استان با بیکاری زیاد در میان ۳۲ استان است. همچنین شهر سنندج از لحاظ شاخص کیفیت زندگی فرهنگی و اجتماعی نیز جزو شهرهای متوسط رو به پایین ارزیابی شده است (گنجی، ۱۳۹۸: ۱۲۵). به طور کلی از لحاظ شاخص‌های اقتصادی «خشونت ساختاری»، شهر سنندج رتبه‌ی دوم در میان مراکز استان‌های دارای بیشترین آمار بیکاری را به خود اختصاص داده، جایگاه نامطلوبی در میان مراکز استان‌ها از نظر رقابت‌پذیری اقتصادی دارد و جزو فقیرترین مراکز استان‌ها محسوب می‌شود. از لحاظ شاخص‌های اجتماعی خشونت ساختاری نیز این شهر از نظر توسعه‌یافتگی شاخص‌های بهداشت و درمان در جایگاه بیست و پنجم است که نشانه‌ی وجود سطح بالایی از خشونت ساختاری در شهر سنندج است (همان: ۱۰۸).

این وضعیت در نمونه‌ی شهر سنندج پیامدهایی دارد هم از لحاظ تلقی از پایگاه طبقاتی و عدالت اجتماعی و هم از لحاظ واکنش‌های هویتی و تقویت انسجام درون‌گروهی. بر مبنای یک نظرسنجی در سال ۹۷ در استان کردستان، ۵٫۲ درصد از پاسخ‌گویان خود را در زمره‌ی طبقات بالای جامعه، ۷۰٫۶ درصد خود را طبقه‌ی متوسط و ۲۴٫۳ درصد هم خود را در زمره‌ی طبقات پایین قلمداد کرده‌اند. در این میان، شهرستان‌های بانه با نمره‌ی ۲٫۴، سقز با نمره‌ی ۲٫۴۳، سنندج با نمره‌ی ۲٫۳۶ و مریوان با نمره‌ی ۲٫۲۴ (محاسبه شده در مقیاس ۵)

شهرستان‌هایی هستند که افراد، بیشتر خود را در زمره‌ی طبقات پایین قلمداد کرده‌اند (بازنگری و تهیه‌ی سند آمایش استان کردستان، ۱۳۹۷: ۲۲). این داده‌ها در مورد تلقی از جایگاه طبقاتی، با شاخص‌های منزلت اجتماعی که بر اساس داده‌های سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ و بر مبنای دو شاخص ارزش شغلی و ارزش تحصیلی به دست آمده، انطباق نسبی دارد.

حس عمومی توسعه‌نیافتگی، تبعیض و محرومیت در کردستان و به ویژه شهر سنندج، یک حس کاذب و انتزاعی و ناشی از گونه‌ای مظلوم‌نمایی نیست، بلکه یک امر مادی و واقعی است. حس محرومیت در پس ذهن ساکنان این شهر ریشه دوانده و می‌تواند هر آن باعث علنی شدن نارضایتی از عملکرد نهادهای دولتی شود. تجلی این نارضایتی را به شکل ویژه‌ای در شهر سنندج می‌توان در تشدید مسئله هویت‌خواهی دنبال کرد، یعنی پاسخ هویتی به مسائلی که اساساً و به طور ذاتی ریشه‌ی هویتی ندارند. نمود ویژه‌ی این موضوع در تجمعاتی است که همواره در شهرهای کردنشین ایران، به ویژه در طی ده سال اخیر، در محکوم کردن حملات دولت ترکیه به شهرهای کردنشین و مواضع پ. ک.ک و اعلام همبستگی با گردهای آن سوی مرزهای ایران روی داده است. این اعلام همبستگی به ویژه در روز ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷، یعنی در روز برگزاری رفراندوم استقلال اقلیم کردستان عراق قابل مشاهده بود. در این روز جمعیت بی‌سابقه‌ای از مردم سنندج در میدان اقبال (آزادی) این شهر حضور یافتند و تا اواخر شب به شادی و حمایت از این رفراندوم پرداختند. همچنین وضعیت تعلق ملی در کردستان نیز بی‌ارتباط با چنین وضعیتی نیست. بر اساس آخرین نظرسنجی‌ها در این زمینه، میانگین رقم شاخص فداکاری و عرق ملی در کردستان (که از ترکیب سه گویه‌ی انجام هر کاری در برابر تجاوز دشمن خارجی، افتخار به ایرانی بودن و انجام فعالیت داوطلبانه برای پیشرفت و آبادانی کشور به دست آمده)، ۳٫۱ از نمره‌ی کل ۵ است که سطح پایینی تلقی می‌شود (بازنگری و تهیه‌ی سند آمایش استان کردستان، ۱۳۹۷: ۱۴۴). در این میان در برخی شهرستان‌های استان همچون مریوان، دهگلان و بیجار، این شاخص پایین‌تر بوده و در خود شهر سنندج نیز متوسط متمایل به پایین است. بنابراین، امروزه پایگاه هویت‌خواهی و آرمان خودمختاری گُرد، از بنیان روستایی کنده و به شهر آمده است.

دولتی که رضاشاه بنیان گذاشت، بر درکی از ایران به عنوان مردمی یکدست استوار بود. شیعی‌گری هم یک جنبه از فرهنگی تلقی می‌شد که مدعی یکدستی‌اش بودند. نگاه چنین دولتی به هرچه که نخواند با تصور از مردمی از هر نظر همگن و دارای روایتی تاریخی و فرهنگی یگانه و مستمر، همواره امنیتی بوده است. برخوردها نیز برخوردهایی ضربتی و کینه‌توزانه بوده‌اند.

«توسعه‌ی ناسیونالیسم‌زا» در راستای ترمیم اسطوره‌ای توسعه‌نیافتگی و درماندگی ملی‌گرایی ایرانی به بنیان اصلی پروژه‌ی تجدد و هویت‌سازی در عصر پهلوی اول بدل شد. این امر به همراه ساخت دولت مطلقه‌ی مدرن در دوره‌ی پهلوی اول، رواج گفتمان ناسیونالیسم خاص‌گرا را در میان کردهای ایران تقویت کرد (سجادی: ۱۳۹۹).

تبعید و کوچ‌های اجباری، کشتار، حمله‌ی نظامی، اعدام، سرکوب به روش‌های مختلف و تلاش برای حذف و ادغام از جمله پرکاربردترین ترفندها برای به فراموشی سپردن مسئله‌ی ستم ملی در کردستان بوده است. کسانی که این مسئله را مطرح و برجسته می‌کردند و خواهان حل عادلانه‌ی آن بودند از میان طبقه متوسط تحصیل‌کرده بودند (سجادی: ۱۳۹۹).

نگاه امنیتی به مسئله‌ی کردها در دوران جمهوری اسلامی نیز کماکان پا برجا است و رد این نوع نگاه را در اسناد بالادستی نظام می‌توان یافت. در یکی از آخرین متون تولید شده‌ی حاکمیت در این باره آمده است:

«مبحث استقلال‌خواهی اکراد در منطقه‌ی غرب آسیا، گذشته از چالش‌های قومی، نژادی، سیاسی و اقتصادی فراوانی که در این منطقه به همراه داشته، بسترساز اصلی بحران‌های امنیتی نیز بوده است. در این خصوص کشورهای ترکیه، عراق، سوریه و جمهوری اسلامی ایران نیز همواره با چالشی بزرگ مواجه بوده‌اند.» (عالیشاهی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۰۸).

همچنین در همین سند درباره‌ی همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق آمده است:

«پس از سقوط صدام و اشغال عراق از سوی نیروهای آمریکایی، نبود دولت قدرتمند مرکزی در عراق و تعارضات میان گروه‌های عرب عراقی، ظهور داعش و فرصت‌طلبی اکراد در تحولات بعد از صدام، بحران استقلال اقلیم کردستان را وارد مرحله جدیدی کرد. اما ائتلاف راهبردی جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و عراق، قدرت گرفتن روزافزون نیروهای حشدالشعبی در عراق، چندپارگی و تشتت در میان نخبگان حکومتی اکراد، امیدواری به حمایت‌های آمریکا و محاسبات نسنجیده بارزانی از اوضاع عراق پس از داعش، بحران اقلیم کردستان عراق را تا حد زیادی کاهش داد.»

واژه‌های «اکراد»، «بحران استقلال»، «بحران امنیتی» و «چالش قومی» در این گونه متن‌ها، بیانگر همان رویکردی است که ذکر آن رفت. اما به هیچ

وجه نمی‌توان ابعاد مختلف مسئله را از دریچه‌ی چنین متون و مفاهیمی مشاهده کرد، زیرا این متون صرفاً بازتاب میل به کنترل است نه چیز دیگری. بررسی مسئله با واژگانی واقعی‌تر، ضرورت دارد. واژه‌ها و جمله‌هایی که معرفت درخور «علمی» و متناسب برای گروه تحت ستم را تولید کند و در مقابل این‌گونه مفاهیم جعلی قرار دهد.

ریشه‌های تاریخی و مکانیسم‌های تبعیض و سرکوب و راه حل متناسب با آن در کردستان هرچه باشد، واکنش به آن در قامت هویت‌خواهی پا گرفته است و هیچ جریان و جنبشی در این منطقه نمی‌تواند بدون صورتبندی این مسئله در درون خود، مورد پذیرش عمومی بگیرد. بنابراین پرداختن به پرسش‌هایی در این باره ضروری می‌نماید. از این نظر وقتی به موضوع اصلی خود در جامعه شهر سنندج برگردیم، این پرسش‌ها برای ما مطرح می‌شوند:

- طبقه‌ی متوسط فقیر سنندج، یعنی همان‌هایی که متزلزل‌ترین جایگاه را در سلسله‌مراتب اجتماعی و طبقاتی نظم نئولیبرال حاکم بر حیات سیاسی اجتماعی دهه‌های گذشته داشته‌اند، چه تجربه‌ای از زندگی در این شرایط دارند؟

- چگونه با مسئله تبعیض، محرومیت و بی‌عدالتی روبه‌رو می‌شوند؟

- و آگاهی شکل‌گرفته در این رابطه، چه ارتباطی با مسئله «بحران مشروعیت» نظام و «گردایتی» در سنندج دارد؟

در این تحقیق، به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها خواهیم بود.

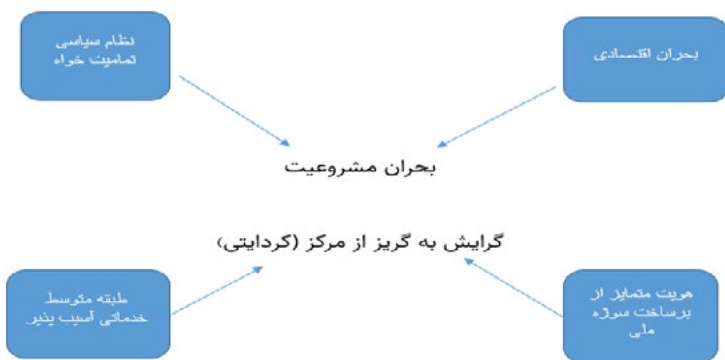
مفاهیم نظری

بر اساس نظریه‌ی قومی شدن نیروی کار، تقسیم کار اجتماعی به شیوه نابرابر و همزمان تلاش برای حفظ تمامیت نظام، دارای یک کارکرد ایدئولوژیک در جامعه‌ی طبقاتی نیز هست. اتین بالیبار معتقد است جهان‌گرایی سرمایه‌داری فقط معطوف به گسترش جهانی سرمایه نیست، بلکه این گرایش به مثابه‌ی یک ایدئولوژی همچنین پاسخی است به نیاز عمیق‌تر جامعه به نیروهای منسجم‌کننده. به این معنا، جهان‌گرایی سرمایه‌داری نیاز به ایجاد نوعی جامعه‌ی خیالی و تصویری دارد که هم سرکوب‌کننده‌ها و هم سرکوب‌شونده‌ها را به رغم تخاصمات واقعی‌شان در سطح جهانی و در سطح دولت‌های ملی در بر گیرد (به نقل از اسدپور، ۱۳۹۱: ۲۶). پری اندرسون این گمان را یک «فانتزی

سیاسی خیالی» می‌نامد. (اندرسون، ۱۳۹۸) این گمانه پروری در طی پروژه‌ی ملت‌سازی به ویژه در سرزمین‌هایی با طبقات متخاصم و هویت‌های متکثر، می‌کوشد همه‌ی تفاوت‌ها و تضادها را به نفع اتحاد ملی ساختگی، کم‌رنگ و حذف کند.

به این ترتیب، بازتولید سیستماتیک نیروی کار که یکی از مهم‌ترین کارکردهای دولت سرمایه‌داری است، دربرگیرنده‌ی کارکرد خرده‌نظام‌هایی از جمله آموزش و نظام تنبیهی است تا سوژه‌ی ملی را برسازد. آموزش در چنین جامعه‌ای همزمان حاوی مکانیسم‌های تنبیه، کنترل، نظارت و تحمیل محدودیت بر توانایی‌ها و نیز رشد‌گزینشی برخی از توانایی‌های اعضای جامعه بر اساس جایگاه آن‌ها در سلسله‌مراتب طبقاتی، قومی و جنسیتی رایج در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. به این ترتیب می‌توان مسئله‌ی برساخت قومیت و دیگری‌سازی در دولت‌های راست‌گرای طبقاتی را در تحلیل طبقاتی جای داد.

به عنوان بنیان نظری تحقیق و چگونگی ارتباط آن با مسئله‌ی مورد بررسی، می‌توان چهار پدیده‌ی دولت ملی - مذهبی ایرانی و ایدئولوژی همگن‌ساز آن، بحران اقتصاد سرمایه‌داری ایرانی و توسعه‌ی نامتوازن آن، هویت متمایز از سوژه‌ی برساخته‌ی ملی/ایرانی، و وضعیت زیست اجتماعی لایه‌ی ضعیف طبقه‌ی متوسط خدماتی شهر سنندج را در تلاقی‌گاهی در نظر گرفت که در مدل نظری پژوهش، نتیجه‌ی این تلاقی، «بحران مشروعیت» و سربرآوردن «گردایتی» است.



در این تحقیق به طور مشخص از دو نوع روش متداول در تحلیل داده و مصاحبه استفاده می‌شود: تحلیل ثانویه و تحلیل مضمونی. تحلیل ثانویه نوعی از تحلیل است که در آن داده‌های از پیش تولیدشده درباره‌ی موضوع تحقیق گردآوری می‌شود و با توجه به سؤالات تحقیق، دوباره بررسی می‌شوند. در این روش، اطلاعات برگرفته از پژوهش‌های مختلف، مورد تجزیه و تحلیل آماری قرار نمی‌گیرند، بلکه از ترکیب، یکدست کردن و مقایسه‌ی یافته‌ها در جهت پاسخ‌گویی به پرسش‌های تحقیق استفاده می‌شود. اما برای تحلیل مصاحبه‌ها و پاسخ به سؤالات محوری پژوهش، از روش تحلیل مضمونی یا همان «تحلیل تماتیک» استفاده خواهیم کرد. معمولاً برای تحلیل متون در سطوح خرد و بیرون کشیدن مقولات با منطق استقرایی، از تحلیل تماتیک به عنوان تکنیکی کارآمد کمک گرفته می‌شود. در پژوهش‌های کیفی، برای انجام این کار پژوهشگران لازم است به معرفتی دوجانبه مسلط باشند که هم جهان معنایی کنشگران و مطالعه‌شوندگان و هم مفاهیم و نظریه‌های راهنمای پژوهش را دربرگیرد و از این طریق بتواند مفاهیم و معانی مرتبط با نظریه را که در زبان روزمره وجود دارد، کشف کند (بلیکی، ۱۳۹۳: ۳۲۴). تحلیل در اینجا عبارت است از عمل مفهوم‌یابی و شناسایی تم‌های محوری با هدف کشف این مهم که داده‌ها چه می‌گویند (محمدپور، ۱۳۹۰: ۶۶). در تحلیل موضوعی یا تماتیک که از پرکاربردترین روش‌های تحلیل داده‌های کیفی است، از طریق استقرای تحلیلی، داده‌های مصاحبه‌ای در ارتباط با معانی غالب برساخته در آن‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. تحلیل تماتیک همانا تحلیل متنی بر اساس استقرای تحلیلی است که در آن محقق از طریق طبقه‌بندی داده‌ها و الگویابی درون داده‌ای و برون داده‌ای به یک سنخ‌شناسی و درک تحلیلی دست می‌یابد.

انتخاب افراد مصاحبه‌شونده نیز بر اساس نوع الگویی بوده که به روش «نمونه‌ی در دسترس» و «گلوله‌برفی» شهرت دارد. ابتدا چند نفر از افرادی که بر اساس ویژگی‌های زمینه‌ای به تشخیص محقق، در معرض وضعیت مورد بررسی بوده‌اند، انتخاب شده‌اند و سپس از هرکدام از آن‌ها خواسته شده که افراد مشابه دیگری را برای مصاحبه معرفی کنند.

نتایج تحلیل ثانویه داده‌های قبلی

از منظر تئوری بحران مشروعیت و رابطه‌ی فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری با مسئله‌ی هویت در ایران و به طور اخص موضوع هویت‌گرد، این موضوع را در رابطه با توسعه‌ی نامتوازن و عواقب آن به شکل تجربی و در میدان

مطالعه بررسی کردیم. نتیجه‌ی توسعه‌ی نامتوازن سرمایه‌داری را در رابطه با شاخص‌های توسعه در استان کردستان ابتدا به روش تحلیل ثانویه مورد بررسی قرار دادیم. در بخش بعدی تحلیل، ثمره‌ی چنین وضعیتی از طریق ورود به میدان مطالعه به مسئله‌ی هویت در گروه مورد مطالعه مرتبط می‌شود. اما در این بخش به طور خلاصه مهم‌ترین نتایج تحلیل ثانویه شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی در کردستان را مرور می‌کنیم. آمارها و شواهدی که تا این‌جا بررسی شدند نشان می‌دهند که:

۱. استان کردستان و شهر سنندج، از لحاظ برخورداری از امکانات و زیرساخت‌های رفاهی به نسبت سایر استان‌ها و شهرهای ایران، در رده‌ی پایینی است.

۲. تبعیض به شکل‌های مختلفی در رابطه با شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی زندگی به نسبت استان کردستان وجود دارد.

۳. زندگی در وضعیت تبعیض، بر روی مسئله‌ی تعلق ملی در کردستان تأثیرگذار بوده و نژادپرستی‌ها نشان می‌دهد که وضعیت عرق ملی در کردستان به نسبت میانگین کشوری پایین است.

۴. بیشتر جمعیت استان کردستان برخلاف چند دهه‌ی گذشته، اکنون شهرنشین هستند و مدیریت اقتصادی و سیاسی حاکم، تأثیر بیشتری روی زندگی آن‌ها دارد.

۵. یک نارضایتی عمومی که ناشی از عملکرد حاکمیت در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی است، در کردستان وجود دارد.

تحلیل یافته‌های میدانی

برای ورود به میدان مطالعه و بررسی تجربی سؤالات مطرح شده در تحقیق، با ۲۰ نفر از افرادی که ویژگی‌های زمینه‌ای متناسب به عنوان نمونه مورد مطالعه را داشتند، مصاحبه عمیق نیمه‌ساخت‌یافته انجام شد. ویژگی‌های عمومی مصاحبه‌شوندگان به شرح جدول زیر است.

ردیف	جنسیت	شغل	تحصیلات
۱	مرد	دانشجو (بیکار)	لیسانس
۲	مرد	خدمه‌ی بیمارستان	دیپلم
۳	مرد	پرستار	لیسانس
۴	مرد	سیم‌بان اداره‌ی برق	لیسانس
۵	مرد	راننده‌ی آژانس	لیسانس
۶	زن	فروشنده‌ی بوتیک	لیسانس
۷	زن	پرستار (قراردادی)	لیسانس
۸	مرد	فروشنده‌ی محصولات فرهنگی	فوق لیسانس

لیسانس	کارمند (قراردادی)	زن	۹
لیسانس	معلم	مرد	۱۰
فوق لیسانس	حسابدار	مرد	۱۱
دیپلم	فروشنده‌ی لبنیات	مرد	۱۲
دیپلم	خانه دار	زن	۱۳
فوق لیسانس	کارمند (شرکتی)	زن	۱۴
لیسانس	مربی مهد کودک	زن	۱۵
دیپلم	فروشنده‌ی پوشاک	زن	۱۶
فوق دیپلم	دست فروش	مرد	۱۷
لیسانس	فروشنده‌ی داروخانه	زن	۱۸
لیسانس	مشاور	مرد	۱۹
لیسانس	دانشجو	مرد	۲۰

ویژگی‌های عمومی مصاحبه‌شوندگان

موارد مصاحبه طوری انتخاب شده‌اند که دایره‌ی اجتماعی مورد بررسی را در قشرهای مختلف آن، پوشش دهند. می‌توان گفت ویژگی اصلی مشترک میان همه‌ی آن‌ها از لحاظ نوع فعالیت اقتصادی، وابستگی به کار مزدی در بخش‌های دولتی و خصوصی در رده‌های متوسط رو به پایین است. از لحاظ هویتی نیز همه‌ی آن‌ها از شهروندان شهر سنندج و کردزبان هستند. همچنین تحصیلات هیچ‌کدام از آن‌ها کمتر از دیپلم نیست. بر این اساس می‌توان گفت، جایگاه شغلی مصاحبه‌شوندگان و میانگین تحصیلاتی بالای آن‌ها، دو ویژگی عمده‌ای هستند که از لحاظ جایگاه اجتماعی به نوعی آن‌ها را به رگم وابستگی‌شان به کار مزدی، از طبقه‌ی کارگر سنتی حداقل به لحاظ «بینش»، متمایز می‌کند. مصاحبه‌ها به زبان گُردی و با همان لحن محاوره‌ای انجام شده است. در برگردان فارسی هم کوشش شده لحن محاوره‌ای و شیوه‌ی بیان و اصطلاحات اصلی بازتاب داده شود. برای ورود و نزدیک شدن به این بینش و تجارب، در میدان مطالعه، از دریچه‌ی تحلیل تماتیک مصاحبه‌ها وارد خواهیم شد.

تلاقی‌گاه اقتصاد و هویت: بحران مشروعیت و حس «تمایز»

«راستشو بخواهید وضعیت اقتصادی من از سال ۸۶ تا الان که وارد بازار کار شدم به نسبت بدتر شده. هرچی حساب و کتاب می‌کنم می‌بینم که واقعاً وضعیتم داره رو به جاهای بدتری میره. فقط منم نیستم. یه جورایی تمام خانوادم به همین شکل هستن. این فقر تو منطقه‌ی ما ریشه‌داره. من قبلاً فکر می‌کردم چون ما همش کار فیزیکی انجام میدیم پیشرفت نمی‌کنیم. ولی واقعاً الان که بیشتر می‌فهمم متوجه شدم که هر کاری هم انجام بدم باز هم همین‌ها هست.» (مرد: ۳۷ ساله)

«حرف من اینه که وضعیت ما برمیگرده به نوع نگاه دولت به مسائل ما. تو این منطقه یه سری شورش‌ها اتفاق افتاده و باعث شده اون نگاه مرکز هنوز هم به نسبت ما وجود داشته باشه.» (زن: ۲۸ ساله)

«ببینید فقط تو بحث پزشکی عرض می‌کنم، چند روز پیش این معاون وزیر بهداشت اومده بود اینجا (سنندج) برای کرونا. اصلاً لحن صحبت کردنش یه لحن فاشیستی بود به نسبت ما. تو مصاحبه‌اش داشت می‌گفت که شنیدم «کردها» داخل کارواش‌ها بی‌سر و صدا عروسی میگیرن. اولاً که همین گفتن اسم جمع کردها خودش یه کلمه‌ی فاشیستیه. اون اصلاً برای ما ملیت قائل نمیشه. نمیتونه بگه «مردم کرد» می‌گه کردها! داشت میگفت ما به دانشگاه علوم پزشکی کردستان قول دادیم در حد امکان براشون وسائل پزشکی بفرستیم. انگار داره خیرات می‌کنه.» (مرد: ۳۲ ساله)

از دریچه‌ی مفاهیم و جملات موجود در مصاحبه‌ها، می‌توان نوعی از آگاهی از مسئله را یافت که تفاوت «ما» و «آن‌ها» در آن آشکارا وجود دارد. تحلیل و توضیحی که مصاحبه‌شوندگان از نابرابری، تبعیض و نادیده‌انگاری دارند، حاوی نوعی «حس تمایز» است که رابطه‌ی تنگاتنگی با کردارهای حاکمیت در قبال مسائل اجتماعی کردستان دارد. آن‌ها مسئله‌ی فشارهای معیشتی را جدای از مسئله تلقی «دیگربودگی» نزد نظام سیاسی مرکزی نمی‌بینند. این همان مضمونی است که ایده‌ی «ملت» واحد و یکپارچه را به چالش می‌کشد. به عبارتی، تحلیل یک کارمند نوعی دون‌پایه شهر سنندج از وضعیت اقتصادی حاکم بر زندگیش پیش از هر چیز متوجه جایگاه حاشیه‌ای شهر و دیارش در نظام تقسیم کار کشوری است.

«میتونم بگم یه جورایی کل وجود من با کردایتی عجین شده است. اینجوری نیست که من از اینا فاصله بگیرم و برم به سمت یه چیز جهانی. چون دیدگاه قدرتهای جهانی هم به نسبت من همون دیدگاه دولت ایرانه. من هیچ تفاوتی بینشون نمیبینم. چون عملکرد همین دولتهای جهانی بود که باعث شد ما تو چنین وضعیتی گیر کنیم.» (مرد: ۴۴ ساله)

عبارات، جمله‌ها و کلماتی که تم محوری آن‌ها وضعیت خاص کردستان و بیانگر پیوند سرنوشت فردی مصاحبه‌شوندگان با چنین وضعیتی است، در جدول زیر آمده است. همچنین منطق تحلیلی موجود در پس این عبارات هم استخراج شده و در نهایت تم محوری هر کدام دسته‌بندی شده است.

تم محوری	منطق تحلیلی	مفاهیم و عبارات
تمایز هویتی	متمایزنگاری هویت خود در برابر هویت مرکز	<ul style="list-style-type: none"> - من اصلاً خودمو شبیه اونا نمیدونم. - برای یه کُرد افت داره مثل اونا برای یه مُرده بزنه تو سرش. - اون اصلاً برای ما ملیت قائل نمیشه.
تبعیض علیه پیرامون	وصل کردن وضعیت معیشتی به مسئله مرکز - پیرامون	<ul style="list-style-type: none"> - این فقر تو منطقه‌ی ما ریشه‌داره. - هر اتفاقی که مثل همین کرونا پیش میاد، یه عده فقیرتر میشیم. ولی همزمان میبینیم یه عده دارن پولدارتر میشن. - این تهرانی‌های پولدار

نارضایتی از به رسمیت شناخته نشدن	نارضایتی از تعلق به دولت . ملت ایرانی به دلیل به رسمیت شناخته نشدن	<p>. اونا اصلاً ما رو به هیچی حساب نمیکنن.</p> <p>. بگم من کردم خیلی احترامم بیشتر از اینه که بگم ایرانیم.</p> <p>. وضعیت ما برمیگرده به نوع نگاه دولت به مسائل ما.</p>

«حس قربانی بودن» در مقیاس جهانی، همان چیزی است که علاوه بر تشدید هویت‌خواهی در درون مرزهای کشوری، نوعی حس همبستگی ملیتی نیز نسبت به گُردزبانان در سایر کشورها، که گمان می‌رود قربانی یک سرنوشت مشترک هستند، به وجود می‌آورد. این متفاوت از حس قوم‌گرایی در چارچوب دولت‌ملت ایرانی است. راه چاره‌ی حل جمعی مشکلاتی که به طور مستقیم محصول بحران‌های اقتصادی چند دهه‌ی گذشته‌ی سرمایه‌داری ایرانی بوده است، پناه بردن دوباره به «کردایتی» و دوباره زنده کردن آرمان‌ها و رؤیاهای خودمختاری گُرد تلقی می‌شود.

«من هنوز هم وقتی صدای «ئهی رقیب» [سرود ملی گُرد] رو می‌شنوم مو به تنم سیخ میشه.» (مرد: ۴۷ ساله)

«من واقعاً فکر میکنم برای یه کرد افت داره مثل اونا واسه یه مرده بزنه تو سرش. (اشاره به عزاداری‌های مذهبی). من اصلاً خودمو شبیه اونا نمیدونم. این تهرانی‌های پولدار اگه یه سرایه‌دار نداشتن که همه جا رو واسشون بشوره و براشون غذا درست کنه حتی بلد نبودن غذا هم بخورند.» (زن: ۳۰ ساله)

«بازاندیشی هویتی» در مقایسه‌ی میان خود غیربرخوردار با دیگری‌های

برخورداری که گمان می‌رود به صورت کلیتی یکدست در برابر گروه قومی خودی قرار می‌گیرند، یکی دیگر از تم‌های پر تکرار در میدان مطالعه است. به ویژه زمانی که تمایزهای مذهبی شیعه و سنی در یک ماتریس معنایی به تقسیم‌بندی گُرد و غیر گُرد اضافه شود. موضوع از این قرار است که مذهب سیاسی‌شده‌ی شیعه در ایران، در شهر سنندج وضعیت را آفریده که موجب شده درک روشنی از تمایزات ریز و درشت هویتی در میان سایرین غیر گُرد در ایران وجود نداشته باشد و اساساً همه‌ی دیگری‌ها به رغم تفاوت‌های هویتی، به دلیل پیروی کردن از مذهب رسمی کشوری، به صورت یک دیگری بالقوه که به حاکمیت نزدیکتر است، در نظر گرفته شوند.

«ما تو ایرانیم ولی تو کشورهای دیگه هم بگیم من کردم همه یه جور دیگه‌ای بهت نگاه میکنن. بگم من کردم خیلی احترامم بیشتر از اینه که بگم ایرانیم. خودمم همینو دوست دارم. شاید اگه تو یه کشور دیگه یا تو یه شرایط دیگه بودم داستان فرق میکرد. ولی الان واقعاً فکر می‌کنم از لج اینا اصلاً دوست ندارم بگم ایرانیم.» (مرد: ۲۷ ساله)

«هر اتفاقی که مثل همین کرونا پیش میاد، یه عده فقیرتر میشیم. ولی همزمان میبینیم یه عده دارن پولدارتر میشن. من یه دورانی میتونستم با پول یه روز کارم ۷ کیلو گوشت بخرم. ولی الان به زور یک کیلو هم میتونم بخرم. خب آدم افسرده میشه. معلومه که تو این شرایط از ایرانی بودنم بدم میاد. مخصوصاً ما که تو این فضا بالاخره اگه حزبی هم نباشیم همیشه یه حس ملی (کردی) داریم.» (مرد: ۳۶ ساله)

حس «به رسمیت شناخته نشدن» نیز از جمله مضامینی است که در تجارب افراد در میدان مطالعه به وفور دیده می‌شود. این مضمون علاوه بر زمینه‌های تاریخی دیگری که دارد، اغلب در مواجهه با قوانینی از جمله عدم برخورداری از حق نامزد شدن در انتخابات ریاست‌جمهوری و پست‌های سیاسی و مدیرتی کلان کشوری است. همچنین عدم برخورداری از حق آموزش به زبان مادری و مابقی مطالبات فرهنگی نیز از جمله زمینه‌های حس «به رسمیت شناخته نشدن» است.

«اونا اصلاً ما رو به هیچی حساب نمیکنن. من خودم میدونم که کردستان از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته به ایرانه و من خلیم از فرهنگشون خوشم میاد ولی باز کردستان رو ترجیح میدم به اونا. مشکل اصلی من سردمداران این کشورن. مشکل من اینه که اونا دارن ازمون سوء استفاده میکنن» (زن: ۴۲ ساله).

«وقتی که من نمیتونم تو این کشور هیچ مشارکتی داشته باشم چه جوری میتونم بهش افتخار کنم. وقتی هم که نتونم مشارکت داشته باشم خب برمگردم به خودم و به چیزای دیگه فکر میکنم. باید ببینم چه جوری میتونم مفید باشم» (زن: ۲۹ ساله).

بر اساس یافته‌های این تحقیق، می‌توان ادعا کرد نتیجه‌ی معنایابی سیاسی در تجارب طبقه‌ی متوسط جدید و شهری شهر سنندج، نوعی آگاهی از تمایز جایگاهی در مقایسه با سایرین در سطح ملی است در تلاقی‌گاه هویت قومی و مذهبی با وضعیت اقتصادی و اجتماعی‌ای که شاخص‌های آن در مقدمه و شرح مسئله تحقیق آمد. نتیجه‌ی این معنایابی و احساس تمایز و تبعیض، بر اساس چارچوب نظری تحقیق، بحران مشروعیت مدیریت سیاسی حاکم و متعاقب آن، کشف دوباره‌ی یک زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی و هویت‌یابی جدید موسوم به «کردایتی» است. نتایج تحلیل تماتیک مصاحبه‌ها به طور خلاصه در جدول زیر آمده است.

مضمون	مکانیسم و زمینه	پیامد
به رسمیت شناخته نشدن	نوع برساخته شدن در قوانین رسمی و نهادی	حس تمایز و فرودستی
بازاندیشی هویتی	در حاشیه بودن و نادیده‌انگاری هویتی	پدیدار شدن نوع جدیدی از هویت‌یابی
حس قربانی بودن	سرنوشت مشترک فرودستی با سایر هم‌هویتی‌ها در کشورهای دیگر	حس همدردی و همزادپنداری با کردهای سایر کشورها
تلقی دیگربودگی	سبک زندگی و فرهنگ متفاوت از مرکز	بازتعریف هویتی

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

بر اساس صورت‌بندی مسئله‌ی هویت در میان لایه‌ی ضعیف طبقه‌ی متوسط خدماتی شهری سنندج، در رابطه با عملکرد ساختاری نظام سیاسی در حوزه‌ی اقتصاد و هویت، به این پرسش اصلی پرداختیم که تجربه‌ی گروه مورد مطالعه را چگونه می‌توان با مفاهیم بحران مشروعیت توضیح داد و آن را به مسئله‌ی هویت‌خواهی پیوند داد.

پیوند دادن داده‌های اولیه‌ی تحقیق به مضامین به دست آمده از مصاحبه‌ها، به صورت خودبخودی و با یک رویکرد عینی امکان‌پذیر نیست. این کار تنها به واسطه‌ی قرار دادن داده‌ها در چارچوب نظری تحقیق امکان‌پذیر است و تنها به این شکل می‌توان به داده‌ها معنایی بخشید. بحران مشروعیت نظام سیاسی نزد گروه مورد مطالعه در این تحقیق در بیان‌های مختلف وجود دارد. اما این چیزی نیست که در این تحقیق کشف شده باشد. چرا که به صورت پیشینی می‌توانستیم این موضوع را در نرخ مشارکت انتخاباتی در آخرین انتخابات برگزارشده‌ی مجلس جمهوری اسلامی و مواردی از این دست، مشاهده کنیم. این پژوهش تنها در پی آن بود که بحران مشروعیت را در رابطه با مسئله‌ی تبعیض، توسعه‌نیافتگی و پیامد سیاسی آن در میان لایه‌ی پایینی طبقه‌ی متوسط شهر سنندج، یعنی هویت‌خواهی مدرن، بررسی کند.

در نهایت، مضامین «به رسمیت شناخته نشدن»، «بازاندیشی هویتی»، «حس قربانی بودن» و «تلقی دیگربودگی» از جمله مهم‌ترین تم‌های مطرح شده در میدان مطالعه در رابطه با پرسش اصلی تحقیق بودند که در پایان ذکر نکاتی در این رابطه لازم است.

هویت‌خواهی جدید و متفاوت در کردستان

هویت‌خواهی مورد بحث در این پژوهش، متفاوت از پیشینه‌ی تاریخی این موضوع در کردستان است که جریان‌های سنتی و برخی احزاب پیش‌آهنگ آن بودند.

تأثیر عمومی راه‌حلهایی که در پایان سلسله‌ی پهلوی، اواخر دهه‌ی ۵۰ خورشیدی و اوایل دهه‌ی ۶۰ در ایران از جانب حزب‌های اصلی کردستان یعنی کومله و دموکرات برای مسئله‌ی کردستان مطرح شد، اکنون کم‌رنگ‌تر شده

است. به ویژه راه‌حل کلی حزب دموکرات که در قالب شعار «دموکراسی برای ایران؛ خودمختاری برای کردستان» مطرح می‌شد، اکنون در آگاهی جمعی و هویتی کردستان، جایگاه خودش را از دست داده است. اگرچه تجربه‌های بیان‌شده در مصاحبه‌ها هم هنوز بیانگر این مطلب هستند که عده‌ای کماکان خود را کُرد «ایرانی» می‌پندارند؛ اما نزد آن‌ها هم مسئله‌ی ایرانی بودن، بیشتر یک تعلق جغرافیایی و محصول اجبار به هم‌نشینی است تا یک تعلق سیاسی و هویتی که مبنایی برای حضور در دولت - ملت ایرانی باشد. موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که روند عمومی طی‌شده در مطالبات و حتی شعارها در تظاهرات‌های خیابانی کردستان، به سمت مطالبه‌ی «چهارپارچه کردستان» حرکت کرده است. مثلاً در مجموعه تظاهراتی که در سال ۹۷ و در همبستگی با کردهای «روژآوا» انجام می‌شد، شعار غالب این بود: «روژآوا روژه‌لته / کردستان یک ولاته». یعنی «شرق کردستان همان غرب کردستان است و کردستان یک سرزمین است».

با وجود اینکه این مسئله به شکل تاریخی ریشه در آموزه‌های احزاب کرد دارد، اما نوعی میل به گذار از این تجربه و همزمان حمل آن با خود، در جریان جنبش هویتی موجود در کردستان ایران قابل مشاهده است. پایگاه اجتماعی این مسئله اکنون دیگر نه یک سازمان پیشامدرن همچون قبیله، عشیره، طایفه، یا یک گروه مسلح وابسته بر مبنای وفاداری سنتی به یک شخص، بلکه «شهر» و تناقضات مدرن ناشی از تقسیم کار اجتماعی ناشی از توسعه نامتوازن و پیامدهای سیاسی آن است. به بیانی دیگر، مسئله‌ی احساس آگاهی یافتن از یک سرنوشت مشترک و تلقی از آن، در میان طبقه‌ی متوسط جدید در شهر سنج، یک «عصبیت» در معنایی که ابن‌خلدون مطرح کرده بود، نیست. یعنی بر مبنای یک تعصب پیشامدرن گروهی و حس تعلق به آن نیست؛ بلکه یک آگاهی مدرن و تلاش به منظور حفاظت از خود و ترک موقعیت فرودستی است.

منابع

اسدیور، فروغ. ۱۳۹۱. سرمایه‌داری و قومیت. نشر آترناتیو.

اندرسون، پری. ۱۳۹۸. تبارهای دولت استبدادی. ترجمه‌ی حسن مرتضوی. نشر ثالث.

«بازنگری و تهیه‌ی سند آمایش استان کردستان». ۱۳۹۷. دانشگاه شهید بهشتی، معاونت پژوهشی، گروه توسعه فضایی سرزمین ایران.

برمن، مارشال. ۱۳۹۳. تجربه‌ی مدرنیته. ترجمه‌ی مراد فرهادپور. تهران: نشر طرح نو.

بلیکی، نورمن. ۱۳۹۳. طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه‌ی حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.

بهرامی، رحمت. ۱۳۹۶. «تحلیلی بر فقر شهری در استان کردستان». دوفصلنامه‌ی مهندسی جغرافیایی سرزمین، دوره‌ی اول: شماره‌ی ۲.

سجادی، امیر. ۱۳۹۹. «جامعه‌شناسی سیاسی حزب کومله‌ی تجدید حیات کردستان (ژ.ک)». سندج: نشر مادیار.

عالیشاهی، عبدالرضا و همکاران. ۱۳۹۸. «بررسی مسئله‌ی همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران». مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۹: شماره ۳۱.

کالینیکوس، الکس. ۱۳۹۶. طبقه‌ی متوسط جدید و سیاست سوسیالیستی: www.irpublicity.ir

گنجی، محمد و همکاران. «تبیین وضعیت خشونت ساختاری در شهر سندج». مجله‌ی مطالعات اجتماعی ایران، دوره‌ی ۱۳: شماره‌ی یک.

گیدنز، آنتونی. ۱۳۹۰. جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.

محمدپور، احمد. ۱۳۹۰. «ضد روش ۲، مراحل و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی». تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.

مختاری، مریم و دیگران. ۱۳۹۸. «برساخت سوژه‌ی ملی با میانجی آموزش و پرورش در ایران (دوره‌ی پهلوی اول)». فصلنامه‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۲۶: شماره ۸۶.

هابرماس، یورگن. ۱۳۹۴. بحران مشروعیت. ترجمه‌ی جهانگیر معینی. تهران: نشر گام نو.

Balibar, Etienne and Wallerstein, Emmanuel. 1991. Race, Nation, Class: Ambiguous Identities. London: Verso.

Habermas, Jürgen. 1973. «Was heißt heute Krise? « Translated by Thomas Hall. In: Merkur, vol. 4/5, April/Mai, pp. 644-67.



درمیانہ | **درحاشیہ**

تصاویر باز یک فروبستگی:

یادداشت‌هایی درباره‌ی سینمای دهه‌ی اخیر ایران

امید مهرگان

۳۰۳

در میانه،
در حاشیه

چکیده: سینمای دهه‌ی اخیر در ایران بازنمایی طبقات متوسط ایرانی به شیوه‌ای غریب است: نه از نظر مضامینی که بسیاری از فیلم‌های این دوره به آن پرداخته اند، بلکه شیوه‌ی سینمایی خاصی که طی آن، فیلم‌ها از پاسخ‌دادن به پرسش‌هایی که خود فیلم‌ها به نحوی کم‌سابقه‌ای توانسته‌اند طرح کنند، بازمی‌مانند. این شکست معرف آن است که چگونه خود جامعه فاقد ابزار لازم برای صورت‌بندی راه‌حل‌های حقیقی یا گره‌گشایی‌های رضایت‌بخش به مسائل خودش است، مسائلی که از ازدواج صدمه‌دیده تا خیانت و فقر را دربرمی‌گیرد. این نوشتار با بررسی چهار فیلم از سینمای اخیر ایران در ارتباط با برخی از نمودهای طبقاتی متوسط ایران، به این شیوه‌ی سینمایی و دشواره‌های آن می‌پردازد.

پیش‌زمینه‌ها

جنبشی که از پی انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸ به پا خاست و میلیون‌ها نفر را به خیابان‌ها کشاند و در ماه‌های بعد از پایان خشونت‌بار آن جنبش، اکران فیلم اصغر فرهادی، جدایی نادر از سیمین، هر دو، خبر از آغاز عصری نو در تاریخ اجتماعی و تاریخ سینمای ایران داد. فیلم‌های فرهادی الهام‌بخش

همقطاران و فیلمسازان جوان‌تر برای خلق یک رشته آثار شد که به سراغ معضل‌های مشابهی رفتند. برای نخستین بار در ایران پس‌از انقلاب، نوعی پرداختِ موشکافانه، تقریباً وسواس‌گونه، یا حتی جرم‌نگارانه از یک ستیز یا نزاع بین‌افردی یا قانونی، از یک پرسش اخلاقی، سبب شد مجموعه‌ای از بحران‌ها درون و بیرون خانواده مطرح شود. به‌طور خاص، سه پرسش در سینمای دهه‌ی ۱۳۹۰ سربرمی‌آورد: خیانت، مهاجرت یا ترک کشور، و فقر. شیوه‌ی تمایز یافتن سینمایِ جدی‌تر، اگر نه همیشه «بدنه»ی، این دهه، در قیاس با موج‌های پیشین در فیلم‌های رئالیسم شاعرانه و اجتماعی، مرتبط است با شیوه‌ی بیان ستیزهای طبقاتی و فقیرشدنِ فزاینده - بالاخص زیر فشار تحریم‌های اقتصادی علیه کشور - در فرم و گره‌گشایی‌های دراماتیک، یا به‌واقع در فقدان آنها.^۱

روش‌شناسی

چهار فیلمی که مختصراً به آن خواهیم پرداخت از حول و حوش ۱۳۹۰ بدین سو ساخته شده‌اند. در آنها، ستیزهای دراماتیک و سینمایی و راه‌حل‌های دراماتیک‌شان، چنان‌که نشان خواهیم داد، به‌واسطه‌ی طبقه‌ی متوسط به‌طور روزافزون منقبض‌شونده و آب‌رونده تعیین یافته‌اند.

طبقه‌ای که پیوسته دارد قدرتِ خودآیینی‌اش را از دست می‌دهد، اما هم‌زمان یاد گرفته است چگونه مسائل و معضلات خودش را به شیوه‌ای بیشتر هنری و وساطت‌یافته بیان کند. طبقه‌ی متوسط در ایران هم دارد یاد می‌گیرد چگونه درباره‌ی دلهره‌هایش حرف بزند - از سکس‌وآلیته و روابط جنسی تا خود تصور زندگی خوشبخت - و هم دارد توانایی خود را برای حل آن مسائل از طریق روایت نمادین در سینما از دست می‌دهد. سرشتِ پرسش‌ها با پرسش‌های دهه‌های پیش متفاوت است. این فیلم‌ها هم از نظر تأکید بر و هم‌چشمی با زندگی طبقات بالای تهران و هم از نظر تشدیدِ مسائلِ رابطه، ستیزهای اجتماعی، از فیلمسازی عصر ماقبل‌فره‌ادی متمایز می‌شوند. همه‌ی این‌ها در پس‌زمینه‌ی بن‌بست دگرگونی سیاسی رخ می‌دهند.

این فصل چه مفهومی از طبقه‌ی متوسط در سر دارد؟ همان‌طور که رویکردم را در بخش سوم توضیح خواهیم داد، معیارهای «عینی» قابل‌اتکایی برای تعیین این امر وجود ندارد که طبقه‌ی متوسط چیست و اعضای آن چگونه خود را متعلق به طبقه‌ی متوسط بازمی‌شناسند، یعنی در مقابل طبقه‌ی کارگر و اقشار بالایی ایرانی‌های ثروتمند. سرشت ذهنی یا سوپژکتیو، آرزومند یا مشتاق پیشرفت، و نهایتاً سیاسی هر نوع ادعای تعلق به، یا میل و خواست بدل‌شدن به بخشی از، طبقه‌ی متوسط برساننده‌ی هستی‌شناسی اجتماعی طبقه‌ی متوسط است،

تا آنجا که همه‌ی اعضای جامعه‌ی طبقاتی ایرانی میل دارند به طبقه‌ی متوسط بدل شوند. این جدّ و جهد مداوم، پرشکست و چندوجهی است که بیانگرترین صحنه‌ی نمایش آن، به اعتقاد من، فرهنگ بصری است، سینما. هرچه طبقات میانی احساس ناامنی و تزلزل بیشتری داشته باشند، با حدّت و شدّت بیشتری همه‌ی توجه خود را متمرکز بر لحظه‌ی زوال خود می‌کنند. شکل و فرم بیان این حس ناامنی عبارت است از ناتوانی از یافتن راهی به بیرون از ستیزهای ازپادآورنده‌ی وضعیت.

۱- جدایی نادر از سیمین

نوشتن درباره‌ی متأخرترین آثار نه‌چندان مشهور سینمای ایران دشوار است، زیرا نوشتار محققانه یا انتقادی درباره‌ی آن چندان حجیم نیست. بدنه‌ی اصلی تحقیقات و کتاب‌های عامه‌پسندتر در این باره معمولاً تمرکز انحصاری روی نام‌های آشنای دهه‌های اخیر به استثنای اصغر فرهادی دارند: عباس کیارستمی، محسن مخملباف، جعفر پناهی، و دیگران.

اما تغییری در زاویه‌ی دید می‌تواند کمک کند فیلم‌های کنونی جدی‌تر را در پرتو نوری تازه ببینیم، چه از لحاظ حساسیت‌های اجتماعی آنها و چه از منظر تلاش‌های زیباشناختی‌شان برای پرداختن به آن حساسیت‌ها. این فیلم‌ها بصیرت‌های تازه‌ای نسبت به جامعه‌ی ایرانی معاصر عرضه می‌کنند از طریق گنجاندن ستیزهای نو و شکست‌های نو در حل و فصل آنها یا حل و فصل ناقص‌شان: خیانت، روابط صدمه‌دیده، سکس‌وآلیته، بیزینس یا کسب‌وکار، یا خود انگاره‌ی امر ناخودآگاه در شکل استفاده از یا ارجاع به مضامین روانکاوانه ۴. آنها همان‌قدر دارای پایانی باز، یا تصویری باز هستند که بسیاری از آثار پیشین ستایش‌شده در سطح ملی و بین‌المللی. با این حال، سرشت تصویری پایانی باز آنها، فقدان گره‌گشایی‌های واقعی به ستیزهایشان، یا، در آخرین فیلم بحث‌شده در این فصل، گره‌گشایی ناقص‌شان، تا حد قابل‌ملاحظه‌ای از رسم رایج پایان‌بندی‌های شاعرانه و غیرقطعی در سینمای مشهورتر ایران فاصله گرفته‌اند. ۵

تفاوت اصلی در شیوه‌ای نهفته است که برخی از فیلم‌های اخیر راه به گره‌گشایی‌ای می‌برند که به لحاظ سیاسی، معرّفی موانع رسیدن به هر نوع حل اختلاف و ستیز در زندگی واقعی است. همین امر تحمیل‌کننده‌ی شکلی از ناگهانی‌بودن بر این فیلم‌هاست، ناگهانی‌بودنی که به‌طور خاص غیرقطعی یا دست‌کم ناخشنودکننده است. این متفاوت از پایان‌بندی‌های چشم‌نواز و به‌نحوی رازورانه‌ی تحقق‌یافته در سینمای کیارستمی‌ست، که در طعم گلیاس

به اوج می‌رسد. هرچه باشد، هیچ راه واقعی‌ای در کار نیست که یا به پرسش خودکشی و این‌که آیا مسئولیت بدن من بعد از مرگام بر عهده‌ی من است یا نه پاسخ دهد، و یا پایان‌بندی ممکن‌ی را عرضه کند که در آن آشکار خواهد شد آیا قهرمان می‌میرد یا نه. در عوض، از زمان جدایی نادر از سیمین فرهادی، پایان‌های باز به کار گرفته می‌شوند به قصد پرهیز از موضع‌گیری نسبت به مسائل حساس در روابط انسانی درون یک وضعیت اجتماعی مشخص و انضمامی. اگر هر چیز قطعی و نتیجه‌گیرانه‌ای عرضه شده بود، مثلاً اگر در صحنه‌ی پایانی جدایی نادر از سیمین روشن شده بود ترمه تصمیم گرفته به کدام یک از والدین طلاق گرفته‌اش بپیوندد، هر انتخابی معادل موضع‌گیری در برابر یک مسئله‌ی واقعی اجتماعی، اخلاقی، عاطفی، حتی سیاسی می‌شد: پیوستن به مادرِ مایل به ترک وطن درست است یا ماندن پیش پدری که برای حفظ خانواده دروغ گفته است؟ قانع کردن مخاطب آسان نخواهد بود، و فیلم این را خیلی خوب می‌داند، و این بخشی از آگاهی زیباشناختی آن و لاجرم بخشی از حساسیت «روح زمانه» است. این آگاهی مرتبط است با امکان‌های بالفعل و باورپذیر در جامعه برای حل مسائل نفس‌گیرش. جدایی بود که برای نخستین بار صحنه را، به لحاظ مضمونی و سینمایی، مهیا ساخت برای گشودن آنچه به‌بهترین شکل می‌توان جعبه‌ی پاندورای ایرانی خواند.

یک طلاق قریب‌الوقوع آغازگر صحنه‌ای است که جدایی نادر از سیمین روایت خود را بر آن بسط می‌دهد. سیمین (لیلا حاتمی) که قصد زندگی در خارج دارد با تصمیم شوهر خود نادر (پیمان معادی) برای ماندن و مراقبت از پدر پیر و بیمارش مواجه می‌شود. در هر حال، او همسر و دخترشان را ترک می‌کند و پیش والدین خود برمی‌گردد. نادر پرستاری استخدام می‌کند تا به پدرش رسیدگی کند. او با ظنّ به این‌که پرستار، راضیه (ساره بیات)، با پدرش بدرفتاری می‌کند و از خانه پول می‌دزد، درگیر مشاجره‌ای با او می‌شود و او را به بیرون از آپارتمان هل می‌دهد. پرستار روی پله‌ها می‌افتد و، چنان‌که فیلم جلوتر نشان‌مان می‌دهد، کودکش سقط می‌شود. باقی فیلم بر محور این پرسش می‌گردد که آیا نادر از آستن بودن راضیه خبر داشته است یا نه. اگر خبر داشته و سقط جنین هم پیامد ضربه‌ی نادر بوده باشد، ممکن است به قتل متهم شود. فیلم، با صحنه‌های بسیاری در دادگاه خانواده، شماری از اختلاف‌ها و ناهمسازی‌ها میان دو خانواده را به نمایش می‌گذارد و همزمان تلاش‌های مختلفی از جانب آنها برای حل و فصل منازعه را پیش می‌کشد. راضیه و همسرش حجت (شهاب حسینی) خواستار جبران‌مافات به‌خاطر ازدست‌دادن کودک به‌دنیانیامده‌شان اند، اما نادرِ خشمگین، مصرانه می‌گوید نمی‌دانسته که پرستار آستن بوده است. این نهانکاری که برساننده‌ی انکشاف روایت است، از آن شوهری‌ست که در

صحنه‌ای در اوایل فیلم به‌واقع به‌گوش خود شنیده بود و می‌دانست پرستار آبتن است. اذعان به این نکته باعث می‌شود او را به‌خاطر قتل غیرعمد کودک به‌دنیایمده به زندان بپندازند. برای گریز از زندان، دروغ می‌گوید، اما نمی‌تواند جلوی دخترش ترمه (سارینا فرهادی) دروغ خود را حفظ کند. آنچه به لحظه‌ی بازشناسی در درام معروف است، زمانی رخ می‌دهد که نادر درمی‌یابد دخترش از دروغ او باخبر است. به‌علاوه، پرستار نیز به سیمین اعتراف می‌کند که ممکن است بچه‌اش را در تصادفی ساعت‌ها پیش‌اش از مشاجره‌اش با نادر از دست داده باشد. فیلم چگونه به این نزاع پاسخ می‌دهد چگونه تنش‌های اخلاقی شخصیت‌ها را حل‌وفصل می‌کند؟

وقتی همه‌چیز معلوم و شخصیت‌ها با هم روبه‌رو می‌شوند، در اواخر کار، فیلم صحنه‌ای را به‌تصویر می‌کشد از یک جلسه‌ی حاکمیت سنتی، به‌دور از سالن دادگاه مدرن یا خودتأمل‌گریِ قهرمانان طبقه‌ی متوسط که هیچ راه‌حل واقعی در هیچ کدام عرضه نشد. هر دو خانواده در خانه‌ی محقرانه‌ی پرستار در حضور طلبکاران همسر او گردهم می‌آیند تا دعوا را فیصله دهند. نادر و سیمین توافق کرده اند که چکی به نام راضیه و حجت بنویسند تا جبران خسران آنها باشد. چه چیزی این حل‌وفصل را عقیم می‌گذارد، آن‌هم به‌شکلی که اعضای این خانواده‌ی پیشاپیش ازهم‌پاشیده را با سوراخی در شیشه‌ی جلویی اتومبیل‌شان روانه‌ی خانه‌شان می‌شوند؟ سوراخی پیامد سنگی که معرف ناممکن‌بودن بازگرداندن وحدت خانواده است. ۶ پرستار امتناع می‌کند از این‌که دست روی قرآن بگذارد و سوگند بخورد که مطمئن است نادر مسبب سقط جنین او بوده، یعنی همان شرطی که نادر برای پرداخت وجه مصالحه گذاشته است. دقیقاً چون راضیه مطمئن نیست، حاضر نیست پولی دریافت کند که در آن شک و شبهه باشد. دریافت‌نکردن پول بدین معنی‌ست که خانواده‌ی پرستار قادر نخواهند بود بدهی خود را به چندین طلبکار حاضر در جلسه بپردازند. باور اخلاقی-دینی او مانع از تحقق هر مصالحه‌ای می‌شود.

جدایی چند ماه پس از پایان یافتن خونین جنبش ۱۳۸۸ به‌دست حکومت اکران شد، جنبشی که میلیون‌ها نفر را به خیابان‌ها کشاند. ستیز حل‌وفصل‌نشده‌ی آن سال در دهه‌ی بعدی ادامه یافت، و همزمان بازنمایی آن ستیز نیز به‌اشکال وساطت‌یافته در برخی فیلم‌هایی که ساخته شد، بازنمایی شد.

۲- دوئت

در کلید یا گامی بم‌تر، دوئت (۱۳۹۴) داستان یک مواجهه میان دو عاشق

سال‌های دانشگاه را بازمی‌گویند که حالا هر دو متأهل اند و زندگی‌های جدا دارند. به لطف یک دوست مشترک، در یک کتاب‌فروشی دیدار می‌کنند، همراه با خودداری و احتیاط. وقتی حامد (مرتضی فرش‌باف) دی‌وی‌دی یک فیلم احتمالاً خارجی را برمی‌دارد تا گذشته‌شان را با هم به یاد آورند، فیلمی که او می‌گوید ده بار همراه هم دیده اند، سپیده (نگار جواهریان) خیلی ساده چیزی به یاد نمی‌آورد، نه به این دلیل که حافظه‌ی بدی دارد. دیالوگی که از پی می‌آید چنین القاء می‌کند که حامد او را به دیده‌ی کسی می‌نگرد که شور و شوق هنری گذشته‌اش را وانهاده است. حامد خودش آهنگسازی‌ست که مدتی را خارج از کشور به سر برده است. خاطره‌ی سپیده از یک عشق دوران دانشگاه گره خورده است به یک خاطره‌ی فرهنگی، پیامد نقش بزرگی که فیلم‌ها در تخیل نسل‌های متعاقب در ایران بعد از انقلاب بازی کرده اند. ۷. با این حال، غرق شدن او در یک زندگی تهی از اشتیاق‌های والا (حامد): «تعجب نمی‌کنم آگه بگی دو تا بچه هم داری» ارتباط‌پیدا کردن به میانجی فرهنگ را برای او حتی سخت‌تر هم کرده است. در هر حال، از چشم‌انداز فیلم، یک گذشته‌ی مشترک، یک عشق از دست‌رفته، باید به محصولی فرهنگی توسل جوید اگر که قرار است مختصراً جان دوباره پیدا کند. این صحنه در یکی از انبوه شهرکتاب‌هایی اتفاق می‌افتد که از اوایل دهه‌ی هشتاد در تهران سر برداشتند: کتاب‌فروشی‌های بزرگی که شهرداری‌ها به راه انداختند و طیفی از محصولات فرهنگی و دیگر اجناس طبقه‌متوسطی عرضه می‌کنند.

در تلاشی دوم برای احضار اشباح عشق گمشده‌شان، فیلم یک سی‌دی از موسیقی ساخته‌ی خود حامد را در اختیار سپیده می‌گذارد. تازه بعد از آن که زن به کار حامد گوش می‌دهد مواجهه‌ی دوباره‌ی میان آن دو رفته رفته شکل می‌گیرد و اثرگذار می‌شود. اما این مواجهه‌ای نه تنها میان دو عاشق گذشته بلکه، به نحوی دراماتیک‌تر، میان همسران‌شان است، همسرانی که به خاطر دیدار آن دو متحمل حسی ناامنی عاطفی شده اند و مجبور به این که همزمان بر زندگی زناشویی خودشان نیز تأمل کنند. سپیده کم‌کم سردی نشان می‌دهد و در خود فرومی‌رود تا جایی که شوهرش (علی مصفا)، مردی آرام و خویشتن‌دار، متوجه حال او می‌شود و آرام نمی‌نشیند.

شخصیت زن مرکزی درام به دلایلی ناروشن مقاومت می‌کند و به شوهر مصرّ و تا کنون تودارش نمی‌گوید چرا تغییر احوال داده است یا با او سردی می‌کند. شوهر واقعاً به دنبال راه‌هایی‌ست تا ازدواج متزلزل‌شده‌شان را بهبود ببخشد، اما واجد ابزار و زبان لازم نیست تا همسرش را ترغیب کند که حرف دل خود را بزند. امتناع سپیده از حرف زدن بر سراسر فیلم سایه می‌افکند. او از شوهرش فاصله می‌گیرد، پاسخی به اشتیاق او برای دانستن نمی‌دهد،

یا به قول شوهرش: «الان داری درباره‌ی چی فکر می‌کنی؟» پاسخ زن؟ «تو داری به چی فکر می‌کنی؟» مسلماً شوهر دارد به مردی فکر می‌کند که از گذشته‌ی همسرش سربرآورده و ازدواج نوپایشان را در تنگنا گذاشته است. اما حسادت شوهر به همراه استیصال او در یافتن راهی برای نزدیک شدن به زن، شکلِ معدّبِ یک پرسش بنیادین‌تر به خود می‌گیرد: «می‌خوام بفهمم چی توی سرته که از اول ازدواج‌مون از من قایم کرده ای.» نفسی طرح پرسشی تا این حد تعیین‌کننده از یک زن نشان از حساس‌ترین جنبه‌ی فرهنگ بصری ایران دارد: زن چه می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد او را ترک کند و بخت زنده‌کردن یک زندگی اصیل‌تر استوار بر شور و شوق درکنار حامد را در آغوش کشد؟ کار این دو ازدواج جدا که تصادفاً اما عمیقاً متأثر از احیای ظاهری یک عشق قدیمی شده، به کجا خواهد کشید؟ دوئت در پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها وامی‌ماند.

حامد به همسرش نیکو (هدیه تهرانی) و سپیده اطمینان می‌دهد که از این خاطره‌ی رابطه‌ی گذشته‌شان عبور کرده است. سپیده هم چنین چیزی القا می‌کند. اما این حرف سبب رضایت و شادی هیچ کدام از دو زوج نمی‌شود زیرا، درواقع، مغاکی در زندگی‌هایشان دهان گشوده است. فیلم با صحنه‌ی خانه‌ی حامد و نیکو به پایان می‌رسد که در صحنه‌های آغازین داشت نوسازی می‌شد؛ تصاویری از نشی‌های مشمئزکننده‌ای روی سقف و دیوارها می‌بینیم، استعاره‌ای بصری که بناست نشان دهد این زندگی جدید در ورای عشق سال‌های جوانی نتوانسته است سرپا بماند.

دوئت نظیر بسیاری دیگر از فیلم‌های دهه‌ی گذشته که صحنه‌هایی از زندگی طبقه‌متوسطی بحران‌زده را به تصویر می‌کشند، از پایانی باز استفاده می‌کند برای جبران ناکامی خود در حل‌وفصل ستیزی که پیش نهاده است. این تصمیم صرفاً یک انتخاب سینمایی باب‌روز نیست. ریشه در فقدان آن زبانی دارد که قادر باشد صورت‌بندی‌ای باورپذیر به دست دهد از میل شخصیت‌ها و این‌که چگونه بر موانع تحقق میل خود چیره می‌شوند.

با من برقص: مضمونی مشابه اما در دل صحنه‌پردازی‌ای بسیار متفاوت در جهان، با من برقص (۱۳۹۷) در کار است. قهرمان داستان، جهان (علی مصفا)، در جمع دوستان نزدیک قدیمی‌اش که در ویلای چشم‌نواز او در خارج از شهر برای جشن تولد او گرد آمده اند، بنا به تشخیص به سرطان مبتلا شده و در انتظار مرگی قریب‌الوقوع است. سرگشتگی وجودی آخرین روزهای او در تضاد با جهان دل‌انگیز و شبانی‌ای است که صحنه‌ی فیلم را می‌سازد، صحنه‌پردازی‌ای سراسر آشنا برای مخاطب ایرانی: شمال. مکانی که طبقه‌ی

متوسط از بعد از انقلاب ۵۷ چه در زندگی واقعی و چه روی پرده به آنجا پناه برده است تا دمی از نفس‌تنگی و تنگنای زندگی شهری بیاساید.

گردهمایی شادکامانه‌ی دوستان قدیمی، از جمله زوجها و عشاق بعدازاین، به‌زودی تنش‌ها، ستیزها، سوءتفاهم‌ها، و زخم‌های التیام‌نیافته‌ی گذشته را عیان می‌سازد. به‌طور خاص، یک شخصیت زن بسیاری از ویژگی‌های معمول طبقه‌ی متوسط تهرانی خوش‌باش را در خود خلاصه کرده است: همسر او مردی متمول است و خودش شیفته‌ی سریال‌های عاشقانه‌ی کره‌ای و ترکی. دفترچه‌ی یادداشتی دارد برای ثبت جملات قصار و نکته‌های بامعنای سریال‌هایی که با وسواس تماشا می‌کند. سیمایی ساده‌دل و مفتون اینستاگرام، ناهید (هانیه توسلی) دست بر قضا یگانه مهمانی است که باکی ندارد نظر خود را درباره‌ی دیگران به زبان آورد و بدین ترتیب به‌نحوی خودانگیخته حقایق سخت را به همگان بگوید. از پی‌رک‌گویی‌های معصومانه‌ی او، یک رشته صحنه‌های استوار بر تأمل‌درنفس به وجود می‌آید که در آن موضوعاتی چون دوستی، خیانت، ازدواج، عشق در قالب دیالوگ‌های دونفره طرح می‌شود. اما در دل همه‌ی این‌ها تهدید مرگ نهفته است که جهان با آن دست‌به‌گریبان است.

مرگ چگونه در فیلم ظاهر می‌شود؟ نشانی از لحظات ضعف، بیماری، یا تکیدگی در فیلم نیست. جهان، در حال و هوایی ماخولیایی در سراسر فیلم، مردی با ظاهری سالم باقی می‌ماند در حلقه‌ی دوستانی که درمی‌یابد باید وجودشان را غنیمت شمارد، زیرا حیاتی‌ترین دارایی زندگی اویند. ما مرگ او را نمی‌بینیم، تنها مراسم تدفین یک همسایه‌ی سالخورده را می‌بینیم، و درام هم در صحنه‌ای به پایان می‌رسد که همگی بر گرد آتشی در پس‌زمینه‌ی چشم‌اندازی دلربا حلقه زده اند و دارند آواز می‌خوانند و می‌رقصند. راه‌حلی که فیلم برای ستیز و گره خود به‌دست می‌دهد، تابلوییست از همزیستی دوستانه، جایی که به‌سادگی بر ترس از مرگ غلبه می‌شود و آوای موسیقی، تهدید زوال را در خود فرو می‌برد. درست است، دیده ایم چگونه احساسات آزارنده و گره‌های عاطفی میان شخصیت‌ها، بین عشاق، دو دوست، دختر و پدرش (خود جهان)، تازه‌عروس و داماد، تا حد و حدودی به‌لطف شکیبایی، گوش‌سپردن، و همدلی فیصله می‌یابند، با این حال، این فیصله‌ها صرفاً به‌خاطر حضور مرگ در افق دست می‌دهند.

اما این مرگ به‌عنوان واقعیتی که همه‌ی سوبه‌های زندگی را خواستنی و باارزش جلوه می‌دهد واقعاً حضوری در فیلم ندارد، مگر در قالب یک صحنه‌ی نفسگیر اقدام به خودکشی و نیز صحنه‌ی رؤیای خنده‌دار بعد از آن که جهان

را حلق‌آویز از درختی می‌بینیم با همراهی سه مطرب نشسته بر شاخه‌ی همان درخت و سرگرم نواختن یک آهنگِ هجوآمیز. متن آهنگ این توصیه‌ی رایج را دست می‌اندازد که برای داشتن زندگی سالم باید ورزش کرد، توصیه‌ای که جهان همه‌ی عمرش رعایت کرده است و با این حال در انتظار مرگی زود هنگام است. این صحنه‌ی دلخراش خفگی به‌دست خود و سپس تمسخرِ مردن چه کاری در فیلم می‌کند، آن هم در میانه‌ی این چشم‌انداز دلربای شورانگیز؟

این صحنه خود فیلم را، که جابجا با اینسترت‌ها یا لایه‌هایی از نواختن یک گروه کوآرتت زهی نقطه‌گذاری شده، دستمایه‌ی نقیضه‌پردازی می‌سازد. تصویرسازیِ کارت‌پستالی از نوازندگانی که مرگِ در راه جهان را همراهی می‌کنند یا شاید به‌استقبالش می‌روند، تطابقی دارد با مطربان شاخه‌نشینی که برای جهان حلق‌آویز می‌نوازند. این مضاعف‌سازیِ پارودیکِ فرم و ساختارِ فیلم در یکی از لحظاته‌ش به آن آگاهی‌ای می‌بخشد نسبت به بیهودگیِ هر تلاشی از جانب فیلم برای حل‌کردن پرسش مرگِ در قالب آری‌گفتنِ شاد به زندگی. این آری‌گفتن یا تصدیقی‌ست که طبقه‌ی متوسط یاد گرفته به آن تن دهد به‌عنوان آخرین پناهگاه از شرّ نیروهای سرکوب‌گری که بر زندگی‌اش در شهر حکمرواست.

۳۱۱

در میانه،
در حاشیه

خانه‌ای به‌لحاظ بصری در حال فروپاشی - نظیر جدایی نادر از سیمین، همچنین فروشنده‌ی فرهنگی (۱۳۹۴)، بی‌خود و بی‌جهت عبدالرضا کاهانی (۱۳۹۱) - و طبیعت به‌عنوان پناهگاه، یادآور دستاورد شاعرانه‌ی اصلی عباس کیارستمی در فیلم‌های اولیه‌اش - برسازنده‌ی عناصرِ درک‌ازخود یا خودفهمیِ یک جامعه‌ی بی‌قرار، به‌لحاظ اقتصادی تضعیف‌شده و به‌لحاظ سیاسی به‌تازده است.

۳- طلا

گرایش‌های طبقه‌ی متوسط: طبقه‌ی متوسط را با ویژگی‌های رقیبِ متعددی توصیف کرده اند، از جمله گرایش‌های فرهنگی آن.

برای بسیاری، این «طبقه یک حالت ذهنی است. به‌جای حساب بانکی یا رزومه‌ی کاری، طبقه به‌میانجی ترکیبی از امیال و اشتیاق‌ها و رویکردها خود را نشان می‌دهد؛ یا هنجارهای رفتاری، ترجیح‌ها، و سلیقه‌ها».

طبقه‌ی متوسط، طبقه‌ای است آگاه از ظاهر خود، سازمان‌دهنده‌ی نیازهای خود به‌شیوه‌ای که هم خوراک مادی پیدا کند و هم معنوی. در جستجوی آن

است که تصویر خود را در جامعه به دست آورد، از بازنمایی‌های خود لذت ببرد. خواهان آزادی است، دست‌کم آزادی انتخاب.

طبقه‌ی متوسط صرفاً مقوله‌ای عینی یا مقوله‌ای مربوط به واقعیت عینی نیست، یعنی، توصیفی که این مفهوم قرار است از شیوه‌های به‌هم‌پیوستن و مراوده‌ی افراد، گروه‌ها، شرکت‌ها، احزاب با یکدیگر برای بازتولید هستی اجتماعی‌شان به دست دهد، برکنار از عناصر سوژکتیو و ذهنی نیست. اختلاف‌های نظری گسترده در تعریف طبقه‌ی متوسط چه در گفتار محققان و دانشگاهی چه در گفتار سیاسی نشان می‌دهد که برخلاف دو قطب دیگر شکل‌گیری جامعه‌ی طبقاتی، طبقه‌ی کارگر و مالکان کلان ابزار تولید، امر سوژکتیو یک مقوله‌ی برسازنده‌ی عنصر کلیدی در مفهوم طبقه‌ی متوسط است.

دلیل این امر بی‌ربط نیست به مأموریت فرهنگی‌ای که تاریخاً به این طبقه نسبت داده شده است، حال چه واقعی باشد چه نیمه‌افسانه‌ای. طبقه‌ی متوسط، به‌عنوان یک پیوند اساساً حرفه‌ای- مدیریتی میان افراد به‌حکم دانش و مهارت‌های فنی‌شان، طبیعتاً واجد توانایی بهتری در رفتار با کلمات، تصاویر، رسانه‌ها، و طنز کنایی است، نکته‌ای که در تطابق کامل است با معیارهای مردد موجود برای تعیین چستی طبقه‌ی متوسط.

سینمای ایران در دهه‌ی گذشته، نشان‌دهنده‌ی تلاش‌های پرشوری افراد بوده است برای بدل‌شدن به طبقه‌ی متوسط یا حفظ جایگاه طبقه‌ی متوسطی ذهنی یا موعود خود. اگر این گزاره را به‌عنوان گرایشی واقعی در سینمای ایران بپذیریم، آن گاه تهی‌دست‌شدن، فقیرشدن، معرف مضمون غالب یا مانعی است که غلبه بر آن به‌مثابه بزرگ‌ترین شور و شوق قهرمانان سربرمی‌آورد.

طلا (۱۳۹۷) نمونه‌ی خوبی است از تبدیل هسته‌ی ابتکارعمل بورژوایی در جامعه‌ی مدنی به مضمون اصلی خود. بستر و فرض فیلم ساده و کاملاً امروزی است، سازگار با توصیه‌های «کارآفرینانه»ی دهه‌ی پیش از آن: چهار تهرانی که در دهه‌ی بیست و سی عمرشان به‌سر می‌برند، تصمیم می‌گیرند بیزینس یا کسب‌وکاری در مرکز شهر تهران به‌راه اندازند، یک سوپ‌فروشی جمع‌وجور. هر چهار نفر به طبقه‌ی متوسط پایین، یا می‌شود گفت خرده‌بورژوازی، تعلق دارند، به‌غیر از یکی‌شان که پدرش صاحب یک صرافی است.

فیلم، صبورانه قدم‌های این چهار نفر را به‌سوی تحقق ایده‌شان دنبال می‌کند: مذاکره برای اجاره‌ی مغازه، مشورت با یک دوست طراح برای نوسازی

آن، خرید لوازم آشپزی و سرو غذا، صحبت با یک سرآشپز، و متقاعد کردن بازرس بهداشت برای صدور پروانه (احتمالاً از طریق رشوه). اما آنچه در به‌دنبال آنند پول یا سرمایه‌ی اولیه است، و نحوه‌ای که پول را جور می‌کنند، آن‌هم پس از آن‌که تلاش‌شان برای گرفتن وام بانکی به‌کمک یک دوست به بن‌بست می‌رسد، آنها را در مسیری از تنش و ستیز با خانواده‌هایشان، طلبکاران، پلیس، و با یکدیگر قرار می‌دهد.

فیلم به‌طور خاص، سرنوشت دو نفر از افراد گروه را دنبال می‌کند. بنا به پیشنهاد دریا (نگار جواهریان) به نامزدش، پولی که قرار است به‌دست آورند، ارزش خارجی است: دلار، که پدر دریا در گاوصندوق خود نگه داشته است، ظاهراً به‌طور غیرقانونی و در نتیجه‌ی معاملات مشکوک و نامشروع در دفتر کوچک خود. به‌لحاظ اخلاقی، این کار کم و بیش موجه به‌نظر می‌رسد، زیرا هر چه باشد، به‌قول دریا، این «پول او» هم است، زیرا خود را میراث‌دار پدرش می‌داند. به معشوق خود منصور (هومن سیدی) پیشنهاد می‌کند نقشه را عملی کند.

چرخش فیلم داستان همین جا رخ می‌دهد. ما نمی‌بینیم چه اتفاقی در زیرزمین صرافی، محل گاوصندوق، می‌افتد، اما هرچه هست سرنوشت همه‌ی افراد درگیر را رقم می‌زند. گفته می‌شود پدر دریا در آن زیرزمین دچار سکت‌ای مرگبار می‌شود و بعدتر درمی‌یابیم که منصور پول بسیار بیشتری از گاوصندوق برداشته است؛ بیشتر از آنچه دریا پیشنهاد کرده بود برای پرداخت بدهی‌ها و سهم دوستان‌شان برای کسب‌وکار نوپاشان بردارد. چرا منصور این کار را می‌کند و بعد هم ماجرا را از نامزد خود مخفی نگه می‌دارد؟ چون می‌خواهد هزینه‌ی عمل جراحی‌ای را بپردازد که برادرزاده‌ی بیمار او طلا (فاطمه مرتضوی) نیاز دارد.

پلیس وارد ماجرا می‌شود، اما دریای ترسیده، ماتم‌زده و موردخیانت‌واقع‌شده می‌گذارد منصور، برادر منصور، و طلا پول را برای خودشان نگه دارند، و کمک‌شان می‌کند به‌طور غیرقانونی از کشور خارج شوند. او موردخیانت‌واقع‌شده زیرا تازه درون اتومبیل و دقایقی پیش از عزیمت منصور به‌همراه طلا بود که دریا با دیدن ساک منصور پی می‌برد او همه‌ی دلارهای پدرش را دزدیده است. هرچند به‌ت‌زده و دل‌شکسته است، دریا همه چیز را به منصور می‌دهد و می‌گذارد برود. صحنه‌های پایانی روایت سرنوشت جگرسوز و آشنای مهاجران غیرقانونی‌ست که از مسیرهای طاقت‌فرسای جنگلی و کوهستانی راهی ترکیه و اروپا می‌شوند. در مواجهه با دو قاچاقچی شرور، منصور جان خود را فدای کمک به طلا و پدر طلا می‌کند تا آن دو سرانجام بتوانند از مهلکه بگریزند. در

نمایی از دید او، بوته‌های جلوی صورتش را می‌بینیم در حالی که چشم‌هایش به آرامی بسته می‌شوند. صحنه‌ی کوتاه آخر به ما از موفقیت کسب‌وکار می‌گوید: سه دوست یک سوپ‌فروشی پررونق را می‌گردانند. در نمای پایانی، چشمان دریا به سمت دوربین می‌چرخد، شاید همچون پاسخی به چشمان بسته‌شونده‌ی معشوقش.

آیا این یک پایان‌بندی بسته و به‌سرانجام‌رسیده است، و از این حیث متفاوت با سه فیلم دیگری که به آنها پرداختیم؟ ممکن است چنین به نظر برسد، اما عنصری در فیلم باقی می‌ماند که حل‌ناشده رها شده است: خانواده، یعنی، پدر مرده‌ی دریا، و مادر و پدربزرگ ماتم‌زده‌اش. برای درک این جنبه، باید ببینیم چه چیزی مانع تحقق آن به‌اصطلاح لحظه‌ی حقیقت در رابطه‌ی دریا با خانواده‌اش می‌شود.

شکست اقتصادی، رد کردن این ایده که روحیه‌ی کارآفرینانه و اقتصادی ریزش‌به‌پایین (trickle-down) همه را نجات خواهد داد، مضمون مرکزی فیلم را برمی‌سازد.

قاضی و پلیس به هیچ کار حل‌وفصل ستیزهای خانوادگی و مدنی یا قراردادمحور نمی‌آیند، درست همان‌طور که قانون و دیگر سازوکارهای جامعه‌ی مدنی خانواده‌های جدایی‌ناذر از سیمین را دست‌خالی گذاشت. دوستی نیز پردردسترتر از آن از آب درمی‌آید که بنیانی واقعی برای بقا باشد. به‌علاوه، هرچند عشق دریا به منصور واقعی و اثرگذار است، این واقعیت که مصائب همه در فیلم پیامد پیشنهادهای معیوب او بوده، جنبه‌ای مسئله‌دار به عشق او اضافه می‌کند. چرا او به هشدارهای پیاپی منصور نسبت به عواقب نقشه‌های او گوش نکرد؟ آیا دریا نیز دچار این خودفریبی نبود که می‌توانند کسب‌وکاری موفق بدون سرمایه و روابط کافی به راه اندازند؟

عشق او به منصور، و واپسین عمل سخاوت‌مندانه‌اش، گرچه آلوده به تردید بوده، نهایتاً بنیانی برای یک پایان‌بندی قطعی فراهم می‌کند، کنشی جبران‌گر و رستگارکننده. درام توانسته دو نیروی متضاد را در قالب حالتی به‌غایت شکننده با هم درآمیزد: بیزینس و عشق. عشق دریا مسئله‌دار است، اما موفق می‌شود کل وضعیت را نجات دهد. این به‌واقع وضعیتی بود که خود او با تخطی از هنجارهای اخلاقی و خانوادگی خلق کرده بود، و حالا آن را با تخطی از هنجارهای قانونی نجات داده است. او حتی با دوستان- شریکان خود آشتی می‌کند از این طریق که از پول پدرش برای پرداختن بدهی‌اش به آنها استفاده می‌کند.

اما بالاترین بهایی که مجبور شده بپردازد ازدست دادن خانواده‌اش است، زیرا در نابودی پدرش مشارکت کرده است. فیلم چیزی از سرنوشت مادر و پدربزرگش که ظن برده بود پسرش قربانی دسیسه‌ای شده، نمی‌گوید. رستوران رؤیایی سرانجام به‌راه می‌افتد، در غیاب منصور و طلا، و با این حال طلا گره و ستیز نهفته در دل یک عنصر کلیدی از جامعه‌ی ایرانی، یعنی خانواده، را آشکارا نگشوده و حل‌نشده رها می‌کند، چه بسا آن را به تصویری باز بدل می‌سازد، یا شاید هم یک ناتصویر باز. بنا به صحنه‌های قبلی فیلم می‌دانیم که دریا آبستن شد و تصمیم گرفت بچه را به دنیا نیاورد. این موضوع را همچون رازی نگه داشت و فقط یکی از دوستانش را آگاه ساخت، درواقع یکی از چهار شریک کسب‌وکارش. بنابراین، صحنه‌ی پایانی حاوی هیچ نوع استعاره‌ای از یک شروع نو نیست، یعنی مثلاً نوزادی را که شاید فرزند او و منصور باشد و دنیایشان را روشنایی بخشد، به‌تصویر نمی‌کشد. فیلم از قدم‌گذاشتن به آن مسیر پرهیز دارد و در همان حال نشان می‌دهد که طلا و پدرش، یعنی دغدغه‌ی اصلی منصور در سراسر فیلم، احتمالاً زندگی‌ای نو در آن سوی اقیانوس‌ها خواهند داشت. ما چیزی از سرنوشت‌شان در نمی‌یابیم. فقط می‌دانیم نجات آنها تا چه پایه برای منصور طاقت‌فرسا و ویرانگر بوده است. شاید این اشاره‌ی ضمنی فیلم به بنیانی برای همبستگی در ورای شور و شوق همگان برای پروژه‌ای کارآفرینانه باشد. جز این‌که در ایران امروز جای چندان برای آن نیست.

آنچه در طلا حقیقتاً و کاملاً حل‌وفصل شده، نجات‌داده می‌شود، خودِ سوپ‌فروشی است، کسب‌وکاری محقر، خوش‌سلیقه، و نه بی‌بهره از فرهنگ. آیا این پیروزی روحیه‌ی کارآفرینانه درواری خانواده و پدرسالاری‌ست؟ اگر چنین باشد، پس طلا خانواده را به‌مثابه‌ی نهادی قدرتمند حل‌شده در بی‌بینی می‌بیند، تابلویی که در تصاویر متحرک ایرانی چندان ناآشنا نیست. آنجا که خانواده در سینما ظاهر می‌شود، نظیر بی‌شمار مورد از نمایش حرص و طمع سرمایه‌دارانه‌ای که معمولاً اراده‌ای اخلاقی بر آن چیره می‌شود، فیلم‌ها معمولاً گرایش دارند یا خانواده را نجات دهند یا زمانی که به‌نحوی تراژیک به‌دام پول و «مادی‌گرایی» می‌افتد، بر داغ خانواده سوگواری کنند.

آیا خانواده بهای مقدر برای بهروزی طبقه‌ی متوسط ضعیف‌نگه‌داشته‌شده است؟ در مقاله‌ای اخیر در گاردین، منش و اخلاقیات غالب، یا فقدان آن، در سینمای «بدنه اصلی» دهه‌ی نود چنین توصیف شده است: «مردان ثروتمند در این فیلم‌ها خیلی زود درمی‌یابند که می‌توانند همه چیز را بخرند - آدم‌ها، شرافت، خانواده، و بالاخص عشق. زنان زیبا نیز همین را درمی‌یابند، همچنین این‌که می‌توانند زیبایی‌شان را با پول تاخت بزنند».

کمتر کسی که ساکن ایران است، منکر این منش حاکم بر جامعه‌ی مدنی است و بسیاری شاهد انکشاف آن بر پرده‌ی سینما اند. مشکل این دیدگاه، در پرتو فیلم‌هایی که از آنها بحث کردم، این نیست که تصویری تاریک و بدبینانه از زندگی طبقه‌ی متوسط در ایران به دست می‌دهد. برعکس. این دیدگاه به قدر کافی بدبینانه نیست که نشان دهد فروپاشی خانواده و خانه خود را ناخودآگاه به عنوان شرط ضروری و آری‌گویانه‌ی بدل شدن به طبقه‌ی متوسط عرضه می‌کند.

اگر نوری در انتهای این تونل تاریک و دراز درخشان باشد، پرهیز از گره‌گشایی‌ها و راه‌حلی‌هایی است که به لحاظ تاریخی و زیباشناختی به مسئله‌ی قدیم و بن‌بست‌های جدید ارائه شده است. طبقه‌ی متوسطی دهه‌ی تیره‌وتار کنونی، چه در حال انبساط باشد چه انقباض، هنوز مانده تا تصاویری تولید کند که در آنها پایان‌بندی‌هایی حقیقی و پیشنهاد از پی ستیزهای واقعی ارائه شده باشند. باقی کار باید روزی در جایی ورای قلمرو نمودهای زیباشناختی رخ دهد.

پانویس ها

۱ - برای بحثی از سینمای بدنه اصلی و معضلات اصلی زیباشناختی و اجتماعی آن و راه‌حل‌های طرح‌شده در آن رجوع کنید به: هارونی. ۲۰۱۳.

۲ - برای بحثی از وضعیت طبقه‌ی متوسط ایران در دهه‌ی بعد از جنبش سبز، رجوع کنید به: صداقت. ۱۳۹۹.

۳ - برای نمونه‌ای متأخر، رجوع کنید به: لانگفورد ۲۰۱۹.

۴ - به طور خاص، نگاه کنید به: در مدت معلوم (وحید امیرخانی. ۱۳۹۳) و خفگی (فریدون جیرانی. ۱۳۹۶).

۵ - برای تحلیلی عمقی از ایده و نقش مثبت پایان باز در سینمای کیارستمی و دیگران، رجوع کنید به: چادهوری و فین. ۲۰۰۳.

۶ - برای بحثی از این فیلم و تفسیر پایان‌بندی آن، رجوع کنید به: اسلامی. ص. ۹۵.

۷ رجوع کنید به: نفیسی. ۱۹۹۵.

۸ - کلبی‌مشربانه‌ترین فرم این آری‌گویی در قالب توصیفی بسیار زیباشناختی شده از مکان‌ها در اصفهان را، آن‌هم در میانه‌ی انبوه فزاینده‌ی مشکلات در روابط و ازدواج، می‌توان در فیلم رضا (رضا معتمدی، ۱۳۹۷) یافت.

۹ - رجوع کنید به ریوز و دیگران، ۲۰۱۸. درمورد فرهنگ به‌عنوان یکی از سه جنبه‌ی طبقات متوسط. برای بررسی مفصل ساختار طبقه در ایران از منظری اقتصادی، رجوع کنید به: نومان‌ی و بهداد، ۲۰۰۶.

۱۰ - هریس، ۲۰۲۰. هریس ابزارهای نظری گوناگون برای درک طبقه‌ی متوسط را طرح می‌کند و جنبه‌ی اساساً سیاسی خود کاربرد این اصطلاح را رومی‌آورد.

۱۱- ابادری، یوسف، ۱۳۹۲. «پیدایش و تبلیغ گفتار نئولبرالیسم». ابادری در این مقاله‌ی بسیار خواننده‌شده، کارآفرینی و بازار آزار را در ایران ردیابی می‌کند.

12- Harouni, Houman. 2013. 'Why the Iranian film industry is like Hollywood before 1969' The Guardian, 8 February. Accessed 16 June 2021.

Chaudhuri, Shohini and Finn, Howard. 2003. 'The Open Image: Poetic Realism and the New Iranian Cinema', Screen, no. 44: pp. 38-47.

Harouni, Houman. 2013. 'Why the Iranian film industry is like Hollywood before 1969' The Guardian, 8 February. Accessed 16 June 2021.

<https://www.theguardian.com/world/iran-blog/2013/feb/08/iranian-film-industry-like-hollywood>

Harris, Kevan. 2020. 'Unraveling the Middle Class in Postrevolutionary Iran,' Political Power and Social Theory, vol. 37, pp. 103-104.

Langford, Michelle .2019. Allegory in Iranian Cinema: The Aes-

thetics of Poetry and Resistance. London: Bloomsbury.

Naficy, H. 1995. 'Iranian Cinema under the Islamic Republic'. *American Anthropologist*, 97 (3), new series, 548-558. Accessed June 16, 2021, from <http://www.jstor.org/stable/683274>

Nomani, Farhad and Sohrab Behdad. 2006. *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* New York: Syracuse University Press.

Reeves, Richard V., Guyot, Katherine and Krause, Eleanor. 2018. 'Defining the middle class: Cash, credentials, or culture?' in: www.brookings.edu, 7 May. Accessed 16 June 2021.

<https://www.brookings.edu/research/defining-the-middle-class-cash-credentials-or-culture/>

اباذری، یوسف. ۱۳۹۲. «بنیادگرایی بازار: تأملی درباره‌ی مبانی فلسفی مکتب بازار آزاد»، مهرنامه، شماره‌ی ۱۳

اسلامی، مازیار. ۱۳۹۵. بوطیقای گسست: سینمای اصغر فرهادی، تهران: نشر چشمه

صداقت، پرویز. ۱۳۹۹. «قبض و بسط طبقه‌ی متوسط ایران»، در سایت رادیو زمانه:

https://www.radiozamaneh.com/584759/?fbclid=IwAR1x5nC_qPsCqurEE-ctYCHX9-zcNuYkHAjIprdeD35_2j1Qkjt3EizxFOA

فیلم‌ها

جدایی نادر از سیمین، ۱۳۹۰، اصغر فرهادی، تهیه‌کننده: اصغر فرهادی.

طلا، ۱۳۹۷، پرویز شهبازی، تهیه‌کننده: رامبد جوان.

جهان، با من برقص، ۱۳۹۷، سروش صحت، تهیه‌کننده: محمد جوان تختکشیان.

دوئت، ۱۳۹۴، نوید دانش، تهیه‌کننده: احسان رسول‌اف.

۳۱۹



در میانه،
در حاشیه



درمیانہ | **درحاشیہ**

طبقه‌ی متوسط و مسئله‌ی مواد در ایران امروز

نوشته‌ی یکتا سرخوش

فشرده: در این مقاله ابتدا تاریخی خلاصه از مواد مخدر، محرک و روانگردان و مصرف آن‌ها در ایران را ارائه می‌دهیم و از سوی دیگر به سیر تحول قوانین منع‌کننده و کیفی مرتبط با مصرف یا دادوستد مواد نیز می‌نگریم. یکی از پرسش‌های اصلی پیش‌روی ما این است که آیا در این چهل سال اخیر، ماده‌ی مصرفی و شیوه‌ی مصرفی ارجح، الگوی مصرف و قشر مصرف‌کننده تغییراتی کرده‌اند؟ و اگر چنین است، این تغییرات را چگونه می‌توان در بستر تغییرات اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی ایران تحلیل کرد؟ با نگاهی به برخی پژوهش‌ها و مقالات علمی و بررسی‌های میدانی و آماری منتشرشده در این رابطه سعی می‌کنیم به این پرسش پاسخ دهیم. در این راستا به اردوگاه‌های ترک‌اعتیاد در ایران معاصر نیز خواهیم پرداخت. همچنین به چهره‌ی «معتاد متجاهر» به‌منزله‌ی استثنای قاعده‌ساز وضعیت معاصر در ایران خواهیم نگرست. سرانجام خواهیم کوشید با نگاهی انتقادی به مناسبت طبقه‌ی متوسط فقیرشونده‌ی ایران با مواد پردازیم.

پیش‌گفتار

مصرف مواد، در انواع و اقسام آن (اعم از مخدر، محرک، و روان‌گردان) و به شیوه‌های گوناگون، چه در قالب یک تفنن گهگاهی و چه در قالب عادت و اعتیادی درازمدت، در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. دست‌کم در مورد دو ماده‌ی اصلی سنتی، تریاک و حشیش و مشتقات گوناگون آن‌ها، اسناد تاریخی و نیز متون ادبی مدرکی برای اثبات این سابقه‌ی طولانی آشنایی ایرانیان با مواد

فراهم می‌آورند. از شاهنامه‌ی فردوسی و گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی گرفته تا بوف کور هدایت، آثار ادبی ما پر از اشاره‌هایی به مواد مخدر و مصرف آن هستند.

مازیار غیابی در کتاب سیاست مواد مخدر: مدیریت اختلال در جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که استفاده‌ی طبقه‌ی کارگر از تریاک و شیره در زمان اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۶ به اوج خود رسید.^۱ این روی آوردن طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر به مصرف تریاک و شیره به دنبال سیاستی بود که به دستور نیروهای متفقین، به ویژه اتحاد جماهیر شوروی اجرایی شد و به موجب آن تولید تریاک در بیست و دو منطقه در ایران ممنوع شد - ممنوعیتی که به شدت شکست خورد.^۲

تولیدکنندگان خشخاش آگاه به اینکه دولت برای پر کردن خزینهِ ملی تریاک دچار مشکل خواهد شد و نیاز دارد دستور کشت بیشتر دهد، قیمت تریاک را به شدت پایین آوردند. با پایین آوردن قیمت تریاک، تعداد زیادی از ایرانیان به ویژه طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط به مصرف آن روی نموده، تریاک و مشتقات آن بین این طبقه پرترفدار شد.^۳

روزنامه آفتاب یزد در شماره ۱۲ خرداد ۱۴۰۰ خود در مقاله‌ای به قلم شوق الشعرا می‌نویسد که آمار بالای مصرف مواد مخدر در بین جامعه‌ی کارگری در ایران هنوز بالاست. بر طبق آماری که این روزنامه منتشر کرده، حدود ۲۲.۳ درصد جامعه‌ی کارگری ایران درگیر مصرف مستمر مواد مخدر هستند.^۴

اما موضوع استفاده‌ی طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر از مواد مخدر به ویژه در صد سال اخیر در ایران، همزمان، موضوع تادیب نیروی کار برای عدم استفاده از تریاک و مشتقات آن و بهینه سازی این نیرو برای کار بهتر نیز بوده است. با اوج گرفتن مصرف تریاک در بین کارگران و کارمندان و همچنان زنان خانوارهای آنهاست که این سیاست اقتصادی تادیبی پیاده می‌شود. شخص تریاکی به مرور فردی ضعیف و بی اراده تصویر می‌شود که برای جامعه و سیاست‌های توسعه‌ای مضر است و باید درمان شود.

نگاهی به آمار مصرف مواد در ایران امروز

در چند دهه‌ی اخیر در ایران، دو گرایش در تلاش ناکام برای حل «بحران مواد» همراه بوده‌اند: جرم‌انگاری افراطی مصرف مواد در توازی با پزشکیانه‌سازی و آسیب‌شناسانه‌کردن اعتیاد از سوی گفتار حاکم تکرار و باز تکرار شده است.

تجربه‌ی بیش از چهار دهه مبارزه با مصرف و اعتیاد و دادوستد مواد در حکومت جمهوری اسلامی، که در قالب انواع کیف‌های سنگین زندان و حتی اعدام، طرح‌های جمع‌آوری معتادان «متجاهر» از سطح شهر و انتقال آن‌ها به اردوگاه‌های اجباری ترک‌اعتیاد (که بنابر گزارش‌ها و شواهد زنده، شرایطی بسیار فجیع، رقت‌بار و غیرانسانی دارند)، در عمل به هیچ وجه کارآمد و ثمربخش نبوده است. وضعیت بحرانی مواد و اعتیاد در طی این سال‌ها نه بهتر که به‌راستی به‌مراتب بدتر هم شده است.^۵

با گسترش دامنه‌ی مصرف مواد و فراگیری آن در میان اقشار گوناگون، امروزه مصرف‌کنندگان مواد در ایران دیگر صرفاً معتادان «متجاهر» و بی‌خانمانان کارتن‌خواب نیستند، بلکه تصویری که گفتار حاکم و طبقه‌ی متوسط هردو سعی در تثبیت‌اش داشته‌اند، طیفی از قشرهای گوناگون از طبقه‌ی فرودست و طبقه‌ی متوسط تا طبقه‌ی مرفه‌تر را نیز دربرمی‌گیرد که هرکدام البته الگو و شیوه‌ی مصرف و ماده‌ی محبوب خودشان را دارند - سعید مدنی جامعه‌شناس در مصاحبه‌ای همین نکته را تأیید می‌کند:

بر اساس مطالعه‌ای که انجام شده حدود ۲۰ درصد از نیروی کار ایران سوءمصرف‌کننده‌ی مواد مخدر هستند. یعنی این‌طور نیست که فکر کنیم معتادان فقط همان افراد کنار خیابان هستند، بلکه بخش زیادی از نیروی کار در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و ادارات هم گرفتار سوءمصرف مواد مخدر هستند. بنابراین، وقتی جمعیتی که باید در خدمت توسعه باشد درگیر مواد مخدر می‌شود، یعنی وضعیت بحرانی است.^۶

آخرین آماری که ستاد مبارزه با مواد مخدر در مورد تعداد معتادان کشور منتشر کرده، مربوط به سال ۲۰۱۹/۱۳۹۸ است. سردار اسکندر مومنی، دبیرکل این سازمان اعلام می‌کند که در ایران دو میلیون و ۸۰۰ هزار نفر مصرف‌کننده مستمر مواد مخدر هست که معادل ۴.۵ درصد جمعیت کشور ایران هستند. در جمعیت کارگری این رقم ۳/۲۲ درصد است، این رقم در میان جمعیت دانشجویی ۷.۴ درصد، و در میان زنان ۶.۰ درصد است.^۷

اما همین آمار رسمی هم دقیق نیست. در پژوهشی که «فکتنامه» انجام داده نشان داده که همین درصد رسمی جمعیت معتادان زن را نمی‌شود به گواه پژوهش‌های مختلف تأیید کرد و این رقم پس از انقلاب ۱۳۵۷ حدود ۱۲ درصد بوده و سیر نزولی طی کرده و در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۴ در بیشتر پژوهش‌های مستقل در حدود ۱۰ درصد گزارش شده است.^۸

در اینجا رقم هفت درصد آمار استفاده‌ی مستمر از مواد مخدر در بین دانشجویان در ایران از این نظر اهمیت دارد که سیاست‌های خصوصی سازی آموزش در ایران دانشگاه‌ها را عملاً جایی برای ورودی‌هایی کرده که از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط می‌آیند. در فروردین ۱۴۰۰، وزارت آموزش و پرورش تحقیقی را با توجه به موضوع عدالت و برابری دسترسی به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی با بررسی داده‌های آزمون سراسری دانشگاه‌ها (کنکور سراسری) در سال ۱۳۹۹ منتشر کرد.^۹

بنا به این پژوهش، نابرابری توزیع رتبه‌های برتر کنکور در انواع مدارس کشور در ایران طبقاتی و نابرابر است. مدارس استعداد درخشان، نمونه دولتی و مدارس غیر دولتی که در هر سه آنها سیاست‌های خصوصی سازی پیاده شده و بیشتر دانش آموزان جایگاه طبقه متوسط پایین تا طبقه‌ی متوسط بالا دارند به ترتیب، ۳۹، ۵/۲۴ درصد و ۱۹ درصد از سه هزار نفر اول کنکور را به خود اختصاص دادند. این در حالی است که هر سه‌ی این مدارس سهم‌شان از کل دانش آموزان پایه دوازدهمی ایران به ترتیب ۵/۳ درصد، ۹ درصد و ۱۹ درصد است.^{۱۰} به عبارتی مدرسی که بیشتر شهری‌اند و در آنها سیاست‌های خصوصی سازی پیاده شده در مجموع ۵/۸۲ درصد ورودی‌ها را در رتبه‌های ۳۰۰۰ اول کنکور دارند در حالی که سهم‌شان از کل جمعیت دانش آموزان سال دوازدهمی در ایران ۵/۳۱ درصد است. در برابر ارقام مربوط به مدارس خصوصی سازی شده، سهم مدارس دولتی از رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کشور ۱۰٪ است در حالی که ۵۴ درصد جمعیت دانش آموزی پایه‌ی دوازدهم از مدارس دولتی‌اند.^{۱۱} به این ترتیب می‌توان این نتیجه‌ی غیرمستقیم را گرفت که آن هفت درصد از جامعه‌ی دانشجویی ایران که معتاد هستند، بیشترشان متعلق به طبقه‌ی متوسط شهری هستند.^{۱۲}

در ایران آمار دقیق و نتایج مطالعات درباره‌ی شیوه‌ی مصرف سیگار و مواد مخدر اغلب به صورت شفاف در دسترس عموم قرار نمی‌گیرد و در این میان آمارهای بعضاً ضد و نقیض، متفاوت و غیرقابل اثبات از جمعیت مصرف‌کنندگان مواد مخدر وجود دارد. اگرچه آمار فوق از سوی مراجع رسمی منتشر شده است، اما به دلیل نبود سازمان و نهادی مستقل که امکان نظارت، فعالیت و پیگیری موضوع مرتبط با آمار و ارقام را به صورت ریشه‌ای به ویژه در حوزه‌ی کارگران، کارمندان، شاغلان، بیکاران، دانشجویان، زنان، کودکان و دانش‌آموزان داشته باشد، برآورد می‌شود که آمار منتشرشده، غیردقیق، مبهم و کمتر از میزان واقعی باشد. ۱۱. صرف‌نظر از مسئله‌ی صحت یا دقت این اعداد، آمارهای رسمی ارائه‌شده بسته به نوع تعریف مصرف‌کننده، معتاد، و مفهوم مواد و اعتیاد نتایجی متفاوت و گاه متناقض و غیرواقعی ارائه می‌دهند.^{۱۳}

بر اساس گزارش سالانه‌ی «دفتر مبارزه با مواد و جرایم» سازمان ملل متحد، ایران همچنان بالاترین رتبه‌ی شیوع در مصرف مواد و همچنین بالاترین مصرف تریاک در جهان را دارد، گرچه بیشترین مقدار مواد مخدر توقیف‌شده نیز از سوی ایران گزارش شده است که به‌طور سالانه ۶۴۴ تن تریاک، ۲۱ تن مورفین و ۲۵ تن هروئین بوده است.^{۱۴}

این مسئله را باید با توجه به همسایگی جغرافیایی ایران و افغانستان، بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی مواد مخدر، و قرارگرفتن ایران در مسیر قاچاق مواد به سمت بازارهای اروپا (مسیر مشهور به بالکان) فهمید.

تاریخچه‌ای از مصرف مواد در ایران از صفویه تا پهلوی

خشخاش از اواخر قرن یازدهم یا دوازدهم در ایران کشت می‌شد، ولی به گفته‌ی فریدون آدمیت: «تا اواسط قرن نوزدهم تولید و مصرف آن بسیار کم بود».^{۱۵} به گفته‌ی رودی مته، تاریخ‌نگار و ایران‌شناس، در کتاب تفریحات ایرانیان: مسکرات و مخدرات از صفویه تا قاجاریه، قدیمی‌ترین اشاره به مصرف تریاک در ایران به متنی متعلق به دوران ساسانیان برمی‌گردد. به زعم مته: «از دوره‌ی صفویه تا جمهوری اسلامی، از مجلسی تا خمینی، خطی مستقیم وجود دارد». و از همین دوره‌ی صفویه است که برای نخستین بار اعتیاد به مواد به‌عنوان یک معضل یا مسئله‌ی آسیب‌شناختی مطرح می‌شود، و نخستین قوانین تنبیهی علیه مصرف و نیز دادوستد مواد وضع می‌شوند، و در این میان حتی کیفر مرگ از سوی شاه عباس دوم تعیین می‌گردد.^{۱۶}

به گفته‌ی رودی مته، بنا بر اسناد تاریخی موجود، تریاک در دوره‌ی قاجاریه هم کماکان مثل صفویه در ایران رواج داشته است، اما شیوه‌ی مصرف^{۱۷} آن از خوردن به دودکردن و کشیدن با وافور تغییر می‌کند و ظاهراً همین تغییر است که باعث افزایش مصرف در میان گستره‌ای از طبقات مردم و اعتیاد به تریاک در ایران می‌شود - تریاک آن جایگاه اجتماعی نسبتاً مقبولش را از دست می‌دهد و منبع اعتیاد و فلاکت‌های اجتماعی می‌شود.^{۱۸}

نخستین بار در زمان صدارت امیرکبیر در سال ۱۲۶۷، کشت وسیع و برنامه‌ریزی‌شده‌ی خشخاش در اطراف تهران آغاز شد. از آن پس تریاک محصولی صادراتی شد و کشاورزان به کاشتن خشخاش روی آوردند. صادرات تریاک خارج از ایران یکی از منابع درآمدزایی برای دولت آن زمان بود.^{۱۹} در دوره‌ی قاجارکاشت خشخاش و تولید تریاک به‌صورت گسترده و نظام‌مند در ایران رواج یافت و به دلیل سود بالای صادرات آن چنان عمومیت می‌یابد

که حتی جای کشت گندم و غلات دیگر را هم می‌گیرد. این کشت افراطی خشخاش در قحطی بزرگ آن دوره نقشی اساسی داشت که حدود یک‌دهم از جمعیت کشور را از بین برد.^{۲۰}

سیاحان و مستشرقانی که در دوران صفویه و قاجاریه به ایران سفر کرده‌اند، در نوشته‌هایشان به مصرف تریاک و حشیش، و همچنین کشت خشخاش و تولید تریاک اشاره کرده‌اند. از جمله، «اولیماروس در سال ۱۶۳۰ به کشت خشخاش در اصفهان اشاره می‌کند و چند دهه بعد نیز دکتر تونوت به کشت خشخاش و تولید تریاک در نزدیکی شیراز اشاره دارد».^{۲۱}

رودی مته در این مورد می‌نویسد: «تریاک و بنگ در ایران ... جایگزین‌های مشروع و قابل‌قبولی برای شراب بودند. تریاک، که مدت‌ها به‌جای دودکردن، خورده می‌شد، به‌خصوص به‌خوبی درون جامعه ادغام شد، آن‌قدر خوب که مشاهده‌گران فرانسوی جامعه‌ی صفوی مصرف آن را به مصرف شراب در کشور خودشان تشبیه می‌کردند...».^{۲۲}

یاکوب ادوارد پولاک، پزشک یهودی اتریشی‌تباری، که به دعوت امیرکبیر به ایران آمد تا در مدرسه‌ی تازه‌تأسیس دارالفنون پزشکی تدریس کند در کتاب سفرنامه‌اش با عنوان اصلی ایران و ساکنانش به زبان آلمانی^{۲۳} که بعدها به فارسی نیز ترجمه شد،^{۲۴} از نگاه یک پزشک و انسان‌شناس به مصرف مواد در ایران پرداخته است. او در فصلی تحت عنوان «مخدرها، زهرها و پادزهرها» از جمله به تریاک و حشیش اشاره می‌کند:

مصرف تریاک عمومیت دارد و منعی برای آن قائل نشده‌اند و مانند حشیش سرشکستگی ندارد و قبول عامه یافته است. تقریباً هر ایرانی که بتواند از عهده‌ی مخارج آن برآید حداقل در روز یک بار حب تریاک می‌خورد...»^{۲۵}

در سال ۱۳۲۴، با گسترش اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، دولت پهلوی با تصویب قانونی کشت خشخاش و مصرف تریاک را ممنوع کرد. با ادامه‌ی کشت خشخاش در کشورهای همسایه، به‌خصوص افغانستان، و ادامه‌ی قاچاق تریاک به ایران، در سال ۱۳۴۷ دولت خط مشی تازه‌ای را در مورد کشت و مصرف تریاک در پیش گرفت. در این طرح معتادین به دو گروه معتادین ثبت‌نام شده یا کوپن‌دار و معتادین غیرقانونی تقسیم شدند. گروه نخست را معتادینی تشکیل می‌دادند که سن بالاتر از ۶۰ سال داشتند. برای تأمین نیاز این افراد به تریاک، دولت، کشت خشخاش را در نواحی محدودی با نظارت دولت مجاز اعلام کرد. وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی مأمور بود که به‌طور محدود

در ایران خشخاش کشت کند و بدین ترتیب، تولید و توزیع تریاک به انحصار دولت درآمد و کارمندان و حقوق بگیران دولت در صورت اعتیاد موظف بودند تا مدت شش ماه ترک اعتیاد کنند، در غیر این صورت اخراج می شدند.^{۲۶}

این راهبرد مداراگرانه و روادارانه در مورد معتادان مسن تر در این مقطع در ایران آزمایش شد و نخستین و واپسین طرح از این سنخ بود، که البته ظاهراً مطالعه‌ای درباره‌ی کامیابی یا ناکامی آن در کاهش میزان اعتیاد انجام نشده است. اما تجربه‌های مشابه از کشورهای دیگر در زمینه‌ی جرم‌زدایی از مصرف مواد موفقیت بسیار بالایی در این امر داشته‌اند.

همان گونه که مازیار غیابی در کتاب سیاست‌های مواد مخدر می‌نویسد، رابطه‌ی دولت رضا شاه پهلوی با تریاک از این منظر دوسوگرا بود که از طرفی دولت در رابطه با سیاست‌های تجددخواهی می‌خواست که مصرف تریاک و تولید تریاک را تحدید کند، اما از طرفی دولت تازه تأسیس پهلوی نیازمند درآمدهای تولید تریاک بود. در سال‌های پس از ۱۹۲۵، ایران تا ۳۰ درصد کل تریاک جهان را تولید می‌کرد و درآمدهای ناشی از فروش داخلی و صدور تریاک، برخی از سال‌ها تا سقف نه درصد کل تولید ناخالص کشور هم گزارش شده است.^{۲۷}

پس از کودتای ۲۸ مرداد، سیاست‌های تادیبی حکومت پهلوی به سمت ایجاد یک جامعه‌ی اخلاقی با این شاخص‌ها روی آورد: جامعه‌ای که از نظر سیاسی نزدیکتر به بلوک غرب و سیاست‌های غربی‌ها باشد (به اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم نزدیک نباشد)، از نظر اجتماعی مولد و قانونمند باشد. ایران در راستای این سیاست‌ها، در نوامبر ۱۹۵۵، برنامه‌ی گسترده‌ای برای ترک دادن معتادها را آغاز کردند و همزمان با آن، مراکز توانبخشی معتادان به طور گسترده در ایران ایجاد شدند.^{۲۸}

انجمن مبارزه با الکل و تریاک در سال ۱۹۴۳ در دوران حکومت پهلوی بنیاد نهاده شد و در بخشی از تبلیغاتش علیه مصرف مواد مخدر، کارگران ایرانی را هدف قرار داد. تریاک در این تبلیغات تبدیل به بلای خانمانسوز شد که خانواده‌های کارگری را هدف قرار داده و یک مانع اصلی برای کار و تولید است. در همین دوران بود که دولت پهلوی ممنوعیت پانزده دقیقه استراحت کاری برای مصرف تریاک را اعلام کرد و مصرف تریاک در محل کار برای کارگران و کارمندان ممنوع شد. این از اولین نمونه‌های سیاست‌های تادیبی و تحدید الگوهای مصرف تریاک بود که به طور مشخص، طبقه‌ی کارمندان و کارگران را هدف قرار داد و قوانین استخدامی بر اساس تریاکی نبودن نیروی کار تغییر

انقلاب ۱۳۵۷: ایده‌ی امت اسلامی و سوژه‌ی سالم انقلابی

پس از انقلاب ۱۳۵۷، کارزاری سراسری از سوی حکومت جدید برای مبارزه با مواد و مصرف‌کنندگان و فروشندگان آغاز شد. نه تنها مصرف‌الکل به علت منع شرعی ممنوع گشت، بلکه تلاشی جدی و گسترده برای «حل مسئله‌ی مواد» آغاز شد؛ مسئله‌ای که البته پس از گذشت چهار دهه از انقلاب هنوز نه تنها حل نشده، که به گستردگی و شدت آن نیز افزوده شده است. این کارزار، که در چهار دهه‌ی پس از انقلاب تا امروز نیز ادامه داشته، کوشیده است به روش‌ها و شکل‌های مختلفی مسئله‌ی مواد را حل کند: از مجازات‌های افراطی و سعی در حذف فیزیکی معتادان به شیوه‌ی خلخالی گرفته تا رویکردی که در پی «سامان‌دادن» و «مدیریت بحران» است. مصرف‌کنندگان مواد در ایران پس از انقلاب سوژه آزمایشی انواع و اقسام طرح‌ها و برنامه‌های دولتی بوده‌اند.

اولین اقدام در زمینه‌ی رسیدگی به جرایم مواد مخدر، تصویب آیین‌نامه‌ی دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب مصوب ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ بود. بر اساس این آیین‌نامه رسیدگی به جرایم ساختن، واردکردن، توزیع و فروش مواد مخدر در صلاحیت دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب قرار گرفت. تا پیش از این تاریخ، پرونده‌های مواد مخدر در محاکم کیفری دادگستری بررسی می‌شدند که عمدتاً موجب می‌شد تا مجازات‌های سبک و بعضاً متفاوت صادر شود. این احکام، مطلوب فضای انقلابی نبود، به همین دلیل، همه‌ی پرونده‌ها به دادگاه‌های انقلاب ارجاع داده شدند. هم‌چنین بر اساس لایحه‌ی قانونی مربوط به تشکیل هیئت تشخیص صلاحیت برای رسیدگی به پرونده‌های مواد مخدر، در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۹، به وزارت دادگستری اجازه داده شد که در صورت لزوم، پرونده‌های مربوط به اختفا، حمل، خرید، فروش و پرونده‌های دیگر جرایم مواد مخدر را به دادگاه‌های انقلاب ارجاع دهد. از این گذشته به دنبال تصویب لایحه‌ی قانونی «تشدید مجازات مرتکبین جرایم مواد مخدر» توسط شورای انقلاب در ۱۹ خرداد ۱۳۵۹، رسیدگی به جرایم مندرج در آن لایحه به مراجع دادگستری و دادگاه‌های انقلاب واگذار شد.

انتخاب صادق خلخالی از سوی بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، به سرپرستی «اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر» تصادفی نبود. او کسی بود که به شقاوت و سنگدلی و قطعیت در داوری و مجازات شهره بود و از همان نخستین روزهای انقلاب با اعدام‌های گسترده و پرشتاب به‌عنوان حاکم شرع در دادگاه‌های انقلاب «صلاحیت» خود را ثابت کرده بود. خلخالی بنا بود ریشه‌ی اعتیاد را در ایران

بخشکاند، طوری که هیچ معتادی در ایران باقی نماند و امت اسلامی از وجود آن‌ها پاک شود. اقدام‌های بی‌رحمانه‌ای همچون اعدام مصرف‌کنندگان یا حبس و تبعید آنان به مکان‌های دورافتاده همگی از نقاط سیاه کارنامه‌ی خلخالی‌اند. خلخالی در دی ماه ۱۳۵۹ استعفا داد. این تصور که با حذف فیزیکی عوامل تولید و توزیع مواد به سرعت می‌توان مسئله‌ی اعتیاد را برای همیشه حل کرد، تحت تأثیر گرایش‌های رادیکال حاکم بر فضای سیاسی اجتماعی کشور در آن زمان بود.^{۳۰} «ستاد مبارزه با مواد مخدر» در سال ۱۳۶۷ با تصویب «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تشکیل شد که ریاست آن بر عهده‌ی رئیس‌جمهور قرار گرفت. در همان سال، نخستین قانون جامع مبارزه با مواد مخدر توسط «مجمع تشخیص مصلحت نظام» به تصویب رسید و بعدها در سال ۱۳۷۶ مورد بازنگری قرار گرفت.

ساخت «امت اسلامی» با اعدام‌های گسترده‌ی وابستگان به رژیم سابق، حذف و سرکوب گروه‌های سیاسی انقلابی مخالف جمهوری اسلامی (مجاهدها، چپ‌ها) و البته شاید بی‌اهمیت‌تر از همه از نگاه اغلب مردم، حذف معتادان و «بنگی‌ها و مغنگی‌ها» ممکن شد. به این ترتیب، تصویر یکدست و پاکیزه‌ی مومنان انقلابی تن‌درست که حکومت برای بازنمایی امت اسلامی آرمانی‌اش به آن نیاز داشت، ترسیم شد. در این تصویر جایی برای مصرف‌کننده و معتاد نبود، درست همان‌طور که فروش و مصرف الکل به علت منع شرعی ممنوع اعلام شد، اساساً مصرف مواد نیز به‌عنوان جلوه‌هایی از «فساد و فحشا» و «فسق و فجور» و «لهو و لعب» تقبیح شد و استفاده از این واژه‌های شرعی برای توصیف مصرف‌کنندگان، آغازگر نگاه مجرم‌انگار بود که اجرای قانون جزای اسلامی را بر اساس ایدئولوژی حکومت جدید، راه حل مشکلات جامعه‌ی ایران می‌دانست.

سعید مدنی جامعه‌شناس در کتاب اعتیاد در ایران می‌نویسد:

به نظر مسئولان پس از انقلاب اعتیاد نوعی رفتار ضد انقلابی بود که استعمارگران برای نابودی اسلام و انقلاب اسلامی از آن حمایت می‌کردند و بنابراین باید با اتخاذ تدابیر قانونی و کیفری خشن و جدی برای همیشه به این معضل خاتمه داده می‌شد.^{۳۱}

انواع و اقسام تبلیغات منفی علیه مواد و اعتیاد در رسانه‌ها و انبوه فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی که شخصیت معتاد را به‌عنوان نقش منفی به طرزی تحقیرآمیز بازنمایی می‌کردند، در طول این سال‌ها بر داغ ننگ مواد در ایران هرچه بیشتر دامن زدند. در این میان البته یک نگاه یکدست‌ساز غالب بود که مواد را به کلی رد می‌کرد و فرد معتاد را به اهریمن مطلق بدل می‌کرد. معتاد

نه تنها «انگل جامعه» قلمداد می‌شد، بلکه به محض وقوع جرمی مثل تجاوز یا قتل در بسیاری از موارد، همچون نخستین افراد مظنون معرفی می‌شد.

رواج نگاه پزشکی و روان‌پزشکی به معتادان و بیمار قلمدادکردن آن‌ها در دهه‌های اخیر در ایران همزمان با آگاه‌شدن طبقه‌ی متوسط به این واقعیت بود که بسیاری از این مجرمان سابق و بیماران امروزی فرزندان همین طبقه‌اند. آنان که آرزویشان پاک‌کردن جامعه از مواد و معتادان بود کم‌کم پی بردند که حبس و حذف فیزیکی معتادان راه به جایی نمی‌برد. تغییر رویکرد حکومتی برای حل مسئله‌ی مواد در ایران از رویکرد قهری و پلیسی مفرط به رویکرد تنظیمی-پزشکی با رواج انواع و اقسام کلینیک‌های ترک‌اعتیاد و متادون‌درمانی در کنار انجمن‌های معتادان گمنام، نگاه مجرم‌انگار به مصرف‌کننده و معتاد را با نگاهی بیماران‌انگار تلفیق کرد.

اما این تغییر رویکرد هیچ‌گاه به طور کامل عملی نشد. حبس‌های طولانی و حتی مجازات‌های اعدام برای معتادان (گاه صرفاً به جرم حمل مقدار کمی مواد برای مصرف شخصی) هنوز در ایران وجود دارد. نابرابری در نگاه به معتادان نیز بسته به وضعیت طبقاتی و اقتصادی‌شان وجود دارد و در نوع برخورد با آن‌ها تعیین‌کننده است. شگفتی ندارد که بخش بزرگی از مجرمان مواد مخدر را افرادی از طبقه‌ی فرودست تشکیل می‌دهند و با این حال، مصرف مواد در میان طبقات بالاتر نیز گسترده و رایج است.

مراکز ترک مواد مخدر با رویکرد درمانی اکنون در تمام مراکز شهری ایران پیدا می‌شوند. کلینیک‌های خصوصی متادون‌درمانی در مناطق مرفه طبقه متوسط نشین تهران بسیاراند و مراکز ترک که به صورت غیردولتی اداره می‌شوند هم در مناطق که لایه‌های پایین‌تر طبقه متوسط هستند پیدا می‌شوند.

در سال ۲۰۰۷ یک گروهی از پژوهشگران که برای بررسی خطر ابتلا به ویروس اچ آی وی را در بین معتادان تزریقی در شهر تهران پژوهشی میدانی کردند، نوشتند که معتادانی که در جنوب شهر تهران زندگی می‌کنند و از طبقات میانی پایین و پایین هستند، بیشتر تریاک می‌کشند. آنها از قول یکی از شرکت‌کنندگان در این پژوهش که قبلاً درآمد بالایی داشته اما در زمان پژوهش و پس از اعتیاد حرکت به طبقه پایین‌تر اقتصادی کرده و در جنوب تهران زندگی می‌کرده می‌نویسند که در بین لایه‌های بالایی طبقه متوسط، تزریق شایع‌تر است.^{۳۲} این شرکت‌کننده به پژوهشگران می‌گوید:

کسانی که تزریق می‌کنند در خانواده‌هایی با تحصیلات و پول هستند، زیرا می‌ترسند مردم در مورد نوع مصرف آن پی ببرند.^{۳۳}

مراد فرهادپور در تکنگراری‌اش با عنوان «درون و بیرون اعتیاد» در شماره‌ی ویژه‌ی استنشاق مجله‌ی دوزبانه‌ی صفحه‌ها با آغاز از تقابل «زهر غربی (الکل)/ زهر شرقی (تریاک)» نزد نیچه و تأکید بر مفهوم «اندرونی» در معماری ایرانی این دوگانه را در تاریخ معاصر ایران واکاوی می‌کند و به دیالکتیک درون و بیرون و همچنین نسبت میان مصرف مواد و سیاست در ایران پیشامدرن و مدرن می‌پردازد. او در این مقاله با نگاه به دهه‌ی شصت می‌نویسد:

در این دوران، مسئله‌ی اعتیاد موردی بود که جامعه هم برخورد با آن را تأیید می‌کرد و طبقات متوسط شهری در طرد آن با دولت همراه بود. اعتیاد، حقیقت سیاه نهفته در پس فضای ساده‌ی زیستی دهه‌ی شصت بود، که حتی درون آن، فضای عاری از وسوسه نیز، کشش رفتن به یک انتها، به یک تجربه‌ی خیلی فشرده و افراطی که می‌تواند تمام زندگی آدم را تحت الشعاع قرار دهد، وجود داشت. به یک معنا این سوی دیگر نهان واقعیت‌های اجتماعی دهه‌ی ۶۰ است که در آن یک نوع به‌هم‌پیچیدگی و خشونت اجتماعی، فشارهای روانی و گره‌خوردن جسم به‌میانجی یک ماده‌ی شیمیایی با این فضای اجتماعی، به لحاظ شدت و حدتش، در دهه‌ی ۶۰ واقعیتی داشت. خشونت اعمال شده بر معتادان در این دوران و میزان اعدام‌ها و اردوگاه‌هایی که برای نگهداری معتادان ساخته، خود داستان دیگری است از نوع ارتباط قدرت با پدیده‌ی اعتیاد و شیوه‌های مختلف پیوند این مسئله با اعمال خشونت به عنوان مکانیسم بازسازی مطلق‌گرایانه‌ی دولت متمرکزی که همه‌چیز را کنترل می‌کند. اعدام‌های اوایل انقلاب، ساختار پخش‌کننده‌های جزء و سپس ساختار مصرف مواد مخدر را عوض کرد. در این دوران، رفته‌رفته شکل‌های سنتی پخش و توزیع و مصرف، روابط اجتماعی مرتبط با آن هنجارهای نانوشته‌ای که طوری رعایت می‌شد، همه زیر فشار اولیه‌ی سرکوب و خشونت در هم شکست. بعد از آن صحنه باز و آماده شد که جریان اعتیاد در ایران جزیی از حرکت به سمت بازارهای جهانی و مصرف‌گرایی و گسترش انواع مواد و گره‌خوردن با همان داستانی شود که همه‌جای دنیا هست. به‌هم‌خوردن ساخت سنتی فروشنده و مصرف‌کننده، کاملاً همراه بود با بازشدن در به سوی جهانی‌شدن. ماجرا یک جور پخش شد. مثل میکروبی که همه جا پخش می‌شود و به دنبال آن ساخت مصرف هم تغییر پیدا کرد. مرزهای جنسی و سنی در هم شکستند. خشونت‌های شدیدی که عمدتاً در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۶۰ همراه با تأیید صریح و ضمنی بخش‌های عمده‌ی طبقه‌ی متوسط بر معتادان اعمال شد، نقش ماشه‌ای را داشت که صحنه را یکسره پاک و خالی کرد تا اصولاً داستانی دیگر

با ابعادی بزرگ‌تر و وسیع‌تر آغاز شود. بدین‌سان اقتصاد مواد با فرایند ادغام ایران در سرمایه‌داری جهانی، رشد مصرف‌گرایی، افزایش جمعیت و غیره درهم آمیخت.^{۳۴}

به عبارت دیگر، فرایند تمرکززدایی از کسب‌وکار مواد با نابودی چند مکان متمرکز خرید و فروش و مصرف و انتشار آن در سرتاسر جامعه همزمان با تغییر نوع مواد مصرفی و رواج مواد صنعتی با تأثیر شدیدتر همزمان شد. سیاست‌های حکومتی علیه معتادان برای طبقه‌ی متوسط نوپا چه‌بسا فرمی از خشونت لازم در راستای مدرنیزاسیون شهری قلمداد می‌شد. این همراهی طبقه‌ی متوسط با دولت در سرکوب و خشونت علیه معتادان، در چند دهه‌ی اخیر، در قالب انواع و اقسام طرح‌های «زیباسازی شهر» و «پاکسازی کلانشهر از معتادان» و «جمع‌آوری معتادان متجاهر» و «بازداشت ارادل و اوباش» و... صورت گرفته است.

امیر کیان‌پور در مقاله‌اش با عنوان «جمهوری اسلامی اردوگاه‌ها» به این همدستی طبقه‌ی متوسط و حکومت در مورد معتادان اشاره می‌کند:

از بدو انقلاب تاکنون، مسئله‌ی اعتیاد، برخلاف مسئله‌ی حجاب، آزادی بیان یا مسائل اقتصادی، عرصه‌ای برای مصالحه، همگرایی و همکاری جامعه و به طور خاص طبقه‌ی متوسط با حکومت بوده است. این همگرایی و همکاری جامعه و دولت در خصوص مواد مخدر، به ویژه از دهه‌ی ۷۰ به بعد، همبسته با نرخ «عادی‌سازی» وضعیت، جلوه و بروز ملموس‌تری یافت. تداوم کمی و کیفی اردوگاه‌های دولتی ترک مواد مخدر به شکل خصوصی را می‌توان نشانه‌ی روشنی از این هم‌سوایی و همراهی دانست. امروز صدها کمپ/اردوگاه خصوصی، در کار انتقال نظام‌مند خشونت اجتماع به سمت یکی از مطرودترین بخش‌های خود، یعنی معتادان‌اند و از این بابت، در قیاس با اسلاف دولتی خود از جمله شورآباد هیچ کم ندارند و جانشینان شایسته‌ای هستند.^{۳۵}

در چهار دهه‌ی گذشته الگوها و شیوه‌های مصرف مواد در جامعه‌ی ایران تغییر کرده‌اند، و مهم‌تر از همه، مصرف مواد شیمیایی جدید مانند شیشه رواجی روزافزون داشته‌اند. البته مصرف تریاک و مشتقات آن همچنان بالاتر از مواد دیگر است. اما با مطالعه‌ی الگوها و شیوه‌های مصرف مواد در دهه‌های اخیر در میان مصرف‌کنندگان ایرانی، تغییر و گذاری اساسی از مصرف مخدرهای سنتی به محرک‌های صنعتی مشهود است. این تغییر طوری رخ داده است که خود جامعه‌ی مصرف‌کنندگان مواد را نیز به‌تمامی دگرگون کرده است: شیوع و همه‌گیری سوءمصرف این ماده و مواد مشابه در میان کارمندان و کارگران و

همچنین قشر تحصیل کرده و دانشگاهی به هیچ وجه با تصویر سنتی از معتاد به‌عنوان فردی بیکار و انگل جامعه خوانا نیست.

معتاد امروزی نه تنها بیکار نیست، بلکه بیش از معمول کار می‌کند. فلاکت اقتصادی و نبود امکان‌های شغلی مناسب افراد را به مصرف محرک وامی‌دارد تا ساعات بیشتری را به کار مشغول باشند و نیاز به غذا و خواب کمتری احساس کنند. اگر در گذشته کارگر با مصرف مخدر اندکی می‌آسود، امروزه با استفاده از محرک خود را به کار هرچه بیشتر و طولانی‌تر وامی‌دارد.

مازیار غیابی در فصل «بحران شیشه و روایت‌های آن» از کتاب خود به اپیدمی شیشه در جامعه‌ی ایران می‌پردازد و سقوط تدریجی قیمت آن همزمان با شیوع و فراگیرشدن‌اش در جامعه را شرح می‌دهد:

شیشه در ابتدا ماده‌ی محبوب قشر شاغل [طبقه‌ی متوسط] بود که با مصرف آن می‌توانست بیشتر کار کند و پول بیشتری درآورد. اما با سقوط قیمت آن مصرفش در میان تمام اقشار جامعه از جمله دانشجویان و زنان و حتی روستاییان رایج شد. تا سال ۲۰۱۰ قیمت این ماده سقوطی ۴۰۰ درصدی نسبت به قیمت اولیه‌اش داشت.^{۳۶}

۳۳۳

در میانه،
در حاشیه

از سوی دیگر، قشری نو از مصرف‌کنندگان در ایران امروز پیدا شده‌اند که هیچ شباهتی به آن تصور کلیشه‌ای از «معتاد مفنگی» فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی ندارند. آنان اغلب جوانانی تحصیل کرده از طبقه‌ی متوسط‌اند که با مطالعه و آگاهی پیشین از تأثیر و عوارض جانبی مواد به مصرف آن‌ها دست می‌زنند و ماده‌ی مصرفی ارجح‌شان نیز نه آن مواد سنتی مثل تریاک بلکه اغلب کانابیس و مشتقات آن، مواد صنعتی جدید، و یا مواد روانگردان است.^{۳۷} سوءمصرف داروها و مواد محرک با هدف تقویت و تمرکز ذهنی در میان دانش‌آموزان و دانشجویان را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. سوءمصرف دارویی مثل ریتالین از این رو در میان بسیاری از دانشجویان رایج است.

حیات برهنه‌ی معتاد متجاهر و سیاست اردوگاهی

فرهادپور در مقاله‌اش به مفهوم «استبداد شرقی» اشاره می‌کند و با تمرکز بر رابطه‌ی درون و بیرون به رابطه‌ی مصرف مواد و امر سیاسی در تاریخ ایران می‌پردازد. به گفته‌ی او، در ایران پیشامدرن، بیرون فضای ترس و وحشت همیشگی بود، جایی که حاکم می‌توانست بی هیچ دلیلی هر بلایی سر آدم بیاورد، و در مقابل، درون، همان «گوشه‌ی چمن» مورد علاقه‌ی حافظ، حاشیه‌ی

امنی بود که فرد می‌توانست در آن اندکی فراغت و لذت بیابد. اما این تقابل و دوگانگی در دوران مدرن فرومی‌پاشد:

در عصر جدید، درون بیرون به انحای مختلف در هم فرومی‌روند و در نتیجه تجربه و کارکرد مواد مخدر نیز به همین ترتیب دیالکتیکی می‌شود. مواد افیونی قوی مثل هروئین فرد را به سوی یک دنیای درونی انتزاعی می‌رانند، به نحوی که تنهایی مفرط فرد به جدایی کامل او از جامعه می‌انجامد.^{۳۸}

ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی، در مصاحبه‌ای با عنوان رتوریک مواد می‌گوید:

ما چه چیزی علیه معتاد به مواد داریم؟ چیزی که هرگز، یا دست‌کم هرگز نه تا آن حد، علیه فرد الکلی یا سیگاری نداریم؛ این که معتاد خودش را از جهان جدا می‌کند، به تبعید از واقعیت می‌رود، از واقعیت عینی و زندگی واقعی در شهر و اجتماع می‌گریزد؛ این که او به درون دنیایی از اوهام و تکانه‌ها می‌گریزد. ما این وهم‌دوستی او را نمی‌پسندیم. بی‌شک باید بین به‌اصطلاح مواد توهم‌زا و سایر مواد تمایز بگذاریم. اما این تمایز در رتوریک فانتزی محو می‌شود که در ریشه‌ی هرگونه منع مواد هست: مواد باعث می‌شود ما هر درکی از واقعیت حقیقی را از دست دهیم. در نهایت، همیشه، به گمان من، تحت همین اتهام است که ممنوعیت تصویب می‌شود. ما با لذت مصرف‌کننده‌ی مواد به خودی خود مشکلی نداریم. اما نمی‌توانیم این را تحمل کنیم که او این لذت را در تجربه‌ای عاری از حقیقت داشته باشد. لذت و بازی (همچون نزد افلاطون) به خودی خود محکوم نیستند، مگر آن که عاری از حقیقت و اصالت باشند... معتاد به مواد، در برداشت عمومی ما، هیچ چیز تولید نمی‌کند، او هیچ چیز واقعی یا حقیقی تولید نمی‌کند. وجود او فقط در حالتی مشروع است که در روند تولید و مصرف مشارکت کند.^{۳۹}

معتاد از آنجا که تولید نمی‌کند و در فرایند تولید و بازتولید سرمایه شرکت فعال ندارد، مشکل جامعه‌ی سرمایه‌داری و طبقه‌ی متوسط است. او با منطق مصرف‌گرایی جامعه‌ی مدرن خوانایی ندارد و همه‌ی کالاها را به یک کالا - یعنی ماده‌ی مصرفی‌اش - تقلیل می‌دهد. این‌گونه است که سبک زندگی معتاد سایه‌ای بی‌رنگ و وارونه از سبک زندگی مبارز انقلابی است. اگر مبارز انقلابی نقطه‌ی اوج فعالیت علیه نظام حاکم تلقی می‌شود، معتاد در انفعال ناب خود است که نظام سرمایه‌داری را پس می‌زند.

معتاد به‌عنوان فردی از جامعه‌ی مدرن بایستی در مناسبات تولید و بازتولید جامعه نقش ایفا کند و معتادان به مخدر، بنا بر سبک زندگی مرسوم‌شان، از ایفای چنین نقشی ناتوان‌اند. کلیشه‌ی معتاد در جایگاه «انگل جامعه» در همین تصور ریشه دارد. فرد مصرف‌کننده‌ی مواد از همان بدو امر از جامعه و مناسبات اجتماعی (از روابط با دوستان و خانواده گرفته تا شرکت در آداب و مناسک عمومی و غیره) طرد نمی‌شود. معتاد حیات نمادین خود در جایگاه فرد را کم‌وبیش به‌تمامی از دست می‌دهند و از بیرون نیز به حیاتی صرفاً بیولوژیک تقلیل می‌یابند که کرامت و شأن انسانی ندارد و می‌توان با او، یا به بیان دقیق‌تر با آن بدن، هر کاری کرد بی آن‌که پیگردی حقوقی داشته باشد. این توصیف از فرد معتاد بی‌خانمان شباهت بسیار زیادی به تعریف مفهوم هوموساگر و «حیات برهنه» در فلسفه‌ی جورجو آگامبن دارد.^{۴۰} او هوموساگر را موجودی تعریف می‌کند که حیات نمادین‌اش را از دست می‌دهد و به حیات بیولوژیک صرف یعنی حیات برهنه تقلیل می‌یابد. آگامبن همچنین در کتاب بازمانده‌های آشویتس، به توصیف دسته‌ای خاص از یهودیان ساکن اردوگاه‌های بیگاری نازی می‌پردازد که اراده‌ی به زندگی را به‌تمامی از دست داده بودند و در میان خود ساکنان اردوگاه به اسامی مختلفی از جمله «مسلمانان» یا تسلیم‌شدگان مشهور بودند.^{۴۱} وضعیت این افراد را شاید بتوان از جهاتی با وضعیت شمایل معتاد بی‌خانمان در ایران امروز قیاس کرد. این افراد حتی از حمایت‌گری اجتماعی نهادهای غیردولتی نیز برخوردار نیستند و از آنجا که وجودشان تنها به اعتیادشان تقلیل داده می‌شود، تنها کمکی که ممکن است به آن‌ها ارائه شود، فرستادن‌شان به کمپ‌های ترک اعتیاد اجباری ماده‌ی ۱۶ است (کمپ شفق تنها یکی از آن‌ها بود که به علت مرگ برخی از ساکنانش مدتی موقتاً تعطیل شد، اما سپس از نو آغاز به کار کرد).

منظور از کمپ‌های ترک اعتیاد ماده‌ی ۱۶ اردوگاه‌های اجباری است که به این منظور تأسیس شده‌اند و با جمع‌آوری معتادان به‌اصطلاح «متجاهر» از سطح شهرها آن‌ها را در این اماکن اسکان می‌دهند. قانون مبارزه با مواد مخدر کنونی ایران بر اساس مفهوم متجاهر بین معتاد خودمعرف و معتاد متجاهر در دو ماده‌ی قانونی به‌ترتیب ۱۵ و ۱۶ تفکیک قائل می‌شود: بر اساس اصلاح ماده ۱۵ قانون، معتادانی که با مراجعه به مراکز دولتی یا خصوصی نسبت به ترک اعتیاد و اخذ گواهی تحت درمان و کاهش آسیب اقدام کنند از تعقیب کیفری معاف هستند و در غیر این صورت مجرمند:

به موجب ماده‌ی ۱۶ قانون مبارزه با موادمخدر و سه تبصره‌ی مربوط به آن، معتادان به مواد مخدر و روان‌گردان و متجاهر به اعتیاد با دستور مقام قضایی از یک تا سه ماه در مراکز دولتی و مجاز درمان، نگهداری می‌شوند و

بنا به نظر مقام قضایی تمدید این مدت بلامانع است که با درخواست مراکز مذکور، معتادان موضوع این بند مکلف به اجرای تکالیف مراقبت بعد از خروج هستند.^{۴۲}

مازیار غیابی، با مددگرفتن از دستگاه مفهومی آگامین در پروژه‌ی هوموساگر، فاصله‌ی بین این دو قانون را فضای خاکستری کنترل/سرکوب دولتی می‌بیند که الگوی «مدیریت اختلال» را ممکن می‌کند. او نیز به شباهت مفهوم «مجرم بیمار» و هوموساگر آگامین اشاره می‌کند: «وضعیت حقوقی معتاد، درون رژیم کنونی کنترل مواد، وضعیت حیات برهنه است، که ساحت مدنی/سیاسی اش به پرسش گرفته می‌شود و به حیطه‌ای خاکستری نسبت داده می‌شود. حیات برهنه حیاتی عاری از حقوق است. عاری‌کردن معتادان از حقوق‌شان کنترل سیاسی بر زندگی آنان ایجاد می‌کند، و آنان را به سوژه‌ی رحم سیاسی-قضایی و عنصری در اقتصاد سیاسی درمان (کمپ‌های دولتی) بدل می‌کند.^{۴۳}

مسئله‌ی مصرف مواد و اعتیاد در جامعه‌ی ایران از دیرباز تا به امروز حل نشده بلکه بر وخامت آن افزوده شده است. دو گرایش غالب پزشکی‌سازی و جرم‌انگاری مصرف مواد رویکردی تنبیهی-قهری را نسبت به مصرف‌کنندگان و معتادان فارغ از ماده‌ی مصرفی و شیوه‌ی مصرف توجیه کرده است. تصویری کلیشه‌ای از چهره‌ی «معتاد» در میان افراد طبقه طبقه‌ی متوسط غالب است، گرچه تعداد قابل توجهی از مصرف‌کنندگان/معتادان به همین طبقه تعلق دارند. از سوی دیگر، فلاکت اقتصادی روزافزون در جامعه‌ی ایران در دهه‌های اخیر، باعث فقیرشدن هرچه بیشتر طبقه‌ی «متوسط» و تبدیل آن به طبقه‌ی متوسط فقیرشونده یا فقیر شده است. بخشی از این طبقه، برای رفع نیازهای اقتصادی و گذران معاش نیز دست به انواع بزهکاری‌های مرتبط با مواد زده‌اند. بنابراین رابطه‌ی میان طبقه‌ی متوسط و مسئله‌ی مواد رابطه‌ای پیچیده و چندبعدی است و تحلیل آن نیاز به مطالعات بیشتر در این زمینه است.

۳۳۷



در میانه،
در حاشیه

1- Ghiabi, Maziyar. 2019. Drugs Politics: Managing Disorder in the Islamic Republic of Iran. Cambridge New York, NY Melbourne, VIC New Delhi Singapore: Cambridge University Press. P. 47-48.

۲- همان.

۳- همان.

۴- شوق الشعرا، یگانه. «چرا آمار اعتیاد در طبقه کارگر بالاتر است؟». روزنامه آفتاب یزد، شماره ۱۲ خرداد ۱۴۰۰
<http://aftabeyazd.ir/archive/1400/03/12/3.pdf>

۵- متأسفانه گزارش‌های مستند زیادی درباره وضعیت این اردوگاه‌های ترک اعتیاد در ایران معاصر وجود ندارند. یکی از محدود گزارش‌های پژوهشی در این باره را نسیم روشنایی انجام داده است. نک:

<https://www.radiozamaneh.com/487792>

۶ - سعید مدنی در گفت‌وگو با مریم فومنی، سایت آسو:

<https://www.aasoo.org/fa/articles/3602>

۷ - «۶ درصد معتادان کشور زنان هستند»، ایرنا، ۱۶ آذر ۱۳۹۸:

<https://www.irna.ir/news/83584419-۶-درصد-معتادان-کشور-زنان-۱۳۹۸>

هستند

۸- «آیا پنج درصد جمعیت معتاد به مواد مخدر در ایران را زنان تشکیل می‌دهند؟» فکتنامه، ۱۳ آذر ۱۳۹۹-۱۲-۲۰۲۰
<https://factnameh.com/fact-checks/2020-12-20-iran-women-addiction.html>

۹- این گزارش با عنوان «بررسی و تحلیل آماری کنکور ۱۳۹۹ با رویکرد برابری و عدالت آموزشی» توسط معاونت برنامه‌ریزی و توسعه منابع وزارت آموزش و پرورش در فروردین ۱۴۰۰ به صورت داخلی منتشر شد و در کانال تلگرامی «سیاست گذاری اجتماعی» در این لینک به صورت فایل پی‌دی‌اف منتشر شد:

۱۰- همان.

۱۱- همان.

۱۲- همان.

۱۳- به نقل از «اعتیاد و تغییر الگوهای آن، واقعیت‌ها و نیازها: گفت‌وگو با حسین قاضیان و موریس ستودگان»، رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/674237>

14- United Nations Office on Drugs and Crime's Annual World Drug Report 2018. See: https://www.unodc.org/documents/AnnualReport/Annual-Report_2018.pdf

۱۵- چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران: قاجاریه، ترجمه‌ی یعقوب آژند، نشر گستره، چاپ اول: ۱۳۶۲، ص. ۳۶۶.

۳۳۹

در میانه،
در حاشیه

۱۶- این کتاب با عنوان تفریحات ایرانیان: مسکرات و مخدرات از صفویه تا قاجاریه به قلم مانی صالحی علامه به فارسی ترجمه و به همت نشر نامک در تهران منتشر شده است. به دلیل نداشتن دسترسی به این ترجمه‌ی فارسی، در تمام موارد ترجمه‌ی فارسی از خود من است و تمام ارجاع‌ها به نسخه‌ی اصلی کتاب با این مشخصات است:

Rudi Matthee, *The Pursuit Of Pleasure: Drugs And Stimulants In Iranian History, 1500-1900*, Princeton University Press, 2015

17- Modus Operandi.

۱۸- رودی مته در مقدمه‌ی تفریحات ایرانیان و نیز در سخنرانی‌اش درباره‌ی کتاب‌اش به این نکته اشاره کرده است. ن.ک.:

<https://youtu.be/GeA-o22Ojq4>

۱۹- محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران: ۱۳۶۷.۱۳۶۳ ج ۳، ص ۱۷۱۸.

۲۰- همان.

21- Rudi Matthee, *The Pursuit of Pleasure*, p. 8.

22- Rudi Matthee, *The Pursuit of Pleasure*, p. 12.

23- Jacob Eduard Polak, *Persien, das Land und seine Bewohner; Ethnographische Schilderungen* (Leipzig, Brockhaus, 1865).

۲۴- ادوارد یاکوب پولاک، سفرنامه‌ی پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری (تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۶۱).

۲۵- پولاک، سفرنامه‌ی پولاک، ص. ۴۳۴.

۲۶- آلن کوهن، فرهنگ مواد مخدر، ترجمه‌ی حسن حاج سید جوادی، تهران ۱۳۷۳ ش. ص. ۸۴-۸۵.

27- Ghiabi, Maziyar. 2019. *Drugs Politics: Managing Disorder in the Islamic Republic of Iran*. Cambridge New York, NY Melbourne, VIC New Delhi Singapore: Cambridge University Press. P 43.

۲۸- .۵۵. *ibid*, p

۲۹- .۵۰-۴۹. *ibid*, p

۳۰- سعید مدنی قهفرخی، اعتیاد در ایران، نشر ثالث، تهران: ۱۳۹۰.

۳۱- همان.

32- Razani, Nooshin, Minoos Mohraz, Parastoo Kheirandish, Mohsen Malekinejad, Hossein Malekafzali, Azarakhsh Mokri,

Willi McFarland, and George Rutherford. "HIV Risk Behavior among Injection Drug Users in Tehran, Iran." *Addiction* (Abingdon, England) 102, no. 9 (September 2007): 1472-82. <https://doi.org/10.1111/j.1360-0443.2007.01914.x>.

.ibid -۳۳

۳۴- مراد فرهادپور، درون و بیرون اعتیاد، مجله‌ی صفحه‌ها (شماره‌ی ویژه‌ی استنشاق)، تأکید از من

۳۵- امیر کیان‌پور، «جمهوری اسلامی اردوگاه‌ها: برش‌هایی از چهار دهه نبرد مقدس علیه اعتیاد»، رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/252989/>

36- Ghiabi, *ibid*. pp. 175-181.

۳۷- مقالات گوناگونی در این زمینه خاصه از نگاه پزشکی و روان‌پزشکی در نشریات و مجله‌های گوناگون منتشر شده‌اند. برای مثال می‌توانید به این پژوهش‌های موردی رجوع کنید:

Momtazi S, Rawson R. Substance abuse among Iranian high school students. *Curr Opin Psychiatry*. 2010;23(3):221-226. doi:10.1097/YCO.0b013e328338630d.

Alam Mehrjerdi, Zahra. "Crystal in Iran: methamphetamine or heroin kerack." *Daru : journal of Faculty of Pharmacy, Tehran University of Medical Sciences* vol. 21,1 22. 15 Mar. 2013, doi:10.1186/2008-2231-21-22.

۳۸- مراد فرهادپور، درون و بیرون اعتیاد، مجله‌ی صفحه‌ها.

39- Jacques Derrida, "The Rhetoric of Drugs: An Interview, Autrement", Translated by Michael Israel. This interview originally appeared in a special issue of *Autrement* 106 (1989) edited by J.-M. Hervieu and then in the collection, *Points de suspension: Entretiens* (Paris: Galilée, 1992). Michael Israel's translation was first published in *1-800 2* (1991).

۴۰- برای آشنایی با مفهوم هوموساگر نزد آگامبن نک. کتاب رخداد: قانون و خشونت، ویرایش مراد فرهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، انتشارات رخداد نو، چاپ دوم: ۱۳۸۹، صص. ۷-۸۸.

۴۱- جورجو آگامبن، باقی‌مانده‌های آشویتس: شاهد و بایگانی، ترجمه‌ی مجتبا گل‌محمدی، نشر بیدگل: چاپ اول: ۱۳۹۵.

۴۲- نک. قانون مبارزه با مواد مخدر ایران، منتشرشده در سایت ستاد مبارزه با مواد مخدر ایران.

43- Ghiabi, *ibid.* p. 229.

۳۴۳



در میانه،
در حاشیه

